دانشگاه تهران
دانشکده ادبیات و علوم انسانی

پژوهش‌های علوم تاریخی

۳۹

علمی

شمارهٔ استاندارد بین المللی:۹۲۵۴-۲۲۵۱

سال ۱۷، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۴- شمارهٔ پیاپی۳۹

- **تأثیر سیاست‌های بهداشتی دولت پهلوی در بهبود وضعیت گوشت با تأکید بر اسناد نویافته** ۱
  متین سادات اصلاحی؛ مسعود کثیری و نزهت احمدی
- **تاریخ حقوق بین الملل درگذر تغییر مفهومی و شکلی دولت** ۳۵
  مجتبی انصاریان
- **،تحلیل کنش جمعی احزاب ملی، مذهبی و چپ در میانه دو کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (مطالعه موردی: حزب ایران** ۵۹
  جمعیت فدائیان اسلام و حزب توده) / احمد جعفربگلو؛ مجتبی سلطانی احمدی؛ علیرضا علی صوفی و هوشنگ خسروبیگی
- **راهبردهای سیاسی- نظامی سید احمد بریلی در رویارویی با سیک ها** ۸۹
  احمد زبیر بیانفر و خدیجه عالمی
- **تحلیلی بر سیر تحول نمادین نقش‌مایه ماهی در تاریخ نقاشی ایرانی از دوره ایلخانی تا صفوی** ۱۱۱
  الهه پنجه باشی و رعنا محمدزاده
- **تاریخ سازی متن ادبی مطالعه موردی، کتاب کلیله و دمنه** ۱۳۷
  محمدرضا حاجی آقابابایی
- **معرفی و بررسی مطالع العارفین: نسخه‌ای نویافته از دوره صفوی** ۱۵۳
  محمدحسین سلیمانی؛ انور خالندی و رضا شجری قاسم خیلی
- **میراث دانشِ نقشه‌نگاریِ سرزمین‌های اسلامی، به نقشه‌نگاری اروپا** ۱۷۹
  فاطمه فریدی مجید
- **بررسی مواجهه مقامات قاجاری با هیئت‌های تبشیری آمریکایی** ۲۰۳
  اعظم فولادی‌پناه و باقرعلی عادل فر
- **قراردادهای ایمیتو نخلستان: تحلیل سه سند حقوقی از بابل هخامنشی به همراه ویرایش متن اکدی** ۲۲۷
  حسین مالکی لوطکی
- **جابه جایی‌های جمعیتی و تحول اقتصادی در دورهٔ ساسانی: نیروی کار، تجارت و نظام مالیاتی** ۲۴۵
  مهسا محجوب شیشه‌گری و کلثوم غضنفری
- **بررسی مفهوم عدالت بر مسکوک‌های ساسانی: تحلیل تاریخی سکه نوشتهٔ** ۲۷۳
  اسماعیل مطلوب‌کاری

ناشر
دانشگاه تهران


بسم الله الرحمن الرحیم

پژوهشهای علوم تاریخی
شمارهٔ استاندارد بین المللی (چاپی): ۲۲۵۱-۹۲۵۴
شمارهٔ استاندارد بین المللی (الکترونیکی): ۲۶۷۶-۳۳۷۰
سال ۱۷، شمارهٔ ۱، بهار وتابستان ۱۴۰۴، شمارهٔ پیاپی ۴۰
صاحب امتیاز: دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران
مدیرمسئول: جواد اصغری (دانشیار دانشگاه تهران)
سردبیر: حسین بادامچی (دانشیار دانشگاه تهران)
ناشر: دانشگاه تهران

هیئت تحریریّه:

ادموند هرزیک
استاد دانشگاه آکسفورد، انگلستان

خوزه فرنسیسکو کوتیاس فرر
استاد دانشگاه الکانته، اسپانیا

فرجاله احمدی
دانشیار دانشگاه تهران

عبدالرسول خیراندیش
استاد دانشگاه شیراز

رابرت گلیو
استاد دانشگاه اکستر، انگلستان

رسول جعفریان
استاد دانشگاه تهران

منصور صفت‌گل
استاد دانشگاه تهران

محمّدباقر وثوقی
استاد دانشگاه تهران

کازئو موری موتو
دانشیار دانشگاه توکیو، ژاپن

نوبوآکی کندو
استاد دانشگاه مطالعات خارجی توکیو، ژاپن

سهراب یزدانی
دانشیار دانشگاه خوارزمی

مدیر داخلی: دکتر ابوالفضل سلمانی گواری **مدیر اجرایی:** دکتر نعمت اله علی محمدی

نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، طبقهٔهمکف، دفتر نشریات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، مجله پژوهشهای علوم تاریخی
نشانی پست الکترونیکی: Jhss@ut.ac.ir **تلفن:** ۶۱۱۱۲۹۹۹-۰۲۱ **قیمت:** ..... ریال

مجلهٔ پژوهشهای علوم تاریخی براساس ابلاغیه شماره ۳/۱۱/۶۰۳۵۰ مورخ ۱۳۹۰/۰۴/۲۹ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری دارای درجهٔ **علمی ـ پژوهشی** است.

حقوق کلیهٔ مقالات برای دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران محفوظ است.

این نشریه در پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود:
■پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی به نشانی https://www.sid.ir
پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) به نشانی https://ecc.isc.gov.ir/showJournal/
پایگاه استنادی الریخ (Ulrich) به نشانی www. Ulrich's international periodicals directory
پایگاه استنادی آکادمیا به نشانی https://tehran.academia.edu/JournalofHistoricalSciencesStudies

شرایط پذیرش مقاله در دو فصلنامهٔ پژوهشهای علوم تاریخی

نشریه پژوهشهای علوم تاریخی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، نشریه‌ای علمی است که در سال در دو شماره منتشر می‌شود.

نویسندگان محترم می‌بایست تمامی موارد زیر را در مقاله ارسالی خود رعایت نموده، سپس اقدام به ارسال مقاله نمایند. درصورت عدم هم‌خوانی مطالب ارسال شده با شیوه‌نامه زیر، فایل ارسالی برای نویسندگان بازگردانیده می شود.

ارسال مقاله تنها از طریق سامانه مجله پژوهشهای علوم تاریخی دانشگاه تهران به نشانی https://jhss.ut.ac.ir امکان‌پذیر است (برای انجام این کار ابتدا باید از طریق گزینه «ورود به سامانه» در سامانه ثبت نام کنید).

مقاله باید نتیجه پژوهش و کار علمی نویسنده (یا نویسندگان) باشد.

چاپ مقاله، منوط به تأیید نهایی هیئت تحریریه مجله است.

پذیرش مقاله برای چاپ، پس از تأیید هیئت داوران، از طریق سردبیر به آگاهی نویسنده خواهد رسید.

مقاله ارسالی نباید در نشریه دیگری (اعم از داخلی یا خارجی، مجموعه مقالات سمینارها و مجامع علمی) منتشر شده باشد و تا اتمام داوری نیز نباید برای مجله دیگری فرستاده شود.

مسئولیت مطالب و محتوای مقاله و صحت و سقم آن به لحاظ علمی و حقوقی بر عهده‌ی نویسنده (یا نویسندگان) است.

مجله در ویرایش ادبی و فنی مقاله بدون تغییر محتوای آن آزاد است.

فرم های ... و ... را از قسمت راهنمای نویسندگان دریافت نموده و پس از پر کردن همراه با نسخه Word و pdfمقاله خود برای نشریه ارسال نمایید.

مقالات رد و یا انصراف داده شده پس از سه ماه از مجموعه آرشیو مجله خارج خواهد شد و مجله هیچ گونه مسئولیتی در این زمینه نخواهد داشت.

برای جلوگیری از تأخیر در داوری و انتشار به موقع مقاله، لطفاً به نکات زیر توجه فرمایید.

راهنمای تدوین مقالات:

مقاله شما شامل متن، تصاویر، نمودارها، جدول‌ها، طرح‌ها و نقشه‌ها، نباید از ۳۰ صفحه استاندارد نشریه بیشتر باشد.

عناوین جدول‌ها با ذکر شماره در بالا و عناوین تصاویر، نقشه‌ها، طرح‌ها و نمودارها با ذکر شماره (توضیحات و ذکر منبع) در زیر آورده شود و به تمامی آنها در متن ارجاع داده شود. لازم است تمامی عناوین تصاویر و جداول به هر دو زبان فارسی و انگلیسی نوشته شود (نقشه‌ها باید دارای مختصات جغرافیایی، مقیاس خطی و جهت‌نما باشند، جدول‌ها باید به صورت فایل متنی و نه به صورت تصویر ارائه شوند).

مثال: تصویر شماره یک: توزیع محوطه های پیش از تاریخ دشت کاشان

Fig 1: The site prehistoric site distribution of the kashan plain

کیفیت (رزولیشن) هر یک از تصاویر استفاده شده در متن باید حداقل ۳۰۰ dpi و حجم آنها باید حداکثر ۱۰ مگابایت و در یکی از فرمت‌های TIFF، GIF، PNG، EPS باشد.

اجزای مقاله

مقاله باید به ترتیب دارای بخش‌های زیر باشد:

عنوان: نام کلی مقاله که گویا و بیانگر محتوای مقاله باشد.

مشخصات نویسنده یا نویسندگان: به ترتیب شاملِ نام و نام خانوادگی نویسنده، مرتبه علمی (بدین ترتیب: گروه، دانشکده، دانشگاه، شهر، کشور)، رشته تحصیلی، دانشگاه محل تدریس و یا تحصیل. مشخص نمودن مسئول مکاتبات با قرار دادن ستاره انتهای نام خانوادگی ایشان. نشانی پستی، تلفن و پست الکترونیکی نویسنده مسئول در پانوشت.

توجه: مشخصات نویسنده/نویسندگان در هیچ قسمت دیگر مقاله ذکر نشود.

چکیده: شرح جامعی از مقاله با واژه‌های محدود شامل بیان مسئله، هدف، روش پژوهش و یافته‌های پژوهش. لازم به ذکر است چکیده مقاله باید ۲۵۰–۲۰۰ واژه (در حدود ۱۲سطر) باشد و به اندازه ۱۱ نوشته شود.

واژه‌های کلیدی: شامل سه تا پنج واژه تخصصی است که بسامد و اهمیت آن در متن مقاله بیش از سایر واژه‌ها است.

مقدمه: شامل طرح مسئله اصلی و هدف پژوهش است؛ در این بخش باید به اجمال، سوابق پژوهشی در حیطه مسئله مورد نظر مطرح شود.

بدنه پژوهش: شامل پژوهش، مواد و روش بررسی و پژوهش، نتایج و یافته‌های حاصل از پژوهش می‌باشد.

روش بررسی: شامل ذکر بسیار مختصر روش نویسنده در پژوهش و ذکر ابداعات وی در این زمینه است.

بحث و نتیجه‌گیری و سپاسگزاری: شامل متن اصلی مقاله و بحث و نتیجه‌گیری با روش منطقی، مفید و روشنگر مسئله مورد پژوهش است و می‌تواند با جدول، تصویر و نمودار و غیره همراه باشد. در پایان این بخش، نویسنده می‌تواند راهنمایی دیگران را که در نوشتن مقاله مؤثر بوده‌اند، یادآوری و از ایشان مختصرا سپاسگزاری کند.

پی نوشت: در صورت وجود توضیحات ضروری پس از نتیجه می‌آید. برای معادل‌های زبان‌های بیگانه از نوشتن معادل بلافاصله پس از ترجمه فارسی آن در متن استفاده نمایید.

منابع: فهرست نویسی ارجاعات مقاله بر مبنای شیوه نامه مجله که در ادامه آورده شده انجام گردد.

چکیده انگلیسی: چکیده انگلیسی باید عینا ترجمه چکیده فارسی و حداکثر ۲۵۰ کلمه باشد.

چکیده مبسوط انگلیسی: چکیده مبسوط انگلیسی باید حداکثر ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ کلمه باشد. ساختار آن به صورت زیر با سرتیترهای:

Extended Abstract, Introduction, Methodology, Results and Discussion, Conclusion, keywords.

چکیده مبسوط انگلیسی: در چکیده مبسوط انگلیسی به منابع مهم استفاده شده در متن فارسی ارجاع داده شود. در خلاصه مبسوط به تصاویر و جداول استفاده شده در متن فارسی هم ارجاع داده شود.

مثال: (Fig 1 و یا Table 1).

شیوه تنظیم متن

مقاله باید بر صفحه کاغذ A4، با قلم (فونت) ب– نازنین (B Nazanin) و اندازه ۱۳، فاصله بین خطوط ۱,۱ (single)و در فرمت word نوشته شده باشد. همچنین فاصله از بالا و پایین صفحه ۵ سانتی‌متر و از راست و چپ، هر کدام ۴/۵ سانتی‌متر باشد. در متن انگلیسی از قلم Times and New Roman استفاده شود.

چکیده، واژه‌های کلیدی، منابع، ارجاعات داخل پرانتز، شعرها و هر مطلبی که درون پرانتز بیاید، باید با اندازه ۱۱ نوشته شود.

ابتدای هر بند، با نیم سانتی‌متر تورفتگی شروع شود؛ البته سطر نخستِ زیر هر عنوان نباید تورفتگی داشته باشد.
نقل قول‌های مستقیم بیش از سه سطر، جدا از متن اصلی و با یک سانتی‌متر تورفتگی از هر طرف و با همان قلم ولی با اندازه ۱۱ نوشته شود.
بخش‌های مقاله با بخش ۱ که به مقدمه اختصاص دارد، شروع می‌شود. عنوان هر بخش اصلی (۱۳) و زیربخش‌ها باید (۱۲) با یک سطر سفید از متن قبلی جدا و سیاه (Bold) نوشته شوند.
شماره پی نوشت‌ها از آغاز تا پایان مقاله باید دنباله دار باشد و از افراط در دادن پی نوشت اجتناب شود. (پی نوشت با اندازه ۱۰ نوشته شود).
چنانچه نویسنده یا نویسندگان در تهیه مقاله از منابع مالی سازمان یا نهادهای خاصی استفاده کرده‌اند، در پی - نوشت به این مطلب اشاره شود.

۴- شیوه ارجاع به منابع

ارجاعات مندرج در مقاله، مستند و مبتنی بر منابع خواهد بود و کوشش می‌شود از معتبرترین منابع استفاده شود.
هرگاه از مراجعی، چند چاپ موجود باشد، استفاده از چاپ انتقادی اولی و مرجح است.
در مورد آثار مفقود و نیز منسوب، به منابعی که از آنها یاد کرده و یا توضیحی داده‌اند، ارجاع داده می‌شود.

۱-۴- ارجاع داخل متن مقاله

(نام خانوادگی نویسنده، سال چاپ اثر: شماره صفحه یا صفحات).

مثال فارسی:

برای یک نفر: (ملک شهمیرزادی، ۵۴:۱۳۸۸)
برای دو نفر: (ملک شهمیرزادی و طلایی، ۱۳۸۸: ۵۴)
برای سه نفر و بیشتر: (ملک شهمیرزادی و همکاران، ۱۳۸۸: ۵۴)

برای مثال لاتین:

برای یک نفر: (Smith, 1999: 33)
برای دو نفر: (Smith and x, 1999: 33)
برای سه نفر: (Smith et al, 1999: 33)

۲-۴- ارجاع پایانی (منابع)

شیوه نگارش منابع و مراجع در انتهای مقاله بر اساس حروف الفبا و به صورت زیر می‌باشد:

۴-۲-۱- ارجاع به کتاب

به زبان فارسی:

یک نویسنده:

نام خانوادگی مؤلف یا نام اشهر، نام مؤلف، تاریخ نشر (درون پرانتز)، نام کتاب، نام و نام خانوادگی مترجم یا مصحّح، جلد، نوبت چاپ، محل نشر، نام نشر (بدون ذکر واژه «انتشارات»). نام کتاب کج (ایرانیک) نوشته می‌شود؛ بنابراین از سیاه کردن (بولد) یا قرار دادن آن در گیومه پرهیز کنید.
مثال: دارا، مریم. (۱۳۹۶)، *کتیبه‌های میخی اورارتویی از ایران*، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.

به زبان انگلیسی:

نام خانوادگی نویسنده، ابتدای نام نویسنده. تاریخ نشر. نام کتاب (ایتلیک (Italic)). محل نشر، جلد، نام نشر (بدون ذکر واژه «انتشارات»).

مثال:

White, T.D. 1991. *Human osteology*. New York, Academic Press.

ارجاع به ترجمه کتاب:

گیرشمن، رومن. (۱۳۸۹)، *سیلک کاشان (جلد دوم)*، ترجمه اصغر کریمی- آزیتا همپارتیان زیر نظر زهرا ساروخانی، کاشان: نشر مرسل.

۴-۲-۲- ارجاع به مقاله

نام خانوادگی مؤلف، نام مؤلف، تاریخ نشر اثر (داخل پرانتز)، عنوان مقاله مورد استفاده (داخل گیومه)، نام و نام خانوادگی مصحّح یا مترجم، عنوان اصلی دانشنامه یا فصلنامه و مجله (ایرانیک یا (Italic) و بدون ذکر واژه مجله)، دوره یا سال انتشار، شماره، شماره صفحات مقاله.

عنوان مقاله تنها در گیومه قرار می‌گیرد و کج و سیاه نمی‌شود.

مثال برای ارجاع به مقالات مجله‌ها

به زبان فارسی:

مثال:

یک نویسنده:

ملازاده، کاظم. (۱۳۸۹)، «پادشاهی مانّا، نگاهی به ساختارهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بر پایه آگاهی‌های باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی»، *باستان‌پژوهی*، دوره جدید، شمارهٔ ۷، صص ۴۵-۵۳.

دو نویسنده:

سرلک، سیامک و مهرداد ملکزاده. (۱۳۸۴)، «آجرهای منقوش عصر آهن پایانی ماد شرقی، سکوی خشتی قلی درویش جمکران و سازه بزرگ سیلک کاشان»، *مجلهٔ باستان‌شناسی*، سال اول، شمارهٔ ۱: ۵۲-۶۶.

به زبان انگلیسی:

Trinkaus, E. 1982. Artificial cranial deformation in the Shanidar 1 and 5 Neanderthals. *Current Anthropology* 23 (2): 198-199.

ارجاع به مجموعه مقالات

به زبان انگلیسی:

Gillings, M. 2000. Plan elevation and virtual worlds, The development of techniques for the routine construction of hyper real simulations. In: J.A. Barcelo, M. Forte and D. Sander, (eds.), Virtual Reality in Archaeology, *BAR* int. Series 843:4751.

ارجاع به مجموعه مقالات کنفرانس‌ها

به زبان فارسی:

دارا، مریم.(۱۳۹۸)، انواع اثر مهرهای استامپی بر گورهای اورارتویی بسطام، *مجموعه مقالات همایش بین‌المللی عصر آهن در غرب ایران و مناطق همجوار*، ج ۱، به کوشش یوسف حسن‌زاده و علی اکبر وحدتی و زاهد کریمی، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری و موزه ملی ایران، صص ۲۴۳-۲۴۸.

به زبان انگلیسی:

Jones, P., 2004. Identity and preoccupation: skulls cults and the emanation of ideals in the aceramic Neolithic of Cyprus. In: Carter, F.D. and White, R.B. (eds.), *Proceedings of the 2004 BANEA Conference,* 25-27 March 2004, Reading University, England, 148-153.

۴-۲-۳- ارجاع به پایان‌نامه و رساله

نام خانوادگی مؤلف، نام مؤلف، سال دفاع (داخل پرانتز)، عنوان رساله، مقطع دفاع شده، نام دانشگاه و دانشکده محل تحصیل دانشجو.

توجه نمایید نام رساله دکتری کج (ایرانیک) نوشته می‌شود و عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد در گیومه قرار می‌گیرد.

مثال:

به زبان فارسی:

چوبک، حمیده. (۱۳۸۳)، *تسلسل فرهنگی جازموریان-شهر قدیم جیرفت*، رساله دکتری رشته باستان شناسی، دانشگاه تربیت مدرس (منتشر نشده).

به زبان انگلیسی:

Blom, D.E. 1999. *Tiwanaku regional interaction and social identity, a bioarchaeological approach*, Ph. D thesis, Department of Anthropology, University of Chicago.

۴-۲-۴- ارجاع به نسخه خطی و اسناد

نام مشهور مؤلف، نام مؤلف، نام کتاب یا رساله خطی یا نسخه عکسی، شماره نسخه، محل نگهداری.

در ارجاع به اسناد تاریخی، عنوان سند، شماره طبقه‌بندی و دسترسی، نام آرشیو و برای میکروفیلم‌ها افزون بر مشخصات کتاب، ذکر شماره میکروفیلم و محل نگهداری ضروری است.

۴-۲-۵- ارجاع به وبگاه‌های اینترنتی

نام خانوادگی مؤلف، نام مؤلف، تاریخ درج مطلب در وبگاه (درون پرانتز)، عنوان مقاله یا اثر (داخل گیومه)، نشانی الکترونیکی وبگاه.

نکته مهم: کلیه منابع فارسی باید بر اساس دستورالعمل ارجاعات منابع انگلیسی به لاتین تبدیل شوند و در انتهای هریک از آنها به صورت مجزا [In Persian] نوشته شود.

مثال:

Bahrul-Uloomi, S.F., and Azimi, M. 2017. *Dating the bricks of the Qalaichi Bokan area*. Tehran: Research Institute for Cultural Heritage and Tourism and National Museum of Iran. [In Persian]

- نکات دیگر در باب ارجاع به منابع

تلفظ اسامی لاتین و نام‌های دشوار، در متن مقاله با حروف لاتین در مقابل آنها و داخل پرانتز ذکر شود.

هر توضیح اضافی دیگری غیر از ارجاع به منابع، در پی‌نوشت ذکر شود.

در صورتی که مؤلف منبع اثر، معلوم نباشد، نام اثر جایگزین نام مؤلف می‌شود.

از شماره‌گذاری یا قرار دادن خط تیره در آغاز مدخل‌های فهرست منابع پرهیز شود.

منابع مقاله به صورت الفبایی و براساسِ نام خانوادگی مؤلف تنظیم می‌شود؛ منابعی که در پایان مقاله ذکر می‌شود، همان منابعی است که در داخل متن استفاده شده است؛ از این رو اگر منبعی تنها در پایان مقاله ذکر شود، اما در داخل متن بدان ارجاع داده نشده باشد، از منابع پایانی حذف خواهد شد.

عنوان کتاب‌ها و مقاله‌ها در منابع پایان مقاله به طور کامل ذکر خواهد شد.

منابع غیرفارسی، پس از منابع فارسی و به ترتیب: عربی، انگلیسی، فرانسوی و غیره آورده شود.

ـ علائم اختصاری

ج	جلد
د	دوره
ش	شماره
ص	صفحه
صص	صفحات
ق.م	قبل از میلاد
هـ .ق	هجری قمری
هـ .ش	هجری شمسی
م	میلادی
همانجا	منبع پیشین؛ همان جلد و همان صفحه
همان	منبع پیشین
فو	متوفی

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
تاثیر سیاست‌های بهداشتی دولت پهلوی در بهبود وضعیت گوشت با تاکید بر اسناد نویافته متین سادات اصلاحی؛ مسعود کثیری؛ نزهت احمدی	۱
تاریخ حقوق بین الملل درگذر تغییر مفهومی و شکلی دولت مجتبی انصاریان	۳۵
تحلیل کنش جمعی احزاب ملی، مذهبی و چپ در میانه دو کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (مطالعه موردی: حزب ایران، جمعیت فدائیان اسلام و حزب توده) / محمد جعفربگلو؛ مجتبی سلطانی احمدی؛ علیرضا علی صوفی؛ هوشنگ خسروبیگی	۵۹
راهبردهای سیاسی- نظامی سید احمد بریلی در رویارویی با سیک‌ها احمد زبیر بیانفر؛ خدیجه عالمی	۸۹
تحلیلی بر سیر تحول نمادین نقش‌مایه ماهی در تاریخ نقاشی ایرانی از دوره ایلخانی تا صفوی / الهه پنجه باشی؛ رعنا محمدزاده	۱۱۱
تاریخ‌سازی متن ادبی مطالعه موردی، کتاب کلیله و دمنه محمدرضا حاجی‌آقابابایی	۱۳۷
معرفی و بررسی مطالع العارفین: نسخه ای نویافته از دوره صفوی محمدحسین سلیمانی؛ انور خالندی؛ رضا شجری قاسم خیلی	۱۵۳
میراث دانشِ نقشه‌نگاریِ سرزمین‌های اسلامی، به نقشه‌نگاری اروپا فاطمه فریدی مجید	۱۷۹
بررسی مواجهه مقامات قاجاری با هیئت‌های تبشیری آمریکایی اعظم فولادی پناه؛ باقرعلی عادل فر	۲۰۳
قراردادهای ایمیتو نخلستان: تحلیل سه سند حقوقی از بابل هخامنشی به همراه ویرایش متن اکدی/ حسین مالکی لوطکی	۲۲۷
جابه‌جایی‌های جمعیتی و تحول اقتصادی در دورهٔ ساسانی: نیروی کار، تجارت و نظام مالیاتی / مهسا محجوب شیشه گری؛ کلثوم غضنفری	۲۴۵
بررسی مفهوم عدالت بر مسکوک‌های ساسانی: تحلیل تاریخی سکه‌نوشتهٔ اسماعیل مطلوب‌کاری	۲۷۳

Historical Sciences Studies
Online ISSN: 2676-3370
https://jhss.ut.ac.ir/

The Impact of Pahlavi Government's Health Policies on Improving the Condition of Meat with an Emphasis on Newly Discovered Documents (1334-1357 AH)

Matin Sadat Eslahi[1], Masood Kasiri ✉[2], Nozhat Ahmadi[3]

1. Ph.D. Candidate of Iranian History after Islam, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Isfahan, Isfahan, Iran. Email: eslahimatin6@gmail.com
2. Corresponding Author, Associate Professor of Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Isfahan, Isfahan, Iran. Email:masoodkasiri@ltr.ui.ac.ir
3. Associate Professor of Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Isfahan, Isfahan, Iran. Email: n.ahmadi@ltr.ac.ir

Article Info

Article Type:
Research Article

Article History:
Received:
2, December, 2024

In Revised Form:
15, May, 2025

Accepted:
25, May, 2025

Published Onlin:
20, September, 2025

Keywords: Pahlavi period, meat, health, slaughterhouse, butchery.

Abstract

With the rise to power of the Pahlavi government, the country's health policies, which had begun during the constitutional era, were pursued with greater seriousness and expanded during the reign of Mohammad Reza Shah. Meat was one of the most essential food items for the people during the Pahlavi era, and dissatisfaction with the health situation, crises, and problems arising from its consumption were always among the concerns of the day. Given this necessity, monitoring meat was of great importance to the government. Therefore, one of the first health policies in the Pahlavi government was the approval of health regulations for butchers and slaughterhouses. This study aims, relying on written sources, newspapers, magazines, and especially newly discovered archival documents to answer the question: what strategy did the Pahlavi government adopt to improve the health status of meat and monitor its hygiene, and how effective was it? The findings indicate that during the specified period, the Pahlavi government, aiming to enhance meat hygiene and through cooperation with various institutions, took effective steps such as physical sanitation, increased health supervision and inspection, issuance of health cards, and health education to improve and promote the health quality of meat.

Cite this The Author (s): Sadat Eslahi, M.S, Kasiri , M., Ahmadi, N. (2025), The Impact of Pahlavi Government's Health Policies on Improving the Condition of Meat with an Emphasis on Newly Discovered Documents. Historical Sciences StudiesVol.17, No 1, Serial No.39 –Spring- Summer:(1-34). DOI: 10.22059/jhss.2025.386398.473760

CC BY NC

Publisher: Unversity of Tehran
https://jhss.ut.ac.ir/article_104086.html?lang=en

1. Introduction

With the coming to power of the Pahlavi government, the country's health policies, which had begun during the constitutional era, continued with greater determination and expanded even more during the reign of Mohammad Reza Shah. Meat was one of the most important food items for the people during the Pahlavi era, and dissatisfaction with the health condition, crises, and problems resulting from its consumption were always among the daily concerns. Due to such necessity, the issue of monitoring meat was of great importance to the government. Therefore, one of the first health policies of the Pahlavi government was the approval of health regulations for butchers and slaughterhouses. The present study aims to answer the question, based on written sources, newspapers, magazines, and especially newly discovered archival documents and records, of what strategy did the Pahlavi government adopt to improve the health status of meat and monitor its hygiene, and how effective was it? The findings of the current study show that the Pahlavi government, in the period in question, with the aim of improving meat health and cooperating with various institutions, was able to take effective steps to improve and promote meat health through measures such as physical sanitation, increasing health supervision and inspection, issuing health cards, and health education to improve and promote the safety of meat.

With the beginning of the Pahlavi dynasty in 1304 AH, one of the most important measures taken by the government to improve public health was to pay attention to urban health, especially the sanitation of butcher shops and slaughterhouses. Due to the deteriorating health condition of meat and to regulate health programs, the Pahlavi government approved regulations and bylaws in the form of "Nizam-e-Namahs". In the 1320s, efforts were made to enact laws in the field of meat hygiene, but the outbreak of World War II and the turmoil in the country made the implementation of the laws ineffective. However, since 1330 AH, the increase in health problems led to a reaction from the people and forced the government to seek solutions to solve this problem. Since 1334 AH, laws to address meat hygiene were compiled and formulated with health policies, and various institutions were established to implement and control them.

The policies that the Pahlavi government considered in the field of meat hygiene included physical sanitation (new opportunities to create a healthy and hygienic environment), increased health supervision and inspections (implementation of laws and regulations to prevent health violations), issuing health cards (to prevent the occurrence and spread of disease), and health education (to expand and raise the level of health).This article, with a special focus on the impact of the Pahlavi government's health policies on improving the health status of meat, as one of the most important food items for the general public, examines the interactions and health policies of the government.

According to the findings of this study, the measures taken during the first Pahlavi period (1304-1320 AH) in the field of meat hygiene were taken through the approval of regulations, but they were short-term and temporary. These measures partially organized meat hygiene, but more fundamental activities were realized in later periods. Content analysis of archival documents, newspapers, and magazines shows that since 1334 AH, with the cooperation of various institutions and long-term programs, the government was able to take more effective steps to improve and organize meat hygiene in butcheries and slaughterhouses. The first measure taken in the second Pahlavi government with the aim of improving meat hygiene was

physical sanitation. Accordingly, butcheries and slaughterhouses were established in cooperation with the municipality. Slaughterhouses were also established in large cities, although unsanitary and traditional slaughtering continued in many small towns and villages. The second step in the second Pahlavi government, as a strategy, was to increase supervision and inspections of butcher shops and slaughterhouses. This increased supervision of health had some challenges, but as it continued, meat hygiene also improved. Participation in the implementation of health education courses had a significant impact on improving meat hygiene. This led to a decrease in diseases, improvement of health behaviors, and strengthening supervision and inspection. Therefore, to achieve better results, more cooperation between institutions, continuous budget allocation, and consistent supervision of the implementation of education were needed. In fact, it can be said that the health policies in the second Pahlavi government, by implementing the three pillars of construction, supervision, and education, improved the state of meat hygiene and were effective in preventing the occurrence of diseases caused by it.

پژوهشهای علوم تاریخی
شاپای الکترونیکی:۲۶۷۶-۳۳۷۰
https://jhss.ut.ac.ir

بررسی تأثیر سیاست‌های بهداشتی دولت پهلوی بر بهبود وضعیت گوشت با تأکید بر اسناد نویافته (۱۳۳۴ـ۱۳۵۷ه.ش)

متین سادات اصلاحی[۱]، مسعود کثیری[۲]✉، نزهت احمدی[۳]

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام ، گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. رایانامه: eslahimatin6@gmail.com
۲. نویسنده مسئول، دانشیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. رایانامه : masoodkasiri@ltr.ui.ac.ir
۳. دانشیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. رایانامه : n.ahmadi@ltr.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی
تاریخ دریافت:
۱۴۰۳/۰۹/۱۲

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۴/۰۲/۲۶

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۴/۰۳/۰۵

تاریخ انتشار:
۱۴۰۴/۰۶/۳۰

واژه‌های کلیدی: دورۀ پهلوی، گوشت، بهداشت، کشتارگاه، قصابی.

چکیده

با روی‌کارآمدن دولت پهلوی، سیاست‌های بهداشتی کشور که از دوران مشروطیت آغاز شده بود، با جدیت بیشتری ادامه و در دورۀ محمدرضاشاه بیش‌ازپیش گسترش یافت. گوشت از مهم‌ترین ارزاق مردم در دورۀ پهلوی بود که همواره نارضایتی از وضعیت بهداشت، بحران‌ها و مشکلات ناشی از مصرف آن در شمار دغدغه‌های روز قرار می‌گرفت. بنا بر چنین ضرورتی، مسئلۀ نظارت بر گوشت برای دولت اهمیت بسیاری داشت. بنابراین، یکی از نخستین سیاست‌های سلامت در دولت پهلوی تصویب نظام‌نامه‌های بهداشتی برای قصابی‌ها و کشتارگاه‌ها بود. پژوهش حاضر درصدد است که با تکیه‌بر منابع مکتوب، روزنامه‌ها، مجلات و به‌ویژه اسناد و مدارک آرشیوی نویافته به این پرسش پاسخ دهد که دولت پهلوی برای بهبود وضعیت بهداشتی گوشت و نظارت بر بهداشت آنچه راهکاری در پیش گرفت و چقدر تأثیرگذار بود؟ یافته‌های پژوهش کنونی نشان می‌دهد که دولت پهلوی در بازۀ زمانی موردنظر، با هدف ارتقای بهداشت گوشت و همکاری نهادهای گوناگون، توانست با اقداماتی، مانند سالم‌سازی فیزیکی، افزایش نظارت و بازرسی بهداشتی، صدور کارت‌های بهداشتی و آموزش بهداشت در بهبود و ارتقای سلامت گوشت گام‌های مؤثری بردارد.

استناد: اصلاحی، متین سادات، کثیری، مسعود، نزهت، احمدی؛ (۱۴۰۴). بررسی تأثیر سیاست‌های بهداشتی دولت پهلوی بر بهبود وضعیت گوشت با تأکید بر اسناد نویافته (۱۳۳۴ـ۱۳۵۷ه.ش)، پژوهشهای علوم تاریخی، سال ۱۷، شمارۀ ۱، بهار و تابستان، شماره پیاپی ۳۹.(۳۴-۱).
DOI: 10.22059/jhss.2025.386398.473760

CC BY NC

ناشر: مؤسسۀ انتشارات دانشگاه تهران
https://jhss.ut.ac.ir/article_104086.html?lang=en

۱. مقدمه

با آغازبه‌کار خاندان پهلوی در سال ۱۳۰۴ه.ش، یکی از مهم‌ترین اقدامات دولت به‌منظور ارتقای بهداشت عمومی، توجه به سلامت شهری، به‌ویژه بهداشتی شدن قصابی‌ها و کشتارگاه‌ها بود. با افزایش وضعیت نامناسب بهداشتی گوشت و برای قانونمند کردن برنامه‌های بهداشتی، دولت پهلوی مقررات و آیین‌نامه‌هایی را در قالب «نظام‌نامه‌ها» تصویب کرد. در دهۀ ۱۳۲۰ه.ش، برای وضع قوانین در حوزۀ بهداشت گوشت تلاش‌هایی صورت گرفت، اما وقوع جنگ جهانی دوم و آشفتگی کشور اجرای قوانین را بی‌نتیجه گذاشت. با این حال، از سال ۱۳۳۰ه.ش، افزایش مشکلات بهداشتی به واکنش مردم منجر شد و دولت را با هدف حل این مسئله به چاره‌جویی وادار کرد. از سال ۱۳۳۴ه.ش، قوانین رسیدگی به سلامت گوشت با سیاست‌های بهداشتی گردآوری و تدوین شد و نهادهای گوناگونی برای اجرا و کنترل آن به وجود آمد. سیاست‌هایی که دولت پهلوی در زمینۀ بهداشت گوشت در نظر داشت، شامل سالم‌سازی فیزیکی(امکانات جدید برای ایجاد محیط سالم و بهداشتی)، افزایش نظارت‌ها و بازرسی‌های بهداشتی(اعمال قوانین و مقررات در خصوص جلوگیری از تخلفات بهداشتی)، صدور کارت‌های بهداشتی(جلوگیری از بروز و شیوع بیماری) و آموزش بهداشت(به‌منظور گسترش و بالا بردن سطح بهداشت) بود. این مقاله با تمرکز ویژه بر تأثیر سیاست‌های بهداشتی دولت پهلوی در بهبود وضعیت بهداشت گوشت، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ارزاق عموم جامعه، چگونگی تعاملات و سیاست‌های بهداشتی دولت را واکاوی می‌کند. بنا بر جست‌وجوی نگارندگان این مقاله، تاکنون پژوهشی نوشته نشده است که منحصراً به سیاست‌های بهداشتی دولت پهلوی به‌خصوص گوشت پرداخته باشد. از این رو، برای نخستین بار است که در چارچوب پژوهش‌های تاریخی این موضوع بررسی و تحلیل می‌شود. کتاب *اسنادی از انجمن‌های بلدی، تجار و اصناف(۱۳۰۰-۱۳۲۰ه.ش)* که در دو جلد گردآوری و بازخوانی شده است، به عرایض و شکوائیه‌های اصناف و تجار، همچنین به دستورالعمل‌ها و نظام‌نامه‌های قصابی‌ها و کشتارگاه‌ها به‌صورت توصیفی نظر دارد. این کتاب، اسناد را به‌دقت گردآوری کرده است، اما در باب تعاملات اصناف و دولت تحلیل عمیقی ارائه نمی‌دهد. پژوهشی دیگر از ترابی فارسانی و ابراهیمی با عنوان *بلدیه و بهداشت عمومی در دورۀ پهلوی اول*، نقش بلدیه را در بهبود بهداشت عمومی طی دورۀ رضاشاه بررسی می‌کند. این پژوهش با تأکید بر اسناد منتشرنشده مجلس شورای اسلامی و سازمان اسناد ایران، یعنی بخش‌نامه‌های بلدیه، گزارش‌های نظارتی و مکاتبات مربوط به اجرای دستورالعمل‌های بهداشتی را تحلیل کرده است. مقالۀ اخیر به تلاش‌های بلدیه نظر دارد، اما مشکلاتی، مانند کمبود بودجه و ناکارآمدی در مناطق روستایی کمتر مورد تأمل قرار می‌گیرد. پژوهش دیگری با عنوان *بوروکراتیزه‌شدن ساختار بهداشتی ایران در دورۀ پهلوی اول* از احمدی و دیگران، به بررسی تغییر و تحول اساسی در

ساختار بهداشتی و پزشکی ایران این دوره و نهادهای متولی بهداشت زیر نظر اداره کل صحیهٔ مملکتی می‌پردازد.

۲. وضعیت بهداشت گوشت در آغاز دولت پهلوی(۱۳۰۴ـ۱۳۲۰ه.ش)

یکی از دغدغه‌های دولت پهلوی اول(۱۳۰۴ـ۱۳۲۰ه.ش) بهداشت گوشت بود. بهداشت گوشت، همسو با مسئلهٔ نوسازی و ایجاد بسترهای ضروری در امر بهداشت و سلامت عمومی حرکت می‌کرد. به موازات این تصمیم دولت، تهیه، نگهداری و توزیع گوشت از نخستین برنامه‌هایی بود که بلدیه به‌صورت مستمر بر آن نظارت داشت. دولت‌ها تا پیش از تأسیس پهلوی اول، به دلیل نبود قانون رسمی و مدون برای قصابی‌ها و کشتارگاه‌ها، در خصوص بهداشت گوشت فقط به چند اقدام جزئی دست زده بودند. از جملهٔ این اقدامات می‌توان به فرمان‌های توصیه‌ای و دستوری از جانب مأموران صحی برای نظارت بر بهداشت دکان‌های قصابی (تاجبخش، ۱۳۷۹: ۵۴۸؛ مستوفی، ۲/۱۳۶۴: ۴۰۰)، تأسیس مؤسسات صحی، آشنایی مردم با بهداشت تفتیش دکان‌های ارزاق، معاینهٔ کارگران (گیلیمور، ۱۳۵۴: ۸۳) و آگاهی‌بخشی بهداشتی از طریق رسانه‌های مکتوب، یعنی روزنامه‌ها و مجلات، با عنوان دستورالعمل‌های بهداشتی (روستایی، ۱/۱۳۸۲: ۱۴۶) اشاره کرد.

با پایه‌گذاری پهلوی اول، دولت زندگی شهری را محور سیاست‌های نوگرایانه خود قرار داد و در واقع این دوره را زمان پیاده‌سازی برنامه‌های مدرن دانست (هدایت، ۱۳۴۴: ۳۸۶). نهاد بلدیه وظایفی در ابعاد گوناگون فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و بهداشتی بر عهده داشت. بنابراین، بعد از کودتای ۱۲۹۹ه.ش، اداره کل صحیهٔ مملکتی شکل گرفت (نفیسی، ۱۳۴۴: ۱۱۸). از جمله وظایف دایرهٔ صحیه، تفتیش و نظارت در امور صحیهٔ اماکن عمومی (مجلهٔ بلدیه تهران، س۱، ش۹، ۱۳۰۰: ۶)، تأسیس انبارهای مواد غذایی، افتتاح دکان‌ها، قصابی‌ها، تنظیم اوزان و نشریات بلدی بود (اسنادی از انجمن‌های بلدی، تجار و اصناف، ۱۳۸۰ :۵-۱). از این رو، بلدیه در سال ۱۳۰۴ه.ش، با تصویب قوانین جدید، اطبای بلدیه را به نظارت بر قصابی‌ها و کشتارگاه‌ها مکلف کرد (ساکما: ۲۹۳/۱۴۶۹۳۶). در این بازهٔ زمانی، همهٔ تصمیم‌ها و دستورات بهداشتی بلدیه در چارچوب «نظام‌نامه‌ها» مصوب، اجرا و به جریمه یا تعطیلی برخی از قصابی‌ها و کشتارگاه‌ها منجر شد (ساکما: ۲۹۳/۶۰۹۳). با این حال، به گواه شواهد بسیاری که موجود است، باید گفت علی‌رغم تهیهٔ نظام‌نامه‌ها، بهداشت گوشت در این دوره وضعیت مطلوبی نداشت. برخی از تخلفات رایج در این خصوص عبارت‌اند از رعایت نکردن اصول بهداشتی (ساکما: ۲۹۸/۱۰۴۴۶۲)، فروش گوشت فاسد (ساکما: ۲۹۸/۳۱۳۵۳)، استفاده نکردن از روکش روی گوشت (ساکما: ۹۶/۲۹۸/۱۸۷۰۳)، حمل گوشت با الاغ بدون داشتن روکش (ساکما: ۹۶/۲۹۸/۲۳۹۱۸)، کشتار غیربهداشتی توسط قصاب‌ها (ساکما: ۲۹۱/۱۹۹۶)، کاشی نشدن مغازه‌های قصابی (ساکما: ۹۶/۲۹۸/۲۰۸۴۲)، نداشتن پیش‌بند (ساکما: ۹۶/۲۹۸/۱۶۱۹۳)، نبستن درِ دکان (ساکما: ۲۹۸/۱۰۴۴۴۸)، وجود مگس در داخل دکان (ساکما: ۲۹۸/۱۰۴۴۴۶)، ریختن استخوان گوسفند در زیرزمین مغازهٔ قصابی و ایجاد بوی نامطبوع در

بازارچه (ساکما: ۹۶/۲۹۸/۱۶۱۱۸۶) اشاره کرد. در واقع، باید این‌گونه تبیین کرد که در دورهٔ پهلوی اول(۱۳۰۴ـ۱۳۲۰ه.ش)، قانون و مقرراتی برای احداث کشتارگاه بر مبنای اصول بهداشت وجود نداشت، همچنین ذبح گوشت اغلب در معابر، کوچه و خیابان یا اماکن آلوده صورت می‌گرفت که عواقبی چون گسترش عفونت و بیماری به همراه داشت (ساکما: ۲۹۳/۱۹۵۷۹). در پیامد این معضلات بود که در سال ۱۳۱۴ه.ش، قانون تفتیش صحی یا بازرسی سلامت حیوانات به کوشش مجلس شورای ملی تصویب شد (ساکما: ۲۹۰/۳۰۹)؛(ر.ک: پیوست شماره۱). اقدامات دولت پهلوی اول برای بهبود و ارتقای بهداشت گوشت به نظام‌نامه محدود نماند. این دولت به‌منظور پاسخ‌گویی بـه نیازهـای روز جامعه، با تکیه بر نظام‌نامه‌های مصوب در دولت‌های گذشته، «نظام‌نامه‌ای» نو و مخصوص به قصابی‌ها و کشتارگاه‌ها تصویب کرد (ساکما: ۲۹۳/۵۶۸۳). در ارزیابی این اقدامات پهلوی اول(۱۳۰۴ـ۱۳۲۰ه.ش) باید در نظر داشت که دولت از طریق تصویب نظام‌نامهٔ مذکور و با هدف ارتقای بهداشت و رفع معضلات گوشت قدمی اساسی و به عبارت دیگر گامی روبه‌جلو برداشت. این نظام‌نامه‌ها وضعیت گوشت را تا حدی بهبود بخشید، اما همچنان دارای نواقصی بود و تا رسیدن به مرحلهٔ اجرا راه درازی پیش‌رو داشت. تا یک دهه بعد از برکناری رضاشاه، اجرای بسیاری از قوانین مصوبِ در باب گوشت از جمله وضعیت بهداشت آن به تأخیر افتاد. بنابراین، یکی از بحران‌های حوزهٔ سلامت که از دههٔ ۱۳۲۰ه.ش در کشور پدیدار شد، وجود قصابی‌ها و کشتارگاه‌هایی بود که در رعایت بهداشت ناتوان بودند. کوتاه بودن عمر دولت رضاشاه، بی‌برنامگی‌ها و آشفتگی کشور به علت وقوع جنگ جهانی دوم، سبب شد در مـسئلهٔ بهداشـت گوشت اقدامات محدودی صورت گیرد. به همین دلیل، رسـیدگی بـه بهداشت قصابی‌ها و کشتارگاه‌ها ضرورت داشت. تأثیراتی که سیاست‌های بهداشتی دولت پهلوی در رسیدگی به این مسئله و طی دهـه‌هـای بعـد بر جامعه گذاشت، استمرار مشکلات تبیین شده را در بین قصابی‌ها و کشتارگاه‌ها توجیه می‌کند.

۲-۱. اقدامات دولت برای بهبود در وضعیت بهداشت گوشت(۱۳۳۴ـ۱۳۵۷ه.ش)

با شروع پهلوی دوم، دولت برای بهبود نظارت بر سلامت گوشت، اقداماتی انجام داد که تا حدودی وضعیت بهداشت را نسبت به ادوار قبل ارتقا بخشید. از دههٔ ۱۳۳۰ه.ش به بعد، متولیان بهداشت تلاش کردند تا زیرساخت‌های موردنیاز را برای ایجاد محیطی سالم و بهداشتی فراهم کنند. بر این اساس، دولت پهلوی دوم به‌منظور پاسخ‌گویی به نیازهای برآمده، با هدف افزایش آگاهی‌های بهداشتی، تشویق و ایجاد انگیزه بین مردم و با تکیه بر نظام‌نامه‌های تدوین‌شده در دولت‌های پیشین سیاست‌هایی نو دنبال کرد. این سیاست‌ها با هدف ارتقا و بهبود بهداشت گوشت در قصابی‌ها و کشتارگاه‌ها ارائه و تصویب شد که در ادامه بررسی می‌شوند.

۳ـ۱. سالم‌سازی فیزیکی(بهسازی)

یکی از راه‌های ارتقا در سالم‌سازی گوشت، تأسیس مکان‌های جدید با رعایت اصول بهداشتی بود که در شهرهای مختلف دایر شد. در این دوره و مشخصاً از سال ۱۳۳۴ه.ش، نهاد شهرداری در اغلب شهرها به مسئلهٔ سالم‌سازی فیزیکی وارد شد و همت کرد. سالم‌سازی فیزیکی قصابی‌ها و کشتارگاه‌ها با تلاش متولیان بهداشت بیش از پیش مورد توجه دولت پهلوی قرار گرفت که از دو جنبه حائز اهمیت است؛ نخست اینکه افتتاح این نوع مراکز با همکاری نهاد شهرداری باعث شد که از سطح بهداشتی مطلوبی برخوردار شوند و نشانگر رشد و توسعه بهداشت گوشت بودند، دومین نکته اینکه همکاری با شرکت‌های خارجی، توجه و اشتیاق مردم را به بهبود وضعیت بهداشت گوشت بیشتر کرد و به کاهش مشکلات و ارتقای سطح بهداشت قصابی‌ها و کشتارگاه‌ها منجر شد. در واقع، تلاش‌های مذکور با این هدف بود که مردم از خدمات و امکانات بهداشتی بیشتری برخوردار شوند. سالم‌سازی فیزیکی در دورهٔ پهلوی دوم(۱۳۳۴ـ۱۳۵۷ه.ش)، با مساعدت همه‌جانبهٔ نهادهای گوناگون اجرا شد. اقداماتی که در زمینهٔ ایجاد بسترهای لازم برای بهداشت گوشت(قصابی ـ کشتارگاه) صورت گرفت، به شرح زیر است.

۴ـ۱. احداث کشتارگاه

کشتارگاه در جایگاه مکانی برای حفظ بهداشت نقش مهمی در بهبود سلامت عمومی و گوشت دارد؛ به‌طوری که در صورت رعایت نکردن اصول بهداشتی، مردم به بیماری‌های گوناگونی مبتلا می‌شوند (نشاط، ۱۳۴۳: ۱۰). به همین منظور، سازمان گوشت در سال ۱۳۴۶ه.ش، با هدف توزیع بهداشتی گوشت تأسیس شد (ساکما: ۲۲۰/۷۰۳۸). این نهاد اقدامات مؤثری انجام داد که از جملهٔ آنها می‌توان به تأسیس میدان‌ها دام و کشتارگاه، انتقال گوشت در کامیون‌های سردخانه‌دار به مراکز مصرف، درجه‌بندی و بسته‌بندی گوشت طبق اصول فنی و بهداشتی، همچنین توزیع‌شان با وسایل منظم و بهداشتی اشاره کرد (کیهان سالانه، ۱۳۵۰، ش۱۰: ۸۵). در دورهٔ پهلوی، احداث کشتارگاه‌ها مشکلات فراوانی داشت که در پیامد آن، توجه و دقت دولت را به بهبود وضعیت بهداشتی در کشتارگاه‌ها معطوف کرد (نیامی، ۲/۱۳۴۸: ۱۱۰). بنابراین، نخستین گام دولت در تهیه گوشت سالم، احداث و راه‌اندازی کشتارگاه‌های مدرن و مجهز بود (ساکما: ۲۹۳/۸۳۷۹۳). این کشتارگاه‌ها ابتدا در تهران و سپس در اغلب شهرهای کشور تأسیس شدند (اطلاعات سالانه، ۱۳۴۷، ش۹: ۷۵۷). همسو با این هدف، وزارت کشور برای احداث کشتارگاه‌ها در هر شهر و منطقه‌ای، بخش‌نامه و دستورالعمل‌هایی تدوین کرد که معیارهای فنی، بهداشتی و موقعیت مکانی را در برمی‌گرفت(ساکما: ۹۶/۲۹۳/۷۱۵)؛(ر.ک: جدول شمارهٔ (۱)). به‌تدریج، شرکت‌های داخلی و خارجی به راه‌اندازی و تهیهٔ تجهیزات موردنیاز کشتارگاه‌ها با رعایت کامل اصول بهداشتی همت کردند که البته زیر نظر متخصصان غیر ایرانی صورت می‌گرفت. با افزایش این مراکز، کارشناسان ایرانی برای مطالعه، بررسی و آشنایی با طرز کار کشتارگاه‌های ماشینی به کشورهای خارجی، مانند

بلژیک، اسپانیا و پرتغال اعزام شدند (مجلهٔ تهران اکونومیست، ۱۳۴۴، س۱۴، ش۶۲۸: ۳۰). از شرکت‌های داخلی می‌توان به «آرزومان» (مجلهٔ تهران اکونومیست، ۱۳۴۵، س۱۴، ش۶۲۰: ۲۸) و از شرکت‌های خارجی می‌توان به شرکت سوئدی «SSA »(ساکما: ۳۵۰/۷۱۸۵)، شرکت فرانسوی «سوگراه» (ساکما: ۹۷/۳۷۰/۱۴۰۴)، شرکت تجارتی «کمپلکس» مجارستان (ساکما: ۲۲۰/۱۹۱۶۵) و شرکت «اینگرا» یوگسلاوی اشاره کرد (ساکما: ۲۲۰/۶۷۱۸). احداث کشتارگاه‌های مدرن در دورهٔ پهلوی دوم، گام مهمی در ارتقای بهداشت گوشت و کاهش بیماری‌های ناشی از مصرف گوشت آلوده بود. این مسئله ضمن حفظ و نگهداری بهداشت گوشت، به کشتار بی‌رویه و غیربهداشتی پایان داد (کیهان، شنبه ۲۵ فروردین ۱۳۵۲، ش۸۹۲۵: ۱۳).

جدول شمارهٔ (۱): بخش‌نامه و دستورالعمل مشخصات زمین به‌منظور احداث کشتارگاه‌ها

ردیف	مشخصات
۱	زمین در خارج از شهر باشد.
۲	فاصلهٔ زمین تا شهر برای کشتارگاه‌های بزرگ و درجه اول حداکثر شش کیلومتر، کشتارگاه‌های درجه دوم سه کیلومتر و کشتارگاه‌های درجه سوم یک تا ده کیلومتر باشد.
۳	موقعیت زمین: زمین کشتارگاه باید در کنار یکی از جاده‌های اصلی شهر واقع باشد، یا اینکه از طریق جادهٔ فرعی و خصوصی کوتاهی به جادهٔ اصلی مرتبط شود. در شهرهایی که در مسیر راه‌آهن واقع شده‌اند، باید نزدیک بودن به خط و امکان ایجاد خط فرعی را نیز در نظر گرفت.
۴	زمین از نظر شیب در قسمت پایین شهر در نظر گرفته شود.
۵	زمین باید در محلی انتخاب شود که محل و منطقهٔ عبور و مرور و مسیر دام باشد. در اماکنی که این امر امکان‌پذیر نیست، به‌وسیلهٔ ایجاد راه فرعی عبور و مرور دام در داخل شهر قطع شود، اگر حمل‌ونقل به‌صورت پیاده است.
۶	در مناطقی که بادهای موسمی دارد باید زمین را در محلی انتخاب کرد که جهت وزش باد به طرف شهر نباشد (در وضعیت حاضر، موضوع بو در کشتارگاه‌ها منتفی است؛ زیرا کشتارگاه به یک مؤسسهٔ مجهز تهیهٔ گوشت تبدیل شده است و به‌وسیلهٔ استفاده از تجهیزات جدید از ایجاد هرگونه تعفن و بو جلوگیری می‌شود).
۷	زمین کشتارگاه باید در جایی انتخاب شود که بستر تأمین آب فراهم باشد. در کشتارگاه‌های بزرگ و درجه اول، استفاده از آب عمومی شهر به صلاح نیست. در واقع، باید با حفر چاه‌های عمیق، آب موردنیاز را تأمین کرد. برای کشتارگاه‌های متوسط و کوچک امکان استفاده از آب عمومی در صورتی وجود داشت که تا حدود کشتارگاه امکان لوله‌کشی برقرار باشد. در غیر این صورت، باید در هنگام انتخاب زمین با آب‌یابی اطمینان حاصل کرد که مقدار آب مورد احتیاج را می‌توان به دست آورد یا خیر.
۸	زمین کشتارگاه در جهت توسعهٔ شهر نباشد.
۹	زمین کشتارگاه باید به شکل مربع‌مستطیل باشد، زیرا تأسیسات یک کشتارگاه در جهت طولی قرار دارد.
۱۰	مساحت زمین مورد احتیاج همان‌طور که در بالا اشاره شد، از سوی کمیتهٔ کشتارگاه‌ها برای هر نقطه با احتساب تعداد کشتارگاه و سایر خصوصیات تعیین و اعلام خواهد شد.
۱۱	موقعیت زمین طوری باشد که تصفیهٔ فاضلاب و تخلیهٔ فضولات به سهولت انجام گیرد. برای این موضوع نکات زیر باید رعایت شود. الف) اگر شهر دارای تأسیسات فاضلاب باشد، زمین باید طوری انتخاب شود که بتوان فاضلاب کشتارگاه را وارد اکوی شهر کرد. ب) در صورتی که شهر اگو ندارد، اگر در کنار رودخانه است، پس از تصفیهٔ فاضلاب، مازاد آب را می‌توان به رودخانه ریخت. چنانچه رودخانه در کنار شهر نباشد، باید با وسایل مختلف آب را تصفیه و پس از حصول اطمینان در زمین‌های مجاور مورد استفاده سه برای زراعت قرار داد. ج) داخل فاضلاب برود. خانه باید در قسمت پایین شهر باشد و جایی که اهالی از آن استفاده می‌کنند، قرار نگیرد.
۱۲	چون کشتارگاه به برق احتیاج دارد، باید حتی‌المقدور امکان استفاده از شبکهٔ برق شهر را نیز در نظر گرفت. با این حال، در خصوص کشتارهای بزرگ هم می‌توان از موتوربرق اختصاصی در خود کشتارگاه استفاده کرد.
۱۳	جهت زمین نسبت به قبله: این قسمت از نکات مهمی است که در ایران باید رعایت شود. این امر منطبق با نوع ساختمانی که کمیتهٔ کشتارگاه‌ها در نظر خواهد گرفت، مشخص می‌شود.

۵ـ۱. احداث سردخانه

سردخانه در حفظ سلامت و ایمنی گوشت، افزایش ماندگاری، کاهش ضایعات و بهبود کیفیت و طعم گوشت اهمیت بسزایی دارد. در واقع، سردخانه‌ها نه‌تنها نگهدارنده، بلکه ارتقادهندهٔ کیفیت گوشت هستند، به بالا رفتن شرایط بهداشتی کمک می‌کنند و احتمال مصرف گوشت فاسد را از

بین می‌برند (نیامی، ۲/۱۳۴۸: ۱۱۰). به‌طور خاص، در مناطق گرمسیر و در فصول مختلف سال، وجود سردخانه‌های مجهز ضروری بود؛ چراکه نبود آن پیامدهایی چون فساد و از بین رفتن گوشت را به همراه داشت (تهران اکونومیست، ۱۳۴۵، س۱۴، ش۶۴۴ : ۲۳). به همین منظور، شهرداری نخستین بار در سال ۱۳۳۷ه.ش سردخانه گوشت را تأسیس کرد (ساکما: ۳۴۰/۳۸۶). در این مسئله، شرکت‌های گوناگون ایرانی و خارجی از جمله «دانمارک»(ساکما: ۲۲۰/۳۴۴۵)، «سوئد»(کیهان، یکشنبه ۶ خرداد ۱۳۴۸، ش۷۷۵۱: ۸)،«سوئدی اسکاندیناویساپلایرز شوروی»(ساکما: ۲۲۰/۲۶۶۲)،«کامپساکس»(ساکما: ۲۲۰/۱۱۷۷۹)،«متال اکسپورت لهستان»(ساکما: ۲۴۰/۱۰۶۳۸۲)،« اگروبزینس منجمنت»(ساکما: ۲۴۵/۱۹۰۱)، «سایروس»(ساکما: ۲۹۳/۵۰۷۳۱)، «رادکو»(ساکما: ۲۴۰/۸۱۸۲۲) و «کریرترموفریک»(ساکما: ۲۴۵/۱۴۵۹) همکاری داشتند.

گزارش و عملکرد احداث سردخانه‌ها به‌منظور جلوگیری از فساد و آلودگی گوشت، به مرکز نخست‌وزیری ارسال و پیگیری می‌شد (تهران اکونومیست، ۱۳۴۴، س۱۴، ش ۶۲۸ : ۱۷). احداث سردخانه در افزایش عمر مفید گوشت اثر داشت؛ در واقع به کاهش فاسد شدگی و حفظ تازگی آن کمک فراوانی می‌کرد. همچنین به‌کارگیری یک الگوی حمل‌ونقل بهینه از کشتارگاه‌ها تا میدان‌ها و بازارها بر آسانی انتقال گوشت اثر داشت. به‌علاوه، چون توزیع گوشت اغلب به‌صورت شهری انجام می‌شد، خریداری ماشین‌های سردخانه‌ای وانتی و کامیونیتی حمل گوشت(مدرن ـ اتوماتیک)، بر کاهش بُعد مسافت حمل‌ونقل و بهداشت گوشت مؤثر بود (کیهان، سه‌شنبه ۱۸ تیر ۱۳۵۳، ش۹۲۰۵: ۱۴)؛(ر.ک: پیوست شمارهٔ (۲)). بنابراین، ماشین حمل گوشت مجهز به سردخانه در برخی شهرها به همت شهرداری خریداری شد که نوشهر (ساکما: ۲۹۳/۷۵۹۶۲)، قزوین(ساکما: ۸۸/۳۳۹/۶۱۴)، یزد (ساکما: ۹۶/۲۹۳/۹۴۵)، مهاباد (ساکما: ۹۵/۲۹۳/۳۵۳۴)، اهواز (ساکما: ۲۹۳/۵۲۲۳۲)، مازندران (ساکما: ۲۹۳/۱۳۷۹۶۴) و اصفهان(ساکما: ۲۹۳/۸۴۱۶۰)؛(ر.ک: پیوست شمارهٔ (۳)) از آن جمله‌اند. خرید ماشین‌های حمل گوشت مجهز به سردخانه تحت تأثیر عوامل متعددی اتخاذ شد که کنترل بیماری‌های ناشی از گوشت فاسد، تمرکز بر شهرهای دارای اولویت و محدودیت بودجه در شمار آنها قرار می‌گیرد.

۶ـ۱. بسته‌بندی بهداشتی

در دورهٔ پهلوی دوم با تأسیس کشتارگاه‌ها و همکاری شرکت‌های خارجی، اولین برنامهٔ بهداشتی شدن گوشت به‌صورت بسته‌بندی عملی شد (کیهان سالانه، ۱۳۵۱: ۶۹)؛(ر.ک: پیوست شمارهٔ (۴)). البته تأسیسات و تجهیزات در واحدهای بسته‌بندی گوشت با همکاری کارشناسان خارجی به‌تدریج توسعه می‌یافت (ساکما: ۲۳۰/۳۴۱۳۴). همکاری کارشناسان ایتالیایی برای نصب دستگاه‌های بُرش و آموزش ایرانیان برای قطعه‌قطعه‌کردن و بسته‌بندی از جمله مشارکت‌های اخیر است (کیهان، یکشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۱، ش۸۶۵۴: ۱۸). گوشت بسته‌بندی پس از بازرسی در کشتارگاه با کامیون سردخانه‌دار به مرکز ذخیره و توزیع منتقل و در سالن‌های مربوطه ذخیره می‌شد. سپس گوشت

به سالن قطعه‌بندی و بسته‌بندی انتقال می‌یافت؛ گوشت در آنجا به دست کارگران قطعه‌قطعه و در بسته‌های نایلونی مخصوص گذاشته می‌شد. بسته‌بندی گوشت پس از توزین و زدن برچسب روی آن زیر ماشین تخلیهٔ هوا قرار می‌گرفت و هوای داخلش خارج می‌شد، در واقع، به‌طور خودکار یک بستهٔ کامل گوشت به دست می‌آمد. بستهٔ گوشت سپس وارد تونل بخار می‌شد؛ از زیر بخار آب گرم می‌گذشت تا چین‌وچروک‌های پوشش آن از بین برود. گفتنی است که مشتریان با خرید هر بسته گوشت یک نسخه از دستورالعمل مصرف را نیز دریافت می‌کردند که از طرف سازمان گوشت کشور انتشار می‌یافت (کیهان، دوشنبه ۲مرداد ۱۳۵۱، ش۸۷۰۹: ۱۹)؛(ر.ک: پیوست شمارهٔ (۵) و (۶)). نکتهٔ قابل‌توجه در نحوهٔ بسته‌بندی گوشت آن بود که در خلأ و در شرایط کاملاً بهداشتی صورت می‌گرفت، یعنی از تغییر رنگ یا فساد گوشت تا حد چشمگیری جلوگیری می‌شد (کیهان، دوشنبه ۳ خرداد ۱۳۵۵، ش۹۸۷۰: ۲۴).

۳. شاخص‌های بهداشت فردی و ابزار و تجهیزات(قصابی ـ کشتارگاه)

از مسائل مهمی که همواره بخشی از تلاش مسئولان را با همکاری نهادهای گوناگون به خود معطوف می‌کرد، تعیین شاخص‌های بهداشت فردی و ابزار و تجهیزات در قصابی‌ها و کشتارگاه‌ها بود. این امر مستلزم اجرای قانون و مقرراتی منظم و دقیق بود تا اطمینان از بهداشت گوشت حاصل شود، در واقع بتواند سطح سلامت گوشت را در قصابی‌ها و کشتارگاه‌ها به حد مطلوب برساند. این مسئله به‌خوبی عیان می‌کند که تا رسیدن به شرایط مطلوب همچنان فاصلهٔ درخور توجهی وجود داشت. به هر روی، تعیین شاخص‌های بهداشت فردی و ابزار و تجهیزات در قصابی‌ها و کشتارگاه‌ها بهداشت عمومی را ارتقا داد و پایه‌های اولیهٔ یک نهاد نظارتی را ایجاد کرد. دربارهٔ شاخص بهداشت فردی و ابزار و تجهیزات قصابی‌ها و کشتارگاه‌ها نتایج و یافته‌هایی به دست آمد که در جدول‌های شمارهٔ (۲) و (۳) ملاحظه می‌کنید.

جدول شمارهٔ (۲): شاخص‌های بهداشت فردی و ابزار و تجهیزات قصابی در سال ۱۳۳۴ـ ۱۳۵۷ه.ش

Table No. (2): Personal Hygiene Indicators and Butchery Tools and Equipment from 1334-1357 A.H. (1955-1978 A.D(.

ردیف	شاخص
۱	کاشی‌کاری روی پیشخان حفر چاه فاضلاب و نصب دست‌شویی مجهز به چرخ‌گوشت برقی مجهز به زباله‌دان بهداشتی کاشی دیوارها تا ارتفاع دو و نیم متر(ساکما: ۸۸/۳۳۹/۱۵۰۱)
۲	مجهز به یخچال برقی(کیهان، سه‌شنبه ۲۸ خرداد ۱۳۴۷، ش۷۴۶۶: ۱۹)
۳	پوشاندن درِ قصابی با تورهای سیمی برای جلوگیری از ورود مگس(اطلاعات، چهارشنبه ۱۷شهریور ۱۳۳۸، ش۱۰۰۶، ص۱۰)
۴	قرار دادن پارچهٔ سفید روی گوشت‌ها برای جلوگیری از نشستن گردوخاک و حشرات موذی(۸۸/۳۳۹/۳۶۴)
۵	پیش‌دامن سفید به کمر قصاب(ساکما: ۹۷/۳۳۹/۲۲۸۷)

جدول شمارهٔ (۳): شاخص‌های بهداشت فردی و ابزار و تجهیزات کشتارگاه در سال ۱۳۳۴ـ ۱۳۵۷ه.ش

ردیف	پارامتر
۱	نصب دستگاه تخلیهٔ مواد زائد شکمبه و روده در محیط باز نصب کفشوی و ایجاد کانال‌های فاضلاب در محوطهٔ کشتارگاه نصب توری ثابت برای پنجره‌ها جداسازی محل توالت‌ها و دوش‌ها نصب هواکش برقی(ساکما: ۲۹۳/۳۰۷۲۳)
۲	نصب چیلر به‌منظور خنک کردن کمپرسور رنگ‌آمیزی کمپرسورها و کلیهٔ دستگاه‌های موتورخانه گذاردن لاستیک لای درِ سالن‌های سرد تجهیز شدن به تشتک حاوی برکلرین در ابتدای درِ ورودی سالن‌های سرد با هدف جلوگیری از آلودگی محیط(ساکما: ۲۹۳/۱۴۱۵۷۸)
۳	تهیهٔ حداقل دو دست لباسی کار و چکمه برای کارگران جدا کردن محوطهٔ توالت‌ها و دوش‌ها از یکدیگر تهیهٔ صابون مایع برای همهٔ دست‌شویی‌ها دستگاه تخلیهٔ مواد زائد شکمبه و روده در محیط سرپوشیده نصب توری ثابت در پشت همهٔ پنجره‌ها و درِ توری جلوی درهای بازشو که مشرف به خارج‌اند نصب هواکش برقی برای توالت‌ها و دوش‌ها نصب هواکش برقی در اصطبل‌ها نصب کفشوی و ایجاد کانال‌های فاضلاب در محوطهٔ کشتارگاه به تعداد کافی حضور دامپزشک(ساکما: ۲۹۳/۳۰۷۲۳)
۴	احداث اتاق برای موتورخانه احداث آب‌انبار نصب منبع آب هوایی به ارتفاع ۱۰ متر نصب الکتروپمپ نصب کمپرسور باد برای بادکردن ذبایح تعمیر و کاشی‌کاری نهر آب نصب تیرآهن و چنگک نصب موزاییک فرش در کف سالن کاشی‌کاری دیوارهای اطراف به ارتفاع ۱/۷۰ متر رنگ‌آمیزی همهٔ درها و پنجره‌ها(ساکما: ۲۹۳/۱۲۱۸۳۲)
۵	لوله‌کشی لوله‌های پمپ باد معاینهٔ بهداشتی سلاخان و گوشت‌فروشان حفر چاه به‌منظور دفن، از بین بردن لاشه‌ها و اندام‌های بیمار بازداشت‌شده ضدعفونی محوطهٔ کشتارگاه نصب ویترین برای نگهداری دارو و لوازم فنی سیمان‌کاری محوطهٔ کشتارگاه(ساکما: ۹۹/۲۹۳/۲۱۴۹)
۶	تفکیک سالن کشتار گاو و گوسفند تجهیز شدن به داروهای گَندزدایی با هدف ضدعفونی و شست‌وشوی کشتارگاه نصب موتور باد برای پوست‌کندن لاشه‌ها(ساکما: ۹۷/۳۳۹/۲۲۹۱)

۴. نظارت و بازرسی‌های بهداشتی

نظارت و بازرسی به‌منظور حفظ سلامت جامعه امری اساسی است و در پیشگیری از شیوع بیماری‌های واگیر نقش مؤثری دارد. رعایت اصول بهداشت، زمانی تأثیرگذار خواهد بود که

بازرسی اکیپ‌های بهداشتی به‌طور مداوم صورت بگیرد. بر این اساس، به‌منظور حفظ بهداشت گوشت و نظارت بر قصابی ـ کشتارگاه، نخست وزارت بهداری به برنامه‌ریزی منظمی اقدام کرد (ساکما: ۲۹۳/۱۰۹۷۵۷). به‌تدریج، اکیپ‌های بازرسی گروهی نیز تشکیل و برای هرکدام حدود و منطقه مشخص شد (کیهان سالانه ۱۳۴۲: ۹۹۷). این اکیپ‌ها از مأموران بهداشتی و قضایی تشکیل می‌شدند که هر ماه به‌طور مستمر و دقیق بهداشت گوشت را بازرسی می‌کردند (کیهان، دوشنبه ۲۴ تیر ۱۳۴۷، ش۷۴۸۹: ۱۸). در تعامل قصابی‌ها و کشتارگاه‌ها با بازرسان یا به‌طور کلی در بازدیدها، ابتدا نواقص بهداشتی موجود به دست بازرس، یعنی نمایندهٔ ادارهٔ بهداشت به متخلفان ابلاغ می‌شد. سپس بازرسان در بازدید از این اماکن دستورات لازم را برای رعایت بهداشت به صاحبان قصابی‌ها و کشتارگاه‌ها ارائه می‌کردند و تعهد می‌گرفتند تا در محل کارشان بهداشت را رعایت کنند (کیهان، چهارشنبه ۱۲ خرداد ۱۳۵۰، ش۸۳۶۱: ۹). از زمانی که به آنان مهلت داده می‌شد، به رفع نواقص مذکور موظف بودند؛ چنان‌که پس از مهلت مقرر نواقصی در یک صنف مشاهده می‌شد، پروانه کسبش را لغو و آن را به‌طور موقت تعطیل می‌کردند(ساکما: ۲۹۳/۳۷۴۵۲). به‌منظور تحقق اهداف پژوهش، قصابی‌ها و کشتارگاه‌های شهرهای گوناگون طی بازهٔ زمانی ۱۳۳۴ـ۱۳۵۷ه.ش، در اسناد و مدارک آرشیوی، روزنامه‌ها و مجلات مورد بررسی قرار گرفتند. در باب نظارت و کنترل عملکرد قصابی‌ها و کشتارگاه‌ها نتایجی حاصل شد که در جدول‌های شمارهٔ (۴) و (۵) ملاحظه می‌کنید.

جدول شمارهٔ (۴): نتایج بازرسی بهداشتی(قصابی) ۱۳۳۴ـ۱۳۵۷ه.ش

Table No. (4): Sanitary Inspection Results (Butcher Shops) 1975-1978 CE

ردیف	شهر	نتیجه بازرسی
۱	اصفهان	نواقص: کشتار در معابر(اطلاعات، سه‌شنبه ۱۵ شهریور ۱۳۳۹، ۱۰۳۰۰: ۱۲)
۲	ابرقو	رعایت نکردن اصول بهداشت(کیهان، شنبه ۲۲ تیر ۱۳۴۷، ش۷۴۸۷: ۸)
۳	اراک	کشف گوشت‌های غیربهداشتی(ساکما: ۹۷/۳۲۰/۵۰۰۰)
۴	اردستان	رعایت نکردن اصول بهداشت(کیهان، شنبه ۴آذر ۱۳۴۶، ش۱۲۴۴۴: ۱۳)
۵	ارسنجان	کشف و معدوم گوشت فاسد(کیهان، دوشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۵۱، ش۸۶۲۵ : ۱۱)
۶	اردکان	کشف و معدوم گوشت فاسد(اطلاعات، پنجشنبه ۲۵خرداد ۱۳۴۶، ش۱۲۳۰۵: ۱۶)
۷	بافت	حمل غیربهداشتی گوشت با اتوبوس‌های مسافربری(ساکما: ۹۹/۲۹۳/۲۳۸۷۲)
۸	بوکان	حمل غیربهداشتی گوشت با گاری(آیندگان، شنبه ۱۴ تیر ۱۳۵۰، ش۱۰۶۸: ۷)؛(ر.ک: پیوست شمارهٔ (۷))
۹	تبریز	کشف و معدوم ۷۰۰ کیلو گوشت آلوده به میکروب سل(کیهان، شنبه ۲۱ بهمن ۱۳۴۶، ش۱۲۵۰۸: ۵)
۱۰	خمین	رعایت نکردن اصول بهداشت(ساکما: ۲۹۳/۱۱۳۵۰۵)
۱۱	داران	نواقص: نداشتن مُهر بازرسی شهرداری برای گوشت(کیهان، شنبه ۲۵ بهمن ۱۳۴۸، ش۷۹۷۳: ۸)
۱۲	دهبید	نواقص: فروش گوشت با سنگ‌های غیراستاندارد(کیهان، پنجشنبه ۱۳اسفند ۱۳۴۹، ش۸۲۸۹: ۱۷)
۱۳	رضوان‌ده	فروش گوشت بیمار(اطلاعات، سه‌شنبه ۱۲ مهر ۱۳۳۹ ، ۱۰۳۲۴: ۱۷)
۱۴	ری	فروش گوشت بدون معاینهٔ بهداری(اطلاعات، پنجشنبه ۱۷ شهریور ۱۳۳۹، ۱۰۳۰۲: ۱۴)

۱۵	زاهدان	فروش گوشت بیمار(ساکما: ۹۴/۲۹۸/۱۰۱۴)
۱۶	زنجان	فروش گوشت غیربهداشتی(ساکما: ۲۹۳/۲۳۱۱۰)
۱۷	سوسنگرد	فروش گوشت فاسد(کیهان، دوشنبه ۲۸ آبان ۱۳۵۲، ش۹۱۱۱ : ۹)
۱۸	شاه‌آباد غرب	کشف و معدوم گوشت مرده(کیهان، دوشنبه ۲۱ فروردین ۱۳۴۰، ش۵۳۲۷ : ۹)
۱۹	شلمزار	فروش گوشت ناسالم و بیمار(کیهان، شنبه ۷مرداد ۱۳۴۶، ش۱۵۵۲ : ۸)
۲۰	شهرضا	رعایت نکردن اصول بهداشت(ساکما: ۹۷/۳۳۹/۲۲۸۶)
۲۱	شهرکرد	رعایت نکردن اصول بهداشت(کیهان، شنبه ۲۷ تیر ۱۳۴۹، ش۸۰۹۸: ۱۱)
۲۲	شیراز	رعایت نکردن اصول بهداشت(کیهان، شنبه ۱۶ خرداد ۱۳۴۹، ش۸۰۶۲ : ۱۰)
۲۳	قزوین	حمل غیربهداشتی گوشت با دوچرخه‌پایی(ساکما: ۸۸/۳۳۹/۱۰۷۶)
۲۴	کازرون	فروش گوشت آلوده(ساکما: ۲۹۳/۶۸۲۱۰)
۲۵	کرج	نواقص: جعل مُهر کشتارگاه روی لاشه‌های گوشت(اطلاعات، پنجشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۵۰، ش۱۳۷۲۱: ۲۶)
۲۶	گرمسار	رعایت نکردن اصول بهداشت(ساکما: ۲۹۳/۵۶۸۷۰)
۲۷	گلپایگان	حمل غیربهداشتی گوشت با سه‌چرخه(ساکما: ۹۷/۲۹۳/۳۶۱۸۱)
۲۸	لاهیجان	رعایت نکردن اصول بهداشت(۲۹۳/۹۰۸۸۲)
۲۹	مرند	نواقص: اعتیاد قصاب(کیهان، پنجشنبه ۲ دی ۱۳۵۰، ش۸۵۳۲: ۱۲)
۳۰	مشهد	کشف و معدوم گوشت آلوده(ساکما: ۲۹۳/۲۸۱۰۷)
۳۱	مهرآباد	نواقص: مُهرهای تقلبی بر لاشه احشام(کیهان، دوشنبه ۱۲ اسفند ۱۳۴۷، ش۷۶۸۳: ۱۶)
۳۲	میمند	رعایت نکردن اصول بهداشت(کیهان، پنجشنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۴۷، ش۷۴۳۹: ۶)
۳۳	نجف‌آباد	کشف و معدوم لاشهٔ گوشت فاسد(کیهان، چهارشنبه ۱۶مرداد ۱۳۴۷، ش۷۵۰۹: ۸)
۳۴	نجف‌آباد	رعایت نکردن اصول بهداشت(کیهان، شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۴۹، ش۸۰۷۴ : ۱۱)
۳۵	هفتگل	فروش گوشت آلوده(اطلاعات، چهارشنبه ۱ اردیبهشت ۱۳۵۰، ش۱۳۴۷۳: ۹)
۳۶	همایون‌شهر	حمل گوشت غیربهداشتی(ساکما: ۹۷/۳۳۹/۱۵۶۹)
۳۷	یزد	حمل غیربهداشتی گوشت، بدون روپوش در معرض گردوخاک با الاغ، دوچرخه، گاری و موتورسیکلت(کیهان، شنبه ۲۹ تیر ۱۳۴۷، ش۷۴۹۳: ۸).
۳۸	یزد	کشف و معدوم گوشت چرخ‌کرده فاسد(ساکما: ۹۶/۲۹۳/۴۹۵)

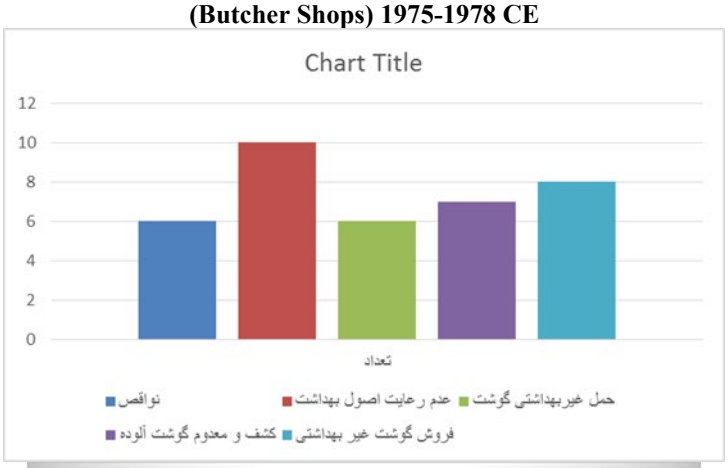
جدول شمارهٔ (۱ـ۴): نتایج بازرسی اصناف مواد غذایی(قصابی) ۱۳۳۴ـ۱۳۵۷ه.ش

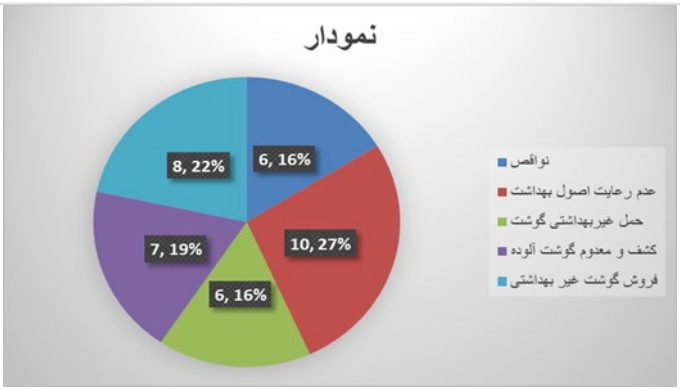
Table No. (1-4): Food Trade Sanitary Inspection Results (Butcher Shops) 1975-1978 C

ردیف	نتایج بازرسی	تعداد
۱	رعایت نکردن اصول بهداشت	۱۰
۲	فروش گوشت غیربهداشتی	۸
۳	کشف و معدوم گوشت آلوده	۷
۴	نواقص	۶
۵	حمل غیربهداشتی گوشت	۶

نمودار فراوانی جدول شمارهٔ (۴): درصد نتایج بازرسی(قصابی) ۱۳۳۴ـ۱۳۵۷ه.ش

Frequency Chart of Table No. (4): Percentage Breakdown of Inspection Results (Butcher Shops) 1975-1978 CE





مطابق جدول شمارهٔ (۴)، بر اساس یافته‌های این پژوهش، نتایج بازرسی منظم و نظارت بهداشتی بر قصابی‌ها در بازهٔ زمانی ۱۳۳۴ـ۱۳۵۷ه.ش، شامل موارد زیر بود.

ـ رعایت نکردن اصول بهداشت: مطابق جدول فوق، رعایت نکردن اصول بهداشت با ۱۰/۲۷درصد، بیشترین تخلف است. این آمار، نداشتن آگاهی کافی از استانداردهای بهداشتی و ضعف جدی در بازرسی‌های نظارتی و اجرایی را آشکار می‌کند. این امر مستلزم بازرسی‌های منظم و سخت‌گیرانه‌تر از سوی نهادهای مسئول بود. به‌علاوه این مسئله بر رعایت شیوه‌های بهداشتی، یعنی نگهداری صحیح و سالم گوشت در قصابی‌ها تأکید دارد، به عبارت دیگر رعایت نکردن اصول بهداشت را در قصابی‌ها نشان می‌دهد که نتیجهٔ آن چیزی جز تولید گوشت آلوده نبود.

ـ فروش گوشت غیربهداشتی: از مهم‌ترین تخلفات قصابی‌ها، می‌توان به فروش گوشت غیربهداشتی اشاره کرد که ۸/۲۲درصد را شامل می‌شود. فروش گوشت غیربهداشتی در قصابی‌ها،

ناشی از کشتار غیرمجاز، نبود بازرسی دامپزشکی و نگهداری نامناسب گوشت بود که در ابعاد بهداشتی، اقتصادی، اجتماعی و قانونی پیامدهای گسترده‌ای داشت.

ـ کشف و معدوم گوشت آلوده: طبق نتایج جدول فوق در بازرسی از قصابی‌ها، کشف و معدوم گوشت آلوده ۷/۱۹درصد است که نشان‌دهندهٔ علائم فساد یا آلودگی ناشی از حمل یا نگهداری نامناسب گوشت به شمار می‌آید. طبق آن، از بین بردن گوشت آلوده برای جلوگیری از بروز و شیوع بیماری، اهمیت بسزایی دارد. بنابراین، بازرسان برای معدوم کردن گوشت آلوده از روش‌های مناسبی که با مقررات بهداشتی مطابقت داشت، مانند سوزاندن استفاده می‌کردند.

ـ حمل غیربهداشتی گوشت: در دورهٔ پهلوی دوم، با وجود تلاش‌های متعدد برای بهبود بهداشت گوشت، حمل غیربهداشتی در بازرسی از قصابی‌ها دیده می‌شد و ۶/۱۶درصد تخلفات بود؛ یعنی این مسئله هنوز هم برای سلامت عمومی مشکلات جدی ایجاد می‌کرد. برخی از مهم‌ترین تخلفات مربوط به حمل‌ونقل نامناسب و غیربهداشتی گوشت با استفاده از الاغ، دوچرخه، گاری، اتوبوس و موتورسیکلت بود. بنابراین، می‌توان گفت که برای جلوگیری از آلودگی گوشت، روش‌های ایمن حمل‌ونقل امر بسیار مهمی به شمار می‌رفت.

ـ نواقص: نواقص قصابی‌ها در ابزار و تجهیزات حدوداً ۶/۱۶درصد تخلفات بود که به‌طور گسترده‌ای بر بهداشت گوشت تأثیر داشت. این نواقص باعث کاهش کیفیت گوشت، افزایش خطر آلودگی و شیوع بیماری‌های مرتبط با مصرف این خوراکی می‌شد. برخی از مهم‌ترین این نواقص، مُهرهای تقلبی، جعل مُهر کشتارگاه و فروش گوشت با سنگ‌های غیراستاندارد بود. در صورتی که نواقص در مدت مشخص‌شده برطرف نمی‌شد، قصابی متخلف را تعطیل می‌کردند. در واقع باید گفت که هدف استفاده از ابزارهای بهداشتی، به حداقل رساندن احتمال نقص و آلودگی گوشت محسوب می‌شد. در مجموع با توجه به یافته‌های پژوهش، بازرسی‌ها به‌منظور رعایت اصول بهداشت، سلامت گوشت و تلاشی برای اجرای قانون بود. در یک نگاه کلی، بازرسی بر رعایت اصول بهداشتی تأکید داشت.

جدول شمارهٔ (۵): نتایج بازرسی بهداشتی(کشتارگاه) ۱۳۳۴ـ۱۳۵۷ه.ش

Table No. (5): Sanitary Inspection Results (Slaughterhouse) 1975-1978 CE

ردیف	شهر	نتیجهٔ بازرسی
۱	اسفیدوجان	فاقد کشتارگاه(کیهان، شنبه ۴ مرداد ۱۳۴۶، ش۱۵۵۰: ۱۳)
۲	اصطهبانات	رعایت نکردن اصول بهداشت(کیهان، چهارشنبه ۲۶ خرداد ۱۳۴۸، ش۷۷۶۷ : ۸)
۳	اصفهان	رعایت نکردن اصول بهداشت(ساکما: ۲۹۳/۸۳۲۵۹)
۴	اقلید	فاقد کشتارگاه(کیهان، شنبه ۱۲بهمن ۱۳۵۰، ش۸۵۶۶: ۱۱)
۵	ایلام	نداشتن دامپزشک(ساکما: ۳۱۰/۲۴۰۷۰)
۶	ابرکوه	فاقد کشتارگاه(ساکما: ۹۶/۲۹۳/۲۸۴۵)
۷	اراک	رعایت نکردن اصول بهداشت(ساکما: ۹۷/۲۹۳/۳۸۳۵۶)
۸	ارسنجان	فاقد کشتارگاه(کیهان، یکشنبه ۲۰ بهمن۱۳۴۷، ش ۷۶۶۵: ۸)
۹	امیرکلا	رعایت نکردن اصول بهداشت(اطلاعات، شنبه ۲۰ شهریور ۱۳۳۸، ش۱۰۰۸: ۱۲)

۱۰	اهواز	حمل گوشت با وسایل غیربهداشتی(ساکما: ۲۹۳/۵۱۶۲۴)
۱۱	بافت	نواقص: فضولات، بوگرفتگی لاشه‌های کشتارشده، نداشتن اتاق انتظار قبل از کشتار، نداشتن پمپ باد، نداشتن مواد ضدعفونی‌کننده(ساکما: ۹۹/۲۹۳/۲۳۸۷۲)
۱۲	بم	نواقص: ریل‌گذاری‌نکردن و مجهز نبودن کشتارگاه(۹۹/۲۹۳/۱۱۸۴۳)
۱۳	بندر دیلم	فاقد کشتارگاه(کیهان، سه‌شنبه ۲۲دی ۱۳۴۸، ش ۷۹۴۶: ۸)
۱۴	بوشهر	نداشتن دامپزشک(ساکما: ۲۳۰/۵۵۲۶۸)
۱۵	تبریز	نواقص: سگ و مگس و متعفن بودن هوا آلوده بودن کف کشتارگاه به خاک پای کارگران، حیوانات و فضله سالن بسیار کثیف و متعفن نداشتن یک متر لوله آب و یک شیر آب پوست‌کنی با دست‌های آلوده، نداشتن وسایل فنی(ساکما: ۹۵/۲۹۳/۳۵۹۶)
۱۶	تفت	فاقد کشتارگاه(اطلاعات، دوشنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۴۶، ش۱۲۲۷۲: ۸)
۱۷	تفرش	نواقص: دفع غیربهداشتی فاضلاب(ساکما: ۲۹۳/۱۱۵۱۱۱)
۱۸	تیران	فاقد کشتارگاه(اطلاعات، پنجشنبه ۲۹تیر ۱۳۴۶، ش۱۲۳۳۵: ۱۳)
۱۹	جهرم	نداشتن دامپزشک(اطلاعات، سه‌شنبه ۸ تیر ۱۳۳۸، ۹۹۴۸: ۱۲)
۲۰	خوانسار	نواقص: وجود کشتارگاه در مرکز شهر(اطلاعات، چهارشنبه ۲۵ آبان ۱۳۳۹، ۱۰۳۶۱: ۱۵)
۲۱	داران	رعایت نکردن اصول بهداشت(کیهان، چهارشنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۹، ش۸۰۴۶ : ۸)
۲۲	درچه	فاقد کشتارگاه(کیهان، پنجشنبه ۵ بهمن ۱۳۴۶، ش۱۲۴۹۵: ۱۳)
۲۳	دزفول	نواقص: تأمین نکردن آب برای شست‌وشو، نظافت سالن کشتارگاه، نصب نکردن یک دستگاه اکسترپمپ(ساکما:۲۹۳/۱۱۱۲۷۷)
۲۴	رفسنجان	نواقص: خرابی پمپ باد کشتارگاه، لباس و کفش بسیار کثیف متصدی توزیع گوشت، خرابی درِ ورودی محوطه کشتارگاه(ساکما: ۹۹/۲۹۳/۲۱۴۹)
۲۵	سبزوار	نواقص: نبود رختکن(ساکما: ۲۹۳/۱۲۱۷۰۷)
۲۶	سعادت‌آباد	فاقد کشتارگاه(کیهان، یکشنبه ۱۰مرداد ۱۳۵۰، ش۸۴۱۲ : ۱۱)
۲۷	سلطانیه	رعایت نکردن اصول بهداشت(ساکما: ۲۹۳/۲۵۹۹۵)
۲۸	سمیرم	حمل گوشت با وسایل غیربهداشتی، یعنی با کمپرسی و الاغ(کیهان، چهارشنبه ۱۸ آذر ۱۳۴۹، ش۸۲۱۸: ۹)
۲۹	سوریان	فاقد کشتارگاه(کیهان، سه‌شنبه ۲۸ دی ۱۳۵۰، ش۸۵۵۵: ۱۳)
۳۰	سیرجان	نواقص: کثیف و آلوده بودن محیط کشتارگاه(ساکما: ۹۹/۲۹۳/۵۳۳۲)
۳۱	شهرضا	نواقص: وجود سگان ولگرد در محوطهٔ کشتارگاه(ساکما: ۹۷/۳۳۹/۲۲۹۱)
۳۲	شهرکرد	رعایت نکردن اصول بهداشت(اطلاعات، سه‌شنبه ۱۳شهریور، ۱۳۳۸، ش۱۰۰۲: ۱۲)
۳۳	شهرکرد	نداشتن دامپزشک(کیهان، دوشنبه ۲۲ فروردین ۱۳۴۵، ش۱۵۶۴ : ۹)
۳۴	صغاد	فاقد کشتارگاه(کیهان، دوشنبه ۳۱خرداد ۱۳۵۰، ش۸۳۷۷: ۱۱)
۳۵	فارس	فاقد کشتارگاه(کیهان، پنجشنبه ۲۰ تیر ۱۳۴۷، ش۷۴۸۶: ۸)
۳۶	فریدون‌کنار	حمل گوشت با وسایل غیربهداشتی(ساکما: ۲۹۳/۶۸۹۳۹)
۳۷	فسا	رعایت نکردن اصول بهداشت(ساکما: ۳۵۰/۲۷۶۵)
۳۸	فلاورجان	نداشتن دامپزشک(ساکما: ۲۹۳/۸۲۷۳۷)
۳۹	فیروزآباد	فاقد کشتارگاه(کیهان، پنجشنبه ۲۰ تیر ۱۳۴۷، ش۷۴۸۶: ۸)
۴۰	کتول‌آباد	حمل گوشت با وسایل غیربهداشتی(ساکما: ۲۹۳/۷۵۱۹۷)
۴۱	کرمان	رعایت نکردن اصول بهداشت(۹۹/۲۹۳/۸۱۸۹)
۴۲	کوار	نداشتن دامپزشک(کیهان، یکشنبه ۱۹ خرداد ۱۳۴۷، ش۷۴۵۸: ۶)
۴۳	گرگان	فاقد کشتارگاه(کیهان، پنجشنبه ۶ تیر ۱۳۴۷، ش۷۴۷۴: ۸)
۴۴	گرمسار	رعایت نکردن اصول بهداشت(ساکما: ۲۹۳/۵۶۸۷۰)
۴۵	گلپایگان	فاقد کشتارگاه(کیهان، یکشنبه ۱۲ شهریور ۱۳۴۶، ش۱۸۷۳: ۹)

۴۶	لنجان	فاقد کشتارگاه(کیهان، پنجشنبه ۵دی۱۳۴۸، ش ۷۶۲۷: ۸)
۴۷	محلات	فاقد کشتارگاه(ساکما: ۳۷۰/۵۵۸۸)
۴۸	مشهد	حمل گوشت با وسایل غیربهداشتی، یعنی تاکسی و گاری(مجله شهرداری‌ها، ۱۳۳۸، ش۲۹، س۴: ۳۱)
۴۹	نی‌ریز	نداشتن دامپزشک(کیهان، دوشنبه ۱۱شهریور ۱۳۴۷، ش ۷۵۳۱: ۸)
۵۰	نجف‌آباد	نداشتن دامپزشک(کیهان، چهارشنبه ۱۶مرداد ۱۳۴۷، ش۷۵۰۹: ۸)
۵۱	نجف‌آباد	رعایت نکردن اصول بهداشت(کیهان، شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۴۹، ش۸۰۷۴ : ۱۱)
۵۲	نیشابور	نداشتن دامپزشک(ساکما: ۲۴۰/۹۶۵۸۶)
۵۳	ورزقان	فاقد کشتارگاه(کیهان، یکشنبه ۹ شهریور ۱۳۴۸، ش۷۸۳۳: ۸)
۵۴	ورنامخواست	فاقد کشتارگاه(کیهان، چهارشنبه ۷مهر ۱۳۴۶، ش۱۸۹۷: ۹)
۵۵	هشت‌تپر توالش	نداشتن دامپزشک(اطلاعات، یکشنبه ۳ مهرماه ۱۳۳۹ ، ۱۰۳۱۶: ۱۲)
۵۶	هرمزگان	رعایت نکردن اصول بهداشت(۲۹۳/۵۰۳۵۱)
۵۷	همایون‌شهر	حمل گوشت با وسایل غیربهداشتی(ساکما: ۹۷/۳۳۹/۱۵۶۹)
۵۸	یزد	حمل گوشت با وسایل غیربهداشتی، یعنی حمل لاشه‌های گوشت بدون روپوش به‌وسیلهٔ الاغ، دوچرخه، گاری، موتورسیکلت و در معرض گردوخاک بودن(کیهان، شنبه ۲۹ تیر ۱۳۴۷، ش۷۴۹۳: ۸)

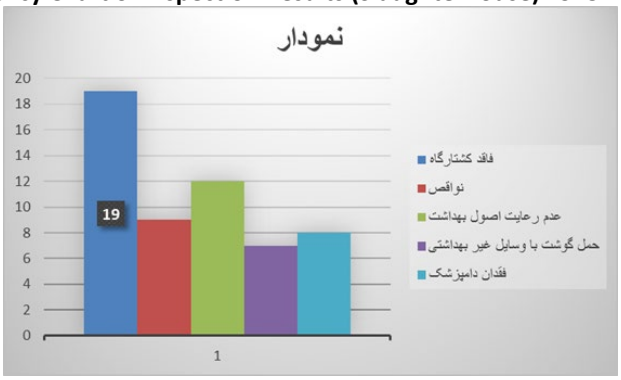
جدول شمارهٔ (۱ـ۵): نتایج بازرسی(کشتارگاه) ۱۳۳۴ـ۱۳۵۷ه.ش

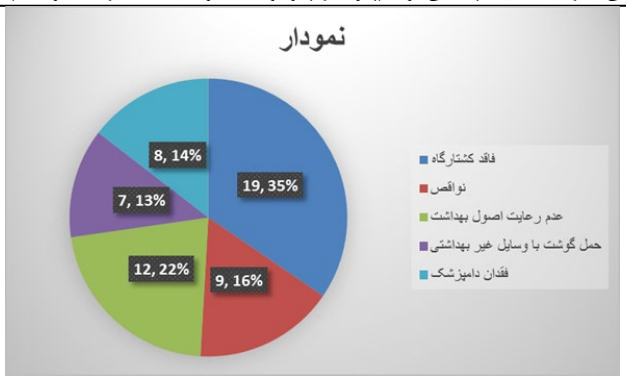
Table No. (1-5): Inspection Results (Slaughterhouse) 1975-1978 CE

ردیف	نتایج بازرسی	تعداد
۱	فاقد کشتارگاه	۱۹
۲	رعایت نکردن اصول بهداشت	۱۲
۳	نواقص	۹
۴	نداشتن دامپزشک	۸
۵	حمل گوشت با وسایل غیربهداشتی	۷

نمودار فراوانی نتایج بازرسی(کشتارگاه) ۱۳۳۴ـ۱۳۵۷ه.ش

Frequency Chart of Inspection Results (Slaughterhouse) 1975-1978 CE





ـ مطابق جدول شمارهٔ (۵)، یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که نتایج بازرسی منظم و نظارت بهداشتی در کشتارگاه‌ها طی بازهٔ زمانی ۱۳۳۴ـ۱۳۵۷ه.ش، شامل موارد زیر بود.

ـ فاقد کشتارگاه: نبود کشتارگاه، بر بهداشت ذبح گوشت پیامدهای منفی فراوانی دارد. طبق داده‌های فوق، نداشتن کشتارگاه با ۱۹/۳۵درصد، در جایگاه بیشترین تخلفات قرار می‌گیرد. بی‌توجهی به تأسیس کشتارگاه در شهرها، می‌توانست تأثیرات منفی درخور اعتنایی بر بهداشت گوشت بگذارد؛ افزایش کشتار گوشت در شرایط غیربهداشتی و محل‌های آلوده در شمار آن‌ها قرار می‌گیرد. بنابراین، اقدامات نظارتی، همچنین شناسایی مناطقی که نیاز به احداث کشتارگاه دارند، باید در تصمیم‌گیری‌های دولت بیشتر مورد توجه قرار می‌گرفت.

ـ رعایت نکردن اصول بهداشت: رعایت اصول بهداشت در نگهداری ابزار و تجهیزات فردی، برای جلوگیری از انتشار عوامل بیماری‌زا در کشتارگاه اهمیت بسزایی دارد. این موضوع می‌تواند خطرهای ناشی از آلودگی گوشت را به میزان فراوانی کاهش دهد. مطابق جدول فوق، ۱۲/۲۲درصد از کشتارگاه‌ها اصول بهداشتی را رعایت نمی‌کردند؛ مسئله‌ای که در نهایت به بروز و شیوع بیماری‌ها منجر می‌شد. به همین منظور، کشتارگاه‌ها به نظارت و بازرسی‌های منظم و دقیق‌تری نیاز داشتند تا اصول بهداشتی رعایت شود.

ـ نواقص کشتارگاه: بازرسی‌های مستمر برای شناسایی و اصلاح نواقص کشتارگاه امری ضروری است. نواقص ابزار و تجهیزات در یک کشتارگاه شامل محیط آن و ابزار و تجهیزات است که باعث افزایش آلودگی گوشت می‌شود. مطابق جدول فوق، ۹/۱۶درصد از نواقص کشتارگاه، نقص‌های رایجی است که باعث کاهش بهداشت گوشت می‌شد. بنابراین، بازرسی منظم ابزارها و تجهیزات کشتارگاه‌ها الزامی بود و رعایت آنها می‌توانست به‌طور قابل‌توجهی به بهبود کشتارگاه‌ها کمک کند.

ـ نداشتن دامپزشک: دامپزشکان با بازرسی حیوانات در قبل و بعد از کشتار نقش مهمی در تضمین بهداشت کشتارگاه ایفا می‌کنند. حضور نداشتن دامپزشک در کشتارگاه و نبود نظارت

کافی بر سلامت و بهداشت دام به آلودگی آن در طول فرایند کشتار منجر می‌شد؛ زیرا ممکن است حیوانات بیمار به‌درستی شناسایی و معاینه نشوند. بر اساس نمودار، ۸/۱۴درصد از کشتارگاه‌ها دامپزشک نداشتند. حضور دامپزشک در کشتارگاه یک ضرورت بهداشتی بود. نقش او در کشتارگاه‌ها تنها بازرسی بهداشتی گوشت نبود، بلکه اطمینان از رعایت اصول بهداشتی نیز اهمیت داشت؛ موضوعی که می‌توانست به‌طور شایان توجهی بر سلامت و بهداشت گوشت اثر بگذارد.

ـ حمل گوشت با وسایل غیربهداشتی: بازرسی و نظارت دقیق در حمل‌ونقل گوشت، مستلزم رعایت اصول بهداشت است. ۷/۱۳درصد از نتایج فوق نشان می‌دهد که حمل گوشت به‌صورت غیربهداشتی از کشتارگاه انجام می‌شد. این مسئله، خطر آلودگی و بیماری‌های ناشی از آن را افزایش می‌داد. در مجموع با توجه به یافته‌های این پژوهش می‌توان گفت که بازرسی‌ها با هدف رعایت اصول بهداشت گوشت در کشتارگاه‌ها تأثیر بسزایی در جلوگیری از آلودگی و گسترش بیماری‌ها داشت.

۵. لزوم پروانه‌های صحی و بهداشتی(صدور کارت بهداشت)

صدور کارت بهداشت، گواهی یا کارت معاینهٔ پزشکی برای متصدیان قصابی‌ها و کشتارگاه‌ها که به بیماری‌های مختلف و نداشتن صحت مزاج مشکوک بودند، اجباری محسوب می‌شد. در سال ۱۳۲۳ه.ش، شهرداری آیین‌نامه‌ای را برای معاینهٔ اصناف از جمله قصابان و فعالان کشتارگاه‌ها تصویب کرد. این آیین‌نامه یکی از نخستین مقررات بهداشتی بود که به‌منظور کنترل بیماری‌های واگیردار و حفظ سلامت عمومی به تصویب رسید (ساکما: ۳۱۰/۷۰۷۷۲). در واقع، اخطارهای مستمر ادارهٔ بهداشت به اصناف گوناگون به علت رعایت نکردن نکات بهداشتی به الزام دریافت پروانه‌های صحی ـ بهداشتی و صدور کارت بهداشت منجر شد (ساکما: ۹۶/۲۹۳/۱۷۷۴). بازرسان موظف به بازدید از قصابی‌ها و کشتارگاه‌ها بودند تا صدور و تجدید پروانهٔ کسب، همچنین رعایت بهداشت به‌صورت مستمر انجام شود (ساکما:۹۶/۲۹۳/۱۳۶۵). بر این اساس، مقرر شد که برای همهٔ کارگران قصابی‌ها و کشتارگاه‌ها معاینهٔ پزشکی با هدف صدور جواز کسب صورت بگیرد (ساکما: ۲۹۳/۹۸۶۱۲؛ ساکما: ۹۷/۳۳۹/۲۳۴۵)؛(ر.ک: پیوست شمارهٔ (۸)). بنابراین، متصدی ادارهٔ بهداشت و بهداری هر شهر، یعنی یک پزشک سیار، هر ۱۵ روز یک بار کارگران را معاینه و برای آنان گواهی صحت مزاج صادر می‌کرد. افرادی که بیمار بودند تحت معالجه و مداوا قرار می‌گرفتند و تا صحت کامل از اشتغال مجدد آنان به کار جلوگیری می‌شد. در صورت تخلف یک مرکز، به‌طور موقت یا دائم تعطیلی می‌شد و جریمه نقدی هم صورت می‌گرفت(ساکما: ۹۸/۲۹۳/۵۴۸۲). بر این اساس، اتخاذ تصمیم دولت مبنی بر لزوم دریافت پروانه‌های صحی و بهداشتی(صدور کارت بهداشت) برای کارگران قصابی‌ها و کشتارگاه‌ها نقش مهمی در پیشگیری از انتقال بیماری‌ها و

حفظ سلامت عمومی داشت. در صورت نبود نظارت‌های کافی یا صدور غیراصولی این کارت‌ها بهداشت به‌طور جدی تهدید می‌شد.

۶.آموزش بهداشت

آموزش بهداشت در اعتلای سلامت جامعه عامل مهمی است که شامل دانسته‌های زیستی، بهداشتی، اجتماعی و تربیتی می‌شود. آموزش بر ایجاد و تغییر رفتارها با هدف بهبود سلامت جسمی، روانی و اجتماعی اثر دارد. استفاده از وسایل کمک‌آموزشی می‌تواند آن را تسریع ببخشد(حلم‌سرشت و دلپیشه، ۱۳۷۴: ۲۸۵). سپاه بهداشت در سال ۱۳۴۲ه.ش، فعالیت خود را آغاز کرد و در باب درمان بیماران، واکسیناسیون، سخنرانی‌های بهداشتی و ایجاد تأسیسات بهداشتی اقداماتی انجام داد(ساکما: ۲۴۰/۱۲۲۲۲۲). از جملهٔ آن اقدامات مؤثر می‌توان به اصلاح و بهداشتی کردن ۲۶۶۰۰۰ اماکن مواد غذایی یا احداث کشتارگاه و بهسازی قصابی اشاره کرد(کیهان سالانه، ۱۳۵۱، ش۲: ۶۲). سپاه دانش از دیگر نهادهایی بود که نقش مهمی در آموزش بهداشت داشت. یکی از اهداف این نهاد، ارائهٔ توصیه‌های بهداشتی، ایجاد محیط سالم بهداشتی و چگونگی حفظ نظافت بود. همسو با هدف بهداشتی کردن قصابی‌ها در هریک از شهرها، سپاه دانش فعالیت‌های نافذی در آموزش بهداشت گوشت یا قصابی ـ کشتارگاه‌ها انجام داد (ر.ک: جدول شمارهٔ (۶)). آنان همچنین با تشکیل اجتماعات و نمایش فیلم‌های بهداشتی، اجتماعی و سخنرانی‌ها مردم را با قوانین و طرز صحیح نگهداری از گوشت آشنا کردند (ساکما: ۲۹۷/۲۵۰۹۱؛ سپاه دانش، ش۲۹، ۱۳۴۳: ۳۲). در واقع، هدف از برگزاری این جلسات آموزشی، ارتقای آگاهی و ارائهٔ توصیه‌های بهداشتی لازم به مردم و اصناف بود تا سلامت جامعه حفظ شود (کیهان، دوشنبه ۳ تیر ۱۳۴۷، ش۷۴۷۱: ۸). در مجموع، سپاه بهداشت و سپاه دانش با استفاده از ظرفیت نیروهای داوطلب، در ارتقای سطح بهداشت قصابی‌ها و کشتارگاه‌ها نقشی اساسی ایفا کردند. این اقدامات به کاهش بیماری‌های ناشی از گوشت آلوده و افزایش آگاهی عمومی منجر شد.

جدول شمارهٔ (۶): اقدامات سپاه دانش در آموزش بهداشت(قصابی ـ کشتارگاه)

Table No. (6): Literacy Corps Initiatives in Health Education (Butcher Shops & (Slaughterhouses

ردیف	نام و نام خانوادگی(سپاه دانش)	شهر	اقدامات
۱	ابوالفضل قرنلی	اراک	تهیهٔ روپوش برای قصابی و نظارت کامل بر آن(سپاه دانش، ش۲۵، ۱۳۴۳: ۱۲)
۲	منصور کامرانی	الیگودرز	احداث کشتارگاه و قصابی(سپاه دانش، ش۱۶، ۱۳۴۲: ۱۶)
۳	ــــــــــــــ	اصفهان	تشویق مغازه‌داران به رعایت بهداشت(سپاه دانش، ش۱۶، ۱۳۴۲: ۲۱)
۴	علی‌اصغر جهانیان	بابل	احداث کشتارگاه(سپاه دانش، ش۱۶، ۱۳۴۲: ۱۳)
۵	حیدر همرنگ‌کافی	رشت	تشویق قصابان به حفظ نظافت و رعایت اصول بهداشتی(سپاه دانش، ش۱۶، ۱۳۴۲: ۱۲)
۶	علی اصلان‌زاده	رضائیه	تشکیل یک دکان قصابی با اصول بهداشتی(سپاه دانش، ش۲۵، ۱۳۴۳: ۱۴)

یکی از مهم‌ترین برنامه‌های دولت در دورهٔ پهلوی دوم، برگزاری کارگاه‌ها و کلاس‌های جمعی آموزش بهداشت بود که با هدف بهبود در وضعیت بهداشت قصابی‌ها و کشتارگاه‌ها انجام می‌شد. متصدیان تهیه، توزیع و فروش مواد غذایی به شرکت در کلاس‌های آموزشی ملزم بودند. مدت آموزش برای هر جلسه یک ساعت بود و پس از تدریس، فیلم‌های بهداشتی مربوطه نمایش داده می‌شد. همچنین راه‌های انتقال میکروب و بیماری، ضدعفونی ظروف، عوامل فساد، دور نگه‌داشتن حشرات و مواد سمی، نحوهٔ نگهداری، لباس و روپوش تمیز و روشن و قابل‌شست‌وشو (بهداشت برای همه، سال ۱۳۳۳ـ۱۳۳۴ه.ش، س۲، ش۱۳: ۸۱۳)، دستور شستن ظروف، پاکیزگی و نگهداری، بهداشت فردی و نظافت مغازه از جمله مسائلی بود که در این کلاس‌ها آموزش داده می‌شد (بهداشت برای همه، سال ۱۳۳۳ـ۱۳۳۴ه.ش، س۱، ش۶: ۳۴۹). برگزاری کلاس آموزشی بهداشت گوشت (قصابی ـ کشتارگاه) در اغلب شهرها با همکاری شهرداری، کشتارگاه‌ها و ادارهٔ دامپزشکی بر ارتقای سطح سلامت این خوراکی تأثیر بسزایی داشت و الگویی برای آن‌دست شهرهایی می‌شد که به این موضوع توجه نداشتند(ر.ک: جدول شمارهٔ (۷)).

جدول شمارهٔ (۷): برگزاری کلاس آموزش بهداشت گوشت(قصابی ـ کشتارگاه)

Table No. (7): Conducted Meat Hygiene Training Classes (Butcher Shops & Slaughterhouses)

ردیف	شهر	اقدامات
۱	اصفهان	اعزام دانشجو به‌منظور گذراندن کلاس گوشت و ادارهٔ کشتارگاه صورت گرفت(۹۷/۲۹۳/۳۱۶۱).
۲	تهران	اولین دورهٔ کلاس بازرسی گوشت و کشتارگاه به همراه چند نفر از مأموران این مراکز و کسانی که با گوشت سروکار داشتند، محقق شد. این دوره با حدود ۳۰ نفر و از سوی علم، وزیر کشور، برگزار شد(اطلاعات سالانه، ۱۳۳۶، ش۸: ۶۵۰).
۳	زاهدان	تشکیل کلاس بازرسی گوشت با همکاری ادارهٔ دامپزشکی عملی شد(۹۴/۲۹۳/۳۹).
۴	قزوین	دورهٔ آموزش بهداشت به قصاب‌ها در دو جلسه با شرکت ۴۰ نفر برگزار شد و به آنها در خصوص اهمیت بهداشت، مواد غذایی، خطر رعایت نکردن بهداشت، نواقص هر دکان قصابی و رعایت اصول لازمه تذکر داده شد(ساکما: ۸۸/۳۳۹/۱۰۷۶).
۵	کرمانشاه	برای کارکنان کشتارگاه، ۹ جلسهٔ آموزش مسائل بهداشتی برگزار شد که در بهبود وضع کشتارگاه از نظر سلامت و پیشگیری از امراض نتیجه‌بخش بود(بهداشت برای همه، سال ۱۳۳۳ـ۱۳۳۴ه.ش، س۱، ش۸: ۵۳۴ـ۵۳۵).
۶	کرمان	ورود هیئتی از کارشناسان ایرانی و خارجی برای آموزش صحیح پوست‌کنی گوشت با همکاری شهرداری و کشتارگاه محقق شد(ساکما: ۹۹/۲۹۳/۲۱۰۰۰).

در سال ۱۳۳۶ه.ش، به علت کمبود متخصص در سازمان دامپزشکی کشور، بازرسی بهداشت گوشت در کشتارگاه‌ها به شهرداری واگذار شد و سازمان دامپزشکی نیز نظارت بر آن را به عهده گرفت. به‌تدریج از سال ۱۳۳۷ه.ش، دانشکده‌های دامپزشکی مسئولیت تربیت بازرسان بهداشت را در کشتارگاه‌ها عهده‌دار شدند. بر این اساس، کرسی بازرسی مواد غذایی در دانشکدهٔ دامپزشکی و با همکاری کشتارگاه تهران صورت گرفت؛ پیامد آن نیز آموزش افراد در حوزهٔ بهداشت کشتارگاه‌ها بود. دوره‌های بازرسی گوشت در کشتارگاه از سوی دانشکدهٔ دامپزشکی با همکاری شهردار تحت نظر، یعنی دکتر اردلان، استاد کرسی بازرسی مواد غذایی تشکیل شد. کسانی که از

این دوره فارغ‌التحصیل می‌شدند در کشتارگاه‌های شهرهای مختلف با هدف سلامت گوشت به انجام فعالیت‌های مختلفی اقدام می‌کردند(شهرداری‌ها، ۱۳۴۰، ش۱۱، س۵: ۲۸ـ۲۹)؛(ر.ک جدول شمارهٔ (۸)).

جدول شمارهٔ (۸): اقدامات کرسی بازرسی مواد غذایی دانشکدهٔ دامپزشکی با همکاری کشتارگاه تهران در سال ۱۳۳۸ه.ش

Table No. (8): Activities of the Food Inspection Office, Faculty of Veterinary Medicine, in Collaboration with the Tehran Slaughterhouse in 1959 CE

ردیف	برنامه تعلیم بازرسان گوشت
۱	برگزاری پنج دوره کلاس شش‌ماهه و تربیت ۱۵۵ نفر بازرس
۲	انجام برنامه‌های کارآموزی یک‌ماهه برای سه دکتر دامپزشک
۳	برپایی سه دوره کلاس یک‌ماهه و تکمیل معلومات ۴۶ نفر
۴	انتشار ۱۱ شماره نشریهٔ مخصوص بازرسان گوشت
۵	راهنمایی بازرسان کشتارگاه‌ها به تهیهٔ دفاتر آمار و ارسال مرتب آمارهای مختلف
۶	همکاری با اداره کل امور شهرداری‌ها برای تثبیت وضع بازرسان گوشت
۷	رفع مشکل فنی بازرسان از طریق مکاتبات اختصاصی
۸	تشکیل کلاس‌های صبح در کشتارگاه تهران و بعدازظهر در دانشکدهٔ دامپزشکی به مدت پنج ساعت
۹	قسمتی از دروس صبح و بعدازظهر عملی و قسمت دیگر نظری

۷. نتیجه

بر اساس یافته‌های این پژوهش، اقدامات دورهٔ پهلوی اول (۱۳۰۴ـ۱۳۲۰ه.ش) در حوزهٔ بهداشت گوشت، از مسیر تصویب نظام‌نامه‌ها صورت گرفت، اما کوتاه‌مدت و موقتی بود. این اقدامات تا حدی بهداشت گوشت را ساماندهی کرد، اما فعالیت‌های اساسی‌تر در دوره‌های بعد محقق شد. تحلیل محتوای اسناد و مدارک آرشیوی، روزنامه‌ها و مجلات نشان می‌دهد که از سال ۱۳۳۴ه.ش با همکاری نهادهای گوناگون و برنامه‌های بلندمدت، دولت توانست بر بهبود و ساماندهی بهداشت گوشت در قصابی‌ها و کشتارگاه‌ها گام‌های مؤثرتری بردارد.

اولین اقدام در دولت پهلوی دوم با هدف ترقی بهداشت گوشت، سالم‌سازی فیزیکی بود. بر این اساس، با همکاری شهرداری، قصابی ـ کشتارگاه‌ها احداث شد. در شهرهای بزرگ، کشتارگاه‌ها نیز بنا شدند، هرچند در بسیاری از شهرهای کوچک و روستاها همچنان کشتار غیربهداشتی و سنتی ادامه داشت. دومین گام در دولت پهلوی دوم به‌مثابه یک راهبرد، افزایش نظارت و بازرسی‌ها بر قصابی‌ها و کشتارگاه‌ها بود. این فزونی نظارت بر بهداشت چالش‌هایی داشت، اما با تداوم آن بهداشت گوشت نیز بهبود یافت. مشارکت در اجرای دوره‌های آموزش بهداشت بر بهبود سلامت گوشت تأثیر بسزایی گذاشت این مسئله به کاهش بیماری‌ها، اصلاح رفتارهای بهداشتی و تقویت نظارت و بازرسی منجر شد. بنابراین، برای دستیابی به نتایج بهتر به همکاری بیشتر نهادها، تخصیص بودجه مستمر و نظارت پیگیر بر اجرای آموزش نیاز داشت. در واقع می‌توان گفت که سیاست‌های بهداشتی در دولت پهلوی دوم با اجرای سه محور احداث، نظارت و آموزش، وضعیت بهداشت گوشت را بهبود بخشید و بر پیشگیری از بروز بیماری‌های ناشی از آن مؤثر واقع شد.

منابع

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما):
۲۹۳/۱۴۶۹۳۶، ۲۹۳/۶۰۹۳، ۲۹۸/۱۰۴۴۶۲، ۲۹۸/۳۱۳۵۳، ۹۶/۲۹۸/۱۸۷۰۳، ۹۶/۲۹۸/۲۳۹۱۸، ۲۹۱/۱۹۹۶، ۹۶/۲۹۸/۲۰۸۴۲، ۹۶/۲۹۸/۱۶۱۹۳، ۲۹۸/۱۰۴۴۴۸، ۹۶/۲۹۸/۱۶۱۱۸۶، ۲۹۳/۱۹۵۷۹، ۲۹۰/۳۰۹، ۲۹۳/۵۶۸۳، ۲۲۰/۷۰۳۸، ۲۹۳/۸۳۷۹۳، ۳۵۰/۷۱۸۵، ۹۷/۳۷۰/۱۴۰۴، ۲۲۰/۱۹۱۶۵، ۲۲۰/۶۷۱۸، ۳۴۰/۳۸۶، ۲۲۰/۳۴۴۵، ۲۲۰/۲۶۶۲، ۲۲۰/۱۱۷۷۹، ۲۴۰/۱۰۶۳۸۲، ۲۴۵/۱۹۰۱، ۲۹۳/۵۰۷۳۱، ۲۴۰/۸۱۸۲۲، ۲۴۵/۱۴۵۹، ۲۹۳/۷۵۹۶۲، ۸۸/۳۳۹/۶۱۴، ۹۶/۲۹۳/۹۴۵، ۹۵/۲۹۳/۳۵۳۴، ۲۹۳/۵۲۲۳۲، ۲۹۳/۱۳۷۹۶۴، ۲۹۳/۸۴۱۶۰، ۲۳۰/۳۴۱۳۴، ۸۸/۳۳۹/۱۵۰۱، ۸۸/۳۳۹/۳۶۴، ۹۷/۳۳۹/۲۲۸۷، ۲۹۳/۳۰۷۲۳، ۲۹۳/۱۴۱۵۷۸، ۲۹۳/۳۰۷۲۳، ۲۹۳/۱۲۱۸۳۲، ۹۹/۲۹۳/۲۱۴۹، ۹۷/۳۳۹/۲۲۹۱، ۹۷/۳۲۰/۵۰۰۰، ۹۹/۲۹۳/۲۳۸۷۲، ۲۹۳/۱۱۳۵۰۵، ۹۴/۲۹۸/۱۰۱۴، ۲۹۳/۲۳۱۱۰، ۹۷/۳۳۹/۲۲۸۶، ۸۸/۳۳۹/۱۰۷۶، ۲۹۳/۶۸۲۱۰، ۲۹۳/۵۶۸۷۰، ۹۷/۲۹۳/۳۶۱۸۱، ۲۹۳/۹۰۸۸۲، ۲۹۳/۲۸۱۰۷، ۹۷/۳۳۹/۱۵۶۹، ۹۶/۲۹۳/۴۹۵، ۲۹۳/۸۳۲۵۹، ۳۱۰/۲۴۰۷۰، ۹۶/۲۹۳/۲۸۴۵، ۹۷/۲۹۳/۳۸۳۵۶، ۲۹۳/۵۱۶۲۴، ۹۹/۲۹۳/۲۳۸۷۲، ۹۹/۲۹۳/۱۱۸۴۳، ۲۳۰/۵۵۲۶۸، ۹۵/۲۹۳/۳۵۹۶، ۲۹۳/۱۱۵۱۱۱، ۲۹۳/۱۱۱۲۷۷، ۹۹/۲۹۳/۲۱۴۹، ۲۹۳/۱۲۱۷۰۷، ۲۹۳/۲۵۹۹۵، ۹۹/۲۹۳/۵۳۳۲، ۹۷/۳۳۹/۲۲۹۱، ۲۹۳/۶۸۹۳۹، ۳۵۰/۲۷۶۵، ۲۹۳/۸۲۷۳۷، ۲۹۳/۷۵۱۹۷، ۹۹/۲۹۳/۸۱۸۹، ۲۹۳/۵۶۸۷۰، ۳۷۰/۵۵۸۸، ۲۴۰/۹۶۵۸۶، ۲۹۳/۵۰۳۵۱، ۹۷/۳۳۹/۱۵۶۹، ۳۱۰/۷۰۷۷۲، ۹۶/۲۹۳/۱۷۷۴، ۹۶/۲۹۳/۱۳۶۵، ۲۹۳/۹۸۶۱۲، ۹۷/۳۳۹/۲۳۴۵، ۹۸/۲۹۳/۵۴۸۲، ۹۷/۲۹۳/۱۷۳۹۳، ۲۴۰/۱۲۲۲۲۲، ۲۹۷/۲۵۰۹۱، ۹۷/۲۹۳/۳۱۶۱، ۹۴/۲۹۳/۳۹، ۸۸/۳۳۹/۱۰۷۶، ۹۹/۲۹۳/۲۱۰۰۰، ۹۶/۲۹۳/۷۱۵

- مجلات

بلدیه تهران، س۱، ش۹، ۱۳۰۰: ۶
بهداشت برای همه، سال ۱۳۳۳_۱۳۳۴ه.ش، س۱، ش۶: ۳۴۹
بهداشت برای همه، سال ۱۳۳۳_۱۳۳۴ه.ش، س۱، ش۸: ۵۳۴_۵۳۵.
بهداشت برای همه، سال ۱۳۳۳_۱۳۳۴ه.ش، س۲، ش۱۳: ۸۱۳
تهران اکونومیست، ۱۳۴۴،س۱۴، ش ۶۲۸ : ۱۷
تهران اکونومیست، ۱۳۴۴،س۱۴، ش ۶۲۸ : ۳۰
تهران اکونومیست، ۱۳۴۵، س۱۴،ش ۶۲۰: ۲۸
تهران اکونومیست، ۱۳۴۵، س۱۴، ش۶۴۴ : ۲۳
سپاه دانش، ش۱۶، ۱۳۴۲: ۱۲
سپاه دانش، ش۱۶، ۱۳۴۲: ۱۳
سپاه دانش، ش۱۶، ۱۳۴۲: ۱۶
سپاه دانش، ش۱۶، ۱۳۴۲: ۲۱
سپاه دانش، ش۲۵، ۱۳۴۳: ۱۲
سپاه دانش، ش۲۵، ۱۳۴۳: ۱۴
سپاه دانش، ش۲۹، ۱۳۴۳: ۳۲
شهرداری‌ها، ۱۳۳۸، ش۲۹، س۴: ۳۱
شهرداری‌ها، ۱۳۴۰، ش۱۱، س۵: ۲۸

-روزنامه‌ها

آیندگان، شنبه ۱۴ تیر ۱۳۵۰، ش۱۰۶۸: ۷
اطلاعات سالانه، ۱۳۳۶، ش۸: ۶۵۰
اطلاعات، سه‌شنبه ۸ تیر ۱۳۳۸، ۹۹۴۸: ۱۲
اطلاعات، سه‌شنبه ۱۳شهریور۱۳۳۸،ش۱۰۰۲: ۱۲
اطلاعات، چهارشنبه ۱۷شهریور ۱۳۳۸،ش۱۰۰۶: ۱۰

اطلاعات، شنبه ۲۰شهریور ۱۳۳۸،ش۱۰۰۸: ۱۲
اطلاعات، سه‌شنبه ۱۵ شهریور ۱۳۳۹، ۱۰۳۰۰: ۱۲
اطلاعات، پنجشنبه ۱۷ شهریور ۱۳۳۹، ۱۰۳۰۲: ۱۴
اطلاعات، یکشنبه ۳ مهرماه ۱۳۳۹ ، ۱۰۳۱۶: ۱۲
اطلاعات، سه‌شنبه ۱۲ مهر ۱۳۳۹ ، ۱۰۳۲۴: ۱۷
اطلاعات، چهارشنبه ۲۵ آبان ۱۳۳۹، ۱۰۳۶۱: ۱۵
اطلاعات، دوشنبه ۱۸اردیبهشت ۱۳۴۶، ش۱۲۲۷۲: ۸
اطلاعات، پنجشنبه ۲۵خرداد ۱۳۴۶، ش۱۲۳۰۵: ۱۶
اطلاعات، پنجشنبه ۲۹تیر ۱۳۴۶، ش۱۲۳۳۵: ۱۳
اطلاعات سالانه ، ۱۳۴۷، ش۹: ۷۵۷
اطلاعات، چهارشنبه ۱ اردیبهشت ۱۳۵۰، ش۱۳۴۷۳: ۹
اطلاعات، پنجشنبه ۲۱بهمن ۱۳۵۰، ش۱۳۷۲۱: ۲۶
کیهان، دوشنبه ۲۱ فروردین ۱۳۴۰، ش۵۳۲۷ :۹
کیهان، دوشنبه ۲۲ فروردین ۱۳۴۵، ش۱۵۶۴ : ۹
کیهان، شنبه ۴مرداد ۱۳۴۶، ش۱۵۵۰ : ۱۳
کیهان، شنبه ۷مرداد ۱۳۴۶، ش۱۵۵۲ : ۸
کیهان، یکشنبه ۱۲ شهریور ۱۳۴۶، ش۱۸۷۳: ۹
کیهان، چهارشنبه ۷مهر ۱۳۴۶، ش۱۸۹۷: ۹
کیهان، شنبه ۴آذر ۱۳۴۶، ش۱۲۴۴۴: ۱۳
کیهان، پنجشنبه ۵بهمن ۱۳۴۶، ش۱۲۴۹۵: ۱۳
کیهان، شنبه ۲۱بهمن ۱۳۴۶، ش۱۲۵۰۸: ۵
کیهان، پنج‌شنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۴۷، ش۷۴۳۹: ۶
کیهان، یکشنبه ۱۹ خرداد ۱۳۴۷، ش۷۴۵۸: ۶
کیهان، سه‌شنبه ۲۸ خرداد ۱۳۴۷، ش۷۴۶۶: ۱۹
کیهان، دوشنبه ۳ تیر ۱۳۴۷، ش۷۴۷۱: ۸
کیهان، پنجشنبه ۶ تیر ۱۳۴۷، ش۷۴۷۴: ۸
کیهان، پنجشنبه ۲۰ تیر ۱۳۴۷، ش۷۴۸۶: ۸
کیهان، شنبه ۲۲ تیر ۱۳۴۷، ش۷۴۸۷: ۸
کیهان، شنبه ۲۹ تیر ۱۳۴۷، ش۷۴۹۳: ۸
کیهان، چهارشنبه ۱۶مرداد ۱۳۴۷، ش۷۵۰۹: ۸
کیهان، دوشنبه ۱۱شهریور ۱۳۴۷، ش ۷۵۳۱: ۸
کیهان، یکشنبه ۲۰ بهمن۱۳۴۷، ش ۷۶۶۵: ۸
کیهان، دوشنبه ۱۲اسفند ۱۳۴۷، ش۷۶۸۳ : ۱۶
کیهان، یکشنبه ۶ خرداد ۱۳۴۸، ش۷۷۵۱ : ۸.
کیهان، چهارشنبه ۲۶ خرداد ۱۳۴۸، ش۷۷۶۷ : ۸
کیهان، یکشنبه ۹شهریور ۱۳۴۸، ش۷۸۳۳: ۸
کیهان، پنجشنبه ۵دی۱۳۴۸، ش ۷۶۲۷: ۸
کیهان، سه‌شنبه ۲۲دی ۱۳۴۸، ش ۷۹۴۶: ۸
کیهان، شنبه ۲۵ بهمن۱۳۴۸، ش ۷۹۷۳: ۸
کیهان، چهارشنبه ۱۸آذر ۱۳۴۹، ش۸۲۱۸: ۹

کیهان، چهارشنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۹، ش۸۰۴۶ :۸
کیهان، شنبه ۱۶ خرداد ۱۳۴۹، ش۸۰۶۲ : ۱۰
کیهان، شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۴۹، ش۸۰۷۴ : ۱۱
کیهان، شنبه ۲۷تیر ۱۳۴۹، ش۸۰۹۸: ۱۱
کیهان، پنجشنبه ۱۳اسفند ۱۳۴۹، ش۸۲۸۹: ۱۷
کیهان سالانه، ۱۳۵۰ ، ش۱۰: ۸۵.
کیهان، دوشنبه ۳۱خرداد ۱۳۵۰، ش۸۳۷۷: ۱۱
کیهان، یکشنبه ۱۰مرداد ۱۳۵۰، ش۸۴۱۲ : ۱۱
کیهان، پنجشنبه ۲دی ۱۳۵۰، ش۸۵۳۲: ۱۲
کیهان، سه‌شنبه ۲۸دی ۱۳۵۰، ش۸۵۵۵: ۱۳
کیهان، شنبه ۱۲بهمن ۱۳۵۰، ش۸۵۶۶: ۱۱
کیهان سالانه، ۱۳۵۱، ش۲: ۶۲
کیهان سالانه، ۱۳۵۱، ش۲: ۶۹.
کیهان، دوشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۵۱، ش۸۶۲۵ : ۱۱
کیهان، یکشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۱، ش۸۶۵۴: ۱۸
کیهان، دوشنبه ۲مرداد ۱۳۵۱، ش۸۷۰۹: ۱۹
کیهان، دوشنبه ۲مرداد ۱۳۵۱، ش۸۷۰۹: ۱۵
کیهان، شنبه ۲۵ فروردین ۱۳۵۲، ش۸۹۲۵: ۱۳
کیهان، دوشنبه ۲۸آبان ۱۳۵۲، ش۹۱۱۱ : ۹
کیهان، سه‌شنبه ۱۸ تیر ۱۳۵۳، ش۹۲۰۵: ۱۴
کیهان، دوشنبه ۳ خرداد ۱۳۵۵، ش۹۸۷۰: ۲۴

-کتاب‌ها و مقالات

احمدی، منصور، آقامیری، سید صمد و سهیلا صادقی (۱۴۰۱)«بوروکراتیزه‌شدن ساختار بهداشتی ایران در دوره پهلوی اول»، *مجله تاریخ پزشکی*، دوره ۱۴ ،شماره ۴۷ ،صفحه ۱-۱۸

اسنادی از انجمن‌های بلدی، تجار و اصناف(۱۳۰۰ ـ۱۳۲۰ه.ش)(۱۳۸۰)، به کوشش رضا مختاری، ۲ج، تهیه و تنظیم: معاونت خدمات مدیریت و اطلاع‌رسانی دفتر رئیس‌جمهور، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

تاجبخش، حسن(۱۳۷۹)، *تاریخ دامپزشکی و پزشکی در ایران*، ج۲، تهران: دانشگاه تهران.

ترابی فارسانی، سهیلا و مرتضی ابراهیمی،« بلدیه و بهداشت عمومی در دوره‌ی پهلوی اول»، *مجله تاریخ اسلام و ایران*، زمستان ۱۳۹۳، شماره ۲۴ ، ص۷۹ـ۹۶.

حلم سرشت پریوش و اسماعیل دل پیشه(۱۳۷۴)، *اصول و مبانی بهداشت محیط*، تهران:چهر.

روستایی، محسن(۱۳۸۲)، *تاریخ طب و طبابت در ایران(از عهد قاجاریه تا پایان عصر رضاشاه) به روایت اسناد*، ج۱:تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.

کارنامه انجمن شهر اصفهان(۱۳۴۷ـ۱۳۵۱)

گلیمور، جان (۱۳۵۴)،*گزارش بررسی شرایط صحیحه در مملکت ایران*، ترجمه کیومرث ناصری، تهران: بی‌نا.

مستوفی، عبدالله(۱۳۷۱)، *شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی اداری دوره قاجاریه*، ج۱،۳: تهران: زوار.

نشاط، حسنعلی(۱۳۴۶)، *بهداشت گوشت*، تهران: دانشگاه تهران.

نفیسی، سعید(۱۳۴۴)، *تاریخ شهریاری شاهنشاه رضاشاه پهلوی: از ۳ اسفند ۱۲۹۹ تا ۲۴ شهریور ۱۳۲۰*، تهران: شورای مرکزی جشن‌های بنیادگذاری شاهنشاهی ایران.

نیامی،علی (۱۳۴۸)، *مدیریت شهرداری*، ج۲، چاپخانه بانک بازرگانی ایران.

هدایت، مهدیقلی(۱۳۴۴)، *خاطرات و خطرات: توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من*، تهران: زوار

National Library and Documentation Organization of Iran, abbreviated as Sakma. [In Persian]

Sakma, 291/ 1996. [in Persian]
Sakma, 96/ 298/ 23918.[in Persian]
Sakma, 96/ 298/ 18703. [in Persian]
Sakma, 298/ 31353. [in Persian]
Sakma, 298/104462. [in Persian]
Sakma, 293/6093. [in Persian]
Sakma, 293/ 146936. [in Persian]
Sakma, 293/5683. [in Persian]
Sakma, 290/ 309. [in Persian]
Sakma, 293/ 19579. [in Persian]
Sakma, 96/ 298/ 161186. [in Persian]
Sakma, 298/ 104448. [in Persian]
Sakma, 96/ 298/ 16193. [in Persian]
Sakma, 96/ 298/ 20842. [in Persian]
Sakma, 220/ 3445. [in Persian]
Sakma, 340/ 386. [in Persian]
Sakma, 220/ 6718. [in Persian]
Sakma, 220/ 19165. [in Persian]
Sakma, 97/ 370/ 1404. [in Persian]
Sakma, 350/ 7185. [in Persian]
Sakma, 293/ 83793. [in Persian]
Sakma, 220/ 7038. [in Persian]
Sakma, 245/ 1459. [in Persian]
Sakma, 240/ 81822. [in Persian]
Sakma, 293/ 50731. [in Persian]
Sakma, 245/ 1901. [in Persian]
Sakma, 240/ 106382. [in Persian]
Sakma, 220/ 11779. [in Persian]
Sakma, 220/ 2662. [in Persian]
Sakma, 293/ 884160. [in Persian]
Sakma, 293/ 137964. [in Persian]
Sakma, 293/ 52232. [in Persian]
Sakma, 95/ 293/ 3534. [in Persian]
Sakma, 66/ 293/ 945. [in Persian]
Sakma, 88/ 339/ 614. [in Persian]
Sakma, 293/ 75962. [in Persian]
Sakma, 293/ 20723. [in Persian]
Sakma, 293/ 141578. [in Persian]
Sakma, 293/ 30723. [in Persian]
Sakma, 97/ 339/ 2287. [in Persian]
Sakma, 888/ 339/ 364. [in Persian]
Sakma, 88/ 339/ 1501. [in Persian]
Sakma, 230/ 34134. [in Persian]
Sakma, 293/ 113505. [in Persian]
Sakma, 99/ 293/ 23872. [in Persian]
Sakma, 97/ 320/ 5000. [in Persian]
Sakma, 97/ 339/ 2291. [in Persian]

Sakma, 99/ 293/ 2149. [in Persian]
Sakma, 293/ 121832. [in Persian]
Sakma, 97/293/ 36181. [in Persian]
Sakma, 293/ 56870. [in Persian]
Sakma, 293/ 68210. [in Persian]
Sakma, 88/ 339/ 1076. [in Persian]
Sakma, 97/ 339/ 2286. [in Persian]
Sakma, 293/ 23110. [in Persian]
Sakma, 94/ 298/ 1014. [in Persian]
Sakma, 96/ 293/ 2845. [in Persian]
Sakma, 310/ 24070. [in Persian]
Sakma, 293/ 83259. [in Persian]
Sakma, 96/ 293/ 495. [in Persian]
Sakma, 97/ 339/ 1569. [in Persian]
Sakma, 293/ 28107. [in Persian]
Sakma, 293/ 90882. [in Persian]
Sakma, 97/ 293/ 36181. [in Persian]
Sakma, 230/ 55268. [in Persian]
Sakma, 99/ 293/ 11843. [in Persian]
Sakma, 99/293/ 23872. [in Persian]
Sakma, 239/ 51624. [in Persian]
Sakma, 97/ 293/ 38356. [in Persian]
Sakma, 96/ 293/ 2845. [in Persian]
Sakma, 293/ 25995. [in Persian]
Sakma, 293/ 121707. [in Persian]
Sakma, 99/ 293/ 2149. [in Persian]
Sakma, 293/ 111277. [in Persian]
Sakma, 293/ 115111. [in Persian]
Sakma, 95/ 293/ 3596. [in Persian]
Sakma, 99/ 293/ 8189. [in Persian]
Sakma, 293/ 75197. [in Persian]
Sakma, 293/ 82737. [in Persian]
Sakma, 350/ 2765. [in Persian]
Sakma, 293/ 68939. [in Persian]
Sakma, 97/ 339/ 2291. [in Persian]
Sakma, 99/ 293/ 5332. [in Persian]
Sakma, 96/ 293/ 1774. [in Persian]
Sakma, 310/ 10772. [in Persian]
Sakma, 97/ 339/ 1569. [in Persian]
Sakma, 293/ 50351. [in Persian]
Sakma, 240/ 96586. [in Persian]
Sakma, 370/ 5588. [in Persian]
Sakma, 293/ 56870. [in Persian]
Sakma, 240/ 122222. [in Persian]
Sakma, 97/ 293/ 17393. [in Persian]
Sakma, 98/ 293/ 5482. [in Persian]
Sakma, 97/ 339/ 2345. [in Persian]
Sakma, 293/ 98612. [in Persian]
Sakma, 96/ 293/ 1365. [in Persian]

Sakma, 96/ 293/ 715. [in Persian]
Sakma, 99/ 293/ 21000. [in Persian]
Sakma, 88/ 339/ 1076. [in Persian]
Sakma, 94/ 293/ 39. [in Persian]
Sakma, 97/ 293/ 3161. [in Persian]
Sakma, 297/ 25091. [in Persian]

Magazines:

Baladieh-e Teheran, 1921, no. 9; 6. [in Persian]
Behdasht Baraye Hameh, 1954, no. 6; 349. [in Persian]
Behdasht Baraye Hameh, 1954, no. 8; 534- 535. [in Persian]
Behdasht Baraye Hameh, 1954, no. 13; 813. [in Persian]
Tehran Economist, 1965, no, 628; 17.[in Persian]
Tehran Economist, 1965, no. 628; 30. [in Persian]
Tehran Economist, 1966. no. 620; 28. [in Persian]
Tehran Economist, 1966. no. 644; 23. [in Persian]
Sepah-e Danesh, 1963, no. 16; 12. [in Persian]
Sepah-e Danesh, 1963, no. 16; 13.[in Persian]
Sepah-e Danesh, 1963, no, 16; 16. [in Persian]
Sepah-e Danesh, 1963, no. 16; 21. [in Persian]
Sepah-e Danesh, 1964, no. 25; 12. [in Persian]
Sepah-e Danesh, 1964, no. 25; 14. [in Persian]
Sepah-e Danesh, 1964. no. 29; 32. [in Persian]
Shahrdariha, 1959, no. 29; 31. [in Persian]
Shahrdariha, 1961, no. 11; 28. [in Persian]

Newspapers:

Ayandegan, July 5, 1971, no. 1068; 7.[in Persian]
Ettela'at Annual, 1957, no. 8; 650 .[in Persian]
Ettela'at, June 30, 1959, no. 9948; 12.[in Persian]
Ettela'at, September 5, 1959, no. 1002; 12.[in Persian]
Ettela'at, September 9, 1959, no. 1006; 10.[in Persian]
Ettela'at, September 12, 1959, no. 1008; 12. [in Persian]
Ettela'at, September 6, 1960, no. 10300; 12. [in Persian]
Ettela'at, September 8, 1960, no. 10302; 14. [in Persian]
Ettela'at, September 25, 1960, no, 10316; 12.[in Persian]
Ettela'at, October 4, 1960, no. 10324; 17. [in Persian]
Ettela'at, November 16, 1960, no. 10361; 16. [in Persian]
Ettela'at, May 8, 1967, no. 12272; 8. [in Persian]
Ettela'at, June 15, 1967, no. 12305; 16. [in Persian]
Ettela'at, July 12, 1967, no. 12335; 13. [in Persian]
Ettela'at Annual, 1968, no. 9; 757. [in Persian]
Ettela'at, April 21, 1971, no. 13473; 9. [in Persian]
Ettela'at, February 10, 1972, no. 13721; 26. [in Persian]
Kayhan, April 10, 1961, no. 5327; 9. [in Persian]
Kayhan, April 11, 1966, no. 1564; 9. [in Persian]
Kayhan, July 26, 1967, no. 1550; 13. [in Persian]
Kayhan, July 19, 1967, no. 1552; 8. [in Persian]
Kayhan, September 3, 1967, no. 1873; 9. [in Persian]
Kayhan, September 29, 1967, no. 1897; 9. [in Persian]
Kayhan, November 25, 1967, no. 12444; 13. [in Persian]

Kayhan, January 25, 1968, no. 12495; 13.[in Persian]
Kayhan, February 10, 1968, no. 12508; 5. [in Persian]
Kayhan, May 16, 1968. no. 7439; 6. [in Persian]
Kayhan, June 9, 1968. no. 7458; 8. [in Persian]
Kayhan, June 18, 1968, no. 7466; 19. [in Persian]
Kayhan, June 24, 1968. no. 7471; 8. [in Persian]
Kayhan, June 28, 1968, no. 7474; 8. [in Persian]
Kayhan, July 11, 1968. no. 7486; 8. [in Persian]
Kayhan, July 13, 1968, no. 7487; 8. [in Persian]
Kayhan, July 20, 1968. no. 7493; 8. [in Persian]
Keyhan, August 7, 1968, no . 7509; 8. [in Persian]
Keyhan, September 2, 1968. no. 7531; 8. [in Persian]
Keyhan, February 9, 1969, no, 7665; 8. [in Persian]
Keyhan, March 3, 1969, no. 7683; 16. [in Persian]
Keyhan, June 16, 1969, no, 7767; 8. [in Persian]
Kayhan, August 31, 1969, no. 7833; 8. [in Persian]
Kayhan, December 26, 1969, no. 7627; 8. [in Persian]
Kayhan, January 12, 1970, no. 7946; 8. [in Persian]
Kayhan, February 14, 1970, no. 7973; 8. [in Persian]
Kayhan, December 9, 1970, no 8218; 9. [in Persian]
Kayhan, May 6, 1970, no. 8046; 8. [in Persian]
Kayhan, June 6, 1970, no. 8062; 10. [in Persian]
Kayhan, June 20, 1970, no. 8074; 11. [in Persian]
Kayhan, July 18, 1970, 8098; 11.[in Persian]
Kayhan, March 4, 1971, no. 8289; 17. [in Persian]
Kayhan Annual, 1971, no. 10; 85. [in Persian]
Kayhan, June 21, 1971, no. 8377; 11. [in Persian]
Kayhan, August 1, 1971, no. 8412; 11. [in Persian]
Kayhan, December 23, 1971, no. 8532; 12. [in Persian]
Kayhan, January 18, 1972, no. 8555; 13. [in Persian]
Kayhan, February 1, 1972. no. 8566; 11. [in Persian]
Kayhan Annual, 1972, no. 2; 62. [in Persian]
Kayhan Annual, 1972, no. 2; 69. [in Persian]
Kayhan, April 17, 1972, no. 8625; 11.[in Persian]
Kayhan, May 21, 1972, no. 8654; 18.[in Persian]
Kayhan, July 24, 1972, no. 8709; 19.[in Persian]
Kayhan, July 24, 1972, no. 8709; 15. [in Persian]
Kayhan, April 14, 1973, no. 8925; 13.[in Persian]
Kayhan, November 19, 1973, 9111; 9. [in Persian]
Kayhan, July 9, 1974, no. 9205; 14.[in Persian]
Kayhan, May 24, 1976, no. 9870; 24.[in Persian]

Books and articles:

Ahmadi, M. & Aghamiri, S. & Sadeghi, S. (2022). Bureaucratization of Iran's Health Structure during the Pahlavi I Era. *Medical History*, 14 (47), 1-18. [in Persian]

Doc*uments on municipal councils, merchants and guilds (1921- 1941)*. (1992). Vols. 1& 2, edited by Reza Mokhtari, Teheran, Vezarat-e Farhang va Ershad-e Eslami. [in Persian]

Gilmour, J. (1975). *Report on the Examination of Health Conditions in the Country of Iran*, translated by Kiumars Naseri, Tehran. [in Persian]

Hedayat, M. (1965). *Khaterat va Khatarat* (*a Provision from the History of Six kings and a Glimpse of My Lifetime)*. Tehran, Zavar. [in Persian]

Helm Seresht, P. & Del Pisheh, E. (1995). *Principles and Fundamentals of Environmental Health.* Tehran, Chehr Publication. [in Persian]

Mostofi, A. (1992). *Sharh-e Zendegāni-e Man (Administrative and Social History of the Qajar Period).* Tehran, Zavar, Vols. 1 & 3. [in Persian]

Nafisi, S. (1965). *The Reign of Reza Shah Pahlavi: from 22 February 1921 to 15 September 1941*. Tehran, Shoray-e Markazi-e Jashnhay-e Bonyad Gozari Shahanshahi-e Iran. [in Persian]

Neshat, H. S. (1967). *Meat Hygiene*. Tehran, Tehran University Press. [in Persian]

Niyami, A. (1969), *Municipal Management*. Tehran, Bank Bazargani Iran, Vol. 1. [in Persian]

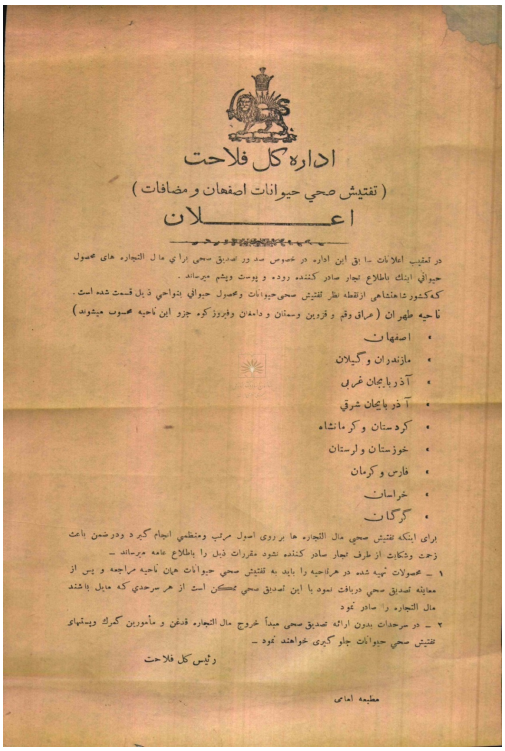
Records of the Isfahan City Association .(1968-1972)

Rostayi, M. (2003). *History of medicine in Iran.* Tehran, Sāzman-e Asnad va Ketabkhane Melli-e Iran, Vol. 1. [in Persian]

Tajbakhsh, H. (2000). *History of Veterinary Medicine and Medicine of Iran*. Tehran, Tehran University Press. [in Persian]

Torabi Farsani, S. & Ebrahimi, M. (2015). Baladieh and Public Health During the Pahlavi I. *History of Islam and Iran,* 24 (24), 69- 79. [in Persian]

پیوست ها



اداره کل فلاحت

(تفتیش صحي حیوانات اصفهان و مضافات)

اعـــــــلان

در تعقیب اعلانات سابق این اداره در خصوص صدور تصدیق صحي براي مال التجاره های محصول حیواني اینک باطلاع تجار صادر کننده رونده و پوست وپشم میرساند .

که کشور شاهنشاهی ازنقطه نظر تفتیش صحي حیوانات ومحصول حیواني بنواحي ذیل قسمت شده است .

ناحیه طهران (مراق وقم و قزوین وسمنان و دامغان وفیروز کوه جزو این ناحیه محسوب میشوند)

- اصفهان
- مازندران و گیلان
- آذربایجان غربی
- آذربایجان شرقی
- کردستان و کرمانشاه
- خوزستان و لرستان
- فارس و کرمان
- خراسان
- گرگان

برای اینکه تفتیش صحي مال التجاره ها برروی اصول مرتب ومنظمي انجام گیرد ودرضمن باعث زحمت وخسارت از طرف تجار صادر کننده نشود مقررات ذیل را باطلاع عامه میرساند ـ

۱ ـ محصولات تهیه شده در هرناحیه را باید به تفتیش صحي حیوانات همان ناحیه مراجعه و پس از معاینه تصدیق صحي دریافت نموده یا این تصدیق صحي ممکن است از هر سرحدي که مایل باشند مال التجاره را صادر نمود

۲ ـ در سرحدات بدون ارائه تصدیق صحي مبدأ خروج مال التجاره قدغن و مأمورین گمرک وپستهای تفتیش صحي حیوانات چاوکیری خواهند نمود ـ

رئیس کل فلاحت

مطبعه اماعی

پیوست شماره(۱): اعلان درمورد مقررات تفتیش صحی‌حیوانات (ساکما: ۲۹۰/۳۰۹)

Attachment No. (1): Announcement regarding animal health inspection regulations (SACMA, 290/309)



پیوست شماره(۲): ماشین کامیونی سردخانه ای و سریع السیر حمل گوشت (کیهان، سه‌شنبه ۱۸ تیر ۱۳۵۳، ش۹۲۰۵: ۱۴).

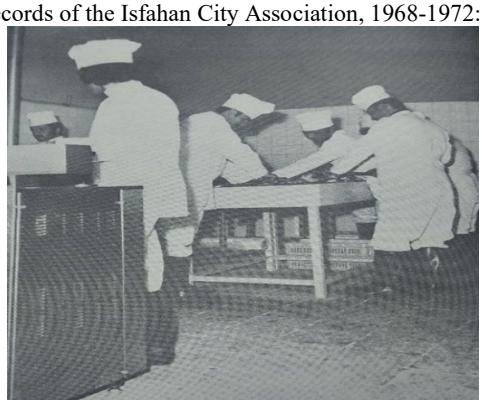
Attachment No. (2): Refrigerated and fast refrigerated truck for meat transport (Kayhan, Tuesday, July 9, 1974, No. 9205: 14).



پیوست شماره(۳): خریداری ماشین های مخصوص حمل و توزیع گوشت توسط شهرداری(کارنامه انجمن شهر اصفهان، ۱۳۴۷ـ۱۳۵۱: ۳۳)

Attachment No. (3): Purchase of special vehicles for transporting and distributing meat by the municipality

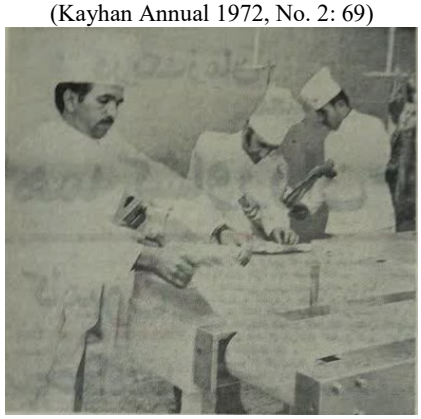
(Records of the Isfahan City Association, 1968-1972: 33)



پیوست شماره(۴): بسته بندی گوشت با رعایت نکات بهداشت (کیهان سالانه ۱۳۵۱، ش۲: ۶۹)

Appendix No. (۴): Meat packaging with observance of hygiene guidelines

(Kayhan Annual 1972, No. 2: 69)



پیوست شماره(۵): بسته بندی قطعات گوشت با ماشین مخصوص در کیسه های نایلونی (کیهان، دوشنبه ۲مرداد ۱۳۵۱، ش۸۷۰۹: ۱۵).

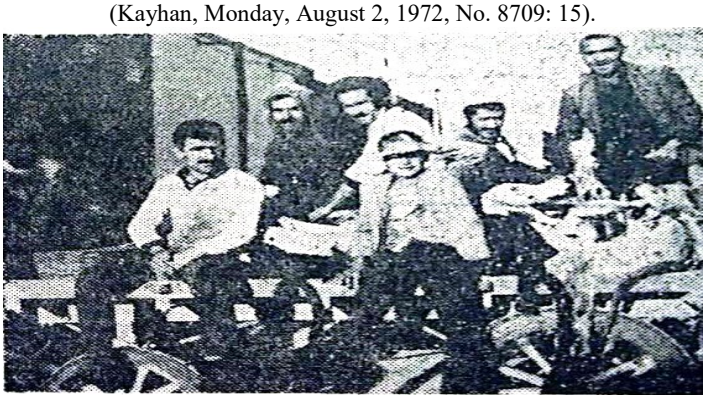
Appendix No. (5): Packaging of meat pieces with a special machine in plastic bags

(Kayhan, Monday, August 2, 1972, No. 8709: 15).



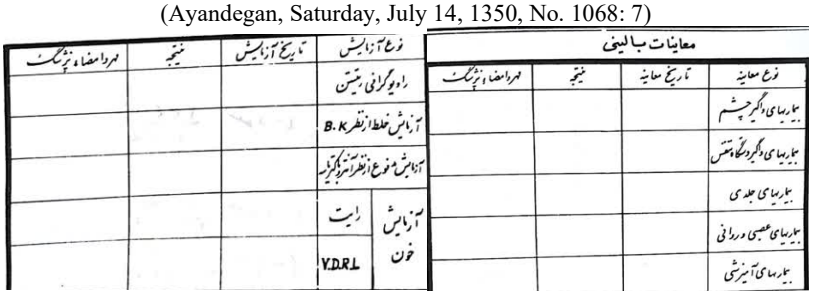
پیوست شماره(۶):ماشین های مخصوص بسته بندی بعد از قطعه قطعه کردن گوشت و تقسیم بندی به قطعات مختلف آن را وزن و آماده برای تحویل به ماشین دیگری برای قرار دادن در نایلون قرار می دهند (کیهان، دوشنبه ۲مرداد ۱۳۵۱، ش۸۷۰۹: ۱۵).

Appendix No. (6): After cutting the meat into pieces and dividing it into different pieces, special packaging machines weigh it and prepare it for delivery to another machine for placement in plastic bags.
(Kayhan, Monday, August 2, 1972, No. 8709: 15).



پیوست شماره۷: حمل غیر بهداشتی گوشت با گاری در بوکان(آیندگان، شنبه ۱۴ تیر ۱۳۵۰، ش۱۰۶۸: ۷)

Appendix No. 7: Unhygienic transportation of meat by cart in Bukan
(Ayandegan, Saturday, July 14, 1350, No. 1068: 7)



نوع آزمایش		تاریخ آزمایش	نتیجه	مهر و امضاء پزشک
رادیوگرافی ریه‌ها				
آزمایش خلط از نظر B.K				
آزمایش مدفوع از نظر انگل				
آزمایش خون	رایت			
	V.D.R.L			

معاینات بالینی			
نوع معاینه	تاریخ معاینه	نتیجه	مهر و امضاء پزشک
بیماریهای دیگر چشم			
بیماریهای دیگر دستگاه تنفس			
بیماریهای جلدی			
بیماریهای عصبی و روانی			
بیماریهای آمیزشی			

پیوست شماره(۸): دفترچه معاینه پزشکی کارگران قصابی ـ کشتارگاه(ساکما: ۹۷/۲۹۳/۱۷۳۹۳)

Appendix No. (۸): Medical Examination Booklet for Butchery and Slaughterhouse Workers
(SACMA, 97/293/17393)

University of Tehran Prees

Historical Sciences Studies

Online ISSN: 2676-3370

https://jhss.ut.ac.ir/



The History of International Law through Conceptual and Formal Changes in the State

Mojtab Ansarian [1]

1.Corresponding Author. Associate Professor of International Law, Department of Law, Faculty of Law and Social Sciences, Payame Noor University, Tehran, Iran. Emali: M_Ansarian@pnu.ac.ir

Article Info

Article Type:
Research Article

Article History:
13, May, 2025

In Revised Form:
7, June, 2025

Accepted:
14, June, 2025

Published Onlin:
20, September, 2025

Keywords:
State, individualism, nation-state, humanization of international law, human rights .

Abstract

The writings produced following research and studies in the field of the history of international law are usually partial and isolated. If only the history of relations between countries or ultimately the extent of countries' adherence to international principles and rules and treaties concluded with other states were addressed. The research explored and examined in this regard the question of what conceptual changes the institution of the state has undergone in its historical process in international law. In fact, the purpose of the research is to explain and describe important and influential concepts and their role in historical developments in international law. As a result, the behavior of states in the international system and the history of international relations are not explained. Rather, we examine the historical process of developments in international law and its most important actor, the state, from a conceptual and formal perspective. In the discourse of international law, the state in its most primitive form had the characteristics of personalism and feudalism, but after the emergence of new concepts in public law resulting from the thinking and wisdom of lawyers, it reached statism and the creation of a nation of states. Then, after the emergence of new concepts and their experience in the process of international relations, interdependence entered. Mastering human rights and a humanistic approach to international law and analyzing the behavior and performance of states with human rights criteria is the latest stage in the state transition process.

Cite this The Author(s): Ansarian, M., (2025). The History of International Law through Conceptual and Formal Changes in the State:Historical Sciences StudiesVol.17, No 1, Serial No.39–Spring- Summer, (35-57)- DOI: 10.22059/jhss.2025.394388.473800

CC BY NC

Publisher: Unversity of Tehran Press

https://jhss.ut.ac.ir/article_104085.html?lang=en

1. Introduction

In a general view, the period of relations between societies, which we know today as between states and each other on behalf of their nations, can be divided into two general periods. "The first period began with the beginning of history and ended in the sixteenth century. The second period is from the aforementioned century and the formation of states in the new concept, namely nation-states, to the present time." of course, international law scholars divided it into three or four periods in their writings. However, considering that states are still the most important actors in the international system and the executors of international law, it has been divided into two periods. Therefore, it is true that the sovereignty of states has been reduced in favor of the human individual, and states make their decisions, including unilateral actions, entering into treaties, and any agreements, completely in accordance with the will of citizens or with their consideration and consideration. However, in a general look at the history of developments in international law, we realize the existence of the state in the modern sense as a point from which the entire era of the international system can be divided into before and after it.

In the path of creating an international community, in which peaceful, conscious communications based on reason and general principles of law are among its inherent characteristics, societies were formed and experienced internal order. Primitive societies were the initiators of this formation: "The contractual society of primitive peoples was governed only on the basis of principles arising from self-sufficiency, which was overshadowed by a "closed morality."

It is true that we can refer to societies that are internally organized, purposeful, and united, but in dealing with other societies; They act violently, inflexibly and ruthlessly, like "fascism" and "Nazism" in Europe, although they also treated their opponents in extremely inhuman and undemocratic ways, like the Gulag concentration camps during Stalin's time in the former Soviet Union. But by studying the course and process of history, in general, societies have taken steps towards coexistence and the creation of common rules and their implementation in the form of international law. "It took tens of thousands of years for humans to become aware of the existence of their community, feel its necessity, and seek to organize its development. The history of relations between communities began when the existence of the necessity of these communities became a conscience for humans and acquired a meaning other than instinct. Since then, human groups have emerged from the form of unorganized herds and have become organized families and tribes. Obedience to the leader and ruler was the first step towards organized society." After this stage, organized units emerged in some regions that could be referred to as political actors. Over time, contracts were concluded between them.

The study and examination of the process of developments in international law is not only about the expression of agreements, wars and the opinions of thinkers of different periods. What is important is how attitudes and perspectives change, which is caused by the power of reason over other variables and human-centeredness.

In this article, the process of transformation from personalism to the feudal lord system to the state-centered era and then the reduction of the unlimited power of the state was examined. A period when the legal system became dominant and we will step towards an era in which the legitimacy of every decision, behavior and performance depends on being in line with human rights.

Initially, the atmosphere governing international law was personalist and feudal, which turned to statism and the creation of a nation of states based on the emergence and emergence of new concepts in the field of public law based on the beliefs formed by legal and political thinkers. The changes in the discourse of nationalism and independence did not stop, and with

the emergence of concepts that showed the need for expansion and progress beyond borders, such as globalization, it reached interdependence. Human rights and strengthening the position of the individual in the international arena and supporting human dignity in international relations, made their way, and we entered the era of humanization of international law due to the superiority of the human rights discourse among dozens of intellectual and theoretical discourses.

پژوهشهای علوم تاریخی

شاپای الکترونیکی:۳۳۷۰-۲۶۷۶

https://jhss.ut.ac.ir

انتشارات دانشگاه تهران



تاریخ حقوق بین‌الملل درگذر تغییر مفهومی و شکلی دولت

مجتبی انصاریان[1]✉

۱. نویسنده مسوول، دانشیار حقوق بین‌الملل، گروه علمی حقوق، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. رایانامه: M_Ansarian@pnu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۲/۰۲/۱۴

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۴/۰۳/۱۸

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۴/۰۳/۲۵

تاریخ انتشار:
۱۴۰۴/۰۶/۳۰

واژه‌های کلیدی:
دولت، شخصی‌گرایی، ملت – دولت، انسانی شدن حقوق بین‌الملل، حقوق بشر.

چکیده

نگارش‌های صورت گرفته درپی کاوش‌ها و مطالعات انجام شده در حوزه تاریخ حقوق بین‌الملل معمولا به صورت جزیی و موردی است. چنان چه تنها به تاریخ روابط میان کشورها و یا نهایتا میزان پایبندی کشورها به اصول و قواعد بین‌المللی و معاهده‌های منعقده شده با دیگر دولت‌ها پرداختند. پژوهش با این پرسش که نهاد دولت در فرایند تاریخی خود در حقوق بین-الملل دچار چه تغییرات مفهومی گردیده است به کاوش و بررسی در این راستا پرداخت. درواقع هدف پژوهش توضیح و تشریح مفاهیم مهم و تاثیرگذار و نقش آن در تحولات تاریخی در حقوق بین‌الملل است. به همین دلیل رفتار کشورها در نظام بین‌الملل و تاریخ روابط بین‌الملل تشریح نمی‌شود بلکه فرایند تاریخی تحولات حقوق بین‌الملل و مهم‌ترین بازیگر آن یعنی دولت را از منظر مفهومی و شکلی مورد بررسی قرار گرفت. دولت در گفتمان حقوق بین‌الملل در ابتدایی‌ترین شکل خود از خاصیت شخصی-گرایی و فیودالیته برخوردار بود اما پس از ظهور مفاهیم جدید در حقوق عمومی ناشی از تفکر و خرد حقوقدان به دولت‌گرایی و ایجاد ملت دولت‌ها رسید. سپس پس از بروز مفاهیم جدید و تجریه آن در فرایند روابط بین‌الملل وارد وابستگی متقابل شد. تسلط حقوق بشر و رویکرد انسانی به حقوق بین‌الملل و تجزیه و تحلیل رفتار و عملکرد دولت‌ها با معیار حقوق بشر جدیدترین مرحله از فرایند گذر دولت است.

استناد: انصاریان، مجتبی؛ (۱۴۰۴). تاریخ حقوق بین‌الملل درگذر تغییر مفهومی و شکلی دولت: پژوهشهای علوم تاریخی، سال ۱۷، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان، شماره پیاپی ۳۹-۵۷).(۳۵

DOI: 10.22059/jhss.2025.394388.473800

CC BY NC

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران

https://jhss.ut.ac.ir/article_104085.html?lang=en

۱. مقدمه

دریک نگاه کلی، دوران روابط میان جوامع را که امروزه آن را میان دولت‌ها بایکدیگر به نمایندگی از ملت‌های خود می‌دانیم به دو دوره کلی قابل قسمت است. «دوره اول با شروع تاریخ آغاز شده و در قرن شانزدهم پایان می‌یابد. دوره دوم از قرن مذکور و تشکیل دولت‌ها به مفهوم جدید یعنی ملت – دولت‌ها [۱] تا زمان حاضر است».[۲] البته اندیشمندان حقوق بین‌الملل در مکتوبات خود آن را به سه یا چهار دوره تقسیم کردند. اما باتوجه به آن که دولت‌ها کماکان مهم-ترین بازیگر نظام بین‌الملل و مجری حقوق بین‌الملل می‌باشند به دو دوره تقسیم شده است. بنابراین درست است که از حاکمیت دولت‌ها به نفع فرد انسانی کاسته شده است و دولت‌ها تصمیم‌های خود شامل اعمال یک جانبه، ورود به معاهده‌ها و هر گونه توافق را کاملا منطبق با خواست شهروندان و یا با ملاحظه و درنظر داشت آنان اخذ می‌کنند اما در یک نگاه کلی به تاریخ تحولات حقوق بین‌الملل متوجه وجود دولت در معنای نوین به مثابه نقطه‌ای می‌شویم که بتوان کل دوران نظام بین‌الملل را به قبل و بعد از آن تقسیم کرد.

در مسیر ایجاد جامعه بین‌المللی [۳] که ارتباطات مسالمت آمیز، آگاهانه و بر اساس خرد و اصول عمومی حقوق از ویژگی‌های ذاتی آن است، جوامع شکل گرفتند و نظم درونی را تجربه کردند. جوامع ابتدایی آغازگر تشکیل این بودند «جامعه قراردادی اقوام ابتدایی فقط براساس اصول برخاسته از خودکفایی اداره می شد که «اخلاقی بسته»[۱] بر آن سایه افکنده بود».[۴]

درست است که می‌توان به اجتماع‌هایی اشاره کرد که درون خود متشکل، هدفمند و متحد است اما در برخورد با دیگر اجتماع‌ها؛ خشن، غیر منعطف و بی‌رحمانه عمل می‌کنند به مانند «فاشیسم» و «نازیسم» در اروپا هر چند که آن‌ها با مخالفان خود نیز به شدت غیرانسانی و غیردموکراتیک مانند اردوگاه‌های کار اجباری «گولاک» در زمان «استالین» در شوروی سابق رفتار کردند. [۵] اما با مطالعه مسیر و روند تاریخ، درکل، جوامع در مسیر همزیستی و ایجاد قواعد مشترک و اجرای آن در قالب حقوق بین‌الملل قدم برداشتند.

«ده‌ها هزار سال لازم شد تا بشر به وجود اجتماع خود آگاه شود و لزوم آن را احساس کند و درصدد سازمان دادن توسعه آن برآید. تاریخ روابط بین اجتماعات از زمانی آغاز شد که وجود لزوم این اجتماعات نزد بشر وجدانی گردید و مفهومی غیر از غریزه را پیدا کرد. از آن زمان گروه‌های انسانی از صورت گله‌های غیرمتشکل خارج شدند و به صورت خانواده‌ها و قبایل سازمان یافته درآمدند. اطاعت از رییس و فرمانروا نخستین قدم به سوی اجتماع سازمان یافته بود». [۶] پس از این مرحله، واحدهای سازمان یافته‌ای در بعضی از مناطق بوجود آمد که می‌توان از آن‌ها با عنوان بازیگران سیاسی یاد نمود. با گذشت زمان نیز میان آن‌ها قراردادهایی منعقد گردید.

---

1 .Moral close.

۲.نادیده انگاشتن دیگران، عنصر و علت اصلی توافق‌های قبل از ظهور دولت

منظور از عنوان حاضر با تاکید بر نادیده انگاشتن دیگران بیانگر این است که علت توافق‌ها و موافقت نامه‌ها قبل از دوران شکل‌گیری ملت دولت‌ها؛ کاملا بر اساس عدم به رسمیت شناختن دیگران بوده است. وضعیت و فضای حاکم در آن دوره به مانند قراردادهای آتش بس میان کشورها و طرف‌های متخاصم است که از روی ناچاری و ضعف به توافق با هم مبادرت می‌ورزند. بنابراین در دوره‌ای که می‌توان گفت شروع آن از بیش از چهار هزار سال پیش تا قرن پانزدهم میلادی است قراردادها و توافق‌هایی میان بازیگران موجود که بیشتر در قالب امپراتوری‌ها و واحدهای سیاسی بزرگ بودند شکل می‌گرفت اما اصالت و نگاه موجود، دشمنی و ستیزه جویی میان آن‌ها بود.

«از زمانی که تاریخ مستند در دست است، یعنی از چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح، نخستین زمینه شکل‌گیری حقوق بین‌الملل مربوط به سنگ نبشه‌ای به زبان سومری است که مربوط به حدود ۳۱۰۰ سال پیش از میلاد مسیح است. این سنگ نبشه در دهه اول قرن بیستم کشف شد که بیانگر اولین معاهده بین‌المللی (نه به مفهوم امروزی) است».[۷] همان طور که در این نقل قول مستقیم اشاره شد از چهار هزار سال پیش، پایه و زمینه ایجاد حقوق بین‌الملل شکل گرفت و البته این بدین معنی نیست که در آن زمان و دوره، حقوق بین‌الملل وجود داشته است. در آن دوران، انعقاد توافق‌های میان بازیگران مختلف را می‌توان به صورت موردی و فرع بر اصل گفتمان حاکم دانست که مخاصمه و عدم توافق بوده است. همچون «یونانی‌ها که معاهده-های معدودی با سایر اقوام غیر یونانی منعقد کردند» [۸] بیانگر آن است که وجود سایر ملت‌ها را به عنوان بازیگرانی مستقل و حاکم به رسمیت نمی‌شناختند. موضوعی که در تعارض با بنیان و اساس حقوق بین‌الملل است که موجودیت و حق زندگی دیگران را می‌پذیرد و باورمند به همکاری با آنان است.

از گذشته‌های دور تاریخ روابط بین‌الملل که طیفی از عصر یونان باستان، جنگ‌های صلیبی و سپس جنگ‌های مذهبی کشورهای اروپایی را دربر می‌گیرد، توافق‌های میان همسایگان و کشورها (البته نه به معنی امروزی) بنا بر ناچاری و نه از سر ایده لزوم همکاری و وابستگی میان ملت‌ها منعقد می‌گردید.

اصولا هر توافقی باید بیانگر روحیه مسالمت‌جویی و تمایل طرفین به وجود و حضور یکدیگر و در مرتبه‌ای بالاتر، همکاری با هم باشد. اما توافق‌های بسیاری در طول تاریخ حقوق بین‌الملل وجود دارد که تنها به دلیل ناچاری و شرایط خاص و یا با فشار شرایط و دیگر بازیگران منعقد می‌شود حتی در همین دوران کنونی که گفتمان غالب درجهان، حقوق بشر است. این موضوع یعنی اصالت همکاری و توافق در دوران گذشته استثنا بوده اما امروزه، عام و جهانی است.

«اتحادی در سال ۱۲۶۵ قبل از میلاد مسیح مرکب از سلاطین سوریه و اقوام هند و اروپایی و در طرف دیگر مصر تشکیل شد که در آن سوریه و فلسطین خراجگذار مصر باقی ماندند. این قرارداد از نظر تاریخ حقوق بین‌الملل دارای ارزش فراوانی است و از قدیمی‌ترین اسناد تاریخ روابط بین ملل به شمار می‌رود؛ در این قرارداد ذکر شده است که در صورت استرداد، نسبت به شخص [۹] مسترد شده نباید مجازات‌های شدید از قبیل قطع اعضای بدن و مجازات‌های بدنی دیگر و ویران کردن خانه و خانواده او انجام گیرد». [۱۰] محتوی و رویکرد این قرارداد که به عنوان نمونه و نماد توافق درگذشته‌های دور و حتی وجود حقوق بین‌الملل در دوران قدیم است نشان از تخاصم و دشمنی میان طرفین و استمرار رابطه غالب و مغلوب میان بازیگران است.

در طول تاریخ، قراردادهای مشابه دیگری وجود دارد که در آن نشانه‌هایی از لزوم رعایت اصول حقوق بشردوستانه بین‌المللی به چشم می‌خورد. در هند، متون باستانی مانند «مهاباراتا»[۱] قوانینی برای جنگ تعیین کردند که شامل ممنوعیت استفاده از سلاح‌های خیانت‌آمیز و کشتن غیرنظامیان بود. [۱۲] این متون تاکید داشتند که افراد مجروح یا تسلیم‌شده نباید کشته شوند و مکان‌های عمومی مانند معابد باید از تخریب مصون بمانند.[۱۳] این استثناها در زمانی بود که تنش و نزاع، چیره و تصور عمومی و حاکم بر جامعه بین‌المللی آن دوران این بود که حق پیروزمند است بر کشتار و به غنیمت گرفتن هر آن چه که طلب می‌کردند.

در دوران قبل از شکل‌گیری ملت دولت، منبع هویت بخشی، تصمیم‌گیری و حمکرانی؛ مذهب بود یا به طور دقیق‌تر عامل اصلی مذهب بود که جنگ‌های مذهبی و با بهانه‌های مختلف شکل می‌گرفت. «حقوق بین‌الملل رومی‌ها نیز بیشتر جنبه مذهبی داشت. چون عده‌ای از روحانیون موسوم به «فسیال»، «سازمان روابط خارجی» روم را پایه‌گذاری کرده بودند. در این دوره نظریه «جنگ عادلانه» یا «جنگ مشروع» ابداع گردید که در سال‌های بعد ابعاد گسترده و خطرناکی یافت.

در روم باستان «جنگ‌های وحشیانه، کشتار افراد غیرنظامی، عدم رعایت مصونیت فرستادگان، کشتن زندانیان، صدمات بدنی به رهبران و فرماندهان شکست خورده در جنگ و غیره وجود داشت. به طور خلاصه، در دوران باستان میان ملت‌های گوناگون مقررات مشترکی وجود نداشت و تساوی حقوقی نژادهای مختلف نیز پذیرفته نبود و مبانی جامعه شناختی برای حقوق بین‌الملل وجود نداشت. به عبارتی رومی‌ها با این سیاست خود می‌خواستند تا امپراطوری جهانی تشکیل دهند که اساس آن نظم یا صلح رومی بود» [۱۴]

گفته می‌شود که مسیحیت موجب تشکیل حقوق بین‌الملل یا اشتراک قوانین میان دولت‌ها شد اما باید به این نکته مهم توجه کرد که مهم به رسمیت شناختن همه فرهنگ‌ها، قوم‌ها و

1. Mahabharata.

ملت‌ها در همه جهان است. این موضوع با هواداری از یک رویکرد و اندیشه غیر زمینی ایجاد نمی‌شود. موضوعی که توسط بسیاری در گوشه و کنار جهان نادیده گرفته شده است. در واقع با نگاه به تحولات تاریخی و روابط میان بازیگران در طول تاریخ متوجه خواهیم شد که حقوق بین‌الملل محصول نه یک دوره یا منطقه خاص است بلکه کلیه وقایع و تحولات در ایجاد حقوق بین‌الملل و آن چیزی که امروزه با وجود هزاران معاهده و صدها عرف بین‌المللی و منطقه‌ای وجود دارد تاثیر داشته است. «حقوق بین‌الملل از این قابلیت برخوردار است که به طور دایم خود را مفهوم سازی و اشتباه‌های گذشته را تکرار نکند و به واقعیت‌های جدید جهانی پاسخ دهد. تنها با وجود این حالت و وضعیت است که حقوق بین‌الملل تبدیل به حقوق جهانی بین‌المللی می‌شود که توسط همه انسان‌ها در سراسر جهان مورد پذیرش قرار می‌گیرد». (۱۵)

در این راستا باید به مخاصمه‌هایی که در طول تاریخ رخ داده نظر کنیم. رویه و فرایند شروع و ادامه جنگ و این که چه عوامل سیاسی و فردی در بروز آن و استمرارش نقش داشته مهم نیست. بلکه آن چیزی که قابل توجه است دانستن مفهوم حاکم و غالب بر جنگ‌ها (۱۶)که باعث بروز و شعله ور شدن آن گردید. دراینجا برای پاسخ به این پرسش باید از سیرتاریخی تحولات حقوق بین‌الملل کمک بگیریم و با دیدی تاریخی به رویدادها نگاه کنیم. بنابراین تنها نباید به ذکر و یا تشریح مخاصمه و سال بروز و تعداد کشته‌ها، زخمی‌ها و بی‌خانمان شدگان اشاره کرد.

آن چیزی که از وجود مخاصمه‌های مسلحانه مختلف در طول حیات حقوق بین‌الملل قابل فهم است این موضوع است که جنگ افروزی (آغاز)(۱۷) و استمرار آن البته به عنوان یک موضوع به شدت منفی و نقطه ننگ بشر که براساس حقوق و عدالت تحت هر دلیلی همچون جنگ پیش دستانه[1] و پیش‌گیرانه[2] و از سوی هر کسی و مکتبی، توجیه نخواهد شد در صلاحیت چه کسی بوده و چرا بشر کماکان نتوانسته است از شر این رنج بزرگ رهایی یابد.

با مطالعه تاریخ دوره‌ها و عصرهای مختلف از زمان شکل‌گیری جوامع و تعارض منافع که منجر به جنگ شده است متوجه می‌شویم که در ابتدا جنگ در صلاحیت خدا بوده است که به واسطه کسانی که خود را نماینده خدا می‌دانستند آغاز می‌شد. مانند پاپ‌ها درجهان مسیحیت که به دستور آن‌ها جنگ شروع می‌شد و چنین جنگی مشروع و عادلانه قلمداد می‌گردید. پس از گذشت این دوره طولانی پیامد و اثر وجود چنین ایده‌ای که دیگران باید به دلیل عدم تبعیت از دستورات الهی با نیزه و زور، هدایت شوند کشته و زخمی شدن انسان‌های بی‌شماری بود. سپس صلاحیت شروع جنگ در اختیار پادشاهان قرار گرفت که به فرمان آن‌ها اگر جنگی آغار می‌گردید آن جنگ مشروع و قانونی فرض می‌شد. در طول این دوران نیز کسانی به مشروع‌سازی این دستورها همت می‌گماشتند. سپس صلاحیت جنگ بر عهده دولتمردان قرار گرفت که به

1.Preemptive War.
2. Preventive War.

مانند شاهان باوجود تصمیم شخصی نمی‌توانستند فرمان جنگ را صادر کنند بلکه باید با نظر قوای دیگر و جلب افکار عمومی به این اقدام مبادرت می‌ورزیدند.

در همین دوران نیز جنگ به عنوان ادامه دهنده سیاست خارجی و برای تامین منافع ملی و سرزمینی توسط سازمانی برآمده از دولت‌ها و حاکمیت آن‌ها یعنی در سازمان ملل متحد (بند ۴ ماده ۲ منشور) محکوم گردید. آن چیزی که تحریم جنگ و نیاز به آنش افروزی را عملی می‌کند چیرگی و برتری حقوق بشر و جهان شمولی آن است تا شاهد مخاصمه‌های ملی میان کشورها و مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر نباشیم که باعث مخاصمه مسلحانه درون سرزمینی می-گردد.

از این جهت این موضوع مهم است که علت و سبب بروز جنگ روشن گردد و این متغیر مهم که چه کسی صلاحیت آتش افروزی را داشته است شناسایی و درنتیجه درپی خلع ید از آن باشیم تا در جهت جلوگیری از جنگ و پیامدهای مخرب آن سهمی داشته باشیم.

توجه به این نکته نیز قابل توجه می‌باشد که بسیار متفاوت است مردمی از سر تمایل و میل و قبول موجودیت دیگران به توافق با سایرین اقدام کنند تا این که بر اساس ناچاری و دشمنی و تنها برای درامان ماندن از شر جنگ و نزاع و یا ترک مخاصمه به انعقاد موافقت‌نامه مبادرت ورزند.

در امتداد بحث و بررسی درخصوص همین موضوع مهم یعنی جنگ که همیشه در زمان-های مختلف وجود داشته است یکی از پرسش‌ها، نقدهای همیشگی و پرتکرار دانشجویان حقوق و حتی تحصیلکرده‌ها از رشته‌های مختلف نسبت به وجود حقوق بین‌الملل و اعتبار آن مطرح می‌شود. آنان بروز مخاصمه‌های مختلف و نقض قواعد به ویژه حقوق بشردوستانه بین‌المللی و ارتکاب جرایم بین‌المللی را دلیلی بر عدم وجود حقوق بین‌الملل یا عدم کارایی و کارامدی آن می‌دانند.

در پاسخ باید به وجود سازمان‌های غیردولتی حقوق بشری و روشنگری و نقش آن‌ها در مطالبه‌گری از دولتمردان نسبت به اجرای حقوق بشر از سوی دولت‌ها، حل و فصل بسیاری از اختلاف‌های حقوقی توسط نهادهای قضایی بین‌المللی، مواجهه و ارایه راه‌حل با چالش‌های سیاسی و غیرسیاسی از سوی شورای امنیت و مجمع عمومی اشاره کرد. صدور قطع‌نامه شورا نسبت به بیماری ایدز،[۱۷] ابولا،[۱۸] ایجاد وفاق عام و یا توافق حداکثری در برخورد با چالش‌ها و بحران‌های جهانی همچون محیط زیستی از نمونه‌های آن است. «متقاعد کننده‌ترین بحث درباره موجودیت حقوق بین‌الملل به عنوان یک نظام حقوقی این است که اعضا جامعه بین‌المللی می-پذیرند مجموعه‌ای از قوانین به مثابه یک قانون الزام آور وجود دارند. زمانی که عراق در سال ۱۹۹۰ کویت را اشغال کرد و یا وقتی که تانزانیا به اوگاندا در سال های ۱۹۷۸–۱۹۷۹ حمله کرد

[۱۹] بخش بزرگی از دولت‌ها این اقدام را نه تنها غیراخلاقی یا غیرقابل قبول بلکه آن را غیرقانونی دانستند».[۲۰]

از مطالعه اقدامات دولت‌ها در دوره اول به این نکته پی می‌ببریم که پایبندی آنان به قواعد منطبق با حقوق بین‌الملل نه از روی لزوم تعهد به اصول حقوق بین‌الملل بلکه بیشتر ناشی از حقوق عرفی و سنتی خود و طرز رفتار و منش دولتمردان بوده است. اگر هم پادشاهانی بر اساس حقوق بشر عمل نمودند برخلاف رویه و عرف زمان خود اقدام نمودند. چنان چه کوروش بزرگ، پادشاه ایران بر خلاف رسم پیروزمندان جنگ به تاراج و غنیمت گرفتن اموال و خانواده رزمندگان که در آن زمان جزیی از دارایی آنان محسوب می‌شد اقدام ننمود و دستور کشتار مردم شکست خورده را نداد علاوه بر آن که یهودیان دربند آشوریان را پس از پنجاه سال نیز آزاد ساخت.

۳.ظهور ملت – دولت (ملی گرایی در عرصه حقوق بین‌الملل) و حاکم شدن حقوق در نظام بین‌الملل

از زمان شکل‌گیری جامعه خردمند و زمانی که انسان‌ها واقف به نقش قرارداد و توافق با یکدیگر برای تحقق امنیت و رفاه بیشتر گشتند شاهد اصالت یافتن توافق میان ملت‌ها و بازیگران بین-المللی براساس به رسمیت شناختن یکدیگر و موجودیت هم شدیم. گرایش و تصمیم به توافق از گذشته‌های دور وجود داشت اما مولفه اصلی نظام بین‌الملل یعنی بازیگران سیاسی در جهان قدیم تحت عنوان دولت نو (مدرن) نبود.

شروع این دوران پس از عهدنامه صلح وستفالیا ۱۶۴۸ میلادی است.[۲۱] از میان مکاتب حقوق طبیعی، اراده‌گرایی یا اصالت وضع (منظور تنظیم قواعد بین‌المللی توسط دولت‌ها) عصر ملی‌گرایی در سطح داخل و دولت‌گرایی در سطح بین‌الملل ناشی از اصالت وضع بود. آن جا که «گی دولاشاریر»[۱] بیان می‌داشت که حقوق بین‌الملل نه از جانب خدا و نه از طبیعت است که نیاز به وجود عده‌ای برای کشف آن باشد بلکه قواعدی است که دولت‌ها وضع کرده‌اند.[۲۲] بنابراین با وضع آن توسط دولت‌ها هم امکان عدول و سرپیچی از همان قواعد وجود دارد که به عنوان مولفه‌ای منفی آن را می‌نگریم و هم امکان بازبینی (به شکل انعقاد پروتکل در حقوق معاهدات) و اصلاح که موضوعی مثبت است.

از این به بعد ملت – دولت از دل امپراتوری‌ها و واحدهای سیاسی بزرگ شکل گرفت. ابتدای این فرایند یعنی شکل‌گیری دولت‌های جدید با درگیری و تخاصم بود اما به تدریج فرهنگ‌ها و ملت‌ها موجودیت یکدیگر را قبول و برای ادامه حیات خود نیز، آنان را مهم و ضروری دانستند.

شکل‌گیری هر دوره‌ای مجزا و متفاوت از سایر زمان‌ها و عصر پیش از خود نیازمند بستری فکری و نظری است. این مهم با وجود اندیشه ورزان و دانشمندان تحقق می‌یابد. قبل از ظهور

1. Guy Ladreit de Lacharrière

ملت دولت و شکل‌گیری دولت نوین، اندیشمندانی به اظهار رویکردها و نظرهای خود پرداختند که در عرصه سیاسی نتیجه آن استقلال طلبی و تشکیل قدرتمند جامعه سیاسی و در حوزه حقوق بین‌الملل، دولت گرایی و ایده همکاری میان دولت‌ها بود هرچند در بین نظرات آنان، حقوق بشر و ایده و آرمان جهان وطنی نیز وجود داشت.

از پیامدهای اندیشه مبتنی بر اتکا به فرد انسانی و اجتماع، تشکیل واحد سیاسی جدا از ایده-های از پیش تعیین شده و دستورات حاکمان مذهبی بود که این موضوع در اروپا شکل گرفت و با تسری از حوزه سیاسی به سایر بخش‌های فرهنگی و اقتصادی، نهادینه شد و در لایه‌های اجتماعی سایر جوامع در دیگر کشورها نیز رسوخ کرد.

به عنوان مثال درخصوص جنگ‌های سی ساله اروپا، جوامع مذهبی نه از روی آشتی پذیری و همزیستی مسالمت آمیز بلکه به دلیل خستگی و ناتوانی حاصل از جنگ، تن به آتش بس و مذاکره دادند اما از آن جا که دو طرف به خصوص نمایندگان پاپ و دولت‌های کاتولیک، دیگری را مستحق مرگ می‌دانستند حاضر به قرار گرفتن در کنار هم نشدند و در دو شهر جداگانه قراردادهای ترک مخاصمه را امضا نمودند. نتیجه جنگ مذکور «شکست مذهب و پیروزی سیاست بود». (۲۳) یکی از نتایج قرارداد وستفالیا، استقلال و برابری دولت‌ها بود. زیرا تا قبل از آن جایگاه دولت‌ها بر اساس تعلق آن‌ها به مذهب تعیین می‌شد اما پس از آن به دلیل عدم تبعیت از اصول مذهبی، نظمی تازه در حقوق بین‌الملل بنیان گذاشته شد و آن برابری دولت‌ها با یکدیگر بود.

بیشتر متخصصان حقوق بین‌الملل توافق دارند که اواخر قرون وسطی، زمان پیدایش واقعی حقوق بین‌الملل است. هرچند که در جهان باستان و قرون وسطی قواعد و نهادهایی درجهت حاکمیت بر روابط میان واحدها یا جوامع سیاسی وجود داشت، اما بی‌ثباتی مداوم واحدهای سیاسی و ناهمگونی و ناپایداری آن‌ها مانع از شکل‌گیری حقوق بین‌الملل عام و پایدار می‌شد. این ویژگی را می‌توان شخص‌گرایی نامید که مشخصه نظام ارباب رعیتی (فیودالیته) بود که با ظهور دولت از بین رفت. (۲۴) درواقع یک اتفاق مهم در سیرتاریخی و تحولات حقوق بین‌الملل، دوری از شخص‌گرایی است. حقوق بین‌الملل درتعارض با شخص‌گرایی است.

هر چقدر در حوزه حقوق اساسی کشورها و ساختار واقعی سیاسی آن‌ها شاهد دوری از شخص محوری و فردیت باشیم که به معنی دوری از اتکای واقعی به نهادهای جمعی و شورایی (نه صرفا مشورتی) است این امیدواری ایجاد می‌شود که در جامعه بین‌الملل، مفهوم و نظامی شکل گیرد که برای انتخاب رفتارها و سیاست‌های کشورها به قواعد آمره[1] و قواعد در برابر همه[2] و کلیه ارزش‌های مورد توافق اکثریت رجوع شود.

1. Jus Cogens.
2. Erga Omnes.

«اساسی فرض نمودن نظام حقوقی بین‌المللی را می‌توان بازتاب بین‌المللی کردن نظام‌های اساسی داخلی به‌شمار آورد که جملگی در جهت ادغام و تقویت اصول و قواعد بلاشرط بین‌المللی به حرکت درآمده‌اند و می‌کوشند که به دولت، سیمایی مردمی بدهند و در نتیجه حکومت قانون را که منشور ملل متحد منادی آن است در جهت ایجاد نظم و امنیت بر جامعه حاکم نمایند» (۲۵)

درواقع با مطالعه ژرف در تاریخ حقوق بین‌الملل و رفتار و عملکرد کشورهایی که سابقه درست و خوبی از خود به جا نگذاشتند به این نکته مهم پی می‌بریم که در کشورهایی که فرد و نه نهاد عرفی و حقوقی در راس تصمیم‌گیری بوده، فجایع مختلف در قالب نقض اصول و قواعد حقوق بین‌الملل به ویژه حقوق بین‌الملل بشردوستانه صورت گرفته است. در اینجا این نکته مهم باید ذکر شود که ممکن است درکشورهایی فردگرایی بروز و ظهور نماید درحالی که حتی به صورت واقعی نظام سیاسی آن کشورها، مردم سالاری (دموکراسی) باشد اما فرد معتقد به خودرایی به قدرت رسد که حتما نتیجه چنین اتفاقی، دوری از نهادهای بین‌المللی و قواعد تصویبی آن، خودداری از اجرای قواعد بین‌المللی و بسیاری از ارزش‌های جهانی و مشترک همچون ارزش‌های حقوق بشری و لزوم حفاظت از محیط زیست است که در طول تاریخ، انسان‌ها با زحمت و هزینه فراوان به آن رسیده‌اند.

این دوره را نباید تنها تشکیل دولت در معنای نو (مدرن) و امروزی آن و یا فراتر از آن یعنی شکل‌گیری ملت دولت دانست. شروع دوره مدنظر با ایجاد ملت دولت‌های مستقل و ملی‌گرایی در داخل و بروز و ظهور آن در عرصه بین‌الملل بود. ویژگی‌های لازم جهت تشکیل یک دولت که بعدها در ماده ۱ عهدنامه «مونتوویدیو» ۱۹۳۳م. درخصوص حقوق و تکالیف دولت‌ها (۲۵)به آن اشاره شد شامل جمعیت یک‌جانشین، سرزمین معین، حکومت، اهلیت ورود به روابط با دیگر دولت‌ها (حاکمیت) است.(۲۶)

ویژگی‌هایی ضروری برای یک موجودیت سیاسی که آن را واجد شرایط لازم برای احتساب آن به عنوان دولت بدانیم. هر چند در صحنه عمل و در رویه قضایی (۲۷) به این عهدنامه و شرایط اشاره شده است اما مساله اصلی برای آن که یک دولت در نظام بین‌الملل نقش موثر ایفا کند عمل براساس مفاهیم حقوقی یعنی ایجاد دولت براساس حقوق بشر و عمل بر اساس قواعد مشترک جهانی انسانی در نظام بین‌الملل است.

چهار متغیر ضروری مذکور تقریبا در قرن‌های پیشین وجود داشت. اما آن چیزی که در واقع موجب شکل‌گیری حقوق بین‌الملل و استمرار آن در نظام بین‌الملل است میل به شکل‌گیری و ایجاد هنجارها و قواعد مشترک در قالب معاهده‌ها، اظهار قواعد موجود در شکل عرف و بیان اصول در اعلامیه‌ها بود که در واقع به حقوق بین‌الملل، ارزش بخشید. به همین جهت گفته می‌شود «صفت عمومی حقوق بین‌الملل بر ایجاد نظم و ترتیب دلالت دارد و نه تجمع صرف در پیرامون خیر مشترک».(۲۸)

درحقیقت آن متغیر کارساز که باعث تثبیت دولت‌ها و شکل‌گیری حقوق بین‌الملل شد وجود فرهنگ حقوقی در سطح بین‌المللی با این ویژگی بود که باید از گزندگی، تک محوری و مطلق بودن حاکمیت دولت به نفع شکل‌گیری قواعد بین‌المللی در قالب معاهده‌ها و عرف بین‌الملل کاست.

در مطالعه تاریخ روابط بین‌الملل هرچه به زمان حال نزدیک می‌شویم بر قوت حقوق بین‌الملل افزوده می‌شود و روابط میان دولت‌ها تابعی از اصول و قواعد مختلف می‌شود. در دوره دوم شاهد تحولات مهمی هم چون انعقاد قرارداد «وستفالیا»[1] در ۱۶۴۸م، صلح «اوترخت»[2] در ۱۷۱۳، استقلال ایالات متحده امریکا در ۱۷۷۶، انقلاب فرانسه در ۱۷۸۹، تشکیل کنگره وین در ۱۸۱۵ و آغاز جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ می‌باشیم. همه این حوادث بوجودآورنده کنش و واکنش‌های طولانی و پر افت و خیزی در تاریخ است که نتیجه آن با وجود تلخی‌های بسیار و نقض حقوق انسان‌ها هم چون جنگ‌ها به خصوص جنگ جهانی اول منجر به گسترش و تحکیم حقوق بین‌الملل گردید. (۲۹)

آرمان صلح پایدار برایند منطقی دو جنگ جهانی اول و دوم بود که در حقوق بین‌الملل پژواک گسترده داشت. ممنوعیت توسل به زور (بند۴ ماده۲ منشور). در پی تغییرات ناشی از زوال نظام‌های مارکسیستی و استقلال کشورهای رها شده از استعمار؛ افراد، اقلیت‌ها و مردمانی که مطالبات جدیدی داشتند توانستند در سیستم (نظام) جدید جهانی مقام و منزلتی بیابند. از این رو حقوق بین‌الملل معاصر درهای خود را به روی تحولات بازگذاشت و درنتیجه توانست بی‌آن که حقوق بین‌الملل کلاسیک را از میان ببرد در بنیادهای اساسی خود تغییرات شگرف به وجود آورد. (۳۰)

در این دوران توافق‌ها و موافقت نامه‌های مختلفی منعقد شد که بر خلاف دوره قبل از شکل‌گیری ملت دولت، نزد واحدهای سیاسی به تدریج این ایده شکل گرفت که دیگرانی نیز وجود دارند که آن‌ها نیز حق زندگی و استقلال سیاسی دارند. هرچند در ابتدای این دوره به دلیل آن که تازه واحدهای سیاسی مستقل با محوریت مردم و مفهوم ملت شکل گرفته بود نسبت به دیگران و همسایگان، دشمنی و خصومت بیشتر وجود داشت.

ملی‌گرایی در عرصه داخلی و در حوزه سرزمینی هر کشور، مثبت بود زیرا باعث استقلال و ایجاد دولت‌های جدید شد که حس تعلق انسان‌ها به سرزمین خود و حق تعیین سرنوشت آنان را تحقق می‌بخشید و به این جهت در نوسازی و پیشرفت جامعه خود سهم داشتند.

در عرصه بین‌المللی، ملی‌گرایی در قسمت‌هایی از تاریخ به رشد تعارض‌ها و مخاصمه‌ها دامن زد به ویژه آن جایی که تصور شد تضعیف دیگری، برابر با رشد و پیشرفت کشور خود است. پی-

1. Westphalia.
2. Utrecht.

گیری این نظر با وجود دلایل تاریخی میان بازیگران مختلف موجب جنگ‌هایی شد که اوج آن جنگ جهانی نخست و جنگ جهانی دوم بود. این مخاصمه دهشتناک، خونبار و سراسر از بیم، ترس و آلودگی موجب شد بشر وارد عصر جدیدی شود و در سیر تاریخی تحولات حقوق بین-الملل، امید به تقویت جایگاه فرد انسانی و سپس حقوق بشر به جای دولت‌گرایی محض و مطلق بیش از پیش گردد.

۴.ظهور حقوق بشر و تغییر محوریت حقوق بین‌الملل از دولت به انسان

درابتدا به صورت مختصر به تعریف و تبیین حقوق بشر می‌پردازیم و سپس اشاره خواهیم کرد که حقوق بشر چه تاثیری بر حقوق بین‌الملل داشته است و در سیر تحولات مربوط به آن از چه جایگاهی برخوردار است.

در منظومه فکری و فلسفی حقوق بشر، انسان؛ محق، تصمیم‌گیر، صاحب اختیار و اراده، خردگرا، محاسبه‌گرا و به دنبال منفعت و لذت است. بنابراین به سوی تعقیب حقوق خود می‌رود. به همین جهت هر نگاه برخلاف آن را مانع تحقق فرد و جامعه‌ای پویا، تندرست، شاداب، جمع-گرا، مشارکت طلب و همراه می‌داند.

منظور از حقوق بشر، حقوقی است که انسان‌ها از بدو تولد تا مرگ از آن برخوردارند. این حقوق ذاتی انسان‌ها است و در خود مفهوم انسان و قالب وجودی آن نهفته است. قاعده و اصل این است که این حقوق از سوی هیچ مرجعی قابل سلب و گرفتنی نیست[1]. برای برخورداری از این حقوق نیاز نیست موجودیتی، آن را اعطا کند بلکه تنها دولت‌ها به عنوان قدرت برتر درجامعه و سرپرست خانواده برای افراد تحت تکفل خود، آن را تضمین می‌بخشند.

ذکر این نکته ضروری است که منظور از انسان در عبارت تغییر محوریت حقوق بین‌الملل از دولت به انسان، فردگرایی در عرصه داخلی و ایجاد استبداد و تمامیت خواهی سیاسی نیست؛ بلکه اهمیت یافتن فرد انسانی در حقوق بین‌الملل است. دراین فضا، فرد در مقابل دولت، محوریت یافته است و آن ایده که فرد انسانی باید تابع دولت و حاکم باشد را به نفع خود تغییر داد. فلاسفه نخستین یونان به ویژه فیثاغورسیان بر این اعتقاد بودند که بشر باید خویش را تابع کل سازد و سعی کند در تمام اوقات برای خیر حکومت عمل کند به موجب این باور بود که آنها به اعضای خود احترام کامل به قدرت قوانین و فضایل را تعلیم داده و این نظر را تلقین می‌کردند که نفع کل بر نفع فردی ترجیح دارد. (۳۱) درواقع فرد اصالت یافت و فرد حق محور به جای فرد تکلیف محور قرار گرفت.

«حق فرد به شناسایی شخصیت حقوقی، حقی بشری و جهانشمول است که به لحاظ ویژگی‌های خاص آن و اسناد معتبری که بر این حق تاکید نموده‌اند، در میان سایر حقوق

1. Inalienable.

بشری جایگاه ممتازی دارد، حق موصوف که به حـق کرامـت انسانی واقعیت می‌بخشد، طی سالیان زیاد و فراز و نشیب‌های بسیار، به همراه تحول حقوق بین‌الملل، شناسایی شـده و توسعه یافته است». (۳۲)

فرد و ارزش‌های مربوط همچون تحقق کلیه حق‌های انسانی ذکر شده در نسل‌های (طبقه) حقوق بشر، خواست و تمایلات آن و حضور حداکثری افراد در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در سطح جهان از ویژگی‌ها و مختصات جهان امروزی حقوق بشری است. چنان چه در گردهمایی‌های (کنفرانس‌های) سالانه محیط زیست معروف به «کاپ» (۳۳) شاهد آن هستیم که فرد انسانی برای حفاظت از کره زمین و ادامه زندگی خود و نسل‌های آینده، بسیار فعال شده است. به طوری که به عنوان مثال یک کودک دختر۱۶ ساله به نام «گرتا تونبرگ»[1] توانست جنبش بزرگی در راستای حمایت از محیط زیست ایجاد کند.

حقوق بشر با ماهیت و فطرت آدمی همسو است به دلیل آن که تمایل دارد آزاد بیاندیشد و آزادانه تصمیم گیرد و عمل نماید. به همین جهت در نگارش و تصویب معاهده‌ها و توافق‌های بین‌المللی اثر مستقیم داشته است و تعداد زیادی از معاهده‌ها نیز اصول و قواعد حقوق بشری را مدنظر و الگوی خود قرار دادند. بسیاری از معاهده‌های بین‌المللی که در سطح جهانی مورد اقبال جامعه جهانی قرار گرفته است حقوق بشری است. منبع رفتار و همچنین نقد عملکرد بسیاری از افراد، شرکت‌های فراملی و دولت‌ها نیز حقوق بشر است.

امروزه مفهوم حاکمیت در مفهوم عدم مداخله خارجی با مفهوم تعهد جایگزین شده است و دولت‌ها در نظام‌های مردم سالار جدا از شکل و ساختاری که دارند پاسخگوی مردم خود شده اند.(۳۴) دولت‌ها شاید در ابتدای شکل‌گیری گفتمان حقوق بشر در جهان، مخالف همه‌گیر شدن آن بودند اما امروزه حتی دولت‌هایی که در عمل پایبند به حقوق بشر نیستند نیز به دلیل آن که حقوق بشر گفتمان غالب در جهان شده است در بیانیه‌های رسمی و غیر رسمی، خود را متعهد و پایبند به آن نشان می‌دهند. «از نیمه دوم قرن بیستم است که جهت گیری حقوق بین‌الملل از دولت محور بودن محض به سوی انسان محور شدن با توسعه هنجارهای حقوق بشری، حقوق بشردوستانه، حقوق محیط زیست و امنیت انسانی که به طور عمده حاصل عملکرد کنشگران غیردولتی هستند، از اصالت و فراگیری بیشتری برخوردار شده است».(۳۵)

حقوق بشر که بر هم‌گرایی و خردجمعی تاکید دارد در نزد اندیشمندان سابقه طولانی دارد. چنان چه «در۱۶۲۵م. گروسیوس هلندی معتقد بود حقوق بین‌الملل، نظامی است مبتنی بر وفاق جمعی مردمان» (۳۶) درواقع با جامعیت حقوق بشر در نظام بین‌الملل که حضور و اهمیت یافتن نقش فرد در نظام بین‌الملل بود، آزادی دولت‌ها به نفع حقوق بشر کمتر شد. «احترام به حقوق

1. Greta Thunberg.

بشر و تعهد به رعایت و تضمین به اجرای آن موجب رسوخ و نفوذ جامعه بین‌المللی در حاکمیت-های ملی شد که با نظارت خود بر تعهدات بین‌المللی دولت‌ها در زمینه حقوق بشر به آن‌ها گوشزد کنند که مانند گذشته در نحوه رفتار خود با شهروندان خود آزاد نیستند». (۳۷)

دورانی را شاهد خواهیم بود که به واسطه تسلط حقوق بشر، قواعد موجود درسطح جهانی تحت عنوان حقوق بین‌الملل از پراکندگی و چندپارگی خارج شده و به شکل کامل و در همه بخش‌ها تدوین و مهم‌تر آن که از سوی همه دولت‌های بزرگ و کوچک اجرا شود. هرچند در پاره‌هایی از زمان، رویکرد دولت‌گرایی و مشخصه‌های نقطه مقابل همکاری دوستانه و همبستگی برتری می‌یابد اما در نهایت تفکر جهان وطنی و همبستگی از میان رهیافت‌های دولت‌گرا پیشی خواهد گرفت. «گفتمان جدیدتر کانتی بر یک نگرش جهان گرایانه[1] یا جهان وطنی[2] مبتنی است که در این منظر، سیاست بین‌الملل در یک جامعه بشری بالقوه شکل می‌گیرد و بر عنصر یکپارچگی فراملی[3] تاکید می‌نماید».(۳۸)

در سال ۱۹۶۶ قاضی تاناکا (Tanaka) در نظر مخالف خود، در قضایای آفریقای جنوب غربی تأکیدکرد که دولت‌ها نمی‌توانند حقوق بشر را براساس قانون یا معاهده ایجاد نمایند، آنها تنها (صرفاً) می‌توانند وجود حقوق بشری را تصدیق نمایند و از آن حفاظت کنند؛ چراکه حقوق بشر حتی پیش از ایجاد دولت‌ها، همواره با انسان وجود داشته است. (۳۹)

زمانی که حقوق بشر حاکم باشد پیشرفت یکی از کشورها لزوما با تضعیف دیگران مواجه نمی‌شود. چرا که این نظر مورد پذیرش است که میان مردم در سراسرجهان درهم تنیدگی و وابستگی متقابل وجود دارد. مفروضه حاضر از نظر اقتصادی و بازرگانی و از نظر اجتماعی و فرهنگی مهم است؛ از آن جا که سرنوشت همه به مانند هم فرض می‌شود. به همین جهت حقوق بین‌الملل محیط زیست اهمیت پیدا می‌کند و مفهوم مرزناپذیری محیط زیست را مشاهده می‌کنیم. همچنان که در این عصر به دلیل وجود رسانه‌های اجتماعی نزد هر فردی، هر اتفاقی با هر اثری همچون یک آتش سوزی به دلیل اثر جهانی آن بر محیط زیست در همه جا نشر پیدا می‌کند. (۴۰)

اثراث وجود بینش حقوق بشری را در نظام بین‌الملل و روابط میان دولت‌ها به خوبی مشاهده می‌کنیم. به عنوان مثال دولت‌ها به شکایت و اعتراض از عملکرد دیگران نزد یکدیگر و سازمان-های بین‌المللی اقدام می‌کنند که این اقدام، فراتر و اثرگذارتر از دوران حاکمیت محوری دولت‌ها است. استقبال از دیوان بین‌المللی دادگستری و دیوان کیفری بین‌المللی نمونه این ادعا است. «اغلب دولت‌های ضعیف‌تر به مراجعه به محاکم بین‌المللی که براساس برابری حقوقی سامان

1. Universalist.
2. Cosmopolitan.
3. Jus Cosmopliticum.

می‌یابند تمایل نشان می‌دهند. بیشتر دولت‌هایی که صلاحیت اجباری دیوان بین‌المللی دادگستری را پذیرفتند در زمره کشورهای ضعیف هستند». (۴۱) هرچقدر اصول و قواعد حقوق بشری نهادینه‌تر، محکم‌تر و منبع رفتار دولت‌ها شود پی‌گیری صرف منافع ملی و اقدام بر اساس مطلوب موجود بدون نگاه به حقوق بشر، کمتر می‌شود. در حوزه داخل هم حاکمیت کاملا مردمی و برای آنان خواهد بود. «حاکمیت مردمی آن است که مردم منبع قدرت حکومت باشد و آن از طرف مردم به اعمال سیاست‌ها بپردازد». (۴۲)

انتهای مسیر این تغییر که آغازی دگرگون شده و شروع تحولی مثبت است حاکمیت حقوق بشر و تبدیل حقوق بین‌الملل به نظام حقوق بشرجهانی است. «روند انسانی شدن حقوق بین الملل، غایت مطلوبی است در جهت تامین امنیت انسانی فارغ از هر قید و شرطی، ساختار نظام حقوقی بین المللی در این راستا تغییر کارکرد داده و از نظام دولت محور صرف به نظام انسانی با تمرکز بر رعایت ملاحظات بنیادین بشری تغییر رویکرد داده است». (۴۳)

جایی که تدوین قانون و آیین نامه‌ها و سیاستگذاری‌ها براساس حقوق بشر و نه خواسته‌ها و تمایلات دولتمردان گرفته می‌شود. «قانون، فرمان یا حکم یا تصمیم است. حقوق، چارچوب عینی اختیار تصمیم گیری است. چارچوب عینی اختیار تصمیم گیری همان اصول اساسی حکومت قانون است که زمینه ساز استقرار عدالت مبتنی بر شناسایی رسمی و قبولی بی‌چون چرای ارزش متعالی شخص انسانی و همچنین فضایی امن برای بیان این ارزش درکامل‌ترین شکل آن از طریق تاسیس نهادهای لازم و بایسته است». (۴۴) در واقع «جامعه، قانونگذار است و نظام دولتی تنها باید ضامن بقا و دوام حرکت قانون و حافظ ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی مردم باشد. (۴۵)

در این مسیرقانونگذاری و توانمندی، بشر از همه ابزارها استفاده می‌کند و البته دربرابر آن از خود واکنش مناسب نشان می‌دهد. هوش مصنوعی و پیشرفت‌های آن حوزه که ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جهانی را تحت تاثیر قرار داده است چالش‌هایی جدی برای تنظیم مقررات در حقوق بین‌الملل ایجاد کرده و بازبینی قوانین برای مدیریت منصفانه این فن‌آوری ضروری است. کاربردهای گسترده هوش مصنوعی در حوزه‌های حیاتی نظیر تندرستی، بازرگانی و امور نظامی، همراه با تهدیدهایی مانند حمله‌های سایبری و تروریسم، تدوین قوانین جدید را برای تضمین امنیت و صلح بین‌المللی الزامی می‌سازد. (۴۶) البته ذکر این نکته نیز ضروری است که اصلاح قوانین و ساختارهای بین‌المللی تنها مربوط به هوش مصنوعی نیست. دبیرکل سازمان ملل متحد «آنتونیو گوترس»[1] در سخنرانی خود در آستانه اجلاس سالیانه سازمان ملل متحد در ۱۲ سپتامبر ۲۰۲۴ اشاره کرد: نهادها و موسسه‌های بین‌المللی موجود دراختیار ما توان پاسخگویی

1. António Guterres.

چالش‌ها و بحران‌های موجود را ندارند، زیرا آنها برای دوره و جهانی دیگر طراحی شده‌اند. [۴۷] امکان ایجاد نهادها و موسسه‌های به روز و منطبق با مشکلات و بحران‌های حال حاضر نیاز به بازخوانی و تقویت همکاری‌های بین‌المللی و کمک گرفتن از انسان‌ها خیرخواه و حقوق بشری دارد که چالش‌ها و پیچیدگی‌های محیط زیستی درجهان را به طور کامل بشناسند.

حال باید به این نکته مهم اشاره کرد که تسلط هرچه بیشتر حقوق بشر در قلمرو ملی و تسری آن به حوزه بین‌المللی از سوی دولتمردان به واسطه فرهنگ عمومی و جهانی حقوق بشر، موجب دوری هرچه بیشتر از جرایم بین‌المللی و نقض اصول و قواعد بشری خواهد شد. مولفه و سنجه‌ای که این دوره را از سایر دوره‌ها تمیز می‌دهد قدرت یافتن حقوق (و نه قانون) [۴۸] بر زور است. «هرقاعده حقوقی به محیطی تعلق دارد و از نیروهایی سرچشمه می‌گیرد که در فضای متعلق به آن قرار گرفته باشد. این نیروها که ماهیت قاعده حقوقی را تشکیل می‌دهند اگر با صورت قاعده (منظور قانون) سازگار شوند وضعی مناسب برای جامعه پدید می‌آورند که معرف رشد و توسعه و میزان اهمیت آن جامعه است». [۴۹] نتیجه تحقق حقوق نیز تغییر کارکرد دولت در سطح داخلی از تامین منافع عده یا قشر خاص به تحقق منافع ملی با نگاه به حقوق بشر تمام انسان‌ها و ضوابط زیست محیطی در سراسر جهان است. «معنای تفکیک اعتبار از درستی قانون آن است که وجود یک قانون ضرورتا ضامن خوبی، درستی یا شایستگی آن نیست. یکی از دستاوردهای این معنا فراهم آمدن امکان نقد قانون است». [۵۰]

به همین جهت باید گفت «در دوران ما، علت وجودی حقوق همان چارچوب عینی اختیار تصمیم‌گیری قانون منبعث از اراده مردم است و نه فرمان یا تصمیم خودسرانه حاکم (خودکامگی)» [۵۱] در سطح بین‌المللی نیز حقوق بین‌الملل توانسته است از نظامی که تنها در زمان بحران و ناچاری به همکاری، آن نیز تنها برای رفع جنگ و خونریزی تن در می‌داد به نظامی بر همکاری بین‌المللی متمایل شود و سپس از این وضعیت تبدیل به نظامی شود که دیگر تنها به آسان کردن همکاری و ایجاد قواعد بسنده نکند بلکه قواعد ساخته و پرداخته خود را در جهت نه تنها تثبیت دولت بلکه برای انسان در فضای جهان‌گرایی به‌کار گیرد.

۵. نتیجه

بررسی و مطالعه فرایند تحولات حقوق بین‌الملل تنها مربوط به بیان توافق‌ها، جنگ‌ها و نظرات اندیشمندان دوره‌های مختلف نیست. آن چیزی که مهم است چگونگی تغییر نگرش‌ها و دیدگاه-ها است که قدرت گرفتن خرد دربرابر سایر متغیرهای مقابل با آن و انسان محوری، علت آن است. در این مقاله فرایند تحول از شخصی‌گرایی به نظام ارباب رعیتی تا زمانه دولت محوری و سپس کاستن از قدرت بی‌حد و اندازه دولت مورد بررسی قرار گرفت. دوره ای که نظام حقوقی حاکم گردید و به سوی عصری قدم خواهیم گذاشت که مشروع بودن هر تصمیم، رفتار و عملکردی وابسته به همسو و همراستا بودن با حقوق بشر باشد.

درابتدا فضای حاکم بر حقوق بین‌الملل، شخصی‌گرا و فیودالیته بود که براساس بروز و ظهور مفاهیم جدید در حوزه حقوق عمومی بنا بر باورهای شکل گرفته توسط اندیشمندان حقوقی و سیاسی به دولت‌گرایی و ایجاد ملت دولت‌ها چرخش کرد. تغییرات در گفتمان ملی‌گرایی و استقلال متوقف نشد و با ظهور مفاهیمی که نیاز به گسترش و پیشرفت را فراتر از مرزها نشان می‌داد همچون جهانی شدن به وابستگی متقابل رسید. حقوق بشر و تقویت جایگاه فرد در عرصه بین‌المللی و حمایت از کرامت انسانی در روابط بین‌الملل، جای خود را باز کرد و به دوران انسانی شدن حقوق بین‌الملل به واسطه برتری گفتمان حقوق بشر از میان دهها گفتمان فکری و نظری وارد شدیم.

پی نوشت‌ها

۱. از آن جایی که ملت‌ها هستند که دولت‌ها را بوجود می‌آورند به همین جهت از واژه ملت – دولت به جای دولت – ملت استفاده شده است.Nation- State

۲.انصاریان، مجتبی، طیبی، سبحان (۱۳۹۶) تاسیس و جانشینی دولت‌ها، تهران: نشر مجد، ص ۹.

۳. پیش شرط شکل گیری یک گروه در سطح جهانی به عنوان جامعه (Community) در وهله نخست، منوط به تشکیل یک اجتماع (Society) است. ساعد.وکیل، امیر (۱۳۹۰) حقوق بین‌الملل عمومی (۱و۲)، جلد دوم، تهران: نشر مجمع علمی و فرهنگی مجد، ص ۳۵.

4. henri bergson (1932) les deux sources de la morale et de la religion, Paris, p 283 به نقل از:

فلسفی، هدایت الله (۱۳۹۹) سیر عقل در منظومه حقوق بین‌الملل، وبراست دوم، تهران: نشر فرهنگ نشر نو، ص ۵۱۷.

۵.مرکز تحقیقات و کرسی حقوق بشر، صلح و دموکراسی (۱۴۰۳) دانشنامه حقوق بشر (جلد اول)، تهران: نشر میزان، ص ۶۷.

۶. پرویز ذوالعین، (۱۳۸۴) مبانی حقوق بین‌الملل عمومی، چاپ چهارم، تهران: مرکزچاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ص ۱۵۴.

۷. ذوالعین، پرویز(۱۳۸۴)، مبانی حقوق بین‌الملل عمومی، تهران: نشر وزارت امور خارجه، ص ۱۶۲.

۸. ضیایی بیگدلی، محمدرضا (۱۴۰۱)، حقوق بین‌الملل عمومی، چاپ پنجاه و ششم، تهران: نشر گنج دانش، ص ۳۳.

۹.لازم به ذکر است شخص در جمله بالا به معنی یک فرد می‌باشد. اما درحالت کلی شخص می‌تواند حقوقی یا حقیقی تصور شود. هم چنین در حقوق؛ شخص حقوقی حقوق خصوصی یعنی افراد و شرکت‌های خصوصی یا شخص حقوقی حقوق عمومی شامل دولت و نهادهای دولتی، شوراها، موسسه‌های عمومی و انجمن‌های صنفی و حرفه ای می‌شود. در حقوق بین‌الملل شخص یا اشخاص می‌تواند یکی از بازیگران صحنه نظام بین‌الملل یعنی دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی دولتی یا خصوصی، نهضت‌های آزادیبخش و حتی شورشیان باشند.

۱۰.ذوالعین، پیشین، ص ۱۵۷

11.Cited in Leslie C. Green, (2000) The Contemporary Law of Armed Conflict, 2d ed. (Manchester: Manchester University Press), 21.

12. Suurya P. Subedi, (2003) The Concept in Hinduism of Just War, Journal of Conflict and Security Law 8(2), 355–6.

۱۳. ذوالعین، پیشین، ص ۱۷۴.

14. The Confluence of Public and Private International Law Justice, Pluralism and Subsidiarity in the International Constitutional Ordering of Private, (2009) history of international law, Law Cambridge University Press, pp. 26.

۱۵. مفهوم جنگ و مخاصمه مسلحانه که خود به داخلی و ملی تقسیم می‌شود هر دو به یک معنی است.

۱۶.بنده ۴ ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد، منع توسل به زور علیه یکپارچگی سرزمینی یا استقلال سیاسی هر کشور است. ماده ۱ قطعنامه تجاوز ۱۹۷۴ مجمع عمومی، تجاوز یا همان جنگ را کاربرد نیروی مسلح یک کشور برعلیه کشور دیگر دانسته است.

17. S_RES_1308(2000)-EN.pdf. https://digitallibrary.un.org/record/418823?ln=en&v=pdf.2025-02-01.

18. S_RES_2177(2014)-EN.pdf. https://digitallibrary.un.org/record/779813?ln=en&v=pdf. 2025-02-01.

19. https://www.jstor.org/stable/453691452025-02-01.

۲۰. دیکسون، مارتین (۱۳۹۶) درآمدی بر حقوق بین‌الملل، برگردان: مهدی ذاکریان، حسن سعید کلاهی، تهران: نشر خرسندی، ص ۲۷.

۲۱. عهدنامه صلحی که سی سال مخاصمه مسلحانه میان پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها را خانمه داد.

۲۲.آنتوآن آلدو، لویی (۱۳۹۷) حقوق بین‌الملل عمومی، برگردان: مجید ادیب، (دیباچه هدایت الله فلسفی) تهران: نشر بنیاد حقوقی میزان، ص۱۰.
۲۳ . ذوالعین، پیشین، ص ۲۱۵.
۲۴. آنتوآن آلدو (۱۳۹۷) پیشین، صص ۳۴-۳۶.
۲۵.فلسفی، هدایت الله (۱۳۹۱) حقوق بین‌الملل معاهدات، چاپ چهارم، تهران: نشر فرهنگ نشرنو، ص سی و دو.
26.https://www.ilsa.org/Jessup/Jessup15/Montevideo%20Convention.pdf.2025-01-06.
27.The state as a person of international law should possess the following qualifications: a) a permanent population; b) a defined territory; c) government; and d) capacity to enter into relations with the other states.
۲۸..دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق آنها (جمعیت یکجانشین، سرزمین معین، حکومت، اهلیت ورود به روابط با دیگر دولت‌ها) را به‌عنوان حقوق بین‌الملل تلقی کرده است. رمضانی قوام آبادی، محمد حسین (۱۳۹۵) از شناسایی دولت فلسطین تا عضویت در دیوان کیفری بین‌المللی، فصلنامه دولت پژوهی، ۲ (۷): ص ۵.
۲۹. فلسفی، حقوق بین‌الملل معاهدات، پیشین، ص بیست و نه.
۳۰. انصاریان، پیشین، ص ۱۳.
۳۱.. آنتوآن آلدو، پیشین، ص ۱۶.
۳۲. فراست، اس، ای، (۱۳۹۲) درس‌های اساسی فلاسفه بزرگ، برگردان: منوچهر شادروان، چاپ ششم، تهران: گلشن، ص ۲۵۴.
۳۳.حمدی نژاد، مریم، متاجی، محسن (۱۳۹۵) سیرتاریخی پذیرش شخصیت افراد در حقوق بین‌الملل بشر، اندیشه‌های حقوق عمومی، ۵ (۲): ص ۷.
34.Conference of the Parties (COP). گردهمایی کلیه طرف‌های یک معاهده
35.Union, Inter-Parliamentary, (2016) Human Rights: Handbook for Parliamentarians, Office of the United
Nations High Commissioner for Human Rights,, p. 27.
۳۶.. بیگ زاده، ابراهیم (۱۴۰۲) حقوق بین‌الملل، جلد اول مبانی، منابع و تابعان، چاپ دوم، تهران: نشر بنیاد حقوقی میزان، ص ۳۴.
۳۷. آنتوآن آلدو ، پیشین، ص ۱۶.
۳۸.. زمانی، قاسم، طلعت، آرمین (۱۳۹۹) فرسایش حاکمیت ملی در حقوق بین‌الملل معاصر: از حاکمیت اقتدارگرا به سوی حاکمیت مشروط، مجله حقوقی بین‌المللی، ۱۶: ۶۲ ص ۸۳.
۳۹.. کاسسه، آنتونیو (۱۳۸۵) حقوق بین‌الملل، برگردان: حسین شریفی طرازکوهی، تهران: نشر میزان، ص ۴۸.
40.Tanaka K, 1966, South West Africa cases (Second Phase), Dissenting Opinion of Judge Tanaka, ICJ Reports.
۴۱.انصاریان، مجنبی (۱۴۰۱) حقوق محیط زیست، ویراست دوم، نشر دانشگاه پیام نور،، ص دوازده و سیزده.
۴۲.سیفی، جمال، رضادوست، وحید (۱۴۰۱) «سیاست حقوقی خارجی» دولت‌ها و ارتباط آن با «سیاست حقوقی» دیوان بین‌المللی دادگستری، مطالعات حقوق عمومی دانشگاه نهران، ۵۲ (۳) ص ۱۳۸۴.
43.hudson, Hallie, (2013) "Returning Sovereignty to the People", Vanderbilt Journal of Transnational Law, vol. 46, issue 97, p 169.
۴۴. فرزانه، یوسف (۱۳۹۴) انسانی شدن حقوق بین‌الملل، تهران: نشر میزان، ص ۲۰.
۴۵. فلسفی(۱۳۹۹) سیر عقل در منظومه حقوق بین‌الملل، پیشین، ص بیست و پنج.
۴۶.پیشین، ص سی و سه.
47.Wang, Xukang & Wu, Ying Cheng Wu., (2024). Balancing innovation and regulation in the age of generative artificial intelligence. Journal of Information Policy.
48. https://www.un.org/sg/en/content/sg/statement/2024-09-12/secretary-generals-remarks-the-global-call-the-summit-of-the-future-delivered
۴۹. زیرا همیشه قانون مساوی با حق و عدالت نیست. درصورتی که همسو با خرد جمعی نباشد و کرامت انسانی و آزادی شهروندان را نقض نماید تبدیل به قانون بد یا قانونی متروک می‌شود.
۵۰. فلسفی، هدایت الله (۱۳۹۹) سیر عقل در منظومه حقوق بین‌الملل، پیشین، ص بیست.
۵۱..هارت، هربرت (۱۴۰۲) مفهوم قانون، برگردان: محمد راسخ، چاپ دهم، تهران: نشر نی، ص ۱۴.
۵۲. فلسفی، هدایت الله (۱۳۹۱) حقوق بین‌الملل معاهدات، پیشین، ص بیست و چهار.

منابع

آنتوآن آلدو، لویی (۱۳۹۷) حقوق بین‌الملل عمومی، برگردان: مجید ادیب، (دیباچه هدایت الله فلسفی) تهران: بنیاد حقوقی میزان.

احمدی نژاد، مریم، متاجی، محسن (۱۳۹۵) سیرتاریخی پذیرش شخصیت افراد در حقوق بین‌الملل بشر، اندیشه‌های حقوق عمومی، ۵ (۲): ۷-۲۲.

انصاریان، مجتبی، طیبی، سبحان (۱۳۹۶) تاسیس و جانشینی دولت‌ها، تهران: نشر مجد.

انصاریان، مجنبی (۱۴۰۱) حقوق محیط زیست، ویراست دوم، نشر دانشگاه پیام نور.

بیگ زاده، ابراهیم (۱۴۰۲) حقوق بین‌الملل، جلد اول مبانی، منابع و تابعان، چاپ دوم، تهران: نشر بنیاد حقوقی میزان.

ساعد.وکیل، امیر (۱۳۹۰) حقوق بین‌الملل عمومی (۱و۲)، جلد دوم، تهران: نشر مجمع علمی و فرهنگی مجد.

دیکسون، مارتین (۱۳۹۶) درآمدی بر حقوق بین‌الملل، برگردان: مهدی ذاکریان، حسن سعید کلاهی، تهران: نشر خرسندی.

زمانی، قاسم، طلعت، آرمین (۱۳۹۹) فرسایش حاکمیت ملی در حقوق بین‌الملل معاصر: از حاکمیت اقتدارگرا به سوی حاکمیت مشروط، مجله حقوقی بین‌المللی، ۱۶(۶۲): ۸۸ – ۵۹.

ضیایی بیگدلی، محمدرضا (۱۴۰۱)، حقوق بین‌الملل عمومی، چاپ پنجاه و ششم، تهران: نشر گنج دانش.

ذوالعین، پرویز (۱۳۸۴) مبانی حقوق بین‌الملل عمومی، چاپ چهارم، تهران: نشر وزارت امور خارجه.

سیفی، جمال، رضادوست، وحید (۱۴۰۱) «سیاست حقوقی خارجی» دولت‌ها و ارتباط آن با «سیاست حقوقی» دیوان بین‌المللی دادگستری، مطالعات حقوق عمومی دانشگاه نهران، ۵۲ (۳): ۱۳۸۹-۱۳۶۳.

رمضانی قوام آبادی، محمد حسین (۱۳۹۵) از شناسایی دولت فلسطین تا عضویت در دیوان کیفری بین‌المللی، فصلنامه دولت پژوهی، ۲ (۷): ۳۹-۱.

فرزانه، یوسف (۱۳۹۴) انسانی شدن حقوق بین‌الملل، تهران: نشر میزان.

فلسفی، هدایت الله (۱۳۹۱) حقوق بین‌الملل معاهدات، چاپ چهارم، تهران: نشر فرهنگ نشرنو.

فلسفی، هدایت الله (۱۳۹۹) سیر عقل در منظومه حقوق بین‌الملل، وبراست دوم، تهران: نشر فرهنگ نشر نو.

فراست، اس، ای، (۱۳۹۲) درس‌های اساسی فلاسفه بزرگ، برگردان: منوچهر شادروان، چاپ ششم، تهران: گلشن

کاسسه، آنتونیو (۱۳۸۵) حقوق بین‌الملل، برگردان: حسین شریفی طرازکوهی، تهران: نشر میزان.

مرکز تحقیقات و کرسی حقوق بشر، صلح و دموکراسی (۱۴۰۳) دانشنامه حقوق بشر (جلد اول)، تهران: نشر میزان.

هارت، هربرت (۱۴۰۲) مفهوم قانون، برگردان: محمد راسخ، چاپ دهم، تهران: نشر نی.

Ahmadi Nejad, Maryam & Motaji, Mohsen (2016). "The Historical Evolution of the Acceptance of Individual Personality in International Human Rights Law." Public Law Thoughts, 5(2): 7–22. [In Persian].

Ansarian, Majnabi (2022). Environmental Law. 2nd Edition. Tehran: Payame Noor University Publications.[In Persian].

Ansarian, Mojtaba & Tayebi, Sobhan (2017). The Establishment and Succession of States. Tehran: Majd Publications. [In Persian].

Antuan Aldo, Louis (2018). Public International Law. Translator: Majid Adib. Tehran: Mizan Legal Foundation.[In Persian].

Baghzadeh, Ebrahim (2023). International Law, Volume 1: Foundations, Sources, and Subjects. 2nd Edition. Tehran: Mizan Legal Foundation. [In Persian].

Cassese, Antonio (2006). International Law. Translator: Hossein Sharifi Tarazkouhi. Tehran: Mizan Publications. [In Persian].

Dixon, Martin (2017). International Law. Translators: Mehdi Zakerian, Hassan Saeed Kalahi. Tehran: Khorsandi Publications.

Falsafi, Hedayatollah (2012). The International Law of Treaties. 4th Edition. Tehran: Farhang-e Nashr-e No. [In Persian].

Falsafi, Hedayatollah (2020). The Trajectory of Reason in the System of International Law. 2nd Edition. Tehran: Farhang-e Nashr-e No.[In Persian].

Farzaneh, Yousef (2015). The Humanization of International Law. Tehran: Mizan Publications.[In Persian].

Frost, S. E. (2013). Basic Teachings of the Great Philosophers. Translator: Manouchehr Shadravan. 6th Edition. Tehran: Golshan Publications.[In Persian].

Hart, H. L. A. (2023). The Concept of Law. Translator: Mohammad Rasekh. 10th Edition. Tehran: Ney Publications.[In Persian].

hudson, Hallie, (2013) "Returning Sovereignty to the People", Vanderbilt Journal of Transnational Law, vol. 46, issue 97.

Leslie C. Green, (2000) The Contemporary Law of Armed Conflict, 2d ed. (Manchester: Manchester University Press, 2000), 21.

Nations High Commissioner for Human Rights,,

Ramezani Ghavamabadi, Mohammad Hossein (2016). "From the Recognition of the State of Palestine to Membership in the International Criminal Court." State Studies Quarterly, 2(7): 1–39.[In Persian].

Research Center & Chair of Human Rights, Peace and Democracy (2024). Encyclopedia of Human Rights (Volume One). Tehran: Mizan Publications.[In Persian].

Saed. Vakil, Amir (2011). Public International Law (1 & 2), Volume Two. Tehran: Majd Scientific and Cultural Center. [In Persian].

Seifi, Jamal & Rezadoost, Vahid (2022). "The 'Foreign Legal Policy' of States and its Relationship with the 'Judicial Policy' of the International Court of Justice." Public Law Studies Journal, University of Tehran, 52(3): 1363–1389. [In Persian].

Suurya P. Subedi, (2003) The Concept in Hinduism of Just War, Journal of Conflict and Security Law 8(2), pp.339-361.

Tanaka K, 1966, South West Africa cases(Second Phase), Dissenting Opinion of Judge Tanaka, ICJ Reports.

The Confluence of Public and Private International Law Justice, Pluralism and Subsidiarity in the International Constitutional Ordering of Private, (2009) history of international law, Law Cambridge University Press, pp. 26 – 73.

Union, Inter-Parliamentary, (2016) Human Rights: Handbook for Parliamentarians, Office of the United

Wang, Xukang & Wu, Ying Cheng Wu., (2024). Balancing innovation and regulation in the age of generative artificial intelligence. Journal of InformationPolicy. Available at: https: // scholarlypublishingcollective. org/ psup /information policy/ article/ doi/ 10.5325/ jinfopoli. 14. 2024. 0012/ 388980/ Balancing-Innovation-and-Regulation-in-the-Age-of.2025-01-01.

Zamani, Ghasem & Talat, Armin (2020). "The Erosion of National Sovereignty in Contemporary International Law: From Authoritarian Sovereignty to Conditional Sovereignty." International Law Journal, 16(62): 59–88. .[In Persian].

Ziaei Bigdeli, Mohammad Reza (2022). Public International Law. 56th Edition. Tehran: Ganj-e Danesh Publications. .[In Persian].

Zolain, Parviz (2005). Foundations of Public International Law. 4th Edition. Tehran: Ministry of Foreign Affairs. .[In Persian].

University of Tehran Prees

Historical Sciences Studies

Online ISSN: 2676-3370

https://jhss.ut.ac.ir/



Analysis of the Collective Action of National, Religious and Left-Wing Parties between Two Coups on 16 - 19 August 1953 (Case Study: Iran Party, Fada'iyan-e Islam Society and Tudeh Party of Iran)

Mohammad JafarBegloo[1]✉, Mojtaba Soltani Ahmadi[2], Alireza Alisofi[3], Hoshang Khosrobeigi[4]

1. Phd at the Department of The History of Iran after Islam, Payame Noor University (PNU), Tehran, Iran. Email: mjbegloo68@student.pnu.ac.ir
2. Associate Professor at the Department of The History and Civilization of Islamic Nation, Payame Noor University (PNU), Tehran, Iran. Email: msoltani94@pnu.ac.ir
3. Associate Professor at the Department of The History, Payame Noor University (PNU), Tehran, Iran. Email: ar.sofi@pnu.ac.ir
4. Professor at the Department of The History, Payame Noor University (PNU), Tehran, Iran. Email: kh_beagi@pnu.ac.ir

Article Info

Article Type:
Research Article

Article History:
12, February, 2025

In Revised Form:
2, May, 2025

Accepted:
14, June, 2025

Published Onlin:
, September 20, 2025

Keywords: National Oil Movement, Iran Party, Fada'iyan-e Islam Society, Tudeh Party, August 19, 1953 Coup.

Abstract

Iran's national oil movement is one of the most important and influential events in Iran's contemporary history. This event has influenced the events after it. The present article analyzes the collective action of national, religious, and left-wing parties (with a focus on the Iran Party, Fada'iyan-e Islam Society, and Tudeh Party of Iran) between the two coups on 16 - 19 August 1953. Charles Tilly's "Resource Mobilization" theory is employed to explain the behavior of these political groups and analyze their actions. The data collection method is based on library and documentary research, while the data analysis follows a historical approach with a descriptive-analytical perspective. The aim of this study is to identify the behavioral patterns of the three mentioned political groups (the Iran Party, Fada'iyan-e Islam Society, and Tudeh Party of Iran) on 16 - 19 August 1953, and to answer the question: Why, despite favorable conditions following the failure of the August 16 coup, did these claimant groups fail to achieve their objectives? The research findings indicate that these political groups were unable to engage in effective collective action during the period between the two coups due to the absence of an influential organizational structure, failure to utilize various resources and mobilization methods, increased costs following state suppression, lack of coalition-building among the groups, neglecting the emerging opportunities, and disregard for existing threats. Consequently, they failed to achieve their goals. Investigating the reasons for the failure of political parties' policies is an important issue.

Cite this The Author(s): Jafarbegloo ,M., SoltaniAhmadi, M., AliSoufi, Alireza, Khosrobeig, H.g, (2025). Analysis of the Collective Action of National, Religious and Left-Wing Parties between Two Coups on 16 - 19 August 1953 (Case Study: Iran Party, Fada'iyan-e Islam Society and Tudeh Party of Ira: Historical Sciences Studies Vol.17, No 1, Serial No.39–Spring-Summer, (59-88)- DOI: 10.22059/jhss.2025.390431.473782

CC BY NC

Publisher: Unversity of Tehran Press

https://jhss.ut.ac.ir/article_104088.html?lang=en

1. Introduction

The plan to overthrow the government of Mohammad Mossadegh coordinated by the United States, the United Kingdom, and Pahlavi royal court, encountered failure in its initial phase at midnight on 16 August 1953. Mohammad Reza Pahlavi immediately departed from Iran. While the coup plotters anticipated the execution of a second coup and Fazlollah Zahedi, designated as the coup's prime minister, remained in hiding, the opponents of Shah's regime took control of the streets of Tehran.

On the afternoon of 16 August 1953, a political rally organized by the National Movement faction was convened in Baharestan Square, followed by anti Shah demonstrations that persisted into the night. On 18 August 1953, Loy W. Henderson, then the U.S ambassador to Iran, met with Prime Minister Mossadegh. He took security conditions for American citizens residing in Iran as a pretext, and urged the prime minister to restore public order and to issue a formal prohibition on demonstrations.

The following day, 19 August 1953, Those opposing the Shah were replaced in the streets by demonstrators against the government. The coup against Mossadegh was successfully implemented; the national government was toppled, and Zahedi assumed the premiership in place of Mossadegh. With the coup's triumph, Mossadegh was arrested, and on 22 August 1953, Shah returned to Iran. Subsequently, the process of reversing the nationalization of Iran's oil industry was initiated.

From 16 to 19 August 1953, political parties and groups of nationalist, religious, and leftist orientations operated actively within the country, pursuing their respective political objectives. Ultimately, however, with the occurrence of the coup d'état on 19 August 1953, these parties failed to achieve their goals and were unable to engage in collective action.

This article examines the reasons behind the failure of political parties to attain their objectives during this specific period. Although numerous studies have been conducted on the factors contributing to the failure of political parties in Iranian history, no research to date has independently analyzed the behavior of the political parties from 16 to 19 August 1953. From this perspective, the present study offers a novel approach and new analytical framework.

In this article Charles Tilly's Resource Mobilization theory is employed to explain the underlying causes of the political parties' failure. Tilly's framework is a multi factor model designed for the analysis and interpretation of advanced social movements.

Within Tilly's conceptual model, claimant groups seek to attain political power in their interactions with the state and in competition with each other. In their pursuit of power, they utilize various tools and resources, and at times form alliances.

The elements of Tilly's model are as follows:

Interests: The shared benefits and deprivations that may be imposed upon the population under discussion through various interactions with other populations.

Organization: The degree of shared identity and unifying structural arrangements among individuals within a given population.

Resource Mobilization: The extent of resources under the collective control of a claimant group.

Repression and Facilitation: Repression refers to any action by another group (or by the governing authority) that increases the cost of collective action for a claimant. Facilitation is any measure that decreases the cost of collective action for a group.

Power: The degree to which the outcomes of a population's interactions with other populations realizes that population's interests with regard to the others.

Opportunity and Threat: Opportunity is a condition in which the interests of the claimant group are achieved despite the presence of conflicting interests. Threat refers to conditions in which, given the claims of rival groups, the chance of achieving the claimant's interests is reduced.

Collective Action: The activities undertaken by a claimant in pursuit of its objectives and the realization of its interests.

In this study, the Iran Party, Fada'iyan-e Islam, and the Tudeh Party of Iran have been selected as the population under examination. First, each of these parties represented the nationalism, Islamism,

and leftist ideology in Iran; second, all three were active participants in the movement for the nationalization of the oil industry.

Although the Iran Party, the Tudeh Party, and Fada'iyan-e Islam had divergent political views, all three claimant groups shared a common stance in opposing the central government, and between the two coup attempts, sought fundamental change in the prevailing political system. The Iran Party and the Tudeh Party advocated for the establishment of a republican regime, whereas Fada'iyan-e Islam supported the formation of an Islamic government.

This article seeks to address the following question: Given the fragility of the foundations of political authority after the failure of the coup of August 16, 1953 and Shah's departure from the country, why did the claimant groups fail to realize their objectives?

According to the findings of this study, one of the primary reasons for the failure of the parties during this period was the absence of effective organizational structures in the timeframe under review. In Tilly's view, under revolutionary conditions, the scope and quality of organization are decisive factor. The broader the organization's geographic coverage, the greater its capacity for mobilization. None of the groups possessed this feature.

Another factor was the failure of the claimant groups to utilize diverse types of resources of mobilization. For effective influence and the formation of collective action, it was essential for the claimants to exploit various resources.

The increase in costs resulting from state repression was another factor weakening the claimants. Additionally, the absence of coalition-building and convergence, neglect of available opportunities (the failure of the first coup and Shah's departure from Iran), and disregard for existing threats (the alliance between the United States and the United Kingdom) significantly contributed to the lack of collective action among the political parties between August 16 and August 19, 1953.

At this time, nationalist, Islamist, and leftist parties engaged in conflict with one another and thus lost the opportunity. Coup actors, in turn, skillfully exploited the fragmentation of the political groups. Consequently, none of the political parties succeeded in acquiring mobilization resources or employing them toward collective action.

Following the coup of August 19, 1953, the fate of all three political groups proved instructive: the Iran Party was weakened due to the concealment and arrest of its leaders; Fada'iyan-e Islam retreated into isolation following the execution of its leader; and the Tudeh Party suffered a severe blow with the exposure of its military network.

پژوهشهای علوم تاریخی

شاپای الکترونیکی:۳۳۷۰-۲۶۷۶

https://jhss.ut.ac.ir

تحلیل کنش جمعی احزاب ملی، مذهبی و چپ در میانهٔ دو کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (مطالعهٔ موردی: حزب ایران، جمعیت فدائیان اسلام و حزب توده)

محمد جعفربگلو [۱]، مجتبی سلطانی احمدی [۲]✉، علیرضا علی‌صوفی [۳]، هوشنگ خسروبیگی [۴]

۱. دکترای تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران، رایانامه: mjbegloo68@student.pnu.ac.ir

۲. نویسنده مسئول دانشیار گروه تاریخ و تمدن اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران، رایانامه: msoltani94@pnu.ac.ir

۳. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران، رایانامه: ar.sofi@pnu.ac.ir

۴. استاد گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران، رایانامه: kh_beagi@pnu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۳/۱۱/۲۴

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۴/۰۳/۱۳

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۴/۰۳/۲۵

تاریخ انتشار:
۱۴۰۴/۰۶/۳۰

واژه‌های کلیدی:
نهضت ملی نفت، حزب ایران، جمعیت فدائیان اسلام، حزب تودهٔ ایران، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

چکیده

در نیمه‌شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ اولین کودتای علنی علیه دولت مصدق شکست خورد و در پی آن، محمدرضا شاه پهلوی از کشور خارج شد. اما چند روز بعد و در ۲۸ مرداد، عملیات براندازی دولت مصدق با همکاری آمریکا و انگلیس و طی یک طرح برنامه‌ریزی شده، تکمیل گردید؛ دولت مصدق سقوط کرد و شاه پیروزمندانه به ایران بازگشت. در میانهٔ دو کودتا، احزاب سیاسی با اهداف گوناگون، به تکاپو پرداختند. مقالهٔ پیش‌رو، کنش جمعی احزاب ملی، مذهبی و چپ (با تأکید بر حزب ایران، جمعیت فدائیان اسلام و حزب تودهٔ ایران) را از ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بررسی می‌کند. برای تبیین رفتار گروه‌های سیاسی و تحلیل کنش آن‌ها در این مقاله، از نظریهٔ «بسیج منابع» چارلز تیلی استفاده شده است. تاکنون هیچ تحقیقی به طور مستقل به بررسی رفتار احزاب سیاسی از ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نپرداخته و از این منظر، این مقاله دارای رهیافت و رویکرد تازه‌ای است. شیوهٔ جمع‌آوری داده‌ها، کتابخانه‌ای و نحوهٔ تجزیه و تحلیل داده‌ها، روش تاریخی با رویکرد توصیفی – تحلیلی است. هدف از این پژوهش، شناسایی گونه‌های رفتاری سه گروه سیاسی یادشده در بازهٔ زمانی مزبور و پاسخ به این سؤال است که چرا با وجود شکست کودتای ۲۵ مرداد و تزلزل پایه‌های حکومت مرکزی، گروه‌های مدعی در دستیابی به قدرت ناکام ماندند؟ یافته‌های پژوهش حکایت از آن دارد که گروه‌های سیاسی یادشده به دلیل فقدان سازمان اثرگذار، عدم بهره‌گیری از اقسام منابع و انواع بسیج، افزایش هزینه در پی سرکوب‌های دولتی، عدم ائتلاف گروه‌ها با یکدیگر، غفلت از فرصت‌های پیش‌آمده و بی‌توجهی به تهدیدهای موجود، موفق به کنش جمعی اثرگذار در میانهٔ دو کودتا نشدند و از این‌رو، در دستیابی به اهداف خویش ناکام ماندند.

استناد: جعفربگلو، محمد، سلطانی‌احمدی، مجتبی، علی‌صوفی، علیرضا، خسروبیگی، هوشنگ؛ (۱۴۰۴). تحلیل کنش جمعی احزاب ملی، مذهبی و چپ در میانهٔ دو کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (مطالعهٔ موردی: حزب ایران، جمعیت فدائیان اسلام و حزب توده): پژوهشهای علوم تاریخی، سال ۱۷، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان، شمارهٔ پیاپی ۳۹- (۸۸-۵۹).

DOI: 10.22059/jhss.2025.390431.473782

CC BY NC

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران

https://jhss.ut.ac.ir/article_104088.html?lang=en

۱. مقدمه

عملیات براندازی دولت مصدق که توسط ائتلاف آمریکا، انگلیس و دربار پهلوی برنامه‌ریزی شده بود، در گام نخست در نیمه‌شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ با شکست مواجه شد و در پی آن، محمدرضا شاه پهلوی به همراه همسرش، از کلاردشت راهی بغداد شد و از آنجا به رم رفت (کاتم، ۱۳۷۱: ۲۸۳). درحالی‌که کودتاچیان مترصد اجرای کودتای دوم بودند و فضل‌الله زاهدی (نخست‌وزیر کودتا) در اختفاء به‌سر می‌برد، خیابان‌های تهران به تصرف جمعیت طرفدار دولت مصدق و مخالفان رژیم شاه درآمد. عصر آن روز، میتینگی از سوی فراکسیون نهضت ملی در میدان بهارستان صورت گرفت و پس از آن تظاهرات ضدپهلوی تا شب ادامه یافت (اطلاعات، ش ۸۱۶۷، ۲۶ مرداد ۱۳۳۲: ۱ و ۴). روز ۲۷ مرداد، لوی هندرسون[1]، سفیر وقت آمریکا در ایران، به دیدار نخست‌وزیر رفت و به بهانه ناامن بودن شرایط ایران برای هم‌وطنانش، از مصدق خواست امنیت را در مراکز عمومی برقرار ساخته و دستور منع تظاهرات را صادر کند (اسناد روابط خارجی آمریکا دربارهٔ نهضت ملی شدن نفت ایران، ۲/۱۳۷۷: ۱۴۰۷-۱۰۴۲). روز بعد، مخالفان شاه در خیابان‌ها، جای خود را به مخالفان دولت دادند، کودتا با موفقیت به انجام رسید، دولت مصدق سقوط کرد و زاهدی به جای او در رأس کابینه قرار گرفت و شاه روز ۳۱ مرداد پیروزمندانه به ایران بازگشت (روزولت، ۱۳۹۴: ۲۴۱). با وقوع کودتا، روند ملی‌زدایی از نفت ایران آغاز شد.

از ۲۵ تا ۲۸ مرداد، احزاب و گروه‌های سیاسی با ماهیت ملی، مذهبی و چپ در کشور فعال بوده و اهداف سیاسی خود را دنبال می‌کردند؛ اما در نهایت با وقوع کودتای ۲۸ مرداد، از کنش جمعی بازماندند. مقالهٔ حاضر بر آن است تا با استفاده از نظریهٔ بسیج منابع چارلز تیلی، چرایی ناکامی احزاب سیاسی در نیل به اهداف خود در این بازهٔ زمانی را بررسی کند. این نظریه، یک مدل چند عاملی است که برای تحلیل و تبیین جنبش‌های اجتماعی پیشرفته به کار می‌رود (جنکینس، ۱۹۸۳: ۵۲۷). در این مقاله، حزب ایران، جمعیت فدائیان اسلام و حزب توده به عنوان جامعهٔ مورد مطالعه انتخاب شده‌اند؛ چرا که اولاً هر یک از این احزاب اصلی‌ترین نمایندگان سه مشی ملی، مذهبی و چپ در ایران محسوب می‌شدند و دوماً هر سه گروه در جریان نهضت ملی نفت، فعالانه مشارکت داشتند.

درباره علل ناکامی احزاب سیاسی در تاریخ ایران تحقیقات متعددی صورت گرفته است که از آن جمله می‌توان به این آثار اشاره کرد: *برخی علل ناپایداری احزاب سیاسی در ایران* تدوین حسین تبریزنیا (۱۳۷۷)، *سهم فرهنگ سیاسی ایران در ناپایداری احزاب* به خامهٔ محمدرضا علم (۱۳۸۶)، *علل ناکارآمدی احزاب سیاسی در ایران* نوشتهٔ بهرام اخوان‌کاظمی (۱۳۸۸)، *جستاری تاریخی بر عوامل بازدارندهٔ احزاب سیاسی در ایران* به قلم حسین امیدوار و میرعلیرضا دریابیگی

1. Loy W. Henderson

(۱۳۸۹)، *احزاب سیاسی ایران، کامیابی‌ها و ناکامی‌ها (۱۳۳۲-۱۳۲۰)* تألیف محمود اصغری (۱۳۹۴). وجه تمایز مقالهٔ حاضر با تحقیقات مذکور این است که مقالهٔ پیش‌رو به دنبال بررسی علل ناکامی احزاب در بازهٔ زمانی ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲ براساس نظریهٔ تیلی است؛ موضوعی که هیچ‌یک از آثار فوق با این رویکرد به آن نپرداخته‌اند. پیرامون نقش و عملکرد احزاب سیاسی در نهضت ملی نفت نیز کتاب‌ها و مقالات بسیاری به رشتهٔ تحریر درآمده که از لحاظ چهارچوب نظری، اهداف و رویکرد، با مقالهٔ حاضر تفاوت دارند. در ارتباط با رویکرد مقالهٔ پیش‌رو تنها می‌توان از دو مقاله و یک اثر تحقیقی نام برد؛ جواد یوسفیان‌آرانی و همکاران (۱۳۹۴) در کتاب *بسیج منابع در نهضت ملی ایران* به کاربست نظریهٔ تیلی در نهضت ملی نفت پرداخته‌اند؛ اما آنها نهضت ملی را به مثابه یک جریان نگریسته و درصدد بررسی رفتار احزاب سیاسی و مدعیان حاضر در آن رویداد برنیامده‌اند. درحالی‌که راقمان این سطور بر آنند تا با بررسی رفتار سیاسی احزاب ملی، مذهبی و چپ در بازهٔ زمانی ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲، علل ناکامی آن احزاب را بررسی کنند. علی‌اشرف نظری و بهزاد عطارزاده (۱۳۹۱) در مقالهٔ *«نظریهٔ بسیج منابع و تبیین کنش جمعی در قیام سی تیر سال ۱۳۳۱»* به بررسی کنش جمعی احزاب سیاسی در قیام سی تیر پرداخته و از لحاظ قلمرو زمانی تحقیق، کار متفاوتی را نسبت به این مقاله انجام داده‌اند. سیدمحمدعلی حسینی‌زاده و رضا شفیعی اردستانی (۱۳۹۶) هم در مقاله *«بسیج منابع، فرهنگ سیاسی و مسئلهٔ تداوم نهضت‌های اجتماعی (مطالعهٔ موردی: نهضت نفت)»* اساساً به دنبال کشف علل فقدان سازمان در نهضت ملی هستند. از این‌رو مقالهٔ حاضر با تحقیقات پیشین از چند جنبه متفاوت است: ۱- قلمرو زمانی، ۲- رویکرد، ۳- اهداف و ۴- دستاوردها. در نگارش مقالهٔ حاضر، نویسندگان از روزنامه‌هایی که در بازهٔ زمانی ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از سوی سه گروه سیاسی یادشده منتشر شده، استفاده کرده‌اند؛ ازجملهٔ این روزنامه‌ها می‌توان به جبههٔ آزادی (ارگان حزب ایران)، باختر امروز (با مدیرمسئولی حسین فاطمی و ارگان اصلی جبههٔ ملی)، بسوی آینده و شهباز (ارگان‌های وابسته به حزب توده) اشاره کرد.

۲.چهارچوب نظری

چارلز تیلی[1] جامعه‌شناس و نظریه‌پرداز آمریکایی، در کتاب *از بسیج تا انقلاب*[2] (۱۹۷۸)، به منظور تحلیل و تبیین کنش جمعی[3] در جامعه، دو الگوی به هم پیوسته ارائه می‌دهد که عبارتند از: الگوی جامعه سیاسی[4] و الگوی بسیج منابع[5].

الگوی جامعه سیاسی که تیلی آن را مدلی ایستا معرفی می‌کند، دارای عناصر و اجزای زیر است:

۱- جمعیت: یک واحد اجتماعی که حکومت و گروه‌های سیاسی را در خود جای داده است؛

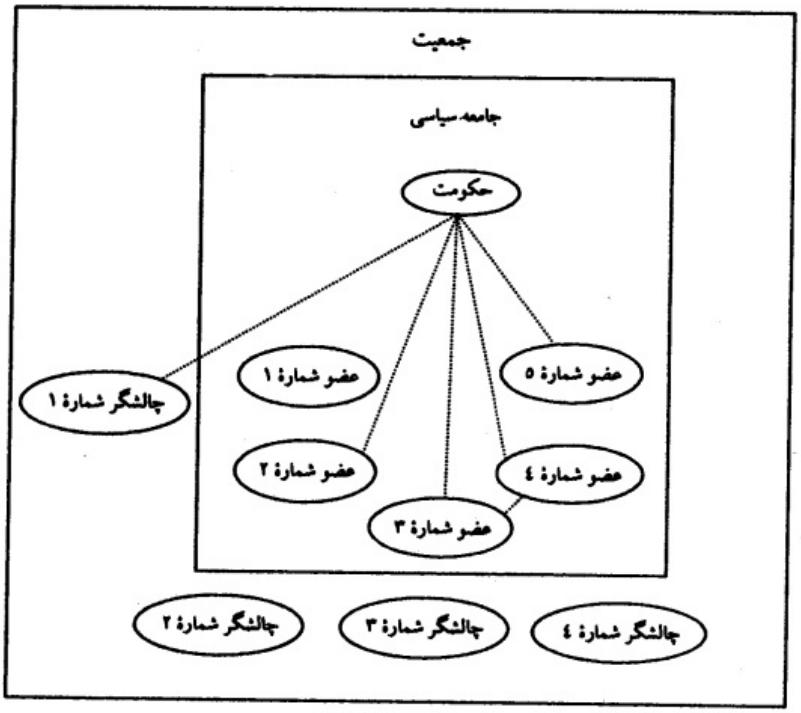
1. Charles Tilly
2. From Mobilization to Revolution
3. Collective Action
4. Polity Model
5. Mobilize Resources

۲- حکومت: سازمانی که ابزار متمرکز و اساسی اجبار را در اختیار دارد؛

۳- گروه‌های مدعی: هر گروهی که طی دوره‌ای خاص، منابع انبوه تأثیرگذاری بر حکومت را به کار می‌گیرد. گروه‌های مدعی به دو دستهٔ مدعی عضو و مدعی چالش‌گر تقسیم می‌شوند. مدعی عضو، یا عضو دستگاه سیاسی است و یا دسترسی سهل‌تری به منابع قدرت دارد. در حالی‌که مدعی چالش‌گر خارج از دایرهٔ قدرت قرار گرفته و دسترسی محدودی به منابع قدرت دارد؛

۴- جامعهٔ سیاسی: در بر دارندهٔ کنش جمعی اعضاء و حکومت است؛

۵- ائتلاف: تمایل مجموعه‌ای از مدعیان و یا حکومت‌ها برای هماهنگ‌سازی کنش جمعی خود (تیلی، ۱۳۸۵: ۸۰).



شکل ۱؛ الگوی جامعهٔ سیاسی از منظر تیلی (تیلی، ۱۳۸۵: ۸۲)

Figure 1: Model of political society from Tilly's perspective (Tilly, 2006: 82)

در الگوی مدنظر تیلی، گروه‌های مدعی در مواجهه با حکومت و در رقابت با یکدیگر به دنبال دستیابی به قدرت هستند. آنها در مسیر نیل به قدرت، ابزارها و منابعی را به کار می‌گیرند و گاه دست به ائتلاف می‌زنند (تیلی، ۱۳۸۵: ۸۳). تیلی برای توصیف و تبیین رفتار هر یک از گروه‌های

مدعی به طور جداگانه، از الگوی بسیج منابع بهره می‌گیرد. این الگو مشتمل بر دو بخشِ عناصر درون‌گروهی و عناصر برون‌گروهی است. عناصر درون‌گروهی شامل مؤلفه‌های زیر می‌باشد:

۱- منافع: *«امتیازات و محرومیت‌های مشترکی است که ممکن است در اثر تعاملات مختلف با دیگر جمعیت‌ها بر جمعیت مورد بحث وارد آید»*؛

۲- سازمان: عبارت است از میزان هویت مشترک و ساختار وحدت‌بخش افراد در درون یک جمعیت؛

۳- بسیج منابع: یعنی میزان منابعی که تحت کنترل جمعی یک مدعی قرار دارد (تیلی، ۱۳۸۵: ۸۴-۸۳)؛ انواع منابع از منظر تیلی عبارتند از: ۱- منابع اجبارآمیز؛ ۲- منابع فایده‌مند؛ ۳- منابع هنجاری. اقسام بسیج نیز عبارتند از: ۱- بسیج تدافعی؛ ۲- بسیج تهاجمی؛ ۳- بسیج تدارکاتی (فرهادی، کشاورز شکری و مرشدی‌زاد، ۱۳۹۳: ۱۱۲).

در آرای تیلی، عناصر برون‌گروهی مؤثر بر کنش جمعی که در ارتباط با سایر گروه‌های مدعی معنا پیدا می‌کنند، مشتمل بر گزاره‌های زیر است:

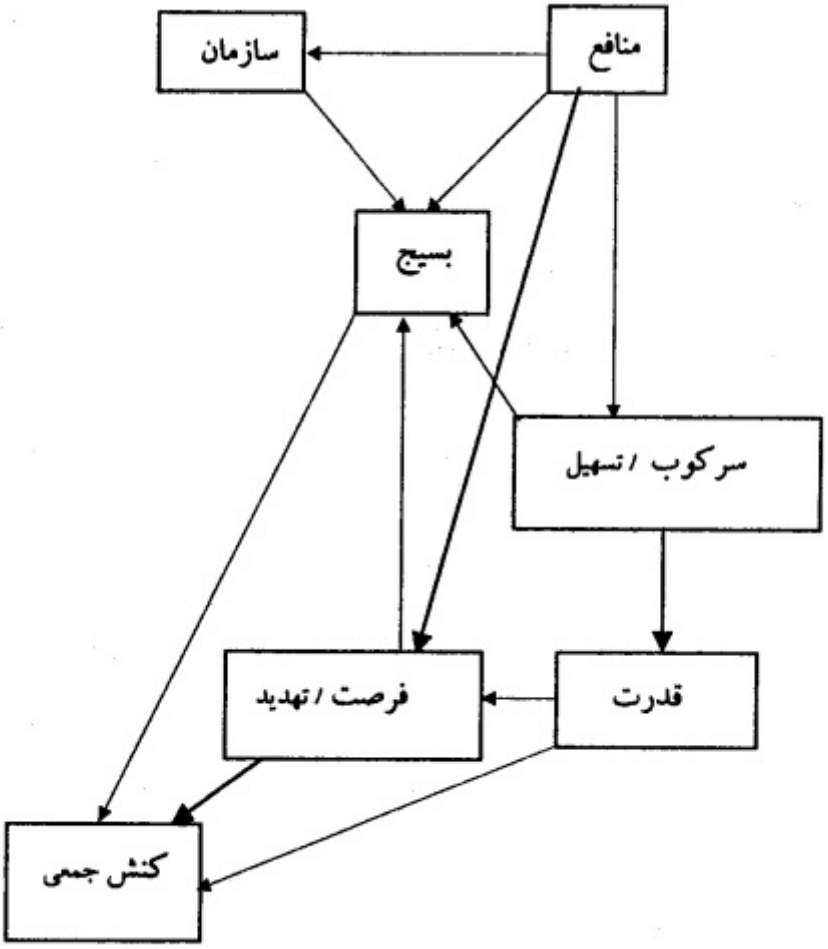
۴- سرکوب و تسهیل: سرکوب، هرگونه کنش از سوی گروه دیگر (یا حاکمیت) است که هزینهٔ کنش جمعی مدعی را افزایش می‌دهد و تسهیل، هر اقدامی است که موجب کاهش هزینهٔ کنش جمعی یک گروه می‌شود (تیلی، ۱۳۸۵: ۱۵۰-۱۴۹).

۵- قدرت: به معنای *«میزان نتایج تعامل یک جمعیت با دیگر جمعیت‌ها است که باعث برآورده شدن منافع آن جمعیت در مقابل سایر جمعیت‌ها می‌شود»* (تیلی، ۱۳۸۵: ۸۴)؛

۶- فرصت و تهدید: *«فرصت عبارت است از شرایطی که در آن، منافع گروه مدعی در عین وجود منافع متعارض با آن تحقق می‌یابد. تهدید عبارت است از وجود شرایطی که در آن با بودن ادعاهای سایر گروه‌های رقیب، امکان تحقق منافع گروه مفروض کاهش می‌یابد»* (فرهادی، کشاورز شکری و مرشدی‌زاد، ۱۳۹۳: ۱۱۲).

۷- کنش جمعی: عبارت است از تحرکات یک مدعی برای دستیابی به اهداف و نیل به منافع خود (تیلی، ۱۳۸۵: ۸۴).

مقالهٔ پیش‌رو بر آن است تا با استفاده از نظریهٔ بسیج منابع چارلز تیلی، رفتار هر یک از گروه‌های مدعی در بازهٔ زمانی ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را مورد بررسی و تحلیل قرار دهد. با این حال، به منظور شناخت منافع گروه‌های مدعی، نویسندگان ناچارند ادوار پیشینی این بازهٔ زمانی را نیز مرور کنند.



شکل ۲: مدل بسیج از منظر چارلز تیلی (تیلی، ۱۳۸۵: ۸۹)

*Figure 2: The Mobilization Model from Tilly's Perspective (*Tilly, 2006: 89)

۳.شناسایی گروه‌های مدعی در میانهٔ دو کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

از منظر تیلی، گروه‌های مدعی را می‌توان به دو دستهٔ مدعی عضو و مدعی چالش‌گر تقسیم کرد. گروه مدعی عضو، از دسترسی روزانه و کم‌هزینه به منابع تحت کنترل حکومت برخوردار بوده (تیلی، ۱۳۸۵: ۸۰) و عضوی از دستگاه سیاسی محسوب می‌شود؛ درحالی‌که مدعیان چالش‌گر خارج از دایرهٔ قدرت بوده و عموماً به عنوان معارضان یا مخالفان هیئت حاکمه عمل می‌کنند (پناهی، ۱۳۹۲: ۳۳۸). گاه ممکن است گروه‌های مدعی در راستای اهداف مشترک خود دست به ائتلاف بزنند (مشابه آنچه در اولین مرحلهٔ نهضت ملی اتفاق افتاد و احزاب ملی و مذهبی برای تحقق ملی شدن نفت با

هم ائتلاف کردند). معمولاً ائتلاف هنگامی رخ می‌دهد که گروه‌ها با کمبود منابع مادی و معنوی مواجه هستند و می‌کوشند به واسطه ائتلاف، دسترسی خود را به این منابع، فزونی بخشند (جنکینس، ۱۹۸۳: ۵۴۷). در بازهٔ مورد بررسی این مقاله، حزب ایران در دستهٔ نخست قرار می‌گیرد؛ زیرا چند تن از اعضای این حزب عضو کابینه دولت مصدق هستند. جمعیت فدائیان اسلام و حزب توده هم به این خاطر که خارج از دایرهٔ قدرت حاکمه قرار دارند، در گروه دوم دسته‌بندی می‌شوند.

۳-۱.گروه مدعی عضو: حزب ایران

حزب ایران در پائیز ۱۳۲۲ توسط جمعی از اعضای کانون مهندسین تأسیس شد (کوهستانی‌نژاد، ۱۴۰۰: ۵-۴). این حزب ازجمله احزابی بود که در بحبوحهٔ نفت، به صف مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت ایران گروید و در سال ۱۳۲۸ به عضویت جبههٔ ملی ایران درآمد (زیرک‌زاده، ۱۳۷۶: ۱۲۹-۱۲۸). در اردیبهشت ۱۳۳۰ محمد مصدق، رهبر جبههٔ ملی، نخست‌وزیر شد. با تشکیل دولت مصدق، تعدادی از اعضای حزب ایران به کابینهٔ مصدق راه یافتند و به این ترتیب، در بازهٔ مورد بررسی، حزب مزبور به عنوان گروه مدعی عضو در ساختار سیاسی کشور حضور داشت.

۳-۲.گروه مدعی چالش‌گر ۱: جمعیت فدائیان اسلام

جمعیت فدائیان اسلام یک گروه اسلام‌گرای رادیکال بود که در سال ۱۳۲۴ با محوریت سید مجتبی میرلوحی معروف به نواب‌صفوی شکل گرفت (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۳۱۸). فدائیان اسلام با دیدگاه دینی به مسائل سیاسی نظر می‌کردند و با همین نگاه نیز وارد مبارزات نهضت ملی شدند. آنها با ترور عبدالحسین هژیر، وزیر دربار (۱۳ آبان ۱۳۲۸) و حاجعلی رزم‌آرا نخست‌وزیر مخالف نهضت ملی (۱۶ اسفند ۱۳۲۹)، روند ملی شدن صنعت نفت را سرعت بخشیدند (نجاتی، ۱۳۷۸: ۱۲۶). با تشکیل جبههٔ ملی، فدائیان در ابتدا از آن تشکل پشتیبانی کردند؛ اما پس از تشکیل دولت مصدق، کم‌کم به منتقدان دولت تبدیل شدند. در میانهٔ دو کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد، جمعیت فدائیان اسلام یکی از گروه‌های مدعی چالش‌گر محسوب می‌شوند.

۳-۳.گروه مدعی چالش‌گر ۲: حزب تودهٔ ایران

در مهرماه ۱۳۲۰ تعدادی از بازماندگان گروه موسوم به ۵۳ نفر که با مشی مارکسیستی در دورهٔ رضا شاه فعالیت می‌کردند، حزب تودهٔ ایران را پایه‌گذاری کردند (خامه‌ای، ۱۳۶۳: ۲۰-۱۶). این حزب در بدو تأسیس تلاش می‌کرد مرام کمونیستی و ارتباطش با شوروی را مخفی نگاه دارد (رهبر، ش ۲۵۰، ۱۷ اسفند ۱۳۲۲: ۱ و ۳). اما در پی درخواست امتیاز نفت شمال توسط شوروی (شهریور ۱۳۲۳) حزب توده به دفاع از آن امتیاز پرداخت (طبری، ۱۳۶۶: ۶۴). طی سال‌های ۱۳۲۴ و ۲۵، حمایت حزب از فرقهٔ دموکرات آذربایجان موجب انتقاد از عملکرد حزب مزبور شد و به انشعاب جمعی از اعضای آن انجامید (مدیر شانه‌چی، ۱۳۷۵: ۱۰۶-۱۰۲). در نیمهٔ بهمن ۱۳۲۷ در پی ترور ناموفق شاه

در دانشگاه تهران، حزب توده به عنوان یکی از مظنونین این حادثه، منحل و فعالیت‌های آن غیرقانونی شد و از این تاریخ، فعالیت زیرزمینی و مخفی حزب آغاز گشت (کیانوری، ۱۳۷۱: ۱۸۰). با این وجود، این گروه در سرتاسر دوران نهضت ملی فعال بود. در میانهٔ دو کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد ۳۲، حزب توده را می‌توان به عنوان گروه مدعی چالش‌گر قلمداد کرد.

۴.منافع مدعیان

گروه‌های مدعی، در کنش جمعی دارای منافع متنوعی هستند (تیلی، ۱۳۸۵: ۹۱-۹۰). به عقیدهٔ تیلی برای آشنایی با منافع هر گروه، دو راه وجود دارد: «۱- منافع را از اظهارات و کنش‌های خود جمعیت استنتاج کرد. ۲- آن را از تحلیل کلی ارتباط‌های میان منافع و موقعیت اجتماعی استنباط کرد» (تیلی، ۱۳۸۵: ۹۲).

۴-۱.منافع حزب ایران

حزب ایران با شعار «برای ایرانی، با فکر ایرانی، به دست ایرانی» بر هویت ملی تکیه داشت (یاری، ۱۳۸۴: ۵۲) و نشریات وابسته به حزب (ازجمله: شفق، جبهه، جبههٔ آزادی، باستان، نبرد امروز و جوانان ایران)، مفاهیمی چون میهن‌پرستی، ملت، وطن و ناسیونالیسم را ترویج می‌دادند. در مرامنامهٔ حزب ایران بر حفظ استقلال کامل کشور و پشتیبانی از اصول دموکراسی، استقرار عدالت اجتماعی، و تهذیب اخلاق و تعمیم فرهنگ و تأمین بهداشت عمومی تأکید شده بود (طیرانی، ۱/۱۳۷۶: ۱۸۵-۱۸۴). در حوزهٔ سیاست خارجی، حزب ایران بر گزارهٔ منافع ملی تأکید می‌کرد؛ از این رو، در جریان ملی شدن نفت با اعطای هرگونه امتیاز به شرکت‌های خارجی مخالف بود (کوهستانی‌نژاد، ۱۴۰۰: ۴۳). پیرو همین دیدگاه، این حزب در مبارزات ملی شدن نفت شرکت کرد (ساکما، ۲۹۰/۲۵۳۳). با تشکیل دولت مصدق، اعضای حزب ایران به عنوان یکی از گروه‌های تشکیل‌دهندهٔ جبههٔ ملی از دولت حمایت کردند. نظام ایده‌آل از نظر بنیانگذاران حزب ایران حکومتی بود که براساس دموکراسی و رأی اجتماعی استقرار یابد. مؤسسین این حزب، حکومت فردی را موجب رواج ظلم و سبب انحطاط کشور می‌دانستند (کوهستانی‌نژاد، ۱۴۰۰: ۶۵-۶۴).

۴-۲.منافع جمعیت فدائیان اسلام

یکی از اهداف اصلی تشکیل جمعیت فدائیان اسلام، اجرای احکام و قوانین اسلامی در جامعه بود که نواب صفوی در جزوهٔ «رهنمای حقایق» (۱۳۲۹) بر آن تأکید کرد. او در این جزوه که می‌توان آن را مانیفست فدائیان برشمرد، ریشهٔ تمامی مفاسد را در مسکوت ماندن احکام اسلام دانست (نواب‌صفوی، ۱۳۵۷: ۳). نواب در رهنمای حقایق، نظام حاکم بر ایران را غیرقانونی خوانده و مخالفت خود را با دستگاه حاکمه عیان نمود. فدائیان که به دنبال پیاده‌سازی احکام اسلام بودند، تصور می‌کردند با سقوط دولت رزم‌آرا، زمینه‌های اجرای قوانین دینی مهیا خواهد شد. به روایت امیرعبدالله کرباسچیان، در جلسه‌ای که در زمستان ۱۳۲۹ با حضور نواب و اعضای جبههٔ ملی

تشکیل شد، رهبر فدائیان از سران جبههٔ ملی پرسید: *«اگر دولت رزم‌آرا به وسیلهٔ ما سقوط کند و راه برای سر کار آمدن جبههٔ ملی یعنی شما و دوستانتان هموار شود و حکومتی تشکیل دهید، آیا حاضر به اجرای احکام اسلام هستید یا خیر؟»* حسین مکی به نمایندگی از جبههٔ ملی، به نواب اطمینان داد *که «ما سرافرازی دین و اسلام را می‌خواهیم و تا به حال کاری خلاف آن نکرده و در مورد فرمایش شما عرض می‌کنیم با وجود تسلط عناصری نظیر آن‌چه و آن‌که اسم بردید، البته اجرای احکام اسلام مقدور نیست و در غیر این صورت ما با جان و دل حاضریم»* (نظری، ۱۳۹۶: ۲۰۱). پس از روی کار آمدن دولت مصدق، چون خواستهٔ اصلی فدائیان از سوی دولت اجابت نشد، به مخالفت با آن برخاستند. این رویارویی، پس از بازداشت نواب در خرداد ۱۳۳۰ تشدید شد. بنابر گزارش شهربانی کل کشور، فدائیان در اعتراض به بازداشت رهبر خود، با صدور اعلامیه‌ای تأکید کردند *«با دستگیر نمودن رهبر محبوب ما، ما از هدف و مقصد مقدس خود که اجرای احکام اسلام در سراسر کشور و نابودی غاصبین حکومت اسلامی می‌باشد، دست بر نخواهیم داشت و برای این هدف مقدس تا سر حد کشته‌شدن حاضریم»* (گل‌محمدی، ۱/۱۳۸۲: ۲۵۰). نشریهٔ «نبرد ملت» منتسب به فدائیان، در حمله به دولت پیشگام بود. این روزنامه، مصدق را «ضد اسلام» می‌خواند (نبرد ملت، ۳۱ مرداد ۱۳۳۰: ۱) و به طور علنی دولت را تهدید به مبارزهٔ مسلحانه می‌کرد (نبرد ملت، ۳ بهمن ۱۳۳۰: ۱). در ماه‌های منتهی به کودتای ۲۸ مرداد نیز، فدائیان همچنان بر اجرای احکام اسلام در جامعه تأکید می‌کردند. نواب صفوی در ۳۰ خرداد ۱۳۳۲ طی نامه‌ای به مصدق نوشت:

«شما و مملکت در سخت‌ترین سراشیب سقوط قرار گرفته‌اید؛ چنانچه احساس کرده و معتقد باشید که نجات‌بخش شما و مملکت، اجرای برنامه مقدس پیغمبر اکرم می‌باشد و پس از تمام جریانات گذشته، آماده اجرای احکام مقدس اسلام باشید، قول می‌دهم شما و مملکت را به یاری خدای توانا و به برکت اجراء احکام و تعالیم عالیهٔ اسلام، از هر بدبختی و سقوط و فسادی حفظ نموده، به منتهای عزت و سعادت معنوی و اقتصادی برسانم» (خسروشاهی، ۱۳۷۹: ۱۷۹).

۴-۳.منافع حزب تودهٔ ایران

منافع حزب توده را می‌توان از اظهارت و کنش‌های این گروه شناسایی کرد. در اولین مرامنامهٔ حزب توده بر حفظ استقلال و تمامیت ایران، مبارزه با هرگونه سیاست استعماری، مبارزه در راه استقرار رژیم دموکراسی، تلاش برای تأمین حقوق فردی و اجتماعی و مبارزه علیه رژیم دیکتاتوری و استبداد تأکید شده بود (حزب تودهٔ ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟، ۱۳۲۲: ۱۰). چنانکه از کنش‌های این حزب برداشت می‌شود، تحرکات حزب توده در ایران (به ویژه در مسئلهٔ نفت) تابعی از سیاست‌های شوروی بود (طبری، ۱۳۶۶: ۶۵-۶۲). آنها، هم در جریان سفر هیئت روسی به سرپرستی سرگئی کافتارادزه در شهریور ۱۳۲۳ و هم به هنگام انعقاد موافقتنام، قوام - سادچیکف در سال ۱۳۲۵، خواستار اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی بودند؛ اما چون در این امر ناکام ماندند،

خواهان لغو امتیاز نفت جنوب و خلع ید انگلیس شدند (شهبازی، ۱۳۷۲: ۱۶۸). در میانهٔ دو کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد، حزب توده خواستار اضمحلال رژیم سلطنتی و برقراری نظام جمهوری دمکراتیک شد (کیانوری، ۱۳۷۱: ۲۷۰).

۵.سازمان مدعیان

از نظر تیلی، سازمان عبارت است از میزان هویت مشترک و نظام وحدت‌بخش افراد در درون یک جمعیت (تیلی، ۱۳۸۵: ۹۴)؛ برای ایجاد یک سازمان فعال سیاسی، لازم است اعضای گروه به فهم و درک مشترک رسیده و نسبت به منافع گروه آگاهی یابند. بنابراین، هر قدر یک گروه از هویت مشترک و شبکه‌های داخلی وسیع‌تری برخوردار باشد، سازمان‌یافته‌تر است (تیلی، ۱۳۸۵: ۹۵). سازمان به منظور اثرگذاری باید دارای ویژگی‌هایی چون شمولیت و گسترش باشد.

با توجه به این تعریف از سازمان و ویژگی‌های آن، در ایام منتهی به کودتای ۲۸ مرداد، هیچ‌یک از سه گروه مدعی که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته‌اند، حائز ویژگی‌های سازمان نبودند. سازمان بر هویت مشترک و ساختار وحدت‌بخش تکیه می‌کند. این درحالی است که هر سه گروه سیاسی مذکور، فاقد ساختار وحدت‌بخش بودند و هر کدام، انشعابات متعددی را پشت سرگذاشته و حالا جمعی از اعضای سابق خود را در جایگاه منتقدان مشی و مرام گروه، در مقابل خود می‌دیدند. در میانهٔ دو کودتا، هر یک از این احزاب سیاسی در درون خود با اختلاف‌نظرهایی مواجه بوده و قادر به اتخاذ تصمیمات واحد در شرایط بحرانی نبودند (کوهستانی‌نژاد، ۱۴۰۰: ۲۲-۲۱؛ رهنما، ۱۳۸۷: ۳۷۷؛ جهان‌تاب، ۱۴۰۲: ۷۰-۶۸).

طبق نظریهٔ بسیج منابع، در شرایط انقلابی، گستره و کیفیت سازمان نیز تعیین‌کننده خواهد بود و هرچه‌قدر سازمان به لحاظ جغرافیایی سطح وسیع‌تری را در بر گیرد، توان بسیج بیشتری خواهد داشت (پناهی، ۱۳۹۲: ۳۴۲). این در حالی است که هیچ‌یک از گروه‌های مورد بررسی در میانهٔ دو کودتا، این ویژگی را نداشتند. حزب ایران که به جای گسترش در بین مردم، توسعه در میان نخبگان سیاسی را مدنظر داشت، فاقد اثرگذاری در میان توده مردم بوده و جنبه‌های فراگیر شدن را مرعی نداشته بود (کوهستانی‌نژاد، ۱۴۰۰: ۲۳). فدائیان اسلام نیز جمعیت کوچکی بودند و هرگز به مانند یک تشکل سیاسی اقدام به عضوگیری و گسترش نکردند. تنها حزب توده نسبت به دو گروه دیگر سازمان‌یافته‌تر بود که آن حزب هم از بهمن ۱۳۲۷ غیرقانونی شده و فعالیت زیرزمینی داشت و در مقطع مورد نظر تا حدی خارج از دایرهٔ جنبش تعریف می‌شد (فوران، ۱۳۹۲: ۴۴۶). به همین خاطر در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به جز تحرکات اندکی در پایتخت، در سایر شهرهای کشور، کنش جمعی شکل نگرفت؛ زیرا اساساً احزاب در آن مقطع قادر به شبکه‌سازی و سازماندهی اعضای خود و شکل‌دهی بسیج سیاسی نبودند.

۶.منابع بسیج مدعیان

بسیج فـــرآیندی است که از طـــریق آن، یک گروه مدعی، کنترل منابع مورد نیاز به منظور کنش جمعی را در اختیار می‌گیـــرد (جنکینس، ۱۹۸۳: ۵۳۲) و در نتیجه، یک گروه منفعل به گروهی فعال و اثرگذار تبدیل می‌شود. برای خروج گروه از انفعال، باید واحد مزبور به منابع یا دارایی‌هایی که این امر را ممکن می‌کند، دسترسی یابد. انواع منابع از نظر تیلی عبارتند از: ۱- منابع اجبارآمیز: که به مثابه ابزار تنبیه دیگر گروه‌ها و محدود ساختن منابع آنها به کار می‌رود (مانند سلاح‌ها و ابزارهای کنترل‌کننده)؛ ۲- منابع فایده‌مند: منابعی هستند که افراد، دستیابی بـه آنها را حق خود می‌دانند (مانند کالا، پول، خدمات اطلاع‌رسانی) و ۳- منابع هنجاری: آن دسته از منابعی است که تقویت‌کنندهٔ تعهدات اعضای یک جمعیت در قبال آرمان‌های گروه و سایر اعضاء است (مانند وفاداری، تکلیف). *«یک گروه هنگامی اقدام به بسیج می‌کند که کنترل جمعی بیشتری بر منابع اجبارآمیز، فایده‌مند و هنجاری به دست آورد و هنگامی بسیج‌زدایی می‌شود که این کنترل را از دست بدهد»* (تیلی، ۱۳۸۵: ۱۰۵). بنا بر مدل تیلی، در هر کنش جمعی، گروه‌های مدعی با توجه به موقعیتی که پیش‌رو دارند، به نوع خاصی از بسیج دست می‌زنند؛ اقسام بسیج در این نظریه بدین شرح است: ۱- بسیج تدافعی: هنگامی که گروه از بیرون تهدید شود، شکل می‌گیرد؛ ۲- بسیج تهـاجمی: یـک گـروه در مواجهه با فرصت‌های پیش‌آمده به جمع‌آوری منـابع می‌پردازد؛ ۳- بسیج تدارکاتی: گروه‌ها با پیش‌بینـی تهدیـدها و فرصت‌های آتی به ذخیره‌سازی منابع می‌پردازند (تیلی، ۱۳۸۵: ۱۱۲-۱۱۱).

۶-۱.منابع بسیج حزب ایران

از میان انواع منابع، حزب ایران از منبع فایده‌مند بهره می‌برد. آنها در طول دوره نهضت تلاش کردند با استفاده از نشریات و روزنامه‌های خود، درباره اوضاع سیاسی به مردم اطلاع‌رسانی کنند. این تشکل در سال‌های ۲۴-۱۳۲۳ آرای حزبی خود را در روزنامهٔ شفق منتشر می‌کرد و در سنوات بعد، جبهه و جبههٔ آزادی ارگان رسمی حزب محسوب می‌شدند. در کنار این‌ها، حزب ایران در اواخر دههٔ ۲۰، با استفاده از نشریاتی چون باستان، نبرد امروز و جوانان ایران به ارائهٔ دیدگاه‌های سیاسی خویش اهتمام می‌ورزید (کوهستانی‌نژاد، ۱۴۰۰: ۲۷). در میانهٔ دو کودتا، روزنامهٔ جبههٔ آزادی به عنوان ارگان رسمی این حزب فعال بود. مدیران این روزنامه در ۲۶ مرداد و پس از کشف کودتای شکست‌خورده، از مردم خواستند متحدانه به مبارزه با استبداد و استعمار پرداخته و از دولت مصدق حمایت کنند. این حزب از دولت نیز درخواست کرد: *«فوراً رفته‌ها را رفته معرفی کند و مقام قانونی به جای آنها مستقر سازد و شاه را مستعفی اعلام و شورای سلطنتی تشکیل دهد»* (جبههٔ آزادی، ۲۶ مرداد ۱۳۳۲: ۲). این روزنامه در سرمقالهٔ ۲۷ مرداد نوشت:

«از ملت مبارز و قهرمان ایران می‌خواهیم که لگد نابودکنندهٔ انتقام خود را بر پیکر نوکران منفور اجنبی وارد سازد و همچنان‌که خانهٔ ملت را از وجود منحوسشان پاک ساخت، سایهٔ شوم دربار را که در مرکز مملکت لانه گزیده است

براندازد و طومار بیست سال قلدری و جنایت و دوازده سال عیاشی و فساد را در هم پیچیده و به سیاه‌کاری‌های قدرت‌طلبانی که در مقابل ارادهٔ ملت مقاومت می‌ورزند خاتمه دهد» (جبههٔ آزادی، ۲۷ مرداد ۱۳۳۲: ۴).

یکی دیگر از ابزارهای حزب ایران برای اطلاع‌رسانی، بیانیه‌ها و اعلامیه‌ها بود که در مقاطع مختلف منتشر و توزیع می‌شد؛ پس از افشای کودتای ۲۵ مرداد، کمیتهٔ مرکزی حزب ایران با صدور اعلامیه‌ای، از مردم خواست برای محکوم کردن کودتاچیان، در میتینگ جبههٔ ملی در میدان بهارستان شرکت کنند (جبههٔ آزادی، ۲۶ مرداد ۱۳۳۲: ۲). با این وجود، در میانهٔ دو کودتا، حزب ایران نتوانست از منابع فایده‌مندی که در اختیار داشت به خوبی استفاده کند؛ روزنامه‌های حزب تنها به انتشار اخبار بسنده کردند و در نتیجه طرفداران حزب ایران از مواضع گروه متبوع خود در مواجهه با رویدادهای سیاسی آگاه نشدند. در دسترسی به سایر وجوه منبع فایده‌مند مثل منابع مالی، حزب ایران موفقیت چندانی کسب نکرد؛ چراکه به خاطر فقدان پایگاه بورژوازی، حزب قادر به تأمین منابع مالی نبود (صدقی، ۱۹۸۶: نوار شمارهٔ ۳). اهمیت منابع مالی در شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی را نباید دست‌کم گرفت؛ زیرا عموماً این نوع از منابع، در شکل‌گیری و تداوم کنش جمعی ملموس‌تر از سایر انواع منابع عمل می‌کند (ادواردز و گیلهام، ۲۰۱۳: ۴). به منظور اثرگذاری و شکل‌دهی کنش جمعی، ضرورت داشت حزب ایران از اقسام منابع بهره بگیرد؛ اما در عمل موفق به این کار نشد.

از میان انواع بسیج، حزب ایران با توجه به فرصت پیش‌آمده (خروج شاه از کشور و باز شدن فضای سیاسی) در میانهٔ دو کودتا از بسیج تهاجمی بهره برد و کوشید تا منابع مورد نیاز خود را جمع‌آوری کند. شرکت اعضاء و طرفداران حزب در میتینگ بهارستان در عصر ۲۵ مرداد و راهپیمایی آنها در همان روز و روزهای ۲۶ و ۲۷ مرداد، در همین راستا قابل تحلیل است.

۶-۲.منابع بسیج جمعیت فدائیان اسلام

جمعیت فدائیان اسلام در طول نهضت ملی و قبل از آن، در میان اقسام منابع، از منبع اجبارآمیز بهره می‌برد و موفق شده بود از این شیوه در راستای تقویت منابع خود استفاده کند؛ به این ترتیب که یکی از روش‌های مقابله آنان با گروه‌های مخالف (سایر مدعیان و حکومت)، ترور بود. این جمعیت در اسفند ۱۳۲۴ احمد کسروی را به خاطر اهانت به ائمهٔ شیعه ترور کرد (اسماعیلی، ۱۳۷۹: ۲۴۳). در سال ۱۳۲۸، هنگامی که دولت و دربار انتخابات مجلس شانزدهم را با تقلب گسترده مدیریت کردند، فدائیان در ۱۳ آبان، عبدالحسین هژیر را از میان برداشتند (مقصودی، ۱۳۸۹: ۲۴۶). ترور وزیر دربار آثار خود را بر جای گذاشت و انتخابات تهران ابطال گردید. در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹، جمعیت مزبور با ترور حاجعلی رزم‌آرا نخست‌وزیر وقت که از مخالفان نهضت ملی بود، زمینهٔ تغییر دولت را فراهم کرده و فرایند ملی کردن صنعت نفت را سرعت بخشید (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۲۱۶). در ۲۳ بهمن ۱۳۳۰ این گروه در راستای مخالفت با اقدامات دولت مصدق، سوءقصدی علیه حسین

فاطمی از اعضای جبههٔ ملی و دولت ترتیب داد که البته فاطمی از این ترور جان سالم به در برد (ناظم، ۱۳۸۸: ۱۷۰).

با وجود بهره‌گیری مؤثر از این شیوه در سنوات قبل، فدائیان در میانهٔ دو کودتا به چند دلیل نتوانستند یا نخواستند از این ابزار در راستای بسیج منابع خود استفاده کنند؛ اولاً در آن ایام از قدرت و موقعیت فدائیان نسبت به سال‌های قبل کاسته شده بود؛ گروهی از اعضای آن اعدام شده بودند، عده‌ای (و ازجمله رهبر آنها) به تازگی از زندان آزاد شده و گروهی ساز جدایی کوک کرده و در میان تشکیلات شکاف ایجاد نموده بودند؛ دوماً در ۲۵ مرداد، نواب صفوی به خاطر مرگ همسرش از امور سیاسی باز مانده بود (رهنما، ۱۴۰۰: ۴۴۲-۴۴۱) و سوماً فدائیان به خاطر سرخوردگی از وقایع و رویدادها، به کنج انزوا پناه برده و در مواجهه با مناقشات سیاسی، موضع منفعلانه اتخاذ کرده بودند. بنا به دلایلی که ذکر شد، فدائیان اسلام در برههٔ مورد نظر، در حالت بسیج تدافعی قرار داشتند؛ چراکه تهدیدهایی را متوجه منافع خود می‌دیدند. از این رو، تصمیم گرفتند در انزوا یا فترت به‌سر برند. نواب صفوی بعد از آزادی از زندان در نیمهٔ بهمن ۳۱، اعلام کرده بود: «*ما دوره فترت را آغاز می‌کنیم؛ چون دعوای مصدق و شاه بر سر مبانی مکتبی نیست و بر سر حکومت است؛ و من دعوای مکتب و حکومت اسلامی دارم. تا زمانی که شکل جریان مشخص نشده است، من سکوت می‌کنم*» (منشور برادری، ۲۲ تیر ۱۳۳۳: ۴).

۶-۳.منابع بسیج حزب تودهٔ ایران

حزب توده از میان اقسام منابع از سه نوع بسیج فایده‌مند، هنجاری و اجبارآمیز به صورت توأمان بهره می‌برد. این حزب با تشکیل سازمانی مخفی موسوم به سازمان افسران حزب تودهٔ ایران، به صورت بالفعل، سلاح و ملزومات نظامی را در اختیار داشت و به این ترتیب منابع اجبارآمیز در دسترس این گروه بود. سازمان نظامی حزب توده ابزار قابل اعتنایی برای حزب تلقی می‌شد و قبل از وقوع کودتا، مرکزیت حزب از طریق این سازمان اطلاعاتی درباره توطئه علیه مصدق به دست آورده بود (خسروپناه، ۱۴۰۱: ۱۶۸-۱۶۵). پیرو همین اطلاعات، روز ۲۳ مرداد ۳۲، حزب توده در ارگان رسمی خود، نسبت به وقوع کودتا هشدار داد؛ هشداری که از سوی دولت جدی گرفته نشد. «بسوی آینده» نوشت:

«دشمنان ملت و نوکران دربار یک بار دیگر برای پایمال کردن محصول مبارزات شرافتمندانهٔ شما به توطئهٔ دامنه‌داری پرداخته‌اند. این بار هم دربار در رأس توطئه جای دارد. قصد آنها این است که با یک کودتای نظامی، زمام امور را به دست گیرند و نهضت ضد استعماری ملت ما را به نفع اربابان خود مختنق نمایند. یک بار دیگر محصول کوشش‌های طولانی شما در سایهٔ یک خطر جدی قرار گرفته است. وظیفه دارید که بیش از هر وقت دیگر هشیار و بیدار باشید. باید به محض بروز خطر، با تمام قوای خود و با استفاده از جمیع امکانات، برای منهدم کردن توطئه دشمنان وارد میدان شوید» (بسوی آینده، ۲۳ مرداد ۱۳۳۲: ۱).

روزنامه‌ها و نشریات رسمی و غیررسمی حزب ازجمله رهبر، مردم، آژیر، راستی، ظفر، دماوند، شهباز، بسوی آینده و ... در طول بیش از یک دهه، تریبون مهمی برای ترویج آرای سیاسی حزب

و اطلاع‌رسانی به اعضاء و طرفداران محسوب می‌شدند (حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی، ۱۳۸۷: ۹۵) در میانهٔ دو کودتا، روزنامه‌های بسوی آینده و شهباز، منادی آرای حزب توده بودند. بسوی آینده از شکل‌گیری جبههٔ واحد ضد استعمار و تأسیس نظام جمهوری دموکراتیک حمایت می‌کرد (بسوی آینده، ۲۷ مرداد ۱۳۳۲: ۱ و ۳) و روزنامهٔ شهباز نیز خواهان محاکمه و اعدام فوری کودتاچیان و قطع مداخلات آمریکا و انگلیس بود. این روزنامه همچنین از دولت خواست با قید فوریت اقدام به تشکیل مجلس مؤسسان و انحلال سلطنت پهلوی کند (شهباز، ۲۵ مرداد ۱۳۳۲: ۱ و ۳).

بعد از شکست کودتای ۲۵ مرداد، حزب توده با انتشار بیانیه‌ها و اطلاعیه‌ها می‌کوشید ضمن تقویت منبع فایده‌مند، پایه‌های منبع هنجاری را نیز استحکام بخشد. روز ۲۷ مرداد، کمیتهٔ مرکزی حزب توده با صدور بیانیه‌ای، کودتا را حاصل همراهی آمریکا و انگلیس با دربار ایران دانست و هشدار داد: *«با شکست کودتای شاه و فرار او، به هیچ‌وجه نهضت ملی ما از خطر توطئه‌های امپریالیستی مصون نگردیده است... نیروهای اصلی ایجادکنندهٔ توطئه همه در جای خود باقی هستند و تا ضربات خردکنندهٔ جنبش نجات‌بخش ملی ایران، نیروهای اصلی، یعنی پایه‌های نفوذ استعمار و مزدوران آن را در کشور در هم نشکند، خطر توطئه منتفی نیست»*. حزب توده در این بیانیه، چهار وظیفهٔ فوری را برای دولت معیّن کرده بود: ۱- برچیدن بساط سلطنت و مراجعه به آرای مردمی؛ ۲-قطع نفوذ استعمار؛ ۳- تشکیل جبههٔ واحد ضد استعمار؛ و ۴- برقراری آزادی‌های دموکراتیک (شهباز، ۲۷ مرداد ۱۳۳۲: ۳-۱). جمعیت ملی مبارزه با استعمار وابسته به حزب توده نیز در ۲۵ مرداد اقدام به صدور اعلامیه کرده و ضمن انتقاد از مصدق که هشدار کودتا را جدی نگرفت، از دولت درخواست کرد «لانه‌های جاسوسی آمریکا را که ستاد اصلی همهٔ تحریکات ضد ملی هستند، برچیند» و آمریکائی‌ها را از کشور اخراج کند (شهباز، ۲۵ مرداد ۱۳۳۲: ۴).

دیگر ابزار تقویت منبع هنجاری، سرودها بود. این سرودها در نشریات و جزوات حزب چاپ و توسط اعضاء در راهپیمایی‌ها و میتینگ‌ها خوانده می‌شد (ترانه‌های رزم و انقلاب، ۱۳۴۵: ۱۶-۱). از لحاظ انواع بسیج، حزب توده در میانهٔ دو کودتا از بسیج تهاجمی بهره برد. با خروج شاه از کشور، حزب که فرصت پیش‌آمده را برای تغییر سلطنت و دستیابی به منافع خود مهیا می‌دید، خواستار استقرار نظام جمهوری دموکراتیک شد. حزب همچنین طرفداران خود را به خیابان فراخواند (جامی، ۱۳۹۲: ۷۱۰-۷۰۷)؛ اما هواداران حزب توده با طرفداران مصدق درگیر شدند (پتریک، ۱۳۹۳: ۶۵) و در نهایت به دنبال ملاقات هندرسون سفیر وقت آمریکا با مصدق در ۲۷ مرداد، دولت دستور ممنوعیت هرگونه تظاهرات و راهپیمایی را صادر کرد و توده‌ای‌ها ناچار به ترک خیابان‌ها شدند (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۲۶۳). به این ترتیب، عملاً حزب توده نتوانست از فرصت اندک موجود، برای بسیج منابع خود استفاده کند.

۷.سرکوب/تسهیل

در نظریهٔ تیلی، مؤلفه «سرکوب/تسهیل» ذیل عناصر برون‌گروهی مؤثر بر کنش جمعی دسته‌بندی می‌شود. این مؤلفه جزو مجموعه عواملی است که از بیرون بر گروه تحمیل شده و هزینه‌های گروه را کاهش یا افزایش می‌دهد (تیلی، ۱۳۸۵: ۱۵۰-۱۴۹).

۷-۱.بررسی مؤلفهٔ سرکوب/ تسهیل در رابطه با حزب ایران

با بررسی این مؤلفه و تأثیر آن بر روی حزب ایران می‌توان دریافت که این گروه در بازهٔ زمانی ۲۵ تا ۲۸ مرداد هر دو گزارهٔ «سرکوب» و «تسهیل» را به تناوب تجربه کرد. تا پیش از کودتای ۲۵ مرداد، عضویت شش نفر از اعضای حزب ایران در کابینهٔ مصدق، (سیف‌الله معظمی وزیر پست و تلگراف و تلفن، سید باقر کاظمی وزیر دارایی، داود رجبی وزیر راه و وزیر مشاور، جهانگیر حق‌شناس وزیر راه، مهدی آذر وزیر فرهنگ و هنر، خلیل طالقانی وزیر کشاورزی) و همکاری نزدیک افرادی دیگر از این حزب مثل اللهیار صالح و کریم سنجابی با دولت (یاری، ۱۳۸۴: ۵۸-۵۷)، فعالیت‌های گروه را تسهیل کرده بود. اما در پی وقوع کودتای ۲۵ مرداد، نیمه‌شب چهار تن از اعضای جبههٔ ملی ازجمله حسین فاطمی، ابراهیم خلیل عالمی، احمد زیرک‌زاده و جهانگیر حق‌شناس بازداشت و به پاسدارخانهٔ کاخ سعدآباد منتقل شدند (صدقی، ۱۹۸۶: نوار شمارهٔ ۵) که از این میان دو نفر آخر عضو حزب ایران بودند. در این مرحله، دستگیری اعضای حزب نمودی از «سرکوب» تلقی می‌شود؛ اما چند ساعت بعد، به واسطهٔ شکست کودتا و آزادی هر چهار نفر، حزب با تسهیل مواجه شد و با توجه به موقعیت حزب در دولت، این شرایط برای تشکل مزبور طی چند روز آتی تداوم پیدا کرد. تا اینکه در روز ۲۸ مرداد با وقوع کودتا یک‌بار دیگر حزب گرفتار سرکوب شد؛ مقر آن از سوی کودتاچیان اشغال و به آتش کشیده شد، عده‌ای از رهبران آن بازداشت و گروهی دیگر مخفی شدند (اسناد روابط خارجی آمریکا دربارهٔ نهضت ملی شدن نفت ایران، ۲/۱۳۷۷: ۱۰۴۸).

۷-۲.بررسی مؤلفهٔ سرکوب/ تسهیل در رابطه با جمعیت فدائیان اسلام

در بازهٔ مورد بررسی، جمعیت فدائیان اسلام دوره‌ای از سرکوب را پشت سرمی‌گذاشتند. اعضای این گروه از ابتدای سال ۱۳۳۰ طی چند مرحله بازداشت و زندانی شدند که مهمترین آن دستگیری و حبس نواب صفوی در ۱۲ خرداد آن سال بود. او پس از آزادی در ۱۴ بهمن ۱۳۳۱ از امور سیاسی فاصله گرفت (منظورالاجداد، ۱۳۷۹: ۲۱۵). این گروه در میانهٔ دو کودتا نیز مورد مشورت دولت و مورد وثوق فعالان نهضت نبود. به این ترتیب سرکوبی فدائیان و دستگیری گسترده اعضای آن جمعیت، برای این گروه هزینه‌زا بود و به انشقاق و گسست در ارکان آن جمعیت انجامید.

۷-۳.بررسی مؤلفهٔ سرکوب/ تسهیل در رابطه با حزب توده

بعد از سوءقصد به محمدرضا شاه پهلوی در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، رژیم، فعالیت‌های حزب توده را غیرقانونی اعلام کرد. با حصر بعضی رهبران و انزوای بعضی دیگر، حزب توده از نظر سیاسی در شرایط بغرنجی قرار گرفت و ناچار شد به صورت مخفیانه ادامه حیات دهد (آقاجری و نورمحمد، ۱۴۰۰: ۹). روزنامه‌های حزب تعطیل و اعضای آن بازداشت یا متواری شدند (کشاورز، ۱۳۵۷: ۱۲۴-۱۲۱). این موضوع موجب سرکوبی حزب توده شده و هزینه‌های کنش جمعی آن حزب را افزایش داد. با شکست کودتای ۲۵ مرداد، حزب توده از اختفاء خارج شد و هواداران خود را به سطح خیابان کشاند؛ اما بار دیگر به واسطهٔ اطلاعیه دولت مبنی بر ممنوعیت تظاهرات، خیابان‌ها را ترک کرده و از کنش جمعی بازماند.

۸.قدرت

مقولهٔ با اهمیت دیگر که از منظر تیلی بر کنش جمعی تأثیر مستقیم می‌گذارد، قدرت است. قدرت عبارت است از توان یک گروه در به دست آوردن منافع موردنظر خود (پناهی، ۱۳۹۲: ۳۴۹). مؤلفه‌هایی مثل حمایت مردم، ائتلاف و گستردگی ازجمله عوامل قدرت‌زا معرفی می‌شوند. از نظر تیلی، هدف مدعیان از کنش جمعی و جدال با یکدیگر دستیابی به قدرت است و تحولات در آرایش قدرت، عملکرد مدعیان را دچار تغییر می‌کند (اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۳۵۱).

از آنجاکه بنابر نظریهٔ تیلی *«عضویت در جامعهٔ سیاسی امتیاز بزرگی را در اختیار یک گروه می‌گذارد و در کلی‌ترین حالت باعث افزایش قدرت گروه می‌شود»* (تیلی، ۱۳۸۵: ۱۸۴)، از میان سه گروه مدعی که در این مقاله بررسی شدند، حزب ایران تا پیش از کودتای ۲۸ مرداد به واسطهٔ عضویت در حلقهٔ حاکمیت سیاسی، از قدرت بیشتری برخوردار بود؛ با این وجود این حزب برخلاف حزب توده، پایگاه اجتماعی نیرومندی نداشت. حزب توده از نظر گسترهٔ جغرافیایی و تعداد اعضاء، نسبت به حزب ایران و جمعیت فدائیان اسلام برتری داشت؛ اما بیرون از محدودهٔ حوزه سیاسی قرار گرفته بود. این حزب بعد از کودتای ناکام ۲۵ مرداد تلاش ناموفقی برای دستیابی به قدرت داشت و حتی با سازماندهی کادرهای خود تلاش کرد عملیات «ضدکودتا» طراحی کرده و قدرت خود را افزایش دهد. بر این اساس، کادرهای ضربتی که مجهز به سلاح و نارنجک بودند، تشکیل داد (جزنی، بی‌تا/۱: ۵۴). اما در عمل با وقوع کودتای ۲۸ مرداد و استقرار حکومت سرکوبگر، از رسیدن به قدرت بازماند. در این فهرست، فدائیان اسلام از نظر دسترسی به قدرت، در جایگاه آخر قرار می‌گیرد. این گروه در دورهٔ مورد بررسی ازلحاظ سیاسی، کارآیی سابق خود را از دست داده بود و برای رسیدن به اهداف اولیه‌اش که همانا تشکیل حکومت اسلامی بود، تلاشی نمی‌کرد (رهنما، ۱۴۰۰: ۳۸۰).

۹.فرصت/ تهدید

منظور تیلی از فرصت، حصول وضعیتی است که زمینه را برای تحقق منافع گروه‌های مدعی فراهم می‌کند. در سوی مقابل، تهدید حکایت از وضعیتی دارد که مدعیان را برای دستیابی به منافعشان با بحران مواجه می‌نماید (تیلی، ۱۳۸۵: ۱۹۶). در بازهٔ زمانی ۲۵ تا ۲۸ مرداد، هر سه گروه حزب ایران، فدائیان اسلام و حزب توده با فرصت‌ها و تهدیدهایی مواجه بودند. شکست کودتای ۲۵ مرداد یک رویداد فرصت‌ساز برای هر سه گروه تلقی می‌شد؛ زیرا با باز شدن فضای سیاسی، زمینهٔ تحرک مدعیان فراهم می‌گردید؛ البته این موضوع برای حزب توده اهمیت بیشتری داشت؛ چون این حزب از ۴ سال پیش غیرقانونی اعلام شده بود و اینک فرصت داشت با خروج از انزوای سیاسی، اهداف خود را پیگیری کند. خروج شاه از ایران فرصت دیگری برای هر سه گروه مدعی به حساب می‌آمد؛ چراکه تحقق منافع اولیه آن‌ها، در گرو اضمحلال نظام سیاسی حاکم بود. این‌که هر یک از گروه‌ها از فرصت پیش‌آمده چه بهره‌ای ببرند، به بسیج منابع و کنش جمعی آن‌ها بستگی داشت.

در سوی مقابل، ائتلاف آمریکا و انگلیس، برای هر سه گروه مدعی تهدید محسوب می‌شد؛ اما همهٔ مدعیان نسبت به این تهدید آگاهی نداشتند. درحالی‌که حزب توده در بیانیهٔ روز ۲۷ مرداد نسبت به این ائتلاف هشدار داد و نوشت: «*هدف آنها [آمریکا و انگلیس] سرکوب جنبش ملی، غارت منابع نفتی و تبدیل کشور به پایگاه سوق‌الجیشی است*» (جامی، ۱۳۹۲: ۷۰۷)، حزب ایران نسبت به آمریکا خوش‌بین بود (کوهستانی‌نژاد، ۱۴۰۰: ۳۱۲) و سران آن، اصلی‌ترین تهدید را از جانب کمونیسم احساس می‌کردند، نه آمریکا (مهربان، ۱۳۶۰: ۱۰۴). در نهایت نیز ائتلاف انگلیس و آمریکا موجب وقوع کودتای ۲۸ مرداد و شکست نهضت ملی شد.

یکی دیگر از وجوه تهدید، در رقابت‌های مدعیان با یکدیگر معنا پیدا می‌کند که براساس آن یک مدعی با حملات گروه دیگر منافع خود را در خطر می‌بیند (پناهی، ۱۳۹۲: ۳۴۹). در این رابطه، تحرکات حزب توده، برای دو گروه دیگر تهدید قلمداد می‌شد. بعد از کودتای اول، تحرکات حزب توده موجب ارعاب دو جریان دیگر به ویژه نیروهای مذهبی شد. ارگان رسمی حزب ایران در ۲۷ مرداد به توده‌ای‌ها تاخت و آنها را اپورتونیست‌هایی خواند که منافع ملی را فدای منافع حزبی می‌کنند (جبههٔ آزادی، ۲۷ مرداد ۱۳۳۲: ۱). این روزنامه، حزب توده و طرفداران انگلیس را در یک جبهه قرار داده و آنها را «آنگلوکمونیست» لقب داد (جبههٔ آزادی، ۲۸ مرداد ۱۳۳۲: ۱). نیروهای مذهبی نیز که به شدت از قدرت گرفتن حزب توده واهمه داشتند، در خیابان با توده‌ای‌ها درگیر شدند. به زعم آنها، دولت دست توده‌ای‌ها را باز گذاشته بود (دوانی، ۱۳۸۱: ۱۴۱–۱۴۰). دستگاه کودتا از بدگمانی مدعیان نسبت به یکدیگر، به منظور ایجاد شکاف هرچه بیشتر بین آنها بهره برد؛ کودتاچیان نیروهای مذهبی را از ائتلاف جبههٔ ملی و حزب توده در پشت‌پرده ترساندند و موجب

شدند گروه‌های مذهبی از سقوط مصدق استقبال کنند (نجاتی، ۱۳۷۳: ۴۱۶). سفارت آمریکا به این موضوع، این چنین دامن می‌زد:

«دولت به مخالفت با دربار روی آورده است و مخالفت با دربار مدت‌های طولانی یکی از برنامه‌های حزب توده بوده است. نخست‌وزیر با کاستن از قدرت مجلس، دستگاه قضایی، نیروهای مسلح، روحانیون، بازار و دربار به متمرکز ساختن قدرت در دست خود روی آورده است؛ همین مسئله سبب شده این نهادها که سدی مهم در برابر کمونیسم محسوب می‌شوند به میزان زیادی تضعیف شوند. حزب توده در حوزهٔ مخالفت با دربار مشترکات زیادی با دولت پیدا کرده است» (بارل، ۱۴/۱۳۸۹: ۱۳۶).

۱۰.کنش جمعی

از نظر تیلی، مجموعهٔ اقداماتی که یک مدعی برای رسیدن به اهداف خود انجام می‌دهد کنش جمعی نامیده می‌شود (تیلی، ۱۳۸۵: ۸۴). مدعیان بعد از شکست کودتای ۲۵ مرداد، با توجه به تضعیف پایه‌های رژیم پهلوی، فرصت مغتنمی برای نیل به قدرت در اختیار داشتند؛ اما از آنجاکه پیش از این به مقولهٔ بسیج تدارکاتی بی‌توجه بودند، در این ایام کوتاه نتوانستند کنش جمعی اثرگذاری ترتیب دهند.

۱۰-۱.کنش جمعی حزب ایران در میانهٔ دو کودتا

مهمترین اقدام حزب ایران در فاصلهٔ این چهار روز، شرکت در تظاهرات و پایین آوردن مجسمه‌های محمدرضا شاه و رضا شاه در میادین تهران بود (صدقی، ۱۹۸۶: نوار شمارهٔ ۵). حزب ایران، خواستار مصادرهٔ اموال و دارایی‌های خاندان سلطنتی به نفع نهضت ملی شد (جبههٔ آزادی، ۲۸ مرداد ۱۳۳۲: ۱). طرفداران این گروه در عصر ۲۵ مرداد در میتینگ بهارستان شرکت کردند و زیرک‌زاده به نمایندگی از حزب ایران پشت تریبون قرار گرفت و از تشکیل شورای سلطنتی حمایت کرد. این در حالی بود که در همان میتینگ، حسین فاطمی از انقراض سلطنت سخن گفته بود (باختر امروز، ۲۶ مرداد ۱۳۳۲: ۶). تا روز ۲۷ مرداد، طرفداران کم‌شمار حزب ایران در خیابان‌های پایتخت به حمایت از مصدق پرداختند و از صبح روز ۲۸ مرداد بنابر ابلاغیهٔ دولت، به خانه‌هایشان بازگشتند. تحرکات حزب ایران در میانهٔ دو کودتا، از انهدام مجسمه‌های شاه گرفته تا حضور در تظاهرات و درگیری‌های خیابانی با حزب توده، نشان می‌دهد این گروه گرفتار فضای هیجانی شده و سران آن قادر به تصمیم‌گیری آنی و برنامه‌ریزی فوری جهت شکل‌دهی به کنش جمعی نبودند.

۱۰-۲.کنش جمعی فدائیان اسلام در میانهٔ دو کودتا

در فروردین ۱۳۳۲ فدائیان به صراحت اعلام کردند از جنجال‌های سیاسی فاصله گرفته و تنها به برقراری حکومت اسلام می‌اندیشند (اطلاعات، ۲۵ فروردین ۱۳۳۲: ۳). رهبر این گروه نیز پس از آزادی از زندان، تغییر تاکتیک داده و برای استقرار حاکمیت اسلام، ملل مسلمان را به اتحاد و یگانگی فرامی‌خواند (رهنما، ۱۳۸۷: ۴۱۱). به این ترتیب، اعضای جمعیت فدائیان اسلام که بعد از

آزادی نواب، کمتر مواضع سیاسی اتخاذ می‌کردند، به جای شکل‌دهی کنش جمعی پس از کودتای ناموفق ۲۵ مرداد، محتاطانه به نظارهٔ رویدادها نشستند. سرعت وقوع رویدادها در دههٔ سوم مرداد ۳۲ و نیز بی‌برنامگی فدائیان اسلام در این ایام، موجب شد آن گروه از کنش جمعی بازبماند. رهبران فدائیان، قبل و بعد از کودتا قادر به سامان‌دهی گروه خود نبودند. آنها اساساً خود را برای این وضعیت آماده نکرده بودند. طبق گزارش شهربانی کشور، در روز ۱۸ مرداد ۱۳۳۲ نواب صفوی به همراه گروهی از یاران خود وارد شهرستان محلات شده و به این ترتیب، در آستانهٔ کودتا و در بوران حوادث، خارج از تهران به سر می‌برد (گل‌محمدی، ۲/۱۳۸۲: ۵۱۸). روز ۲۵ مرداد و درحالی‌که اوضاع سیاسی کشور تحت‌الشعاع کشف کودتا بود، فدائیان مشغول تشییع و تدفین جنازهٔ همسر نواب بودند. به گزارش شهربانی، در این روز جنازهٔ همسر نواب صفوی به قم منتقل شد و رهبر فدائیان به همراه جمعی از یارانش تا عصر آن روز در قم حضور داشت و حوالی نیمه‌شب به تهران مراجعت کرد (گل‌محمدی، ۲/۱۳۸۲: ۵۱۹). چنانکه از گزارش‌های تاریخی برمی‌آید، در روز ۲۸ مرداد، تنها نگرانی نواب، تحرکات توده‌ای‌ها بوده است. او دربارهٔ این موضوع استخاره می‌کند و بنابر استخاره، تصمیم به صبر می‌گیرد (رهنما، ۱۳۸۷: ۱۰۱۸).

۱۰-۳.کنش جمعی حزب توده در میانهٔ دو کودتا

بلافاصله بعد از فرار شاه، حزب توده طرفداران خود را به خیابان کشاند، اما به‌جای تحرکات حزبی و تشکیلاتی، بنای درگیری با رقبا گذاشت. حزب مزبور در این ایام پیشنهاد الغای سلطنت و تشکیل رژیم جمهوری را ارائه نمود (شهباز، ۲۷ مرداد ۱۳۳۲: ۳-۱) اما در این فرصت محدود هرگز نتوانست به تبیین دیدگاه‌های خود راجع به نظام سیاسی مطلوب بپردازد. در نهایت با ابلاغ ممنوعیت تظاهرات در ۲۸ مرداد، طرفداران حزب توده خیابان‌ها را ترک کردند. به این ترتیب، حزب در این روز عملاً عرصهٔ سیاسی را خالی کرد و این گروه نیز همانند دو جریان رقیب، قادر به دست زدن به کنش جمعی اثرگذار در میانهٔ دو کودتا نشد. نورالدین کیانوری علت اصلی عقیم ماندن کنش جمعی حزب توده در میانهٔ دو کودتا را دستور دولت مبنی بر ممنوعیت تظاهرات و درخواست مصدق از مرکزیت حزب توده مبنی بر تخلیهٔ خیابان‌های پایتخت می‌داند (کیانوری، ۱۳۵۹: ۴۳)؛ اما واقعیت آن است که در آستانهٔ کودتای دوم، نه تنها در صفوف کمونیست‌ها اختلافات داخلی و تردید رأی ملموس بود، بلکه شوروی نیز تمایل چندانی به ابقای دولت مصدق نداشت (بیل و لوئیس، ۱۳۶۹: ۴۶۱). چنین بود که به تعبیر مازیار بهروز، حزب توده با وجود در اختیار داشتنِ شبکهٔ سازمانی و پایگاه توده‌ای‌اش، در برابر نیروهای کودتا، با ناتوانی برخورد کرد (بهروز، ۱۳۹۰: ۴۶). چهار سال بعد در تیرماه ۱۳۳۶ و در جریان پلونوم چهارم کمیتهٔ مرکزی، رهبری حزب به اشتباهاتش در مواجهه با نهضت ملی و کودتای ۲۸ مرداد اعتراف و به خاطر بی‌عملی در ۲۸ مرداد اظهار پشیمانی کرد (کیانوری، ۱۳۵۹: ۱۷۹-۱۷۸).

۱۱.نتیجه

این مقاله در پی آن بود تا با استفاده از الگوی بسیج منابع چارلز تیلی چگونگی نقش‌آفرینی گروه‌های مدعی (حزب ایران، جمعیت فدائیان اسلام و حزب توده) را در روزهای منتهی به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بررسی کند. هرچند الگوی بسیج منابع به منظور تبیین شرایط انقلابی مورد پذیرش و استفاده محققین قرار گرفته و البته مدل کارآمدی نیز محسوب می‌شود، اما ضعف‌هایی نیز دارد. ازجمله این‌که تیلی در این الگو از تأثیر عوامل بین‌المللی در وقوع جنبش‌های اجتماعی غافل مانده است؛ عاملی که در کودتای ۲۸ مرداد اهمیت بسیاری داشت. وی همچنین به نقش رهبری در بسیج توده‌ها نیز بی‌توجه است. علاوه بر این، مدل تیلی یک الگوی کمّی است و به کیفیت کنش‌ها کمتر توجه می‌کند.

مقالهٔ حاضر کوشید با کاربست نظریهٔ کنش جمعی، به این پرسش پاسخ دهد که چرا با وجود تزلزل پایه‌های حاکمیت سیاسی بعد از شکست کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ و خروج شاه از کشور، گروه‌های مدعی در دستیابی به اهداف خود ناکام ماندند؟ درحالی که هر سه گروه مدعی، خواستار تغییر نظام سیاسی حاکم بودند. براساس یافته‌های پژوهش، یکی از علل این امر، فقدان سازمان اثرگذار در دورهٔ مورد بررسی بود؛ سازمانی که می‌توانست با شمولیت و گستردگی، به مثابه عنصری وحدت‌بخش عمل کند. عامل دیگر را باید در عدم بهره‌گیری مدعیان از اقسام منابع و انواع بسیج جستجو کرد؛ به منظور اثرگذاری و شکل‌دهی کنش جمعی، ضرورت داشت مدعیان از انواع منابع بهره بگیرند؛ اما در عمل، تنها حزب توده به صورت محدود موفق به این امر شد. افزایش هزینه در پی سرکوب‌های دولتی عامل دیگری بود که موجب تضعیف مدعیان شد؛ همچنین عدم شکل‌گیری ائتلاف و همگرایی (به مانند آنچه در سی تیر ۱۳۳۱ رقم خورد)، غفلت از فرصت‌های پیش‌آمده (شکست کودتای اول و فرار شاه از ایران) و بی‌توجهی به تهدیدهای موجود (اتحاد آمریکا و انگلیس) از عواملی بود که به عدم شکل‌گیری کنش جمعی احزاب سیاسی در بازهٔ زمانی ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دامن زد. علاوه بر این، سه گروه یادشده، در ایام کوتاه بین دو کودتا، قادر به تبیین دیدگاه‌های خود راجع‌به نظام سیاسی بدیل سلطنت نبودند. به این ترتیب، هیچ‌یک از گروه‌های مزبور نتوانستند منابع بسیج را تصاحب کرده و از آن در راستای کنش جمعی استفاده کنند. بعد از ۲۸ مرداد، هر سه گروه تاوان اشتباهات خود را دادند؛ حزب ایران با اختفاء و بازداشت رهبرانش، تضعیف شد؛ فدائیان اسلام با اعدام رهبر خود به گوشهٔ انزوا خزید و حزب توده با کشف سازمان نظامی، ضربهٔ سختی خورد.

منابع

آبراهامیان، یرواند، (۱۳۸۹)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمهٔ احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.

_____، (۱۳۹۲)، *کودتا (۲۸ مرداد، سازمان سیا و ریشه‌های روابط ایران و آمریکا در عصر مدرن)*، ترجمهٔ محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.

آقاجری، هاشم، نورمحمد، محسن، (آذر ۱۴۰۰)، *«حزب توده و مفهوم مارکسیستی- لنینیستی «مسئلهٔ ملی» در ایران (۱۳۲۰-۱۳۵۷)»*، پژوهش‌های علوم تاریخی، ۱۳(۳)، ۲۶-۱.

اخوان، بهرام، (۱۳۸۸)، *علل ناکارآمدی احزاب سیاسی در ایران*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

اسکاچپول، تدا، (۱۳۸۸)، *بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی*، ترجمهٔ هاشم آقاجری، تهران: مرکز.

اسماعیلی، خیرالله، (۱۳۷۹)، *احزاب سیاسی ایران، از مشروطیت تا کودتای ۲۸ مرداد*، ج ۱، کرمانشاه: طاق بستان.

اسناد روابط خارجی آمریکا دربارهٔ نهضت ملی شدن نفت ایران، (۱۳۷۷)، ج ۲، ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی و اصغر اندرودی، تهران: علمی.

اصغری، محمود، (۱۳۹۴)، *احزاب سیاسی ایران، کامیابی‌ها و ناکامی‌ها (۱۳۳۲-۱۳۲۰)*، تهران: کدیور.

امیدوار، حسین و دریابیگی، میرعلیرضا، (۱۳۸۹)، *جستاری تاریخی بر عوامل بازدارندهٔ احزاب سیاسی در ایران*، تهران: افراز.

بارل، آر. ام، (۱۳۸۹)، *یادداشت‌های سیاسی ایران (۱۳۴۴-۱۳۳۱)*، ج ۱۴، ترجمهٔ افشار امیری، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

بهروز، مازیار، (۱۳۹۰)، *شورشیان آرمان‌خواه (ناکامی چپ در ایران)*، ترجمهٔ مهدی پرتوی، تهران: ققنوس.

بیل، جیمز، لوئیس، ویلیام راجر، (۱۳۶۹)، *مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی*، ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران: نشر نو.

پتریک، کریستوفر، (۱۳۹۳)، *سیا در ایران (کودتای ۱۳۳۲ و ریشه‌های اختلاف ایران و آمریکا)*، ترجمهٔ نعمت‌الله عاملی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

پناهی، محمدحسین، (۱۳۹۲)، *نظریه‌های انقلاب: وقوع، فرایند و پیامدها*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

تبریزنیا، حسین، (۱۳۷۷)، *برخی علل ناپایداری احزاب سیاسی در ایران*، مشهد: سیاوش.

ترانه‌های رزم و انقلاب (مجموعهٔ سرودها)، (۱۳۴۵)، بی‌جا: حزب تودهٔ ایران.

تقریرات مصدق در زندان، (۱۳۵۹)، به کوشش ایرج افشار، تهران: فرهنگ ایران زمین.

تیلی، چارلز، (۱۳۸۵)، *از بسیج تا انقلاب*، ترجمهٔ علی مرشدی‌زاد، تهران: پژوهشکدهٔ امام خمینی و انقلاب اسلامی (وابسته به مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی).

جامی، (۱۳۹۲)، *گذشته چراغ راه آینده است*، جمعی از پژوهشگران (ویراست نو به کوشش فرید مرادی)، تهران: مؤسسهٔ انتشارات نگاه.

جزنی، بیژن، (بی‌تا)، *تاریخ سی سالهٔ ایران*، ج ۱، بی‌جا، بی‌نا.

جهان‌تاب، میلاد، (۱۴۰۲)، *حزب توده (۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد – بررسی جامعه‌شناسانهٔ سیر تاریخی)*، تهران: سرایش.

حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی، (۱۳۸۷)، به کوشش جمعی از پژوهشگران، تهران: مؤسسهٔ مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
حزب تودهٔ ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟، (۱۳۲۲)، تهیه شده در کمیسیون تبلیغات حزب توده، مندرج در: اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی و کمونیستی ایران، ج ۱، تهران: انتشارات علم.
حسینی‌زاده، محمدعلی و شفیعی اردستانی، رضا، (بهار و تابستان ۱۳۹۶)، *«بسیج منابع، فرهنگ سیاسی و مسئلهٔ تداوم نهضت‌های اجتماعی در ایران (مطالعهٔ موردی نهضت نفت)»*، تحقیقات تاریخ اجتماعی، ۷ (۱)، ۱۰۷-۸۵.
خامه‌ای، انور، (۱۳۶۳). *پنجاه نفر و سه نفر*، تهران: هفته.
خسروپناه، محمدحسین، (۱۴۰۱)، *سازمان افسران حزب تودهٔ ایران*، تهران: شیرازهٔ کتاب ما.
خسروشاهی، هادی، (۱۳۷۹)، *فدائیان اسلام (تاریخ، عملکرد، اندیشه)*، تهران: اطلاعات.
دوانی، علی، (۱۳۸۱)، *خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام محمدتقی فلسفی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
رهنما، علی، (۱۳۸۷)، *نیروهای مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملی*، تهران: گام نو.
_____، (۱۴۰۰)، *پشت پردهٔ کودتا: اوباش، فرصت‌طلبان، ارتشیان، جاسوسان*، ترجمهٔ فریدون رشیدیان، تهران: نی.
روزولت، کرومیت، (۱۳۹۴)، *کودتا (خاطرات کرومیت روزولت از کودتای بیست و هشت مرداد)*، ترجمهٔ محسن عسکری‌جهقی، تهران: ثالث.
زیرک‌زاده، احمد، (۱۳۷۶)، *پرسش‌های بی‌پاسخ در سال‌های استثنایی*، به کوشش ابوالحسن ضیاءظریفی و خسرو سعیدی، تهران: نیلوفر.
شهبازی، عبدالله، (۱۳۷۲)، *خاطرات ایرج اسکندری*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
صدقی، ضیاء، (۱۹۸۶)، *مصاحبه با احمد زیرک‌زاده*، پروژهٔ تاریخ شفاهی ایران در دانشگاه هاروارد (به کوشش حبیب لاجوردی)، ویرجینیا.
طبری، احسان، (۱۳۶۶)، *کژراهه (خاطراتی از حزب توده)*، تهران: مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر.
طیرانی، بهروز، (۱۳۷۶)، *اسناد احزاب سیاسی ایران (۱۳۳۰-۱۳۲۰)*، ج ۱، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
علم، محمدرضا، (۱۳۸۶)، *سهم فرهنگ سیاسی ایران در ناپایداری احزاب*، تهران: نیک‌فرجام.
فرهادی، احسان، کشاورز شکری، عباس، مرشدی‌زاد، علی، (بهار و تابستان ۱۳۹۳)، *«تحلیل مقایسه‌ای بسیج در انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی ایران با استفاده از مدل بسیج تیلی»*، تحقیقات تاریخ اجتماعی، ۴ (۷)، ۱۳۱-۱۰۹.
فوران، جان، (۱۳۹۲)، *مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی)*، ترجمهٔ احمد تدین، تهران: مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا.
کاتم، ریچارد، (۱۳۷۱)، *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمهٔ احمد تدین، تهران: کویر.

کاتوزیان، محمدعلی (همایون)، (۱۳۸۸)، *اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسلهٔ پهلوی*، ترجمهٔ محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.

کشاورز، فریدون، (۱۳۵۷)، *من متهم می‌کنم کمیتهٔ مرکزی حزب توده را*، تهران: رواق.

کوهستانی‌نژاد، مسعود، (۱۴۰۰)، *حزب ایران (مجموعهٔ اسناد و بیانیه‌ها ۱۳۳۲-۱۳۲۳)*، تهران: شیرازهٔ کتاب ما.

کیانوری، نورالدین، (۱۳۵۹)، *حزب تودهٔ ایران و دکتر محمد مصدق*، تهران: حزب تودهٔ ایران.

_____، (۱۳۷۱)، *خاطرات نورالدین کیانوری*، تهران: اطلاعات.

گل‌محمدی، احمد، (۱۳۸۲)، *جمعیت فدائیان اسلام به روایت اسناد*، ج ۱ و ۲، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

مدیرشانه‌چی، محسن، (۱۳۷۵)، *احزاب سیاسی ایران با مطالعهٔ موردی نیروی سوم و جامعهٔ سوسیالیست‌ها*، تهران: مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا.

مقصودی، مجتبی، (۱۳۸۹)، *تحولات سیاسی اجتماعی ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰)*، تهران: روزنه.

منظورالاجداد، سید محمدحسین، (پائیز ۱۳۷۹)، *«فدائیان اسلام»*، گفتگو، ۲۹، ۲۳۱-۱۸۷.

مهربان، رسول، (۱۳۶۰)، *بررسی مختصر احزاب بورژوازی لیبرال در مقابله با جنبش کارگری و انقلابی ایران*، تهران: انتشارات پیک ایران.

ناظم، رزا، (۱۳۸۸)، *سید حسین فاطمی و تحولات سیاسی ایران*، تهران: آگاه.

نجاتی، غلامرضا، (۱۳۷۳)، *جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲*، تهران: شرکت سهامی انتشار.

نظری، علی‌اشرف و عطارزاده، بهزاد، (تابستان ۱۳۹۱)، *«نظریهٔ بسیج منابع و تبیین کنش جمعی در قیام سی تیر ۱۳۳۱»*، پژوهش‌های انقلاب اسلامی، ۱ (۱)، ۷۰-۲۹.

نظری، فاطمه، (۱۳۹۶)، *زندگینامه و خاطرات امیرعبدالله کرباسچیان*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

نواب صفوی (میرلوحی)، سید مجتبی، (۱۳۵۷)، *اعلامیهٔ فدائیان اسلام یا کتاب رهنمای حقایق*، بی‌جا، بی‌نا.

یاری، سیاوش، (۱۳۸۴)، *حزب ایران به روایت اسناد ساواک*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

یوسفیان‌آرانی، جواد، فتح‌آبادی، حسین، فرهادی، علی، (۱۳۹۴)، *بسیج منابع در نهضت ملی ایران*، تهران: ارتش جمهوری اسلامی ایران (قرارگاه پدافند هوایی خاتم‌الانبیاء).

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما)

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی (کمام)

روزنامهٔ اطلاعات

روزنامهٔ باختر امروز

روزنامهٔ بسوی آینده

روزنامهٔ جبهه آزادی

روزنامهٔ رهبر

روزنامهٔ شهباز

روزنامهٔ نبرد ملت

نشریهٔ منشور برادری

Abrahamian, E., 1983, Iran between two revolutions, Translated by: A. Golmohammādi & M.E. Fattāhi, Tehrān: Ney. [In Persian].

_____, 2013, The Coup (The CIA, and the roots of modern U.S-Iranian relations), Translated by: M.E. Fattāhi, Tehrān: Ney. [In Persian].

Akhavān, B., 2009, Causes of the ineffectiveness of political parties in Iran, Tehrān: Islamic Revolution Documents Center. [In Persian].

Āqajari, H. & Nourmohammadi, M., 2021. The Tudeh Party and the Marxist-Leninist Concept of the "National Question" in Iran (1941-1979), Historical Sciences Studies, Vol.13, No 3, (1-26) [In Persian].

Asghari, M., 2015, Iran's political parties, successes and failures, Tehrān: Kadivar. [In Persian].

Behrooz, M., 2011, Rebels with a cause the failure or the left in Iran, Translated by: M. Partovi, Tehrān: Qoqnos. [In Persian].

Bill, J. & Louis, V.R, 1988, Mossadeq, Iranian Nationalism and oil, Translated by: A. Mahdavi & K. Bayāt, Tehrān: Nashr-e nou.

Burrel, R.M, 2010, Iran Political Diaries 1881-1965, Vol. 14, Translated by: A. Amiri, Tehrān: Islamic Revolution Documents Center. [In Persian].

Cottam, R., 1992, Nationalism in Iran, Translated by: A. Tadayon, Tehrān: Kavir. [In Persian].

Davāni, A., 2002, Memories and Struggles of Mohammad Taqi Falsafi, Tehrān: Islamic Revolution Documents Center. [In Persian].

Edwards, B & Gillham, P., 2013, Resource Mobilization Theory, prepared for The Blackwell Encyclopedia of Social and Political Movements, 2nd Edition.

Elm, M., 2007, The Contribution of Iran's Political Culture to Party Instability, Tehrān: NikFarjām. [In Persian].

Esmāeili, Kh., 2000, Iranian political parties from the constitutional era to the coup of August 19, 1991, Vol.1, Kermanshāh: Tāq Bostān. [In Persian].

Farhādi, E. & Others, Constitutional Revolution and Islamic Revolution of Iran Based on the Theory of Mobilization by Charles Tilly, Institute for humanities and cultural studies, Vol.4, No 7, (109-131). [in Persian].

Foran, J., 2013, Fragile resistance social transformation in Iran (from 1500 to revolution), , Translated by: A. Tadayon, Tehrān: Rasā. [In Persian].

Golmohammadi, A., 2003, Fada'iyan-e Islam according to the narrations, Vol.1-2, Tehrān: Islamic Revolution Documents Center. [In Persian].

Hoseinizādeh, M. & Shafiei Ardestāni, R., 2017, Mobilization of Resources: The Political Culture and the Issue of Continuity of Social Movements in Iran: The Case Study of Oil Movement, Institute for humanities and cultural studies, Vol.7, No 13, (85-107). [in Persian].

Jahāntāb, M., 2023, The Tudeh Party (1941 to the coup of 11 August – a sociological study of the historical course), Tehrān: Sorāyesh. [In Persian].
Jāmi, 2013, The past is a beacon for the future, a group of researchers, Tehrān: Negāh. [in Persian].
Jazani, B., Iran's thirty-year history, Vol.1, [in Persian].
Jenkins, J., 1983, Resource Mobilization Theory and the Study of Social Movements, Columbia: University of Missouri.
Kātoziyān, M., 2009, The political economy of Iran from the constitutional era to the end of the Pahlavi dynasty, Translated by: M. Nafisi & K. Azizi, Tehrān: Markaz. [In Persian].
Keshavārz, F., 1978, I accuse the Central Committee of the Tudeh Party, Tehrān: Ravāq. [in Persian].
Khāmei , A., 1984. Fifty three people, Tehrān: Hafteh [in Persian].
Khosropanāh, M., 2022, The Iranian Tudeh party officers' organization, Tehrān: Shirazah. [in Persian].
Khosroshāhi, H., 2000, The Devotees of Islam (History, Performance, Thought), Tehrān: Etelāāt. [in Persian].
Kiyānoori, N., 1980, The Tudeh Party of Iran and Dr. Mohammad Mossadegh, Tehrān: The Tudeh Party of Iran. [in Persian].
_____, 1992, Memories of Noureddin Kiyānoori, Tehrān: Etelāāt. [in Persian].
Kohestāninejād, M., 2021, Iran Party (Collection of Documents and Statements 1323-1332), Tehrān: Shirāzeh. [in Persian].
Manzourolajdād, M., Fada'iyan-e Islam, Goftegou Magazine, Vol.29, (187-231). [in Persian].
Maqsoudi, M., 2010, Iran's socio-political developments, Tehrān: Rozaneh. [in Persian].
Mehrabān, R., 1981, A brief survey of the liberal bourgeois parties in confronting the Iranian labor and revolutionary movement, Tehrān: Peik-e Iran. [in Persian].
Modiršanechi, M., 1996, Iranian political parties, Tehrān: Rasā. [in Persian].
Mossadegh's notes in prison, 1980, Compiled by I. Afshār, Tehrān: Iran Zamin. [In Persian].
NavābSafavi, M., 1978, Fadāeiyān's announcement. [In Persian].
Nazari, A. & Attārzādeh, B., Resource Mobilization of Theory and Collective Action of July 21st, 1952, Islamic Revolution Research, Vol.1, No 31 (29-70) [In Persian].
Nazari, F., 2017, Biography and memoirs of AmirAbdollāh Karbāschiān, Tehrān: Islamic Revolution Documents Center. [In Persian].
Nāzem, R., 2009, Seyyed Hossein Fatemi and Iran's Political Developments, Tehrān: Āgāh. [in Persian].
Nejāti, Gh., 1994, The movement to nationalize the oil industry and the coup of August 19, 1953, Tehrān: Sahāmi-e Enteshār. [in Persian].

Omidvār, H. & Daryābeigi, M.A, 2010, A historical study on the factors inhibiting political parties in Iran, Tehrān: Afrāz. [In Persian].
Panāhi, M.H, 2013, Theories of Revolution: Occurrence, Process, and Consequences Tehrān: Samt. [in Persian].
Petherick, C., 2014, The CIA in Iran: The Coup and the origins of the US-Iran divide, Translated by: N. Āmeli, Tehrān: Islamic Revolution Documents Center. [In Persian].
Rahnamā, A., 2008, Religious forces on the basis of the national movement, Tehrān: Gām-eNou. [In Persian].
_____, 2021. Behind the scenes of the coup, Translated by: F. Rashidiyān, Tehrān: Ney. [In Persian].
Roosevelt, K., 2015, Coup (Chromita Roosevelt's memoirs of the August 11 coup), Translated by: M. Asgari, Tehrān: Sales. [In Persian].
Sedqi, Z., (1986). Interview with Ahmad Zirakzadeh, Harvard Oral History Project (by Habib Lajavardi's effort) Virginia.
Shahbāzi, A., 1993, Memories of Iraj Eskandari, Tehrān: Political studies and research institute. [In Persian].
Skocpol, T., Vision and method in historical sociology, 2009, Translated by: H. Āqajari, Tehrān: Markaz. [In Persian].
Songs of War and Revolution (Hymns Collection), Publications of the Tudeh Party of Iran.
Tabari, E., 1987, "Kajrāheh" (Memoirs of the Tudeh Party), Tehrān: Amirkabir. [In Persian].
Tabrizniyā, H., 1998, Some Causes of the Instability of Political Parties in Iran, Mashhad: Siyavash. [In Persian].
Teyrāni, B., 1997, Documents of Iranian political parties, Vol.1, Tehrān: National Documents Organization of Iran. [In Persian].
The Tudeh Party from its formation to its collapse, 2008, Through the efforts of a group of researchers, Tehrān: Political studies and research institute. [In Persian].
Tilly, CH., 2006, From mobilization to revolution, Translated by: A. Morshedizād, Tehrān: Imam Khomeini and Islamic Revolution Research Institute. [In Persian].
US Foreign Relations Documents on the Iranian Oil Nationalization Movement, 1998, Vol.2, Translated by: A. Mahdavi & A. Androudi, Tehrān: Elmi.
What does the Tudeh Party of Iran say and what does it want?, 1943, prepared by the Tudeh Party Propaganda Commission, included in: Historical Documents of the Labor, Social Democratic and Communist Movement of Iran, Vol.1, Tehrān: Elm. [In Persian].
Yāri, S., 2005, The Iran Party according to SAVAK documents, Tehrān: Islamic Revolution Documents Center. [In Persian].

Yosefiyān Ārāni, J. & Others, 2015 Mobilizing resources in the Iranian national movement, Tehrān: Army of the Islamic Republic of Iran. [In Persian].
Zirakzādeh A., 1997, Unanswered Questions in Exceptional Years, by A.Z. Zarifi & Kh. Saeedi, Tehrān: Niloofar. [In Persian].
Library, Museum and Documentation Center of the Islamic Consultative Assembly
National Library and Archives Organization of Iran
Besūye-Āyandeh Newspaper. [in persian].
Etelāāt Newspaper. [in persian].
Jebhe-ye Āzādi Newspaper. [in persian].
Manshour-e Barādari Magazine. [in persian].
Nabard-e Mellat Newspaper. [in persian].
Rahbar Newspaper. [in persian].
Shahbāz Newspaper. [in persian].

University of Tehran Prees

Historical Sciences Studies

Online ISSN: 2676-3370

https://jhss.ut.ac.ir/



Seyyed Ahmed Barili's Political-Military Strategies in Confronting the Sikhs

Ahmad Zubair Bayanfar[1], Khadijeh Alemi[2]

1. Ph.D. Candidate in Islamic History, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran, Email: bayanfar@alumni.ut.ac.ir

2. Assistant Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran, Email: alemi1900@ut.ac.ir

Article Info

Article Type:
Research Article

Article History:
23, November, 2024

In Revised Form:
13, May, 2025

Accepted:
25, May, 2025

Published Onlin:
20, September, 2025

Keywords: Seyyed Ahmed Barili, Hijra, Jihad, Mujahideen Group, Sikhs.

Abstract

Seyyed Ahmed was from Bareilly who went to Delhi to study and became one of the students of Shah AbdulAziz of Delhi. In a fatwa, Shah AbdulAziz declared the Indian subcontinent Dar al Harb, and Seyyed Ahmed, inspired by his opinions, decided to remove the Indian subcontinent from non-Muslim rule through the principle of Jihad.Ahmed Barili's main goal was to liberate the subcontinent from British domination. Therefore, we first decided to form a region far from the British government and then make it a base for the liberation of the Indian subcontinent. Therefore, Ahmed Barili migrated to the northwestern regions of the subcontinent and, with the efforts of the Jamaat-e-Mujahideen movement, prepared for jihad against the Sikhs and the British. So the main question is what political and military strategies did Ahmed Barili adopt to use personal computers and Sikhs? The claim, using the library method and the use of descriptive and historical analysis, is that Ahmed Barili adopted the dual paths of migration and jihad to create Dar al-Islam and confront the Sikh state. The first research is that Ahmed Barili was the first Muslim in the Indian subcontinent to issue a fatwa of jihad against British colonialism and for the first time put forward the theory of Islamic rule over Sharia and called himself Amir al-Mu'minin. Despite winning the battle of Akora, he was defeated and killed in the two battles of Shaidu and Balakot.

Cite this The Author(s): Bayanfar, A. Z., Alemi, K., (2025). Seyyed Ahmed Barili's Political-Military Strategies in Confronting the Sikhs:Historical Sciences StudiesVol.17, No 1, Serial No.39 –Spring- Summer, (89-110).
DOI: 10.22059/jhss.2025.391112.473787

CC BY NC

Publisher: Unversity of Tehran Press
https://jhss.ut.ac.ir/article_104087.html?lang=en

1. Introduction

Following the death of Aurangzeb, the decline of the Mughal Empire accelerated, and succession conflicts created a political vacuum. In this context, groups like the Marathas, Jats, and Sikhs revolted against central authority. Simultaneously, European powers, notably the British, expanded their influence through trade privileges and deceptive diplomacy. Victory at the Battle of Plassey (1757) secured British dominance over Bengal and Bihar. Resistance from figures like Haider Ali and Tipu Sultan in Mysore ultimately failed. In response to this political decay, Shah Waliullah Dehlawi initiated a religious reform movement aimed at uniting Muslims and establishing an Islamic state. His disciples and descendants, particularly Shah Abdul Aziz (with his fatwa declaring India Dar al-Harb) and Seyyed Ahmed Barili, transformed these ideas into a socio-political and anti-colonial movement.

Although Seyyed Ahmed Barili's actions profoundly influenced Islamic movements in the subcontinent, they have received limited attention in Persian-language research. Existing works, such as those by Tarafdari or Nazemianfard, typically offer brief descriptions. Urdu works (e.g., by Mehr and Nadwi) often adopt an ideological and apologetic approach. While valuable English research, like the works of Altaf Qadir and Ayesha Jalal, exists, this article's focus is on analyzing Seyyed Ahmed Barili's political and military strategies against the Sikhs.

Seyyed Ahmed was born in 1786 in Rae Bareli. After his father's death, he went to Delhi to study under Shah Waliullah's family (Shah Abdul Aziz and others), mastering religious and mystical sciences. He then joined Amir Khan's army to gain military experience but left in opposition to Amir Khan's peace treaty with the British. Upon returning to Delhi, he was honored by his teacher and embarked on extensive preaching tours across the subcontinent.

He left behind works in Persian and Urdu, the most important being "Sirat-e-Mustaqeem." His other works, such as "Mulhamat-e-Ahmadiyya" and "Risala Asghal," deal with mystical and doctrinal issues. His collected correspondence is also crucial for understanding his relations with rulers and scholars.

By performing the Hajj pilgrimage when it had been suspended due to insecurity, Seyyed Ahmed demonstrated his resolve. This journey became a vast propaganda tour, paving the way for the formation of the Jamaat-e-Mujahideen. Responding to Shah Abdul Aziz's fatwa declaring India Dar al-Harb, he migrated with his followers in 1826 from British-controlled territories (Dar al-Harb) to the Frontier region (Dar al-Islam).

His military experiences and travels led him to conclude that only through jihad could an Islamic state be revived. He declared jihad against the Sikh rule in December 1826 and was proclaimed "Amir al-Mu'minin" (Commander of the Faithful) in February 1827 after receiving pledges of allegiance. He sent letters requesting help from neighboring Muslim rulers. His election as Amir was both for managing the jihad and controlling the undisciplined tribal forces.

Seyyed Ahmed chose the Frontier region as his main base (Dar al-Islam) for reasons including its Muslim majority, Sikh oppression, strategic location, and distance from complete British control. His thought was influenced by Shah Waliullah but, unlike traditional Sufism, emphasized direct emulation of the Prophetic path and Sharia, considering many common Sufi practices as innovation (Bid'ah). He implemented important social reforms, such as enforcing Zakat, prohibiting child marriage, and encouraging the remarriage of widows. His opponents labeled him a "Wahhabi," yet he remained faithful to Sufi orders

(Naqshbandiyya, Qadiriyya, Chishtiyya). Tribal opposition to his social reforms and religious strictness was a significant cause of his subsequent failures.

In the first battle, despite being outnumbered (1,500 Mujahideen vs. 7,000-10,000 Sikhs), Seyyed Ahmed achieved a decisive victory through a surprise night attack. This victory greatly enhanced his credibility and popularity.

In this battle, the betrayal of Yar Muhammad Khan Barakzai, a key ally who secretly negotiated with the Sikhs and withdrew his forces, led to a heavy defeat for the Mujahideen. This revealed that the alliance with tribal chiefs was fragile and based on self-interest, as they viewed Seyyed Ahmed 's religious government as interference in their affairs.

After repeated defeats and betrayals, Seyyed Ahmed retreated to Balakot. In the final battle, Sikh forces under Sher Singh, guided by a local, outflanked the Mujahideen positions and overpowered them. Seyyed Ahmed was killed in combat. His body was initially thrown into a river but was later secretly buried by his followers. His death was interpreted as his occultation (ghaybat), turning him into a symbol of resistance.

Seyyed Ahmed Barili's movement, a synthesis of Naqshbandi Sufism and the political thought of Shah Waliullah, became the first organized movement in the Indian subcontinent based on the dual strategy of "Hijrat and Jihad." His defeat can be attributed to two sets of factors: external factors (the military power of the Sikhs and British propaganda labeling him a Wahhabi) and internal factors (the tribal and self-centered structure of the Frontier society, the betrayal of tribal chiefs, and Seyyed Ahmed 's insufficient understanding of the tribal mindset, which led to resistance against his social and religious reforms). Despite his failure, his movement left a lasting legacy of armed resistance against colonialism in South Asia.

پژوهشهای علوم تاریخی

شاپای الکترونیکی:۳۳۷۰-۲۶۷۶

https://jhss.ut.ac.ir

راهبردهای سیاسی- نظامی سید احمد بریلی در رویارویی با سیک‌ها

احمد زبیر بیانفر[۱]، خدیجه عالمی[۲]✉

۱. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران، رایانامه: bayanfar@alumni.ut.ac.ir

۲. نویسندهٔ مسئول، استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران، رایانامه: alemi1900@ut.ac.i

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۳/۰۹/۰۳

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۴/۰۲/۲۴

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۴/۰۳/۰۵

تاریخ انتشار:
۱۴۰۴/۰۶/۳۰

واژه‌های کلیدی:
سید احمد بریلی، هجرت، جهاد، جماعت مجاهدین، سیک‌ها.

چکیده

سیداحمد بریلی از سادات شهر بریلی است که در هجده سالگی با هدف تحصیل به دهلی رفت و در زمره شاگردان شاه عبدالعزیز دهلوی جای گرفت. شاه عبدالعزیز به دلیل سلطه بریتانیا، در فتوایی شبه‌قاره‌هند را دارالحرب اعلام نمود و سیداحمد بریلی ملهم از آراء وی، بر آن شد تا از طریق اصل جهاد، عناصر بدعت‌آمیز را از اعتقادات مسلمانان برطرف و شبه‌قاره‌هند را از تیول غیرمسلمان خارج سازد. هدف اصلی سیداحمد بریلی، آزادی شبه‌قاره‌هند از سلطه بریتانیا بود. بنابراین تصمیم گرفت ابتدا در منطقه‌ای دور از دسترس بریتانیا حکومت اسلامی تشکیل داده و سپس آن را پایگاهی برای آزادسازی شبه‌قاره هند قرار دهد. از این‌رو سیداحمد بریلی به مناطق شمال غرب شبه‌قاره‌هند هجرت کرد و با تأسیس جنبش جماعت مجاهدین، آماده جهاد با سیک‌ها و بریتانیا گردید. بنابراین سوال اصلی پژوهش این است که سیداحمد بریلی جهت مواجهه مسلمانان و سیک‌ها چه راهبردهای سیاسی و نظامی را در پیش گرفت؟ مدعا با استفاده از شیوه کتابخانه‌ای و رویکرد توصیفی و تحلیل تاریخی این است که سیداحمد بریلی راهبردهای دوگانه‌ی هجرت و جهاد را برای ایجاد دارالاسلام و تقابل با دولت سیک در پیش گرفت. دستاورد پژوهش این است که سیداحمد بریلی نخستین فرد مسلمان در شبه‌قاره‌هند است که فتوای جهاد علیه استعمار بریتانیا را صادر و برای نخستین‌بار نظریه‌ی حکومت اسلامی بر مبنای شریعت را مطرح نمود و خود را امیرالمؤمنین نامید. وی با وجود پیروزی در نبرد آکوره، در دو نبرد شیدو و بالاکوت شکست خورد و به قتل رسید.

استناد: بیانفر، زبیر احمد، عالمی، خدیجه ؛ (۱۴۰۴). راهبردهای سیاسی- نظامی سید احمد بریلی در رویارویی با سیک‌ها: پژوهشهای علوم تاریخی، سال ۱۷، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان، شماره پیاپی ۳۹- (۱۱۰-۸۹).

DOI: 10.22059/jhss.2025.391112.473787

CC BY NC

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران

https://jhss.ut.ac.ir/article_104087.html?lang=en

۱. مقدمه

با درگذشت اورنگ‌زیب زوال حاکمیت گورکانیان در شبه‌قاره‌هند سرعت گرفت. نزاع جانشینی وی موجب خلاء سیاسی در شبه‌قاره‌هند شد (اسپیر، ۱۳۸۷: ۹۴). در چنین شرایطی، گروه‌های ناراضی مارات، جات و سیک به ستیز با حاکمیت مرکزی برخاستند و خودمختاری در پیش گرفتند. از طرف دیگر، پرتغال، هلند، فرانسه و بریتانیا امتیازات تجاری متعددی از شاهان گورکانی اخذ نمودند و به بهانه‌ی حمایت از تجار و ناوگان تجاری، نیروی نظامی به شبه‌قاره‌هند وارد کردند. بریتانیا با استفاده از وعده‌های تجاری، رشوه‌دادن به درباریان، ایجاد نفاق و اختلاف میان امیران شبه‌قاره‌هند به گسترش سلطه خود پرداخت؛ چنانکه در جنگ پلاسی[1] (۱۷۵۷م) مقاومت سراج‌الدوله در بنگال را در هم شکست و بر سراسر ایالات بنگال و بیهار مسلط شد. یکی از نخستین پیامد حکومت آن‌ها قحطی بزرگی بود که در سال ۱۷۷۰م در این دو ایالت پدید آمد و بیش از یک‌سوم جمعیت این نواحی را از بین برد. دومین پیامد حضور بریتانیا مقاومت مردمی علیه سلطه‌ی آنان بود. اگرچه حیدرعلی (۱۷۸۲-۱۷۶۷م) و فرزندش تیپوسلطان (۱۷۹۹-۱۷۸۲م) فرمانروایان ایالت میسور، با بسیج مردمی شکست سنگین بر بریتانیا وارد کردند؛ لیکن سرانجام از نیروهای آنان شکست خوردند. (نهرو، ۱۳۶۱: ۴۵۵؛ عالمی، ۱۳۹۶: ۳۷؛ Alemi& Mousavi salem, 2017: 231-232)

در شرایطی که انحطاط سیاسی استحکام و یکپارچگی حکومت گورکانیان را تهدید می‌کرد؛ شاه ولی‌الله دهلوی (۱۷۶۲-۱۷۰۲م) جنبشی در چارچوب اصلاح‌طلبی‌دینی به راه انداخت. وی آرزوی ایجاد یک حکومت توانمند اسلامی را در سر می‌پروراند؛ از این رو کنار زدن اختلافات مذهبی و فکری میان مسلمانان شبه‌قاره‌هند را ضروری می دانست. وی برای پیراستن باورها و عقاید دینی از موارد اختلاف‌انگیز، برجسته کردن بنیادهای مورد احترام همه‌ی مسلمانان و همچنین نشان دادن بی‌اهمیت بودن اختلاف‌نظرها بود. او ریشه‌ی نابه‌سامانی‌های جامعه و شرط بنیادین آسایش و کمال را مقوله‌ای مرتبط با امور معنوی و اخلاقی می‌دانست (احمدی‌منش، ۱۳۹۵: ۲۸). شاه‌ولی‌الله برای رهانیدن مسلمانان شبه‌قاره‌هند از تفرقه، به فرمان‌روایان مسلمان چشم امید داشت تا حکومت دهلی را بازسازی کنند و یکپارچگی را میان مسلمانان باز گردانند. از این رو از محمدشاه و دیگر بزرگان مسلمان مانند نجیب‌الدوله سردار قوم رهیلا، نظام‌الملک حیدرآباد و احمدشاه ابدالی درخواست کرد تا جبهه‌ای متحد در برابر سپاهیان غیرمسلمان تشکیل دهند (آواری، ۱۳۹۸: ۱۹۹).

اعقاب شاه ولی‌الله دهلوی افکار اصلاحی او را به حرکت اجتماعی-سیاسی و ضد استعماری تبدیل کردند. به دنبال تسخیر دهلی از سوی بریتانیا، شاه عبدالعزیز در مقام محدث هند طی

1 . Battle of Plassey

فتوایی اعلام کرد که هندوستان با تسلط و سیطرهٔ بریتانیا دیگر دارالاسلام نیست و به دارالحرب تبدیل یافته است. در همین راستا، شاگرد او سیداحمد بریلی (۱۷۸۶–۱۸۳۱م) جنبش جماعت مجاهدین را در میان قبایل پختون (ساکن در شمال غربی شبه‌قاره‌هند) با هدف بازسازی جامعه‌ی شبه‌قاره‌هند منطبق با اصول عدالت اجتماعی تشکیل داد و برای جهاد علیه سیک‌ها و بریتانیا آماده‌ی پیکار گردید (آنتونووا، ۱۳۶۱: ۷۸).

پیشینهٔ پژوهش

اقدامات سیداحمد بریلی(بریلوی) به رغم اهمیت و تأثیر آن بر جنبش‌های اسلامی شبه‌قاره‌هند، چندان مورد توجه پژوهشگران فارسی‌زبان قرار نگرفته است. در دهه‌های اخیر، منصور طرفداری در بخش‌هایی از کتاب «استعمار انگلیس و مسلمانان شبه‌قاره‌هند»، به این موضوع پرداخته است. از سوی علی ناظمیان‌فرد نیز مقاله‌ای با عنوان «طریقت محمدیه در هند بریتانیا» در سال ۱۳۸۴ چاپ شده که توصیف کوتاهی از زندگی سیداحمدبریلی و مبارزات وی با سیک‌ها ارائه نموده است. تفاوت اساسی پژوهش حاضر با مقاله فوق در تحلیل راهبردهای نظامی سید احمد بریلی در نبرد با سیک‌ها است. همچنین به زبان اردو، آثاری از سوی غلام‌رسول مهر با عنوان «تحریک سیداحمد شهید» و حسن علی ندوی تحت عنوان «سیرت سیداحمد شهید» نوشته شده است که به بررسی زندگی و مبارزات سیداحمد بریلی، جماعت مجاهدین و جنبش‌های متأثر از جماعت مجاهدین پرداخته‌اند. با این حال در کتب اردو به دلیل رویکرد ایدئولوژیک، نویسندگان در جایگاه یاران و پیروان اعتقادی سیداحمد بریلی سعی نموده‌اند از خطاهای وی ابا ورزند و ناکامی جماعت مجاهدین را نتیجه‌ی خودخواهی سران قبایل و فرهنگ قبایلی ارزیابی کنند. لذا تفاوت این کار با آثار ذکر شده، رویکرد بی‌طرفانه به حوادث است. به زبان انگلیسی نیز، الطاف قدیر و عایشه جلال پژوهش‌های آکادمیک و ارزنده درباره‌ی سیداحمد بریلی و جماعت مجاهدین انجام داده‌اند. اولی در اثر خود با عنوان « Sayyid Ahmad Barailvi: His Movement and Legacy from the Pukhtun perspective» سیداحمد را فرد الهام‌بخش در مبارزه با استعمار بریتانیا معرفی نموده و با اتکا به ساخت اجتماعی و فرهنگی خیبرپختونخواه، شکست جماعت مجاهدین را بررسی کرده است. عایشه جلال نیز در کتاب «Partisans of Allah: Jihad in South Asia » سعی کرده نسبت امر قدسی را با جنگ عادلانه و جهاد اسلامی تبیین نماید. وی در فصلی از کتاب با عنوان «شهدای بالاکوت» ایده‌پردازی جهاد از منظر سیداحمد بریلی را واکاوی نموده است. لذا تفاوت اساسی آثار مذکور با مقاله حاضر در توجه به راهبردهای سیاسی و نظامی سیداحمدبریلی در مواجهه با سیک‌ها است.

زندگی و زمانه سیداحمد بریلی

الف) زیست فردی

سیداحمد بریلی(بریلوی) در ۲۷ نوامبر ۱۷۸۶م در رای بریلی (اوتارپرادش کنونی) به دنیا آمد. (Ahmad, 1980: 22) شجرهٔ وی به حسن (ع) سبط اول محمد (ص) می‌رسد (علی، ۱۲۹۹: ۱۱). سلف دوازدهم سیداحمد بریلی، عارف و عالم شهیر سید رشیدالدین از راه غزنین همراه با جماعتی از مجاهدین وارد شبه‌قاره‌هند گردید (ندوی، ۱۳۹۶: ۹). سیداحمد بریلی از دوازده سالگی به سبب از دست دادن پدرش سیدمحمدعرفان و به منظور تأمین معاش خانواده به لکهنو[1] سفر نمود (عثمانی، ۱۹۸۳: ۲۲). کمی بعد به قصد دیدار با شاه عبدالعزیز رهسپار دهلی شد (حسنی، ۱۹۹۶: ۲۸). شاه عبدالعزیز از سیداحمد بریلی استقبال نمود و وی را نزد برادرش عبدالقادر دهلوی فرستاد تا در مسجد اکبرآبادی منزل گزیند (علی، ۱۲۹۹: ۱۸). وی در این دوره نزد شاه عبدالعزیز، شاه عبدالقادر، شاه رفیع‌الدین و احتمالاً شاه‌اسماعیل، آموزه‌های دینی را فراگرفت. با این‌حال، شاه عبدالعزیز به مثابه‌ی راهنمای معنوی وی، قرآن، تفسیر و حدیث را به او آموخت و سلوک عرفانی او را تحت نظر گرفت. بدین ترتیب سیداحمد بریلی از دین اسلام آگاهی یافت و با زبان‌های عربی و فارسی آشنا شد؛ به‌گونه‌ای که می‌توانست به هردو زبان بنویسد (Qadir, 2015: 29).

سیداحمد بریلی با سپری نمودن پنج سال در دهلی، در سال ۱۸۰۸م به رای بریلی[2] برگشت و با دختر یکی از بزرگان سادات نصیرآباد با نام زهره ازدواج نمود. یک سال بعد، همسرش دختری به دنیا آورد که نام او را ساره گذاشتند (مهر، ۲۰۰۸: ۱۲۴). وی در سال ۱۸۱۱م به امیرخان نواب تونک[3] پیوست و در آن‌جا فنون نظامی، تدبیر و انضباط را فراگرفت. او که معتقد به مبارزه با سلطه‌ی نیروهای غیرمسلمان بود، با عقد قرارداد صلح میان امیرخان و بریتانیا (۹ نوامبر ۱۸۱۷م) مخالفت نمود و این امر منجر به تیرگی روابط وی با امیرخان و بازگشت او به نزد شاه عبدالعزیز شد. وی در دهلی مورد استقبال قرار گرفت و از سوی شاه عبدالعزیز مفتخر به دریافت خرقه شد. شاه اسماعیل، شاه عبدالحی و شاه اسحق که از اعضای خانواده‌ی شاه ولی الله دهلوی و از رهبران علمای مسلمان شبه‌قاره‌هند بودند، به بریلی اقتدا کرده و وی را به عنوان مرشد روحانی خود پذیرفتند (Shah, 2009: 28). او با اجازه عبدالعزیز با هدف دعوت، سفرهای اصلاحی را آغاز نمود. سیداحمد بریلی در ابتدا به مناطق دوآب (گنگا و جمنا) سفر نمود؛ سپس از مناطق شرقی رای بریلی مانند بنارس و الله آباد دیدن کرد. سومین مقصد وی لکهنو بود. او سرانجام به مناطق کانپور، اکولا، جهان‌آباد و فتح‌پور سفرهایی انجام داد (نشاط، ۲۰۱۵: ۳۷).

---

1 . Lucknow
2 . Rae Bareli
3 . Tonk

ب) آثار و مکاتبات

سیداحمد بریلی آثار اعتقادی و فکری قابل توجهی به زبان فارسی و اردو از خود باقی گذاشت. وی در آثار و مکاتبات خویش، به مسایل اعتقادی و غالباً حوادث سیاسی و اجتماعی مسلمانان شبه‌قاره‌هند پرداخته است. وی درکتاب *صراط مستقیم* (بارزترین اثر اوکه در سال ۱۲۳۳ق نوشته شده) به مباحث اعتقادی و همچنین به جنبش خویش پرداخته است. رسالهٔ *اشغال* از دیگر آثار سیداحمد بریلی است که ۱۲۴۲ق نوشته شده است. رساله اشغال دربرگیرنده‌ی اذکار و معرفی سلسله‌ی مرشدان طریقت‌های چشتیه، قادریه و نقشبندیه است. *انوارالصلاه* اثر دیگر وی، احتمالاً در ۱۲۴۱ق تحریر گردیده و در آن به نماز، تزکیه نفس و تفسیر بعضی از سوره‌های قرآن پرداخته است. کتابی با عنوان *ملهمات احمدیه فی الطریق المحمدیه* از دیگر آثار سیداحمد بریلی است که با اهتمام محمد علی اکبرآبادی در ۱۲۹۹ق منتشر شده و شامل مباحث عرفانی و موضوعات امامت، ولایت، ایمان و عقل است. رساله‌ای در *نکاح بیوگان* اثر دیگر سیداحمد بریلی است که در آن مواجهه‌ی منفی مسلمانان شبه قاره هند با بیوگان را بر سبیل نقد برگزار کرده است.

از دیگر آثار می توان کتابهایی با عناوین *تواریخ عجیبه* یا *سوانح احمدی* (۱۳۰۹ق) و *مکاتبات سیداحمد شهید* (۱۳۰۱ق) را نام برد که اولی از سوی محمد جعفر تهانیسری و دومی از سوی عبیدالله غلام حسین تألیف شده است. این دو کتاب از آن جهت با اهمیت است که مکاتبات سیداحمد بریلی با شاهان، خوانین قبایل و عالمان را گردآوری نموده‌اند.

راهبردهای سیاسی سید احمد بریلی

الف) هجرت

فعالیت‌های سیاسی – اعتقادی سیداحمد بریلی با انجام فریضه‌ی حج آغاز شد. در آن زمان، به سبب تضعیف حاکمیت سیاسی مسلمانان و سلطه‌ی روزافزون نیروهای غیرمسلمان، شعائر اسلامی از جمله حج بنابر خطر دزدان دریایی و تسلط بریتانیا بر بنادر، با فتوای فقهی کنار گذاشته شده یا از آن غفلت می‌شد. سیداحمد بریلی با این حکم فقهی مخالفت و آن را تقبیح نمود. وی به منظور نشان دادن عزم و اراده خویش، اعلام داشت که فریضه‌ی حج را به‌جای خواهد آورد. (Qadir, 2015: 38) انجام فریضه حج با شور و هیجان بسیاری همراه شد و سیداحمد بریلی روز دوشنبه، ۳۰ ژوئیه ۱۸۲۱م بعد از نماز عید با کاروان ۴۰۰ نفری از موطن خویش، رهسپار حج گشت. کاروان مذکور از رای بریلی به داسویا[1] رفت و از آن‌جا با قایق به‌سوی کلکته حرکت نمود (ندوی، ۲۰۱۲: ۲۳). آنان در مسیر در مکان‌های مهم مانند الله‌آباد، بنارس، مرزاپور، غازی‌پور، داناپور، عظیم‌آباد و کلکته توقف کرده و فرصتی ایجاد شد تا هزاران نفر با بریلی دیدار و بیعت نمایند. این امر مردم را به انجام فریضهٔ حج جذب کرد و زمینه‌ی لازم برای شکل‌گیری

1 . Dasuya

جماعت مجاهدین را فراهم ساخت. او سه ماه در کلکته ماند و در آن‌جا با اعضای خانوادهٔ تیپوسلطان که در تبعید به سر می‌بردند، ملاقات نمود (نشاط، ۲۰۱۵: ۴۷). سیداحمد بریلی با ۷۵۳ نفر در فوریه ۱۸۲۲م کلکته را ترک و در ۲۰ مه ۱۸۲۲م به مکه رسید. وی رمضان را در مکه ماند و به مدینه رفت و در ۱۴ دسامبر ۱۸۲۲م از مدینه به قصد مکه خارج شد. سرانجام بعد از انجام مناسک حج با یارانش در ۲۵ ژوئن ۱۸۲۳م به شبه‌قاره هند بازگشت و بعد از اقامت کوتاه در بمبئی و کلکته در ۲۸ آوریل ۱۸۲۴م به زادگاهش رای بریلی رسید (Qadir, 2015: 42).

سیداحمد بریلی، نمایندهٔ بخشی از میراث فکری شاه‌ولی‌الله و عبدالعزیز دهلوی است که هدف آن پاک‌سازی جامعهٔ اسلامی از عقاید و اعمال غیراسلامی بود (مشیرالحسن، ۱۳۶۷: ۳۴۹). سیداحمد بریلی معتقد بود که فرمانروایان مسلمان شبه‌قاره‌هند، انگیزه‌ی جهاد با سلطهٔ غیرمسلمانان را ندارند. از این جهت، وی احیاء جامعه اسلامی را هدف اساسی خویش قرار داد. در حقیقت هجرت وی به ایالت سرحد را می‌بایست، پاسخ عملی به فتوای دارالحرب بودن شبه قاره هند از سوی شاه عبدالعزیز تلقی کرد. او در ۱۷ ژانویه ۱۸۲۶م رای بریلی را ترک و با گذر از مناطق گوالیار،[1] تونک، اجمیر، سند، حیدرآباد، کویته، درهٔ بولان، قندهار، غزنی و کابل به ایالت سرحد رسید (عثمانی، ۱۹۸۳: ۱۳۸). وی در این منطقه، برای نخستین‌بار در شبه قاره هند نظریه‌ی هجرت و جهاد را مطرح ساخت و به مردم ساکن در دارالحرب (مناطق تحت سلطهٔ بریتانیا) دستور داد تا به مناطق دارالاسلام (شمال غرب هند) مهاجرت کنند.

ب) جهاد

تجارب شخصی سیداحمد بریلی در سپاه امیرخان، سفرهایش به مناطق مختلف شبه‌قاره‌هند و مشاهدهٔ اوضاع سیاسی- اجتماعی رایج به وسعت بینش او افزود و وی را قادر ساخت تا اطلاعات دست اول از جامعه‌ی هندو و مسلمان داشته باشد. وی در مواجهه با ضعف و زوال قدرت سیاسی مسلمانان هند و تسلط سیک‌ها، هندوها و بریتانیا (موثقی، ۱۳۹۰: ۱۷)، اقداماتی را انجام داد که به یک سازمان مذهبی- سیاسی با شبکه‌ای از مراکز تبلیغی به نام «جماعت مجاهدین» منجر شد (احمد، ۱۳۶۷: ۱۷). وی در ایالت سرحد هدف اساسی خویش را تأسیس حکومت اسلامی و ایجاد روحیه‌ی جهاد برای رهایی مسلمانان از سیطره‌ی استعمار اعلام نمود. سرانجام سیداحمد بریلی در ۲۱ دسامبر ۱۸۲۶م علیه سیک‌ها اعلام جهاد کرد (پیترز، ۱۳۶۵: ۷۱). سپس در فوریه ۱۸۲۷م امارت اسلامی را تأسیس نمود و علمای هند و تعداد زیادی از سرداران و خوانین پختون با او به عنوان «امیرالمؤمنین» بیعت کرده و خطبه به نامش خوانده شد. بالا گرفتن اقدامات سیداحمد بریلی باعث نگرانی سلطان سیک شد. از این رو وی به سیداحمد بریلی پیشنهاد واگذاری مناطق ماورای اتک را داد؛ اما او نپذیرفت (طرفداری، ۱۴۰۰: ۲۷۱). سیداحمد بریلی در مرزهای شمال غربی

1 . Gwalior

(شامل پیشاور و نواحی آن) حاکمیت اسلامی را با هدف برقراری شریعت اسلامی در امور مالی و انتظامی تأسیس نمود (ندوی، ۱۳۹۶: ۲۳).

سیداحمد بریلی در ارتباط با امیرالمؤمنین خواندن خود چنین استدلال می‌کند:

«اقامت جهاد با اهل کفر و فساد بدون نصب امام صورت نمی‌گیرد. بناء علیه جماهیر مجاهدین و مشاهیر اعلام دین بر دست این‌جانب بیعت امامت به‌جا آورده و خطبه بنام این‌جانب خواندند. منصب امامت و منصب سلطنت تفاوت عظیم است که نصب امام محض برای اقامت جهاد و إزالَهٔ بغی و فساد است و منصب سلطنت تسلط بر بلاد، فرمانروایی و کشورگشایی» (حسین، ۱۹۷۵: ۱۸).

او نامه‌هایی به حاکمان مسلمان از جمله امیر دوست محمد حاکم کابل، یارمحمد حاکم پیشاور، شاه محمود حاکم هرات، نصرالله حاکم بخارا و سلیمان شاه حاکم چترال نوشت تا از داعیه‌ی جهاد او حمایت کنند. سیداحمد بریلی در نامه‌ای به شاه محمود چنین می‌نویسد:

«شورش اهل کفر و طغیان به‌حدی رسیده بود که تخریب شعائر دین و افساد حکومت سلاطین از دست کفره متمردین و نجات مفسدین بوقوع آمده و این فتنه عظیم تمام بلاد هند و سند و خراسان را فراگرفته، پس در این صورت تغافل در مقدمه استیصال کفره متمردین و تساهل در باب سرزنش باغیان مفسدین از اکبر معاصی است.» (حسین، ۱۹۷۵: ۱۸).

برخی محققان مسلمان اعلام جهاد از سوی سیداحمد بریلی را با شاخصه هایی مانند رضایت خداوند، هجرت مطابق ارشادات الهی قبل از انجام فریضهٔ جهاد، انتخاب امیرالمؤمنین، اقامهٔ جهاد تحت قیادت یک امام (shah, 2009:144)، ترجیح صلح بر جنگ، تأکید بر حل اختلاف‌ها از طریق مذاکره و رعایت اوامر الله و پیامبر اکرم(ص) در برخورد با اسرای جنگی برشمرده اند. (ندوی، ۲۰۱۱: ۲۴۱) با این همه به نظر می رسد انتخاب سیداحمد بریلی به‌عنوان امیرالمؤمنین، حاصل مواجههٔ او با سیک‌ها بوده است. افراد قبایل پیوسته به سیداحمد بریلی، دارای اهدافی مانند سرقت و غارت بودند و بدون برنامه‌ی نظامی در نبردها حضور می‌یافتند. لذا حلقه‌ی وفاداران سیداحمد بریلی به منظور کنترل مؤثر بر نیروی نظامی قبایل، در صدد انتخاب امیرالمؤمنین برآمدند. لذا همه با سیداحمد بریلی بیعت کردند و این پیام به مناطق مختلف شبه‌قاره‌هند رسانده شد (shah, 2009: 48).

ج) ایجاد دارالاسلام

سیداحمد بریلی جهاد را به عنوان راه رهایی مسلمانان شبه‌قاره‌هند از مشکلات، مطرح نمود. وی ایالت سرحد را به عنوان دارالاسلام و مرکز جهاد انتخاب کرد و در یکی از سخنرانی‌های خود تصریح کرد: «پختون‌های ایالت سرحد از وی دعوت کردند که به سرزمین‌شان مهاجرت نموده و با کفار جهاد نماید و صدها هزار نفر او را در مبارزه علیه سیک‌ها کمک می‌کنند.» (Qadir, 2015: 56). به نظر می رسد در انتخاب ایالت سرحد به‌عنوان مرکز دارالاسلام از سوی سیداحمد بریلی، مسائلی مانند کثرت مسلمانان در ایالت سرحد، ستم سیک‌ها بر قبایل پختون، عدم سیطرهٔ کامل سیاسی– نظامی کمپانی هندشرقی بر سرحد، موقعیت راهبردی و جغرافیای مناطق قبایل

مورد توجه بوده است. همچنین همسایگی این مناطق با حاکمیت‌های مسلمان و امکان برقراری ارتباط با مسلمانان تحت ستم سیک‌ها در بلوچستان، پنجاب و سند نیز از دیگر عوامل است (Qadir, 2014: 7). از سوی دیگر عواملی مانند سلطه کامل بریتانیا در مناطق مرکزی شبه‌قاره هند، عدم امکان برقراری ارتباط از دهلی به دیگر مناطق مسلمان‌نشین (جهت حمایت اقتصادی و نظامی) به دلیل سیطرهٔ بریتانیا بر راه‌ها و بنادر، تجربه‌ی شکست نظامی از بریتانیا، اتحاد رنجیت سنگهه با کمپانی هندشرقی و احتمال مخالفت نواب مسلمان با شورش، از جمله دلایلی است که سیداحمد بریلی ایالت سرحد را به عنوان دارالاسلام انتخاب نمود (Qadir, 2015: 57).

اندیشه سیداحمد بریلی متأثر از سنت «شاه ولی الله» بود؛ با این حال در تأسیس دارالاسلام از منش صوفیانه‌ی سنتی وی کمتر می‌توان سراغ گرفت. در زمان سیداحمد بریلی، صوفیان برای مسلمانان منشأ الهام و هدایت محسوب می شدند (آواری، ۱۳۹۸: ۲۴۱). سیداحمد بریلی در حرکتی بنیادین، پیروی از سلوک نبوی (ص) را به عنوان جایگزینِ اقتدا به صوفیان مطرح کرد (Haroon, 2011: 185). از نظر وی، شکل اکمل سلوک، چیزی جز شریعت نبود که بر قرآن و سنت رسول (ص) ابتنا داشت. او هر چیزی غیر از شریعت را بدعت و انحراف از دین می دانست (آواری، ۱۳۹۸: ۲۴۱). سیداحمد بریلی دو اصل اطاعت محض از خداوند و جدایی توحید از شرک را پایه‌ی نهضت خویش قلمداد کرد (پیترز، ۱۳۶۵: ۷۰). چنان که در «ملهمات احمدیه» به نقل از سیداحمد بریلی آمده است:

«باید دانست که ثمره شریعت و طریقت و اساس حقیقت و معرفت تحصیل محبت حضرت حق است. اگرچه مجمع علیه صوفیه کرام است اما این‌جا نکته‌ای است بسیار باریک که اکثر اهل زمان از آن در غفلت و نسیان‌اند و آن تمیز است در میان حب نفسانی که ملقب به عشق است و حب ایمانی که مشهور به حب عقلی است چه اول از واردات مبادی سلوک است و ثانی از کمالات انبیا و مقامات اولیای عظام. اکثر عوام صوفیه، اول را به‌جای ثانی ننهاده و مشارالیه با اشارات شرعیه پنداشته در تطبیق سیر انبیا و اولیا به احوال اهل عشق و مواحید تشویشات بی‌حاصل به‌کار می‌برند حال آن‌که سیر این بزرگواران هیچ‌گونه به‌واردات این سالکان مطابقت‌پذیر نیست.» (اکبرآبادی، ۱۲۹۹: ۳).

بر این اساس وی افراط در تعظیم مرشد را نفی و تاکید نمود: «از جمله بدعات مشرکین صوفی شعار که در خواص و عوام اهل زمان عموماً و در دیار هندوستان خصوصاً اشتهار یافته غایت افراط در تعظیم مرشد است به‌حدی که مشعر به اعتقاد و الوهیت و یا نبوت او باشد.»(شهید، ۱۲۴۶: ۵۰) سیداحمد بریلی همچنین نذر و نیاز به اولیا را بدعت و آن را مترادف شرک خفیه دانست. وی همچنین ماتم‌داری و تعزیه را به‌معنای بت‌پرستی مطرح کرد (شهید، ۱۲۴۶: ۵۹).

رویکرد سیداحمد بریلی از چند جهت با دیدگاه شاه‌ولی‌الله و شاه‌عبدالعزیز متفاوت بود. مخاطبان آن دو در مسئله مواجهه با سلطهٔ غیرمسلمانان شامل شاهان، نواب‌ها و نخبگان دینی بودند؛ اما سیداحمد بریلی برای دعوت اسلامی به مناطق مختلف شبه‌قاره‌هند سفر نمود و مردمان عادی را نسبت به مسوولیت‌های دینی و اجتماعی آنان در جهاد با استعمار آگاه نمود (Haroon,

182 :2011). در «صراط مستقیم» آمده است: «اصلاح بین الناس و نظم سیاست منزلی یا مدنی و تحمل مشاق در خدمت خلق الله و تحمل ایذا در تربیت آنان را بر عزلت و فرار از خلق و شغل اوقات به اذکار و مراقبات ترجیح داد.» (شهید، ۱۲۴۶: ۲۷). اجباری نمودن پرداخت زکات، ممنوعیت ازدواج دختران نابالغ یا فروش و بد دادن[۱] آنان، حل منازعات به‌جای رجوع به شیوخ و جرگه‌ی قبایل به دادگاه و قاضی از دیگر اقدامات سیداحمد بریلی است. از مهمترین مسائل اجتماعی که مورد توجه سیداحمد بریلی قرار گرفت، تجدید ازدواج بیوه زنان است. در صراط مستقیم تأکید شده است: «از جمله رسوم فاسده که در اهل اسلام و یا هندوستان به سبب اختلاط هندو اشتهار یافته ممانعت زنان بیوه از نکاح ثانی است و این رسم فاسد آن‌قدر رواج‌یافته که زیاده‌تر از محرمات شرعیه می‌دانند.» (شهید، ۱۲۴۶: ۶۵). سیداحمد بریلی خود پیشقدم شد و با بیوه برادرش که چندین سال قبل وفات یافته بود، ازدواج کرد. از آن پس ازدواج مجدد زنان بیوه رواج یافت و حکم آن به شهرهای مختلف ابلاغ گردید (Ahmad, 1966: 29).

با این همه اقدامات سیداحمد بریلی با واکنش‌هایی همراه بود. چنان که سیک‌ها، بریتانیا و کمپانی هند شرقی با هدف تضعیف سیداحمد بریلی، او را «وهابی هند» نامیدند (Hunter, 1872: 12؛ ستودارد، ۱۳۲۰: ۲۴۰). در ظفرنامه رنجیت سنگهه آمده است:

«میر احمد نامی از سیداحمد بریلی واقع هند اسم اعظم یافته بر سر دگرگونی برآمد، از زیارت قبور اولیاء و ازکیا و گذرانیدن نذور و افروختن چراغ در خلوتکده آن کهن خوابیدگان عالم قدس مانع آمده، چنانچه بسیاری را به کشف و برکات اسم اعظم از پا درآورده و در هندوستان علم محمدی برافراخته و بر سر جهاد شده و از آن‌جا در هر ملکی رسیده بسیاری را همراه کرده و اهل اسلام این مذهب را وهابیه نامند.» (ایم ای، ۱۹۲۸: ۱۷۳).

واقعیت امر این است که گرایش سیداحمد بریلی به وهابیت در هیچ اسنادی تأیید نگردیده است. (پیترز، ۱۳۶۵: ۷۰) بالعکس در «صراط مستقیم» به تأثیرپذیری سیداحمد بریلی از افکار شاه‌ولی‌الله و پایبندی وی به طرق ثلاثه (نقشبندیه، قادریه و چشتیه) اذعان و از آن به «شهرالطرق» یاد شده است (شهید، ۱۲۴۶: ۸). ضمن اینکه مردم مناطق قبایلی با اقدامات سیداحمد بریلی مانند پرداخت زکات، ممنوعیت فروش و بد دادن دختران مخالف بودند (Gupta, 2008: 165). بنابراین، توطئه‌ی غیرمسلمانان، حسادت و تنگ‌نظری سران قبایل باعث گردید، سیداحمد بریلی هشت‌بار با نیروهای قبایلی نبرد داشته باشد (Qadir, 2015: 281).

راهبردهای سیاسی سیداحمد بریلی از چند جهت محل تأمل است. برخی معتقدند، اقدامات سخت‌گیرانه‌ی سیداحمد بریلی هرچند به نتایج دلخواه منجر نگردید؛ اما باعث پراکندن تخم بی‌اعتمادی میان هندوها و مسلمانان شد. به نظر می رسد به دلیل تنوع فرهنگی شبه‌قاره‌هند و تأثیرپذیری مسلمانان و هندوها از سنن یکدیگر، امکان نداشت توده‌های سنتی، اسلام با قرائت

۱. از رسوم قبایلی افغانستان و پاکستان است. بدین صورت که هنگامی که یکی از مردان قبیله، مردی از دیگر قبایل را کشته یا جرم سنگینی مرتکب شده باشد، یکی از دختران قاتل به ازدواج اقوام مقتول در می‌آوردند.

قشری را بپذیرند (آواری، ۱۳۹۸: ۲۴۱). همچنین تقدم جهاد به‌جای برنامه‌ی تربیتی- اصلاحی قبایل، نشان می‌دهد که او یا قادر به درک ذهنیت قبایلی نبود یا با انتخاب ایالت سرحد به‌عنوان مرکز جهاد، عمداً ویژگی قبایلی را نادیده گرفت (Qadir, 2015: 290).

مواجهه نظامی سید احمد بریلی با سیک‌ها

با مرگ اورنگ‌زیب شبه‌قاره‌هند دچار آشوب گردید؛ چنانکه در سده هجدهم میلادی، سرزمین پنجاب به دوازده قلمرو مستقل تقسیم گردید که از سوی سردارهای سیک اداره می‌شد (Malhotra, 2003: 2). واژه سیک (Sikh) برابر با «شاگرد» و «مرید» و در اصطلاح به پیروان تعالیم گورو نانک و جانشینانش اطلاق می‌شود (قرایی، ۱۳۸۴: ۴۴۸).

در اوایل سده نوزدهم یکی از سرداران بنام رنجیت سنگهه[1] تمام قلمرو سیک‌ها را یکپارچه و دولت مقتدری در پنجاب تشکیل داد و بر همسایگان خود اعمال قدرت و نفوذ نمود (دولافوز، ۱۳۱۶: ۳۱۲). در زمان رنجیت سنگهه، مسلمانان در پنجاب، کشمیر و ایالت سرحد از ستم سیک‌ها به شدت رنج می‌بردند و در انجام مناسک دینی آزاد نبودند. به‌طوری که سیک‌ها با تصرف لاهور (۱۷۹۹م) به مسجد پادشاهی تعرض کردند. رنجیت سنگهه صحن آن را به عنوان ستورگاه اسب‌های ارتش اختصاص داد و هشتاد حجره‌ی آن را برای سکونت‌گاه سربازان استفاده کرد. در همین حین سیداحمد بریلی مسلمانان را به ایستادگی در برابر سیک‌ها تشویق نمود (مورگان، ۱۳۱۴: ۳۸۲). او و یارانش با سیک‌ها سه جنگ سنگین داشتند که در ذیل بدان پرداخته خواهد شد.

الف) جنگ آکوره و تاکتیک شبیخون

آکوره[2] منطقه‌ای است در هجده کیلومتری اتک[3] در کنار گذرگاه رود سند است که بیشتر ساکنین آن پختون‌ها هستند (Gupta, 2008: 163). سیداحمد بریلی در ۱۷ دسامبر ۱۸۲۶م در نامه‌ای به رنجیت سنگهه بیان نمود:

«داوطلبانه اسلام را بپذیرید که میان شما و مسلمانان پیوند برادری ایجاد شود یا تسلیم شوید و جزیه بپردازید تا از حمایت ما برخوردار گردید و اگر هیچ یک از این گزینه‌ها برای شما قابل قبول نیست آماده جنگ باشید. به یاد بدارید که تمام هندوستان با ما هستند و ما شهادت را بیشتر از شما که شراب را دوست می‌دارید، دوست داریم» (Qadir, 2015: 63).

در مقابل، رنجیت سنگهه[4] ارتش بزرگی را با فرماندهی بداسنگهه، آتارسنگهه و لهناسنگهه روانه‌ی ماورای اتک نمود (لطیف، ۱۹۹۴: ۸۲۳). سپاه آنان با عبور از خیرآباد به آکوره رسیده و در آن‌جا آماده‌ی پیکار با نیروهای سیداحمد بریلی شدند. سیداحمد بریلی با آگاه شدن از نقشهٔ جنگی

1 . Ranjit Singh
2 . Akora
3 . Attock
4 Ranjit Singh

بداسنگهه از چارسده به‌سوی شهر خوشاب شتافت و در ۱۹ دسامبر ۱۸۲۶م به نوشهره[1] رسید (مهر، ۲۰۰۸: ۴۵۷).

تعداد نیروهای نظامی سیک‌ها در جنگ آکوره به هفت تا ده هزار و تعداد مجاهدین به هزار و پانصد نفر بالغ می‌شد. مجاهدین برخلاف سیک‌ها، فاقد تجربه‌ی نظامی و متشکل از سه گروه پراکنده (هندی، قندهاری و ایالت سرحد) بودند (مهر، ۲۰۰۸: ۴۵۹). بداسنگهه نیروهای خود را در میدان مستقر ساخت و با صف‌بندی سپاهیان به دستجات گوناگون آماده‌ی رویارویی با مجاهدین گردید. سیداحمد بریلی که داعیهٔ جهاد و ایجاد دارالاسلام داشت، پیروزی در نخستین رویارویی نظامی با سیک‌ها را حیاتی می‌دانست (ندوی، ۲۰۱۱: ۵۰۲). از این رو، در پی مشورت با سران نظامی، راهبرد شبیخون را برگزید. سیداحمد بریلی تعداد نهصد مجاهد (۱۳۶ هندی، ۸۰ قندهاری و باقی نیروهای سرحدی) را به فرماندهی الله‌بخش‌خان برای انجام مأموریت انتخاب نمود. آنان با استفاده از قایق، مسافت هفت مایلی را طی و خود را به کرانه‌ی غربی رودخانه نزدیک سپاه سیک رساندند (عثمانی، ۱۹۸۳: ۱۵۷). مجاهدین در ۲۰ دسامبر ۱۸۲۶م لشکر سیک را در هنگام خواب غافلگیر کردند. در طی این عملیات تعداد ۷۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر از لشکر سیک به قتل رسید. تعداد کشته‌شدگان مجاهدین تنها به ۸۲ نفر محدود شد که ۳۶ تن از آنان هندی و ۴۶ تن قندهاری بودند (عثمانی، ۱۹۸۳: ۱۶۰). بداسنگهه در پی شکست به شیدو عقب‌نشینی کرد و خبر پیروزی سیداحمد بریلی به تمام مردم و امرای مناطق سرحدی و عالمان شبه‌قاره‌هند رسید. این پیروزی زمینه‌ی گرایش بیشتر به سیداحمد بریلی را فراهم آورد (مهر، ۲۰۰۸: ۴۷۴).

ب) جنگ شیدو و خیانت قبایل

شیدو[2] روستایی در ناحیه‌ی نوشهره است که در شرق آن رود سند و در جنوب آن کوه‌های ختک قرار دارد. (مهر، ۲۰۰۸: ۵۰۳) در۱۰ژانویه ۱۸۲۷م بزرگان قبایل خادی‌خان، اشرف‌خان، فتح‌خان، بهرام‌خان، سعادت‌خان و یارمحمدخان بارکزایی حاکم پیشاور همراه با برادرش پیرمحمدخان با سیداحمد بریلی برای جهاد با سیک‌ها پیمان و اعلام وفاداری نمودند (ندوی، ۱۳۹۶: ۱۹). برخی افراد سیداحمد بریلی که بنابر سوء تغذیه بیمار و برخی دیگر در جنگ آکوره زخمی شده بودند، نتوانستند در این جنگ شرکت کنند. سیداحمد بریلی اجازه داد، بیماران برای مداوا به پنجتار انتقال یابند و مجروحین در مصری‌بانده[3] درمان شوند (Qadir, 2015: 69). وی به همراه سران قبایل و تعداد ۸۰۰۰۰ هزار نیرو از رود کابل در نزدیکی نوشهره گذشت و به یارمحمدخان بارکزایی که همراه با ۲۰۰۰۰ نیرو در قسمت جنوبی رودخانه اردو زده بودند، ملحق گردید. (حسنی، ۱۹۹۶: ۸۷). بداسنگهه فرمانده ارتش سیک، همراه با ۳۰۰۰۰ تن در شیدو اردو زد. هرچند

1 . Nowshera
2 . Shaidu
3 . Misri Banda

نیروی سیک تعداد کمتری نسبت به مجاهدین داشت؛ اما در انضباط و آموزش‌های نظامی برتر بودند (Qadir, 2015: 69).

یک‌روز قبل از جنگ، سیداحمد بریلی از سوی نظرمحمد، آشپز یارمحمدخان مسموم شد. لذا سیداحمد توان شرکت در نبرد را نیافت. جنگ در ۲۵ فوریه ۱۸۲۷م اتفاق افتاد. پیروزی در آغاز، از آن مجاهدین بود. لیکن مذاکرات پنهانی یارمحمدخان با بداسنگهه و عقب‌نشینی وی از میدان نبرد، ضربه مهلکی به سپاه سید احمد وارد نمود (عثمانی، ۱۹۸۳: ۱۷۳). خیانت یارمحمدخان، راه را بر پیروزی سیک‌ها باز کرد و در این جنگ حدود ۶۰۰۰ هزار مجاهد کشته و زخمی شدند. گوپتا به نقل از مورای می‌نویسد: «سوارکاران سیک، مجاهدین فراری را تعقیب می‌کردند و هرکدام پانزده تا بیست نفر را کشتند.» (Gupta, 2008: 162). سیداحمد بریلی در نامه‌ی به یقین‌الله شاه لکهنویی این عقب‌نشینی را چنین شرح می‌دهد: «مجاهدین چند بار بر کفار شرار مظفر و منصور گردیدند و در یک نوبت به سبب مداخلت چندی از منافقین یک گونه گزندی به مؤمنین و صادقین هم رسید.» (حسین، ۱۹۷۵: ۲۰). مجاهدین بعد از شکست در مناطق یوسف‌زایی در تپه‌های سوات[1] و بونیر[2] پراکنده شدند. شکست سیداحمد بریلی موفقیت بزرگی برای سیک‌ها در مناطق مرزی بود. الطاف قدیر به نقل از سوهان لال می‌نویسد: «رنجیت سنگهه با رسیدن خبر پیروزی دستور برگزاری مراسم با شکوه داد. تمام شهر لاهور چراغان شد، اسلحه شلیک نمودند و پول میان مردمان فقیر در قلمرو سیک‌ها توزیع گردید.» این جنگ تنها اتحاد مسلمانان در مناطق مرزی علیه سیک‌ها بود که به شکست انجامید و پیامدهای جبران‌ناپذیری داشت (Qadir, 2015: 70).

به نظر می‌رسد تفکیک نشدن ساحت شریعت با حکومت از مسایل بنیادینی بود که رؤسای قبایل را به عدم همکاری واداشت (Jalal, 2008: 88). سران قبایل بیعت خود با سیداحمد بریلی را محدود به جنگ با سیک‌ها می‌دانستند. از این جهت، نامه‌های سیداحمد بریلی به حاکمان بخارا، کشمیر، چترال و قبایل پختون با هدف جهاد و همچنان فرامین شرعی او را مداخله در امور داخلی می‌پنداشتند. بنابراین سیمای سیداحمد بریلی در چشم آنان فردی اقتدارگرا با اهدافی نامحدود جلوه‌گرشد (Jalal, 2008: 89).

ج) جنگ بالاکوت و قتل سیداحمد بریلی

سیداحمد بریلی با شکست در جنگ شیدو، ناگزیر پنجتار را به عنوان پایگاه انتخاب نمود. (ندوی، ۲۰۱۱: ۲۳) اجرای شریعت و شکل‌گیری دستگاه قضایی باعث محدودشدن اختیارات رؤسای قبایل در این زمان گردید (Jalal, 2008: 94). از این نظر، اقدامات سیداحمد بریلی با مخالفت بزرگان قبایل پختون روبرو شد. خادی‌خان که در ابتدا از حامیان سیداحمد بریلی بود با سیک‌ها متحد شد

1 . Swat
2 . Buner

و در رویارویی با مجاهدین سیداحمد بریلی در قلعه هوند[1] به قتل رسید (ندوی، ۲۰۱۱: ۲۴). بعد از مرگ خادی‌خان، برادرش امیرخان به یارمحمدخان ملحق گردید. این اتحاد در سپتامبر ۱۸۲۹م به جنگ زیده انجامید و نیروی آنان در یک درگیری مختصر در برابر مجاهدین شکست خورد و یارمحمدخان به قتل رسید. سپس سیداحمد بریلی به قصد فتح کشمیر، سپاهی را به‌رهبری برادرزاده‌اش سیداحمد علی به فولرا در نزدیکی مانسهره[2]–ناحیه‌ی هزاره فرستاد؛ اما پاینده‌خان حاکم انب،[3] هاری سنگهه را که در مانسهره مستقر بود، از این امر با خبر ساخت. در نتیجه حمله غافلگیرانه‌ی سیک‌ها، مجاهدین شکست خورده و برادرزاده‌ی سیداحمد بریلی نیز کشته شد (Jalal, 2008: 97).

همکاری نکردن قبایل پختون به همراه اعلام نبرد سلطان محمد برادر یارمحمدخان علیه مجاهدین، سیداحمد بریلی را مجبور به نبردی به نام مایار نمود (Jalal, 2008: 99). در این نبرد تعداد نفرات سیداحمد بریلی به ۳۰۰۰ نفر و سلطان محمد بالغ بر ۱۲۰۰۰ نفر بود. اما در حین نبرد سلطان محمد پا به فرار گذاشت. سیداحمد بریلی در سال ۱۸۳۰م پیشاور را تصرف کرد؛ اما برخلاف مشورت یارانش سلطان محمد را بخشید و بعد از دو ماه در نوامبر ۱۸۳۱م دوباره عهده‌دار حاکمیت پیشاور ساخت و مشروط نمود تا مطیع بماند. سید احمد بریلی، سید مظهر علی را به‌عنوان قاضی شهر گمارد تا احکام شرعی را در پیشاور اجرا نماید. چندی بعد سلطان محمد پیمان‌شکنی نمود و مظهر علی را همراه با ۱۵۰ نفر یارانش به قتل رساند (عثمانی، ۱۹۸۳: ۲۶۴). از این رو سیداحمد بریلی که از خیانت خان‌های پیشاور ناامید شده بود، تصمیم گرفت مناطق قبایلی را ترک و مبارزات خود را علیه سیک‌ها در هزاره و کشمیر متمرکز کند. از این‌رو به هزاره مهاجرت کرد و در بالاکوت[4] منطقه‌ی کوچکی در دره کاغان مستقر شد (Ahmad, 1980: 274).

بر اساس راهبرد سیداحمد بریلی، ملالعل محمد قندهاری در گذرگاه جنوب‌غربی متی‌کوت،[5] امان الله لکهنوی در ضلع‌جنوبی، مولوی نصیرالدین در گذرگاه بهوگرمنگ[6] و تعدادی از مجاهدین برای حفاظت از پل منتهی به سمت جنوب‌شرقی مستقر شدند (Qadir, 2015: 149). مجاهدین با آبیاری مزارع در منطقه‌ای کم ارتفاع میان متی‌کوت و بالاکوت، تلاش کردند لشکر سیک را در ورودی روستا غافلگیر نمایند. لیکن شیرسنگهه فرمانده سیک، با استفاده از راهنمایی یکی از بومیان، راه ورودی دیگری برای روستا جست (ندوی، ۱۳۹۶: ۲۹). لشکر سیک از جنوب‌غربی وارد روستا شد و بر ملا لعل محمد قندهاری پیروز شده و بر تپه‌ای که بر بالاکوت

1. Hund
2. Mansehra
3. Anab
4 . Balakot
5 . Matikot
6 . Bhogarmang

تسلط داشت، چیره شدند. سیداحمد بریلی با وجود تلاش برای گردآوری لشکر متفرق و سازماندهی آنان، در جنگ تن به تن در ۵ مه ۱۸۳۱م کشته شد. مولانااسماعیل از یاران نزدیک وی نیز در این نبرد به قتل رسید. تعداد کشته‌شدگان مجاهدین را مهتاب‌سنگهه ۵۸۷ نفر، بیلیو ۱۳۰۰ نفر و مسلمانان حدود ۳۰۰ نفر و تعداد کشته‌شدگان سیک نیز حدود ۷۰۰ نفر گزارش کرده اند (Ahmad, 1980: 283).

شاهزاده شیرسنگهه بعد از شناسایی جسد سیداحمد بریلی به مسلمانان بومی آن منطقه اجازه داد تا او را مطابق اسلام تشییع نمایند. آن‌ها او را در قبری کنار رودخانه‌ای کنهار دفن نمودند. یک روز بعد از برگشت شیرسنگهه، با دستور ماهان سنگهه و لکهمیر سنگهه، سربازان سیک جسد را از قبر بیرون و آن را چند تکه کرده و شبانه به رودخانه انداختند. صبح زود مردم جسدِ شناور را از رودخانه بیرون آوردند و جای پنهان اطراف بالاکوت دفن کردند (Ahmad, 1980: 286). عدم شاهد عینی هنگام مرگ سیداحمد بریلی و تلاش ناکام یارانش در پیدا کردن آن، موجب پخش اخباری مبنی بر غیبت سیداحمد بریلی شد. آنان معتقد شدند که مسلمانان باید متحد شوند و با سیک‌ها و بریتانیا بجنگند. سرانجام سیداحمد بریلی برخواهد گشت و آن‌ها را تا پیروزی رهبری خواهد کرد (پیترز، ۱۳۶۵: ۷۱). سیداحمد بریلی در طول حیات خود سه بار ازدواج کرده بود که حاصل آن دو دختر (ساره و هاجره) بود. بعد از مرگ وی، آنان با حمایت مالی نواب وزیرالدوله در تونک استقرار یافتند. (عثمانی، ۱۹۸۳: ۲۹۳) با مرگ سیداحمد بریلی، رنجیت سنگهه تمام مناطق کشمیر، مولتان و پیشاور را تحت کنترل در آورده و حاکمیت سیک را تثبیت نمود (Latif, 1891: 443).

نتیجه

جنبش سید احمد بریلی متأثر از تصوف نقشبندیه و عقاید دینی و سیاسی شاه‌ولی‌الله دهلوی و شاه عبدالعزیز بود. سیداحمد بریلی که در زمره شاگردان عبدالعزیز بود؛ فتوای وی مبنی بر دارالحرب بودن شبه‌قاره‌هند را اساس نهضت قرار داد و وجوب جهاد علیه سیک‌ها و بریتانیا را ضروری دانست. از این نظر، او به عنوان نخستین مسلمان در شبه قاره هند شناخته می‌شود که راهبرد دوگانه‌ی هجرت و جهاد را علیه سیک‌ها و بریتانیا اتخاذ کرد. او پس از بازگشت از سفر حج، جماعت مجاهدین را تأسیس کرد. وی به منظور تحکیم نظام اسلامی، اصلاح مفاسد اجتماعی و رفع سلطه غیرمسلمانان در شبه‌قاره‌هند بر اصل جهاد تأکید نمود.

سیداحمد بریلی برای رسیدن به راهبرد خود، قصد داشت ابتدا منطقه‌ای را که دست بریتانیا به آن نرسیده اشغال نماید و بعد از استقرار حکومت اسلامی در آن منطقه، شروع به آزادسازی شبه‌قاره‌هند نماید. از این جهت، او همراه با مجاهدین در ۱۷ ژانویه ۱۸۲۶م از رای بریلی به ایالت سرحد هجرت نمود و به مسلمانان ساکن در دارالحرب (مناطق تحت سلطهٔ بریتانیا) ابلاغ کرد تا به مناطق دارالاسلام (شمال غرب هند) مهاجرت کنند. حرکت او در ابتدا مبتنی بر جهاد علیه

سیک‌ها و سپس بریتانیا بود. از این‌رو، در ۲۱ دسامبر ۱۸۲۶م علیه سیک‌ها اعلام جهاد نمود و در فوریه ۱۸۲۷م خود را امیرالمؤمنین خواند و در ایالت سرحد (خیبرپختونخواه کنونی) حاکمیت اسلامی اعلام کرد. سیداحمد بریلی سه جنگ عمده با سیک‌ها انجام داد. در نبرد آکوره پیروز شد. لیکن در نبردهای شیدو و بالاکوت شکست خورد. شخص سیداحمد بریلی در نبرد بالاکوت مقتول شد.

ناکامی سیداحمد بریلی در راهبردهای دوگانه‌ی هجرت – جهاد به دو عامل درونی و بیرونی وابسته بود. تلاش سیداحمد بریلی در راهبردهای دوگانه فوق، ایجاد هویتی یکپارچه برای نظام اسلامی سرحد در برابر هجمه‌های بیگانه بود. لذا عامل بیرونی یعنی حضور نظامی دولت سیک و بریتانیا به مثابه‌ی جریان مختل کننده نظام سیاسی حاکمیت اسلامی سرحد عمل نمود.

مهمترین حربه‌ی سیاسی دول سیک و بریتانیا، القای وهابی بودن سیداحمد بریلی است. این امر موجب نگرانی بخش قابل توجهی از بدنه‌ی نظام اسلامی سرحد که دل‌بستگی ویژه‌ای به آداب و سنن صوفیانه داشتند؛ گردید و عملاً هویت یکپارچه سیاسی را دچار اختلال نمود.

بی‌توجهی سیداحمد بریلی به ساختار قبیله و نظام قبیله‌ای حاکم بر مردمان سرحد از دیگر عوامل تضعیف سیاست‌های او به شمار می رود. این امر چنان وی را به خود مشغول نمود که موجب رویارویی قبایل با سیداحمد بریلی شد.

منابع

آواری، بورجور (۱۳۹۸) تمدن اسلامی در جنوب آسیا: تاریخچه‌ای از قدرت و حضور مسلمانان در شبه‌قاره‌هند، ترجمهٔ افسانه منفرد، تهران: اختران.

اسپیر، پرسیوال (۱۳۸۷) تاریخ هند، ترجمهٔ همایون صنعتی‌زاده، قم: نشر ادیان.

احمدی‌منش، محمد (۱۳۹۵) اسلام و سیاست در پاکستان، تهران: پژوهشکدهٔ تاریخ اسلام.

اکبرآبادی، محمدعلی (۱۲۹۹) ملهمات احمدیه فی الطریق المحمدیه، آگره: مطبع مفید عام.

احمد، عزیز (۱۳۶۷) تاریخ تفکر اسلامی در هند، ترجمهٔ نقی لطفی و محمد جعفر یاحقی، تهران: انتشارات کیهان.

ایم. اے، سیتا رام کوهلی (۱۹۲۸) ظفرنامهٔ رنجیت سنگهه، لاهور: بیت العلوم پنجاب.

ام. آی. آکسفورد، ث. ف. دولافوز (۱۳۱۶) تاریخ هند، ترجمهٔ سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران: چاپخانهٔ مجلس.

پیترز، رادولف (۱۳۶۵) اسلام و استعمار یا جهاد در عصر حاضر، ترجمهٔ محمد خرقانی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.

حسین، غلام (۱۹۷۵) مکاتیب سید احمد شهید، لاهور: مکتبهٔ رشیدیه لمتید.

حسنی، محمد حمزه (۱۹۹۶) تذکره حضرت سیداحمد شهید، کراچی: نشریات اسلام.

ستودارد، لوتروپ (۱۳۲۰) عالم نو اسلام یا امروز مسلمین، ترجمهٔ سید احمد مهذب، تهران: طبع کتاب.

شهید، سید محمداسماعیل (۱۲۴۶) صراط مستقیم، لاهور: المکتبه السلفیه.

طرفداری، منصور (۱۴۰۰) استعمار انگلیس و مسلمانان شبه قاره هند، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

عالمی، خدیجه (۱۳۹۶) فرمان‌های اقتصادی تیپوسلطان، تهران: امیرکبیر.

عثمانی، قمر احمد (۱۹۸۳) بریلی س‌ے بالاکوت، لاهور: اداره اسلامیات.
علی، سیدمحمد (۱۲۹۹) مخزن احمدی، آگره: مطبع مفید عام.
قرایی، فیاض (۱۳۸۴) ادیان هند، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
آنتونووا و دیگران (۱۳۶۱) تاریخ نوین هند، ترجمهٔ پرویز علوی، تهران: نشر بین الملل.
لطیف، سیدمحمد (۱۹۹۴) تاریخ پنجاب، لاهور، تخلیقات.
مهر، غلام رسول (۲۰۰۸) تحریک سید احمدشهید، ممبئی: دارالکتاب دیوبند.
مشیرالحسن (۱۳۶۷) جنبش اسلامی و گرایش‌های قومی در مستعمرهٔ هند، ترجمهٔ حسن لاهوتی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
مورگان، کنث (۱۳۴۴) اسلام صراط مستقیم، ترجمهٔ امین بحرالعلومی و رضائی مجتهدی نوروزی، تبریز: کتاب فروشی حقیقیت.
موثقی، سید احمد (۱۳۹۰) جنبش‌های اسلامی معاصر، تهران: سمت.
نهرو، جواهر لعل (۱۳۶۱) کشف هند، ترجمهٔ محمود تفضلی، تهران: امیر کبیر.
ندوی، سید ابوالحسن علی (۲۰۱۱) سیرت سیداحمد شهید، لکهنو: مجلس تحقیقات و نشریات اسلام.
ـــــــــــ (۱۳۹۶) امام سید احمد شهید در آینه تاریخ، ترجمهٔ محمد قاسم قاسمی، وب‌سایت مجموعهٔ موحدین.
ـــــــــــ(۱۳۹۶) آنگاه که نسیم ایمان وزید، ترجمهٔ محمد ابراهیم دامنی، وب‌سایت موحدین.
ندوی، عبدالمعید (۲۰۱۲) نقوش حضرت سید احمد شهید، لکهنو: الفرقان.
نشاط، شاه عبادالرحمن (۲۰۱۵) سیداحمد شهید: شخصیت، تحریک اور اثرات، لکهنو: دارعرفات.
Aḥmad, ʻAzīz (1367). *Tārīkh-i Tafakkur-i Islāmī dar Hind*, Tarjumah-'i Naqī Luṭfī va Muḥammad Jaʻfar Yāḥaqqī, Tehran: Intishārāt-i Kayhān. [in Persian].
Ahmad, Mohiddin (1980) Saiyid Ahmad Shahid His Life and Mission, Lucknow: Academy of Islamic Research.
Ahmad, Mohiddin (1980) Saiyid Ahmad Shahid His Life and Mission, Lucknow: Academy of Islamic Research.
Ahmad, Qeyamuddin (1966) The Wahabi Movement in India, Calcutta: Firma K. L. Mukhopadhyay.
Ahmad, Qeyamuddin (1966) The Wahabi Movement in India, Calcutta: Firma K. L. Mukhopadhyay.
Aḥmadī Munsh, Muḥammad (1395). *Islām va Sīyāsat dar Pākistān*, Tehran: Pizhūhishkadah-'i Tārīkh-i Islām. [in Persian].
Akbarābādī, Muḥammad ʻAlī (1299). *Mulhamāt-i Aḥmadīyah fī al-Ṭarīq al-Muḥammadīyah*, Āgrah: Maṭbaʻ-i Mufīd-i ʻĀm. [in Urdu].
Alemi, Khadija & Seyyedeh Leila Mousavi Salem (2017) "Tipu Sultan's Role in Forming India's Independence Fields", Review of European Studies, 9 (1): 226-233.
Alemi, Khadija & Seyyedeh Leila Mousavi Salem (2017) "Tipu Sultan's Role in Forming India's Independence Fields", Review of European Studies, 9 (1): 226-233.
Alemi, Khadija (1396). *Farmānhā-'i Iqtisādī-i Tīpū Sulṭān*, Tehran: Amīr Kabīr. [in Persian].

ʻAlī, Sayyid Muḥammad (1299). *Makhzan-i Aḥmadī*, Āgrah: Maṭbaʻ-i Mufīd-i ʻĀm. [in Urdu].
Āntūnūvā va Dīgarān (1361). *Tārīkh-i Nawīn-i Hind*, Tarjumah-'i Parvīz ʻAlavī, Tehran: Nashr-i Bayn al-Milal. [in Persian].
Āvarī, Būrjor (1398). *Tamaddun-i Islāmī dar Junūb-i Āsiyā: Tārīkhchah-'i az Qudrat va Ḥuẓūr-i Musalmānān dar Shibh-i Qārrah-'i Hind*, Tarjumah-'i Afsānah Munfarid, Tehran: Akhtarān. [in Persian].
Espīr, Perseivāl (1387). *Tārīkh-i Hind*, Tarjumah-'i Humāyūn Ṣanʻatīzādah, Qum: Nashr-i Adyān. [in Persian].
G.C. Malhotra (2003) Maharaja Ranjit Singh, New Delhi: Lok Sabha Secretariat.
G.C. Malhotra (2003) Maharaja Ranjit Singh, New Delhi: Lok Sabha Secretariat.
Gupta, Han Ram (2008) History of the Sikhs: Vol. V, The Sikh Lion of Lahore (Maharaja Ranjit Singh, 1799-1839, New Delhi: Publishers FYI. Ltd.
Gupta, Han Ram (2008) History of the Sikhs: Vol. V, The Sikh Lion of Lahore (Maharaja Ranjit Singh, 1799-1839, New Delhi: Publishers FYI. Ltd.
Haroon, Sana (2011) "Reformism and Orthodox Practice in Early Nineteenth-Century Muslim North India: Sayyid Ahmed Shaheed Reconsidered", The Journal Royal Asiatic Society, 21 (2): 177-198
Haroon, Sana (2011) "Reformism and Orthodox Practice in Early Nineteenth-Century Muslim North India: Sayyid Ahmed Shaheed Reconsidered", The Journal Royal Asiatic Society, 21 (2): 177-198
Ḥasanī, Muḥammad Ḥamzah (1996). *Tadhkirah Ḥaẓrat Sayyid Aḥmad Shahīd*, Karāchī: Nashrīyāt-i Islām. [in Urdu].
Hunter, W.W (1872) The Indian Musalmans, London: Company.
Hunter, W.W (1872) The Indian Musalmans, London: Company.
Ḥusain, Ghulām (1975). *Makātīb-i Sayyid Aḥmad Shahīd*, Lāhawr: Maktabah-'i Rashīdīyah lamtīd. [in Urdu].
Jalal, Ayesha, (2008) Partisans of Allah: Jihad in South Asia, London: Harvard University Press.
Jalal, Ayesha, (2008) Partisans of Allah: Jihad in South Asia, London: Harvard University Press.
Latif, Sayyid Muḥammad (1994). *Tārīkh-i Panjāb*, Lāhawr, Takhlīqāt. [in Urdu]
Latif, Syad Muhammad (1891) History of the Panjab: From the remotest antiquity to the present time, Calcutta: Central Press Company.
Latif, Syad Muhammad (1891) History of the Panjab: From the remotest antiquity to the present time, Calcutta: Central Press Company.
M. A., Sītā Rām Kohlī (1928). *Ẓafarnāmah-'i Rañjīt Siṅgh*, Lāhawr: Bait al-ʻUlūm Panjāb. [in Persian].

M. I. Oxford, Th. F. Dūlāfūz (1316). *Tārīkh-i Hind*, Tarjumah-'i Sayyid Muḥammad Taqī Fakhr Dā'ī Gīlānī, Tehran: Chāpkhānah-'i Majlis. [in Persian]

Mehr, Ghulām Rasūl (2008). *Taḥrīk-i Sayyid Aḥmad Shahīd*, Mumba'ī: Dār al-Kitāb Dīyūband. [in Urdu].

Mūrgan, Kanis (1344). *Islām Ṣirāṭ-i Mustaqīm*, Tarjumah-'i Amīn Baḥr al-'Ulūmī va Riḍā'ī Mujtahidī Nūrūzī, Tabrīz: Kitābfurūshī-i Ḥaqīqat. [in Persian].

Mushīr al-Ḥasan (1367). *Junbish-i Islāmī va Girāyishhā-'i Qawmī dar Musta'mah-'i Hind*, Tarjumah-'i Ḥasan Lāhūtī, Mashhad: Bunyād-i Pizhūhishhā-'i Islāmī. [in Persian].

Mūthaqī, Sayyid Aḥmad (1390). *Junbishhā-'i Islāmī-i Mu'āṣir*, Tehran: SAMT. [in Persian].

Nadvī, 'Abd al-Ma'īd (2012). *Nuqūsh-i Ḥaẓrat Sayyid Aḥmad Shahīd*, Lakhnaw: al-Furqān. [in Urdu].

Nadvī, Sayyid Abū al-Ḥasan 'Alī (1396). *Āngāh kih Nasīm-i Īmān Vazīd*, Tarjumah-'i Muḥammad Ibrāhīm Dāmanī, Web-sāyt-i Muwahhidīn. [in Persian].

Nadvī, Sayyid Abū al-Ḥasan 'Alī (1396). *Imām Sayyid Aḥmad Shahīd dar Āyīnah-'i Tārīkh*, Tarjumah-'i Muḥammad Qāsim Qāsimī, Web-sāyt-i Majmū'ah-'i Muwahhidīn. [in Persian].

Nadvī, Sayyid Abū al-Ḥasan 'Alī (2011). *Sīrat-i Sayyid Aḥmad Shahīd*, Lakhnaw: Majlis-i Taḥqīqāt va Nashrīyāt-i Islām. [in Urdu]

Nahraw, Jawāhir Lāl (1361). *Kashf-i Hind*, Tarjumah-'i Maḥmūd Tafazzulī, Tehran: Amīr Kabīr. [in Persian].

Nashāṭ, Shāh 'Abd al-Raḥmān (2015). *Sayyid Aḥmad Shahīd: Shakhṣiyat, Taḥrīk aur Āṯārāt*, Lakhnaw: Dār-i 'Arfāt. [in Urdu].

Pītars, Rādūlf (1365). *Islām va Isti'mār yā Jahād dar 'Aṣr-i Ḥāẓir*, Tarjumah-'i Muḥammad Kharqānī, Mashhad: Intishārāt-i Āstān-i Quds-i Raḍavī. [in Persian].

Qadir, Altaf (2014) «Historiography of the Jihad Movement: A Critique of the Selected Portions of Muhammad Wazir Khan and Ghulam Rasul Mihr's Works», Journal of the Research Society of Pakistan, 53 (1): 281-294.

Qadir, Altaf (2014) «Historiography of the Jihad Movement: A Critique of the Selected Portions of Muhammad Wazir Khan and Ghulam Rasul Mihr's Works», Journal of the Research Society of Pakistan, 53 (1): 281-294.

Qadir, Altaf (2015) Saiyid Ahmad Barailvi: His Movement and Legacy from the Pukhtun perspective, Delhi: SAGE.

Qadir, Altaf (2015) Saiyid Ahmad Barailvi: His Movement and Legacy from the Pukhtun perspective, Delhi: SAGE.

Qarā'ī, Fiyāẓ (1384). *Adyān-i Hind*, Mashhad: Dānishgāh-i Firdawsī Mashhad. [in Persian].
Shah, Ebadur Rahman (2009) Saiyid Ahmad Shahid: Life, Mission and Contributions, Lucknow: Academy of Islamic Research and Publications.
Shah, Ebadur Rahman (2009) Saiyid Ahmad Shahid: Life, Mission and Contributions, Lucknow: Academy of Islamic Research and Publications.
Shahīd, Sayyid Muḥammad Ismā‘īl (1246). *Ṣirāṭ-i Mustaqīm*, Lāhawr: al-Maktabah al-Salafīyah. [in Persian].
Stūdārd, Lūtrūp (1320). *‘Ālam-i Naw-i Islām yā Imrūz-i Musalmānān*, Tarjumah-'i Sayyid Aḥmad Muḥadhdhab, Tehran: Ṭab‘-’i Kitāb.[in Persian].
Ṭarafdārī, Manṣūr (1400). *Isti‘mār-i Ingilīs va Musalmānān-i Shibh-i Qārrah-'i Hind*, Qum: Pizhūhishgāh-i Ḥawzah va Dānishgāh. [in Persian].
‘Uthmānī, Qamar Aḥmad (1983). *Barelī se Bālākōṭ*, Lāhawr: Idārah-'i Islāmīyāt. [in Urdu].

University of Tehran Prees

Historical Sciences Studies

Online ISSN: 2676-3370

https://jhss.ut.ac.ir/



An Analysis of the Symbolic Evolution of the Fish Motif in the History of Iranian Painting from the Ilkhanid to Safavid Periods

Elaheh Panjehbashi[1], **Rana Mohammadzadeh**[2]

1. Corresponding Author, Associate Professor, Faculty of Arts, Alzahra University, Tehran, Iran. Email: e.panjehbashi@alzahra.ac.ir

2. Master's student in Painting, Faculty of Visual Arts, University of Art, Tehran, Iran. Email: ranamoh629@gmail.com

Article Info

Article Type:
Research Article

Article History:
23, November, 2024

In Revised Form:
13, May, 2025

Accepted:
25, May, 2025

Published Onlin:
20, September, 2025

Keywords: Iranian painting, Miniature, symbol, motif, fish motif.

Abstract

The fish motif, as one of the types of aquatic motifs alongside the element of water in Iranian painting, has various and multi-layered symbolic meanings. This motif, which has been represented in various forms in the history of Iranian art; in addition to its visual aesthetic aspects, has symbolic meanings that are linked to the religious, mythological, and cultural beliefs of Iranian society. In this article, the symbolic themes of the fish motif in selected paintings from the Ilkhanid to Safavid schools have been examined. The aim of the research, in addition to stating the history of the implementation of the fish motif in Iranian art works and reviewing the structural features of this motif, is to examine the symbolic meanings of the aforementioned motif in selected paintings from Iranian painting schools. The question here is: What symbolic themes and visual features did the fish motif have in the paintings? In addition, in which parts of the history of Iranian art can the roots of these symbolic meanings be found? How has the visual evolution of the fish motif in paintings been? The collection of this material has been done through a library and documentary method, with a historical approach and in a descriptive-analytical manner. The results of the research show that, in Iranian painting, the fish is not only a symbol of life, blessing, and stability, but also acts as a mediator between the earthly and spiritual worlds and has played an important role in explaining the worldview of Iranian artists. Although this motif has not played a frequent role in painting, in cases where it has been used, it has often played a key role in the visual narrative of the painting, such as: the fish motif in the painting of Prophet Yunus (AS) and the whale. The findings indicate that the fish motif in paintings acquires a special meaning in accordance with the narrative context and overall theme of the scene. However, in a more general view, this motif is an influential and meaningful element in the compositional structure of the paintings, and its presence, often beyond its decorative aspect, carries symbolic concepts that add to the semantic richness of the work.

Cite this The Author(s): Panjehbashi, E., Mohammadzadeh, R., (2025). An analysis of the Symbolic Evolution of the Fish Motif in the History of Iranian Painting from the Ilkhanid to Safavid Periods:Historical Sciences StudiesVol.17, No 1, Serial No.39 –Spring- Summer, (111-136)- DOI: 10.22059/jhss.2025.385802.473754

CC BY NC

Publisher: Unversity of Tehran Press

https://jhss.ut.ac.ir/article_104090.html?lang=en

1. Introduction

This research examines the origins, visual evolution, and symbolic meanings of the fish motif in Iranian painting. The fish motif, as one of the symbolic elements related to water, life, and fertility, has long had a special place in Iranian culture, mythology, and art. This motif has appeared in Iranian paintings not merely as a decorative element, but also as a multifaceted and meaningful sign that is deeply connected to the mystical and cultural worldview of Iranian artists. The main goal of this research is to identify and analyze how the symbolic meanings of the fish motif have crystallized in Iranian painting schools from the Ilkhanid to Safavid periods and to explain its visual and conceptual evolution in this historical context.

The main questions of the research are formed around the following axis: What symbolic meanings did the fish motif have in paintings? In what mythological and cultural sources can the roots of these meanings be traced? And what changes in form and function has this motif undergone in the transition from different schools of Iranian painting? To answer these questions, the research method is based on a historical and descriptive-analytical study, and the data were collected through library, museum and illustrated manuscripts. The research population is a collection of selected paintings from the Ilkhanate, Timurid and Safavid schools in which the fish motif has a significant presence. The findings show that the pictorial and symbolic roots of the fish in Iranian art can be traced back to the Achaemenid and Sasanian periods, where this creature was often depicted in connection with the god of water, blessing and fertility. In Iranian myths, the fish is the embodiment of knowledge, procreation and divine wisdom, and in mystical literature it has become a symbol of the soul seeking truth and liberation from material attachments. Such mythological and mystical backgrounds were reflected in later periods of Iranian painting, and the fish often appeared in paintings as a mediator between the earthly world and the world of meaning. In the Ilkhanid and Timurid schools, influenced by religious and mythological narratives, the fish motif took a central place, especially in scenes such as the story of Prophet Yunus (AS). In these periods, artists, with a more realistic approach, depicted the formal details and natural textures of the fish's body with unparalleled precision in order to emphasize the narrative and symbolic aspects of the work, in addition to its visual beauty. In these paintings, the fish symbolizes salvation, resurrection, and return to spiritual life. From the Safavid period onwards, although the presence of this motif in painting decreased, it still played a role in visual compositions as a symbol of blessing, peace, and harmony of nature. During this period, the symbolic function of the fish is transferred from the narrative axis to the decorative margin of the work and often appears alongside natural elements such as water, plants and birds.

A comparative analysis of pictorial examples shows that the fish in Iranian painting has undergone a transformation not only on a formal level but also on a semantic level. In the early periods, this motif served more religious and epic narratives, but in later periods it has become a symbol of peace, contemplation and unity with nature. In both respects, the fish motif has played a key role in the connection between text and image and has enriched the conceptual richness of the works. Its presence in marine scenes or next to springs and the tree of life is a reminder of the continuity of Iranian thought between water, birth and immortality.

The results of the research show that although the fish motif does not play a quantitatively frequent role in Iranian painting, wherever it has appeared, it has had a central and meaning-making role. This motif has tended from formal realism to metaphorical and mystical expression throughout its historical course, and has acted as a bridge between man, nature, and the sacred in the visual structure of the paintings. In the paintings, the fish symbolizes the

continuity of life, the continuity of faith, and the eternal movement towards truth, and therefore it can be considered a visual embodiment of the searching spirit of the Iranian artist.

Finally, the research concludes that the fish motif is not only a decorative element, but also a fundamental component in explaining the Iranian-Islamic worldview in the art of painting. An examination of its evolution from the Ilkhanid to the Safavid periods reveals the stability of symbolic concepts and changes in representational methods; a change that has progressed from a focus on narrative to an internal and reflective expression.

پژوهشهای علوم تاریخی

شاپای الکترونیکی:۳۳۷۰-۲۶۷۶

https://jhss.ut.ac.ir

تحلیلی بر سیر تحول نمادین نقش‌مایه ماهی در تاریخ نقاشی ایرانی از دوره ایلخانی تا صفوی

الهه پنجه باشی[1]✉، رعنا محمدزاده [2]

۱. نویسنده مسئول، دانشیار دانشکده هنر دانشگاه الزهرا، تهران، ایران، رایانامه: e.panjehbashi@alzahra.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد رشتهٔ نقاشی، دانشکدهٔ هنرهای تجسمی، دانشگاه هنر، تهران، ایران، رایانامه: ranamoh629@gmail.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۳/۰۴/۱۷

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۳/۰۵/۱۷

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۳/۰۵/۲۵

تاریخ انتشار:
۱۴۰۳/۰۶/۳۰

واژه‌های کلیدی:
نقاشی ایرانی، نگارگری، نماد، نقش، نقش‌مایه ماهی.

چکیده

نقش‌مایه ماهی به عنوان یک نقش از انواع نقوش آبزیان در کنار عنصر آب در نگارگری ایرانی، دارای معانی نمادین گوناگون و چندلایه است. این نقش‌مایه که در تاریخ هنر ایران به صورت‌های متنوعی بازنمایی شده است؛ افزون بر سویه‌های زیبایی‌شناختی بصری، دارای معانی نمادینی است که با باورهای مذهبی، اسطوره‌ای و فرهنگی جامعه ایران پیوند خورده است. در این نوشتار، به بررسی مضامین نمادین نقش‌مایه ماهی در نگاره‌هایی منتخب از مکاتب دوره ایلخانی تا صفوی پرداخته شده است. هدف پژوهش، افزون بر بیان پیشینه اجرای نقش‌مایه ماهی در آثار هنر ایران و مرور ویژگی‌های ساختاری این نقش‌مایه، بررسی معانی نمادین نقش‌مایه مذکور در نمونه نگاره‌های منتخب از مکاتب نگارگری ایران است. در اینجا سوال این است که: نقش‌مایه ماهی در نگاره‌ها دارای چه مضامین نمادین و چه ویژگی‌های بصری بوده است؟ به علاوه ریشه‌های این معانی نمادین را در کدامین بخش‌های تاریخ هنر ایران می‌توان جست؟ سیر تحول بصری نقش‌مایه ماهی در نگاره‌ها به چه نحوی بوده است؟ گردآوری این مطالب، به روش کتابخانه‌ای و اسنادی، با رویکردی تاریخی و به شیوهٔ توصیفی ـ تحلیلی صورت گرفته است. از نتایج پژوهش چنین برمی‌آید که، ماهی در نگارگری ایرانی نه تنها نمادی از زندگی، برکت و پایداری است بلکه به عنوان واسطه‌ای میان دنیای زمینی و معنوی عمل کرده و نقشی مهم در تبیین جهان‌بینی هنرمندان ایرانی ایفا کرده است. اگرچه این نقش‌مایه نقشی پرتکرار در نگارگری نبوده اما در مواردی که از آن استفاده شده است، اغلب نقشی کلیدی را در روایت تصویری نگاره ایفا کرده است مانند: نقش‌مایه ماهی در نگاره حضرت یونس(ع) و نهنگ. یافته‌ها نشانگر آن است که نقش‌مایه ماهی در نگاره‌ها، متناسب با بافت روایی و مضمون کلی صحنه، معنا ویژه می‌یابد. با این حال، در نگاهی کلی‌تر، این نقش‌مایه عنصری تأثیرگذار و معنازا در ساختار ترکیبی نگاره‌ها است و حضور آن، اغلب فراتر از جنبه تزئینی، حامل مفاهیم نمادین است که به غنای معنایی اثر می‌افزاید.

استناد: پنجه باشی، الهه، محمدزاده، رعنا؛(۱۴۰۴). تحلیلی بر سیر تحول نمادین نقش‌مایه ماهی در تاریخ نقاشی ایرانی از دوره ایلخانی تا صفوی: پژوهشهای علوم تاریخی، سال ۱۷، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان، شماره پیاپی ۳۹- (۱۳۶-۱۱۱).

DOI: 10.22059/jhss.2025.385802.473754

CC BY NC

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران

https://jhss.ut.ac.ir/article_104090.html?lang=en

۱. مقدمه

نگارگری ایرانی یکی از شاخه‌های برجسته هنرهای بصری ایرانی ـ اسلامی است که به واسطه ترکیب ظریف رنگ، شکل‌ها و نمادها جهان‌بینی خاصی را تصویر کرده و با وجود عناصر نمادین و نقش‌مایه‌های اسطوره‌ای و ادبی، جلوه‌ای فراتر از تصویرسازی صرف یافته است. در نگارگری استفاده از نقش‌مایه‌ها، نه تنها به عنوان عنصری تزیینی بلکه به عنوان نمادی با بار معنایی خاص، مورد استفاده بوده است. وجود معانی نمادین در هنر ایرانی و در نگارگری همواره بازتاب‌دهنده فرهنگ، باورها و اسطوره‌های غنی ایران بوده است. ماهی به عنوان موجودی نمادین در بسیاری از فرهنگ‌ها با معانی گوناگونی از جمله: باروری، برکت، دانش و... پیوند خورده است و در هنر ایرانی نیز از نمادهای پرکاربرد به شمار می‌آید. نقش ماهی ضمن دارا بودن ویژگی‌های زیبایی‌شناختی ظاهری، به لحاظ معنایی نیز استعاره‌ای از حیات و حرکت شمرده می‌شود. نقش‌مایه ماهی ریشه در ادبیات و اساطیر تاریخی ایران باستان داشته و ماهی مفهومی چندلایه دارد و به عنوان نمادی از زندگی شناخته می‌شود. حضور این نقش‌مایه در نگارگری ایرانی نیز بیانگر تأثیر عمیق باورهای فرهنگی و اساطیری ایرانی بر هنرهای تجسمی است و می‌توان این هنر را به عنوان پلی میان ادبیات، اساطیر و هنرهای بصری قلمداد کرد. از سویی دیگر، هنرمند نگارگر روشی واقع‌گرایانه را برای بازنمایی نقش‌مایه ماهی در پیش گرفته است که معمولا در نگارگری ایرانی کمتر جایی به چشم می‌آید. در بیشتر نگاره‌های موجود ویژگی‌های ظاهری ماهی تا حد بسیار زیادی از واقعیت اخذ شده و ضمن درآمیختن با ذوق و فضای ذهنی نگارگر، با توجه به متن داستان نگاره، اجرا و پرداخت شده است. پژوهش حاضر در پی پاسخگویی به سوالات پیش رو است: نقش‌مایه ماهی در سیر زمان چه تغییرات ساختاری و بصری داشته است؟ پیشینه کاربرد و ریشه‌های معانی نمادین این نقش‌مایه در هنر، اسطوره و فرهنگ ایران به چه صورت بوده و به چه زمانی باز می‌گردد؟ از وجوه ضرورت این پژوهش می‌توان به بررسی نقش‌مایه‌ای تصویری در نگارگری که ریشه در آثار کهن پیش از خود دارد اشاره کرد. این نقوش به دلیل ارتباط با مفاهیم نمادین، تاثیر مهمی در فهم فرهنگ و تمدن ایرانی دارد؛ بنابراین تحلیل نمادین نقش‌مایه ماهی در نگارگری ایرانی از جهات مختلف اهمیت دارد. در ابتدا می‌تواند به شناخت بهتر رمز و رازهای نهفته در آثار هنری ایرانی کمک کند و فهم عمیق‌تری از مفاهیم نمادین ارائه دهد و به علاوه با مطالعه و تحلیل این نقش‌مایه، می‌توان پیوستگی‌های تاریخی معنایی این نقش‌مایه را به عنوان نقشی از آبزیان در آثار تصویری، دریافت. در این نوشتار، ارتباط میان نقش‌مایه ماهی در نگارگری و جایگاه آن در ادبیات و اساطیر ایرانی مورد بررسی قرار گرفته است. به این منظور نخست به ریشه‌های اسطوره‌ای این نقش‌مایه و کاربردهای نمادین آن در ادبیات پرداخته شده و سپس نحوه تبلور این نقش در آثار هنری و به طور خاص بازنمایی آن در نگارگری مورد تحلیل قرار گرفته است تا از رهگذر واکاوی پیشینه

نقش‌مایه مذکور، به معانی آن در نگاره‌ها دست بیابیم. به بیانی دیگر، با ارائه پیشینه‌ای از ریشه‌های اسطوره‌ای، فرهنگی و هنری نقش‌مایه ماهی، معنای نمادین آن در نقاشی ایرانی و نگاره‌ها مورد مطالعه قرار گیرد.

۲. پیشینه

ولی‌خان (۱۴۰۱) در پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد خود با نام«تحلیل نقش‌مایه بز- ماهی در کتب نجومی ایران دوره تیموری مبتنی بر رویکرد آیکونوگرافی» در باب معانی نمادین نقش‌مایه بز — ماهی در صور فلکی و آثار باستانی مطالبی نگاشته است. فربد (۱۳۹۹) در پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد خود با عنوان«مطالعه‌ای بر نقش نماد ماهی در هنر معاصر با بیان آسیب‌های اجتماعی» مضامین نمادین نقش‌مایه ماهی را مرور کرده است. قربان‌زاده ارزنق (۱۳۹۶) در پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد خود«بررسی تطبیقی نماد حیوانات در ادبیات عربی و فارسی از آغاز تاپایان سده دهم هجری» ضمن نگارش مطالبی در زمینه حضور نمادها در ادبیات فارسی و عربی، در بخشی به طور ویژه به نمادشناسی ماهی پرداخته است. صرامی (۱۳۹۳) در پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد خود«تحلیل ساختاری دوگانگی نقش نمادین ماهی درهم در هنر ایرانی — اسلامی» به مطالعهٔ نقش ماهی درهم با نگرش آیکونوگرافی، پرداخته است. عادلی (۱۳۹۰) در پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد خود«مطالعه تطبیقی خوشه تصویری دریا در اساطیر و تمدن‌های کهن ایران و بین‌النهرین با شعرعرفانی فارسی (اشعار مولوی)» در باب مفاهیم نمادین دریا، آب و ماهی‌ها در ایران باستان و ... در ارتباط با اشعار عرفانی فارسی مطالبی نگاشته است. جان‌نثاری و همکاران (۱۴۰۲) در مقالهٔ«بررسی ساختار و ترکیب‌بندی نقش ماهی در سفال و کاشی‌های سده ششم تا چهاردهم هجری قمری در ایران» به معرفی و شناخت انواع ترکیب‌بندی، ساختار، فرم و ... نقش ماهی در آثاری برگزیده پرداخته‌اند. بابائی‌فلاح و همکاران (۱۳۹۸) در مقالهٔ«ریشه‌های ادبی، محتوایی و زیباشناختی رنگ آسمان روز و شب در نگاره‌های سلطان محمد نقاش» افزون بر بیان برخی ویژگی‌های تصویرسازانه در نگارگری ایران، به ریشه‌یابی نقوش و نوع رنگ‌گذاری‌های برخی آثار به طور خاص پرداخته‌اند. نیکوئی و همکاران (۱۳۹۸) در مقالهٔ«تطبیق مفهومی نماد ماهی در اساطیر، قرآن و مثنوی معنوی و کاربرد آن در آثار هنری» به بررسی مفهومی نماد ماهی از چند وجه متفاوت پرداخته‌اند. کاظم‌پور و همکارن (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با نام«نشانه‌شناسی نقش ماهی با رویکرد عرفانی در سه نمونه از سفالینه‌های عصر معاصر مطالعه موردی مند گناباد»به نمادشناسی نقش ماهی در برخی اندیشه‌های باستانی، ادیان و به صورت خاص برخی از آثار سفالین پرداخته‌اند. حسامی و همکاران (۱۳۹۶) در مقالهٔ«مطالعه نماد ماهی و کاربرد فرم آن در قالی‌های صفوی و قاجار» درباره معانی نمادین نقش ماهی در فرهنگ و اساطیر ایرانی مطالبی بیان کرده‌اند. صفاران و همکاران (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با نام«بررسی نقش ماهی درهم (ریزه ماهی) در قالی‌بافی بیرجند» به برخی از وجوه نمادین نقش ماهی اشاره کرده‌اند. گلی‌زاده و همکاران

(۱۳۹۴) در مقالهٔ«تحلیل ماهی، یک نماد معنوی در مثنوی مولوی» در باب معانی نمادین ماهی در ادبیات پارسی و به طور خاص مثنوی مولوی، مطالبی ذکر کرده و اینطور نگاشته‌اند:«ماهی به یقین نماد عنصر آب است، یعنی نماد جایی که در آن می‌زید. ماهی هم منجی است و هم وسیله کشف و شهود». کفشچیان‌مقدم و همکاران (۱۳۹۰) در مقاله‌ای با عنوان«بررسی عناصر نمادین در نگارگری ایران» به زمینه‌های پیدایش نماد در هنر ایران و نمادگرایی در نگارگری ایرانی اشاره کرده و مطالبی نگاشته اند. صباغ‌پور و همکاران (۱۳۸۸) در مقاله‌ای با عنوان«تاویل و تفسیر معانی نمادین نقش‌مایه ماهی در قالی‌های دوره صفویه با نظر به مثنوی معنوی مولانا» معانی نمادین ماهی را در ادبیات و با استناد به مثنوی مورد مطالعه قرار داده‌اند. اعظم‌زاده و همکاران(۱۳۹۶) در کتاب«سیر تحول طراحی از طبیعت مطالعه موردی نقش ماهی از دوران گذشته تا دوره قاجار» به بررسی ترسیم بصری این نقش‌مایه پرداخته‌اند. پژوهش‌های پیشین در ارتباط با نقش‌مایه ماهی، عمدتاً بر بررسی این نقش‌مایه در ذیل پژوهش‌های کلی درباره نقوش جانوری، بررسی آن در پژوهش‌های مرتبط با ادبیات و یا بررسی معانی نمادین آن در حوزه‌هایی همچون آثار سفالین، قالی‌ها و ... متمرکز بوده‌اند. هرچند این پژوهش‌ها سهم قابل‌توجهی در پیشبرد اطلاعات مرتبط با این نقش‌مایه داشته‌اند، اما بررسی شمایل بصری این نقش‌مایه به طور خاص و منحصرا در مکاتب نگارگری ایران، دچار فقدان مطالعاتی است. پژوهش حاضر با تمرکز بر بررسی بصری نقش‌مایه ماهی در فضای تصویری نگاره‌ها و ویژگی‌های آن در روایت‌های داستانی نسخ، در تلاش است تا این خلأ را تا حد ممکن برطرف سازد. به‌ویژه، با پرداختن به تغییرات آن در دوره‌های متفاوت نقاشی ایرانی، کوششی در ارائه مطالبی تازه شده‌است که در مقایسه با کارهای پیشین، بیان انحصاری این نقش‌مایه در نقاشی ایرانی را برجسته می‌کند و این مورد نیز از وجوه تمایز اصلی نوشتار کنونی است.

۳. روش بررسی

در پژوهش پیش‌رو، افزون بر مرور و مطالعه تاریخچه اجرای نقش‌مایه آبزیان در نگارگری ایران، به طور خاص به نمادشناسی و تبیین ویژگی‌های ساختاری نقش‌مایه ماهی در نمونه آثار نگارگری از مکاتب دوره ایلخانی تا صفوی پرداخته شده است. جهت دستیابی به معانی نمادین نهفته در این نقش‌مایه در آثار نگارگری، ناگزیر نیازمند پیشینه‌ای از آن در تاریخ هنر هستیم؛ که این امر مستلزم مطالعه‌ای مختصر اما چندوجهی از منابع اسطوره‌ای و ادبی تاثیرگذار بر معانی نمادین این نقش‌مایه است. چرا که در اینگونه مطالعات معمولا منابع تاریخی، اسطوره‌ای و ادبی هم‌راستا بوده و از منشأ فرهنگی مشترک تغذیه می‌شوند. این نوشتار از نوع توصیفی – تحلیلی است و مطالب آن به روش اسنادی و با توجه به پیشینهٔ تاریخی نگاره‌های ایرانی در دوره‌های مختلف گردآوری شده است. جامعه‌آماری در اینجا به صورت هدفمند، نگاره‌هایی از مکاتب نگارگری ایران با ویژگی‌های متناسب با هدف این نوشتار که وجوه نمادشناسانه و

ویژگی‌های‌بصری نقش‌مایه ماهی به صورت موردی در آنها واضح است؛ گزینش شده‌اند. اطلاعات مربوط به نگاره‌ها و تصاویر آن‌ها نیز، از طریق منابع کتابخانه‌ای و وب سایت برخی از موزه‌ها گردآوری شده‌اند.

۴. نگاهی به پیشینهٔ نقش‌مایه ماهی در هنر ایران

هنر هخامنشی، هنری درباری و مقتدرانه است، به همین سبب نقش‌مایه ماهی در هنر هخامنشی اندک دیده می‌شود و نمونه عناصر حیوانی که در هنر آن‌ها به کار رفته، نشانی از قدرت است. آثاری از نقش ماهی در پاسارگاد، تخت جمشید و شوش به دست آمده که آثار موجود در پاسارگاد از همه قدیمی‌تر است. مهم‌ترین اثر مربوط به ماهی، نقش برجسته کاخی در پاسارگاد است. این نقش که قسمت عمده آن از بین رفته، مربوط به کاهن آیین خدای «ائا» است. کاهن مطابق هزاره اول پیش از میلاد لباس و تزییناتی به شکل ماهی دارد. می‌توان گفت کاهن از کمر به پایین شکل ماهی دارد. ائا رب النوع بین‌النهرینی است که سمبل آن ماهی و آب بوده و نقش آن از بین النهرین به هنر هخامنشی راه یافته است(تصویر۱). اثر دیگر مربوط به ماهی، مجسمه‌ای از جنس طلا است. این مجسمه با شیوه‌ای ساخته شده که همه جزئیات را نشان می‌دهد و اثری است که یک ماهی را واقع‌گرایانه به نمایش درآورده و احتمالاً کاربرد تزیینی داشته است(عادلی، ۱۳۹۰: ۵۴ و ۵۵)(تصویر۲).

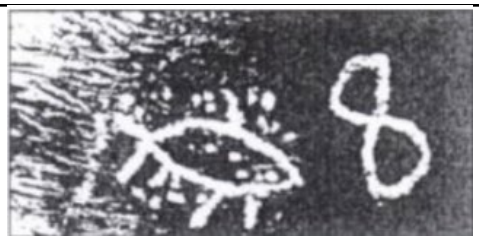


تصویر ۱ سمت راست: نقش ماهی – مرد، دروازه پاسارگاد. منبع:(عادلی، ۱۳۹۰: ۵۴).

تصویر ۲ سمت چپ: تندیس ماهی از جنس طلا، گنجینه آمودریا، مربوط به محوطه باستانی تخت قباد، دوره هخامنشی، سده چهارم ق.م. منبع:(عادلی، ۱۳۹۰: ۵۵).

Image 1, right: Fish figure – man, Pasargadae Gate. Source: (Adeli, 2011: 54).
Image 2, left: Fish statuette made of gold, Oxus Treasure, from the ancient site of Takht-e Qobad, Achaemenid period, 4th century BCE. Source: (Adeli, 2011: 55).

معبد آناهیتا در کنگاور از سده پنجم و چهارم ق.م تا پایان دوره اشکانیان به مدت یک هزار سال دایر بوده است. در این مکان نشان‌ها و تصاویر گوناگون از جمله نقش ماهی یافت شده است که در اطراف بدن ماهی نقوش کوچکی مانند نقاطی کوچک و بزرگ مشاهده می‌گردد و در تصویر نیز به چشم می‌خورد(تصویر۳). احتمالا این نقاط گویای ماهی‌های نوزاد و یا تجسمی از ماهی به عنوان نماد برکت و باروری باشند. در هنر ساسانی نیز نقش ماهی مانند هنر هخامنشی به ندرت دیده می‌شود. بیشترین نقشی که از ماهی در این دوره روی ظروف نقره قلمزنی دیده شده در کنار درخت زندگی است(عادلی، ۱۳۹۰: ۵۶ و ۵۷).(تصویر۴).



تصویر ۳: نقش ماهی حک شده بر سنگ لاشه های معبد ناهید، کنگاور. منبع:(عادلی، ۱۳۹۰: ۵۷).

Image 3: Fish motif carved on the rubble stones of the Anahita Temple, Kangavar. Source: (Adeli, 2011: 57).



تصویر ۴: نقش ماهی در پای درخت زندگی، بشقاب نقره قلم زنی، موزه آرمیتاژ، سنپترزبورگ. منبع:(عادلی، ۱۳۹۰: ۵۷).

Image 4: Fish motif at the foot of the Tree of Life, on a chased silver plate, The Hermitage Museum, St. Petersburg. Source: (Adeli, 2011: 57).

۵. نماد ماهی در اسطوره و ادبیات ایران

نماد و سمبل از دیرباز در هنر و ادبیات جهان کاربردی گسترده داشته است. نماد در هنر هر ملتی ممکن است با توجه به فرهنگ و سنت آن قوم معنای متفاوت و گاه مشترک یابد(نیکوئی و همکاران، ۱۳۹۸: ۲۵۹). نمادها مظاهری هستند که از تصورات، افکار و آرزوهای بشر در رابطه با محیط زندگی، اشیاء و جهان هستی سرچشمه می‌گیرند(نیکوئی و همکاران، ۱۳۹۸: ۲۷۱). ماهی به یقین نماد عنصر آب است و به دلیل شیوه عجیب‌اش در تولید مثل و تعداد بی‌شمار تخمی که می‌ریزد، نماد زندگی و باروری است. نمادی که به حق می‌تواند به زمینه روحی و باطنی منتقل شود(قربان زاده ارزنق، ۱۳۹۶: ۱۱۶). ماهی به عنوان نمادی که با عناصر آب و حیات پیوند دارد از دیرباز تا به امروز جایگاه ویژه‌ای داشته است. در بسیاری از تمدن‌ها از جمله ایران ماهی با اسطوره‌ها و باورهای اساسی مرتبط است و به عنوان نمادی از بقا، زندگی، زایندگی تلقی می‌شود. به سبب این ارتباط نمادین بسیار نزدیک میان دریا و ماهی، بررسی معانی نمادین آب می‌تواند در شناخت و درک مضامین نهفته در نقش‌مایه ماهی، راهگشا باشد.

از جمله معانی نمادین ماهی، دانش و عقل است(بهرام‌پور، :۱۳۸۸ ۱۲۲). ماهی نمادی از باروری، تکوین، تجدید و حفظ حیات نیروی آب‌ها که منشاء و محافظ حیات است. به علاوه نماد پارسایان و مریدان و مظهر امید به رستاخیز، نماد عشق و رهایی از نفس، رهایی از هوس ها و

تعلقات نیز تلقی شده است(قربان زاده ارزنق، ۱۳۹۶: ۱۱۶). ماهی در اصطلاح عام، موجودی است دارای حرکات بسیار نافذ که نیروی برخاستن؛ نیروی مربوط به اجسام پست و ناخودآگاه نیز به او بخشیده شده است. در برخی آئین‌های آسیایی، ماهی مورد پرستش واقع می‌شد و کاهنان اجازهٔ خوردن ماهی را نداشتند(پاشایی، ۱۳۹۳: ۱۰۹). ماهی که همواره در آب‌های جاری حرکت می‌کند، نماد جوینده‌ای است که در راه رسیدن به حقیقت و درک اسرار الهی از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند.

۵- ۱. ماهی در اسطوره‌ها:

قداست ماهی بر اثر همراهی با اسطوره‌های زرتشت، ناهید و مهر افزون گشته و نقش راوی، نگاهبان، نجات دهنده و... را ایفا می‌کند و در آثار ایران زمین نقش می‌یابد(گلی‌زاده و همکاران، ۱۳۹۴: ۴۸). نجات، راهنمایی، رهایی، رستگاری و... گشت و به عنوان موعودی مقدس با روایات و حکایات بشر همراه گردید و در فلات ایران با اسطوره‌های قدسی پیوند یافت(عادلی، ۱۳۹۰: ۴۹). در برخی اسطوره‌ها و داستان‌های ایرانی ماهی نمادی از خردورزی است. همچنین در داستان‌های کهن نیز ماهی جایگاه ویژه‌ای دارد. در اسطوره‌های ایرانی، ماهی نماد تغییر، تبدیل و چرخه‌های طبیعی است. این تفسیر از زندگی ماهی به عنوان موجودی در حال حرکت در آب‌های روان سرچشمه می‌گیرد.

۵-۲. ماهی در ادبیات ایران:

در لغت‌نامه دهخدا در مورد ماهی آمده است که: ماهی ترجمه سمک وحوت- حیوانی که در آب زیست دارد و دارای ستون فقرات است و به زبان تازی حوت نامیده می‌شود. در اساطیر ایران و در اوستا دو ماهی، از سوی اهورامزدا به نگهبانی گیاهی که در بازسازی جهان به کار می‌آید، گماشته شدند (کاظم پور، ۱۳۹۷: ۵۲). ماهی در اعتقادات و فرهنگ ایران از جایگاه قابل توجهی برخوردار بوده و بازتاب این امر در شعر، ادبیات و آثار هنری مشهود است (نیکوئی و همکاران، ۱۳۹۸: ۲۷۱). مولانا بارها از رمز و نماد ماهی در اشعارش بهره برده است (دهقان و همکاران، ۱۳۹۴: ۷۷ – ۷۸). در اشعار مثنوی، ماهی نماد: انسان‌های بهشتی و نماد هدایت می‌تواند خوانده شود (گلی‌زاده و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۱۶). ماهی در برخی متون ایرانی با خرد و دانش نیز مرتبط است. این ارتباط از آنجا نشات می‌گیرد که ماهی به عنوان موجودی که در اعماق دریاها و رودخانه‌ها زندگی می‌کند، درک و بینشی ژرف به اعماق اسرار جهان دارد. ماهی در ادبیات عرفانی ایرانی نیز جایگاه خاصی دارد و نماد روح جستجوگر و تعالی یافته در جستجوی حقیقت است. برخی عارفان و شاعران ایرانی، از جمله: مولانا، ماهی را به عنوان نمادی از روح انسانی که در دریای الهی به دنبال وحدت و شناخت است، به کار برده‌اند.

۶. وجوه گوناگون نقش‌مایه جانداران دریایی و آبزیان در نگارگری

حضور موثر حیوانات در حیات آدمی باعث شده که این موجودات ابتدا در حیات اساطیری و سپس به شکل نمادین در خدمت اندیشه‌های انسان قرار گیرد. قابل توجه است که حیوانات علاوه بر حضور در اساطیر و حماسه‌ها، بعدها در داستان‌های عرفانی، تعلیمی و حکایات پندآموز نیز نقش آفرینی می‌کنند و در برخی موارد پشتوانه‌ی نمادین و کهن خود را هر چند کمرنگ حفظ کرده‌اند (قربان زاده ارزنق، ۱۳۹۶: ۳۳). نگارگری ایران متاثر از ادبیات و فرهنگ ایرانی به تصویرنگاری متونی پرداخت که بخش ویژه‌ای از آن‌ها شامل داستان‌های جانوران و روایت پند و اندرزهایی از زندگی آن‌ها و قیاس وقایع آن داستان‌ها با حوادث زندگی روزمرهٔ انسانی است. در واقع این نسخه‌ها، جانوران را به عنوان نمادهای اخلاقی معرفی می‌کنند. گاهی نیز از جانوران به عنوان نمادهای برتری و قدرت به شمار می‌رود (کفشچیان مقدم و همکاران، ۱۳۹۰: ۷۱). نقش‌مایه‌های به کار رفته در نگارگری به عنوان یکی از شاخص‌های اصلی این هنر، مجموعه‌ای از شکل‌ها و الگوهای خاص است که زیبایی بصری و معنا را در آثار ایجاد کرده‌اند. این نقش‌مایه‌ها که اغلب با الهام از طبیعت و فرهنگ ایرانی طراحی شده‌اند از زمان‌های بسیار قدیم در هنر ایران کابرد داشته و در طی زمان به تکامل رسیده‌اند. از رایج‌ترین آن‌ها می‌توان به نقش‌مایه‌های جانوران و حیوانات اشاره کرد که هر کدام نقش ویژه در بیان احساسات و معانی مختلف دارند. نقش‌مایه‌های جانوری نیز در نگارگری جایگاه ویژه‌ای داشته و اغلب نمادهای گوناگونی را در خود دارند که بازتاب دهنده مفاهیم اسطوره‌ای، فرهنگی و فلسفی ایرانی هستند. حیوانات و جانوران به کار رفته در این هنر شامل انواع پرندگان، شیر، اسب، آهو، طاووس و حیوانات افسانه‌ای مانند: اژدها و سیمرغ هستند که هر کدام دارای نمادپردازی مختص به خودشان‌اند. این نقش‌مایه‌ها افزون بر دارا بودن وجوه تزئینی، در کنار روایتگری متن داستان، به عنوان نمادهایی با معانی عمیق نمادین به کار رفته‌اند. این جانوران با ظاهرهای گوناگون و جایگاه‌های متفاوت در داستان‌ها و باورهای اسطوره‌ای به زبان تصویری نگارگران تبدیل شده‌اند تا پیامی فراتر از فرم‌های زیبا و تزئینی به مخاطب منتقل کنند. نگارگران ایرانی با استفاده از این نمادها، مضامین فلسفی، مذهبی و عرفانی را به زبانی نمادین و بصری بیان کرده‌اند که نشان دهنده عمق تفکر و خلاقیت آن‌ها در پیوند نمادها با تصویرگری است. در مکتب سلجوقی، نقوش جانوری هم مانند سایر نقوش مورد استفاده، از حالت ساده و خطی شروع به رشد کرد. در دوره بعدی و در مکتب ایلخانی، که با تأثیر پذیری از فرهنگ چین و مغولان همراه بود؛ نقش‌مایه‌های طبیعی مانند: حیوانات، پرندگان و گل ها با جزئیات بیشتری به کار رفتند و تلفیق نقش‌های ایرانی با عناصر هنر آسیای شرقی رایج شد. در دوره تیموری، نقش‌مایه‌های متنوعی رواج یافتند که برخی از این نقش‌مایه‌ها به نمادهای فرهنگی و معنوی جدیدی تبدیل شدند. مکتب صفوی که در دوره‌ی طلایی هنر و نگارگری ایران بود؛ با ظرافت رنگ‌های دلنشین و سبک‌های متنوع همراه شد. نقش‌مایه‌ها در این دوره با

دقت بیشتری به نمایش گذاشته شدند و تنوع بیشتری پیدا کردند. نمادهای مذهبی و عرفانی در کنار نقوش جانوری همچون ماهی به کار گرفته شدند. ماهی‌ای که ریشه در معانی زندگی و برکت در فرهنگ ایرانی دارد.



تصویر ۵: مجموعه‌ای از تصاویر نگاره‌های ایرانی دارای نقش ماهی در مجموعه نسخ مصور فارسی الصباح به نام دارالاطهار الاسلامی، موزه ملی کویت، [۱]منبع:ADAMOVA, 2015.

Image 5: A collection of Iranian illustrated manuscripts featuring fish motifs, from the *Al-Sabah* collection, Dar al-Athar al-Islamiyyah, National Museum of Kuwait. Source: (Adamova, 2015).

در برخی از داستان‌های قرآن کریم نیز ماهی به صورتی نمادین وجود دارد از جمله: در داستان حضرت یونس (ع) که نقل شده است ایشان، در شکم ماهی زندانی بودند و در نهایت خروج وی از شکم ماهی همچون رستاخیزی در وجودش بود. ماهی در این داستان معنای نمادین و رمزی دارد و می‌توان شکم ماهی را مکانی برای خلوت‌گزینی دانست. این مفهوم در نگارگری نیز به چشم می‌خورد و در صحنه‌هایی که به موضوعات عرفانی می‌پردازند، ماهی‌ها اغلب به گونه‌ای واقع‌گرایانه و با حس حرکتی و سیالیت بالایی طراحی شده‌اند. این تعبیر می‌تواند نشان‌دهنده روح انسان در جستجوی حقیقت و میل به بازگشت به اصل و مبدأ خود باشد.

در نگارگری، استفاده از صور نمادین رواج یافت و آنچه این هنر را در حد کمال برجسته کرده است، همان محتوا و کیفیت نهفتهٔ درونی و نمادگونه‌ای است که از ورای زیبایی‌های

۱. مجموعه نسخ خطی مصور فارسی ارائه شده در این مجلد توسط شیخ ناصر صباح الاحمد الصباح و شیخ حسه صباح السالم الصباح خریداری شد و در سال ۱۹۸۳ در موزه ملی کویت با نام دارالاطهار الاسلامی به نمایش درآمد.

صوری و تجسمی آن قابل ردیابی است. به معنای دیگر، در آثار نگارگری هر عنصر تجسمی دارای ظاهر و باطنی است که هر عنصر را از دیگر عناصر متمایز می‌کند(کفشچیان مقدم و همکاران، ۱۳۹۰: ۶۷ و ۶۸). موضوع دریا و آبزیان در نگارگری ایران، معمولا بازتابی از باورهای اسطوره‌ای، موضوعات عرفانی و فرهنگی است که به شکلی نمادین تصویر شده‌اند. آب و دریا در ایران‌باستان و دوره‌های بعد از آن، به عنوان نماد پاکی، زایندگی و حیات مورد احترام بوده است. در نگارگری با این‌که مناظر دریایی به اندازه دیگر موضوعات همچون طبیعت یا صحنه‌های شکار و... به تصویر کشیده نشده است؛ اما در برخی آثار ویژه مانند: شاهنامه و داستان‌های عرفانی، صحنه‌های دریا و موجودات دریایی نقش مهمی را ایفا کرده‌اند. آب و دریا در نگارگری در بیشتر نمونه‌ها، با صحنه‌های حماسی و داستان‌های افسانه‌ای ترکیب شده است. موجودات دریایی نیز در نگاره‌ها جایگاه ویژه‌ای دارند و اغلب به صورت نمادین اجرا شده اند(تصویر۶).



تصویر ۶: نقش آب در ترکیب نگاره‌ای از کتاب منافع‌الحیوان، محفوظ در کتابخانه دومورگان نیویورک، شماره موزه ای: MS .M.500

Image 6: Depiction of water in a composition from the book *Manafi'-i Hayavan*, held in the Morgan Library & Museum, New York, Museum Item No: MS M.500.

۶. ۱ – وجه نمادین: نقوش جانوری نمادین: نگارگری متأثر از ادبیات و فرهنگ ایرانی، به تصویرنگاری متونی پرداخت که بخش ویژه‌ای از آنها شامل داستان‌های جانوران، روایت پند و اندرزهایی از زندگی آن‌ها و قیاس وقایع آن داستان‌ها با حوادث زندگی روزمرهٔ انسانی است. در واقع این نسخه‌ها، جانوران را به عنوان نمادهای اخلاقی معرفی کرده‌اند(کفشچیان مقدم و همکاران، ۱۳۹۰: ۷۸). نقش‌مایه ماهی جزئی از نقش‌مایه‌های نمادین طبیعی ـ حیوانی شمرده می‌شود. در فرهنگ ایرانی، ماهی به دلیل شیوه تولید مثل و بی‌شماری تعداد تخم ریزی که برای تولید مثل دارد، نمادی از زایش، حیات و پیوند با آب است که خود منبع حیات به شمار می‌آید. ماهی‌ها گاهی در برخی از آثار کنار درخت زندگی یا در رودخانه‌های بهشت ترسیم شده‌اند که نمایانگر

برکت و نعمت‌های الهی هستند. در برخی نگاره‌ها نیز ماهی‌ها با جزئیات خاص و در رنگ‌های زنده همچون طلایی و نقره‌ای کشیده شده‌اند تا نمایانگر زیبایی غنای طبیعت باشند.

۶. ۲- وجه روایی متن: در خصوص روایی بودن نگاره‌های ایران در منابعی غیرفارسی چنین می‌نویسند:«در نه مورد از هر ده نقاشی و طراحی فارسی، متن ادبی به تصویر کشیده شده است. آن‌ها به عبارت دیگر «تصاویر با داستان» هستند. برای مؤثر بودن، تصویرسازی باید واضح و قابل فهم باشد و هنرمندان ایرانی برای رسیدن به این هدف روش‌های مختلفی داشتند (Robinson، ۱۹۷۶: ۱۳). نقش‌مایه‌ها و عناصر تزئینی در نگارگری ایران، اغلب دارای مفاهیم و معانی ضمنی‌اند که بخشی از جهان بینی هنرمند و همچنین ارتباط با روایت‌ها و داستان‌های موجود در متن نسخه‌ها را بیان می‌کنند. یکی از این نقش‌مایه‌ها تصویر ماهی‌ها و آبزیان است که هم از جهت ویژگی‌های ظاهری و هم در راستای تقویت پیوند میان تصویر و روایت، اهمیت دارد. در بسیاری از نسخه‌های خطی که شامل داستان‌های حماسی، عرفانی و ... است؛ حضور ماهی‌ها و آبزیان در نگارگری‌ها ضمن اینکه بازتابی از مضامین نمادین هستند، گاه به صورت مستقیم به ماجرایی در متن اشاره دارند.



تصویر ۶ سمت چپ: نقاشی مسافران در دریا، محفوظ در آرشیو مدرسه شرق شناسی، https://digital.soas.ac.uk/DJAM000257/00001.

تصویر ۷ سمت راست: نجات در دریا، داستانی از گلستان سعدی، محفوظ در کتابخانه چستربیتی، شماره موزه ای: Per 119.15.

Image 6, left: Painting of travelers at sea, held in the Archives of the School of Oriental and African Studies (SOAS), https://digital.soas.ac.uk/DJAM000257/00001

Image 7, right: Rescue at sea, a story from Saadi's *Gulistan*, held in the Chester Beatty Library, Museum Item No: Per 119.15.

برای مثال در داستان‌های اساطیری مانند شاهنامه، نقش آبزیان می‌تواند یادآور دریاها و رودهای عظیمی باشد که قهرمانان از آن‌ها عبور کرده یا در آن‌ها مبارزه می‌کنند. این گونه حضور ماهی‌ها در بسیاری از نسخه‌های خطی که شامل روایت‌های داستانی است به عنوان یکی از عناصر اساسی و مقدس طبیعت تکرار می‌شود. در تصاویر(۶ و ۷) آب و دریا بخشی مهم و کلیدی از داستان نگاره را تشکیل می‌دهد و در سیر روایت بسیار موثر است. از منظر دیگر در برخی داستان‌های عرفانی، آب و ماهی‌ها نمادی از جستجوی حقیقت و عرفان هستند. ماهی که به دنبال آب زلال و صاف است مانند جستجوی انسان برای رسیدن به کمال و معرفت است. در اینجا هنرمند با گنجاندن این نقش‌مایه در نگارگری سعی در تصویرگری مفاهیم معنوی و عرفانی متن دارد و بیننده را به لایه‌های عمیق‌تری از داستان و مضمون آن هدایت کند. این نقش‌مایه در نگارگری‌ها می‌تواند تجلی سفر عرفانی قهرمان داستان یا کنایه‌ای از سرشت انسانی در پی کمال باشد؛ مانند: نقش‌مایه ماهی در نگاره حضرت یونس(ع) که چنین معانی از آن قابل برداشت است. استفاده از آبزیان به عنوان نقش‌مایه، تنها محدود به بعد روایی نیست بلکه به گونه‌ای جهان طبیعت و حیوانات را نیز در کنار داستان‌های انسانی قرار می‌دهد. این ترکیب نقوش طبیعی و انسانی، نه تنها به تقویت پیوند میان هنر و طبیعت کمک می‌کند بلکه به بیننده یادآور می‌شود که داستان و طبیعت به هم پیوسته‌اند و دنیای داستان‌های حماسی و عرفانی با دنیای طبیعت و زیست بوم واقعی در نگاره‌ها به نوعی پیوند دارد. این گونه ترکیب‌ها، نمایانگر تلفیق هنر و ادبیات در نگارگری ایران هستند و به نقش‌مایه‌ها بعدی روایی می‌بخشند که برای مخاطب قابل تفسیر است(جدول شماره ۱).

جدول۱. برخی از نگاره‌های مکاتب گوناگون ایرانی دارای نقش آب در ترکیب تصویر، ماخذ:(نگارندگان، ۱۴۰۳).

Table 1. Selected miniatures from various Iranian schools featuring depictions of water in their composition. Source: (Authors, 2024).

تصویر نگاره	مشخصات نگاره	تصویر نگاره	مشخصات نگاره
	برگی از شاهنامه شاه تهماسب		برگی از شاهنامه شاه تهماسب

	کتابخانه دیجیتال چستربیتی به شماره مرجع: Per 119.29		کتابخانه دیجیتال چستربیتی به شماره مرجع: Per 277. 14
	کتابخانه دیجیتال چستربیتی به شماره مرجع: Per 256. 2		نگاره ای از خمسه نظامی قرن ۱۰ ه.ق ماخذ: سایت مجموعه نسخه شناسی و نسخه پژوهش هنری

۷ . نحوه بازنمایی ماهی در نگاره‌ها

این موجود به عنوان نمادی از آب با باران و طراوت پیوند خورده و به دنبال آن رمزی از برکت و باروری شده است. در فلات ایران هنرمندان آرزوی آب را با نماد ماهی بر کوزه‌ها نقش بسته است، نقشی که یادآور برکت و روزی است. همچنین ماهی در داستان زایش مهر نقشی کلیدی دارد(حسامی و همکاران، ۱۳۹۶: ۴۹). آب به عنوان یکی از عناصر اصلی زندگانی در نگارگری ایرانی نماد پاکی شمرده می‌شود و حضور آن در نقاشی‌ها، ارتباط انسان و طبیعت را نشان می‌دهد. رودخانه‌ها و چشمه‌ها در بسیاری از نگاره‌های باغ‌ها و کاخ‌ها به چشم می‌خورند که محیطی آرام و دلنشین را به تصویر می‌کشند. در برخی نگاره‌ها آب به صورت چشمه‌ای زلال و آرام در کنار گل و بوته‌ها و حیوانات به تصویر درآمده که نمادی از بهشت و زندگی ابدی است. در فرهنگ ایرانی آب همواره نماد پاکی و زندگی بوده است و ماهی به دلیل زندگی در آب به نوعی بازتاب این ویژگی‌ها است. در برخی نگاره‌ها ماهی نماد صبر، سکوت و آرامش نیز تلقی می‌شود. همان طور که ماهی در زیر آب زندگی می‌کند و حرکاتش آرام و بی‌صدا است، این کیفیت به نمادی از آرامش درونی و طمأنینه تبدیل شده که در ادبیات و نگارگری‌های ایرانی بازتاب یافته است. در آثار نگارگری که به موضوعات عرفانی یا طبیعت می‌پردازند، ماهی‌ها اغلب در کنار عناصر دیگر طبیعت مانند گیاهان و آبشارها دیده می‌شوند تا ترکیبی از صلح و هماهنگی را به نمایش بگذارند. در مجموع موضوعات مرتبط با دریا و آبزیان در نگارگری ایرانی با رویکردی نمادین و معنوی پرداخته شده‌اند و به ندرت واقع‌گرایانه به تصویر در می‌آیند. این موضوعات نه تنها بازتابی از زیبایی و غنای طبیعت است بلکه به شکل استعاری و نمادین مفاهیم عمیقی همچون زندگی

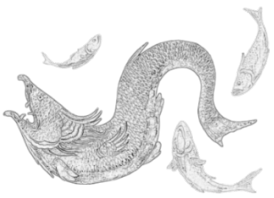
زایش مبارزه با سختی‌ها و در نهایت هماهنگی با جهان هستی را بیان می‌کنند. در نگارگری، هر جانوری نماد خاص خود را دارد برای نمونه ماهی به عنوان نمادی از زندگی، فراوانی و پایداری است و ارتباط نزدیکی با عنصر آب دارد. در برخی نگاره‌ها ماهی به عنوان نمادی از جهان زیرین نیز دیده می‌شود و بدین ترتیب به عنوان رابطی میان جهان مادی و معنوی شناخته می‌شود. بنابراین ماهی در نگارگری ایرانی نه تنها نمادی از زایش و حیات است بلکه در سطوح عمیق‌تر، بیانگر مفاهیمی معنوی نیز می‌تواند باشد.

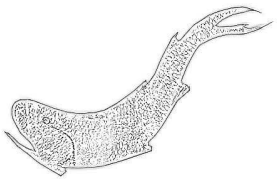
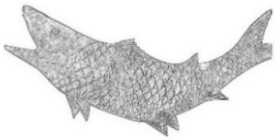
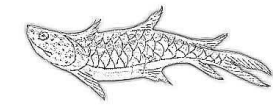
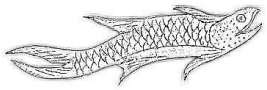
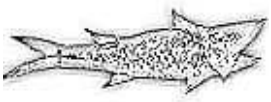
۸. معانی نمادین نقش‌مایه ماهی در نگاره‌ها

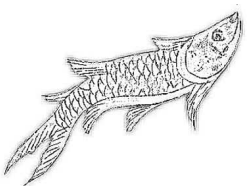
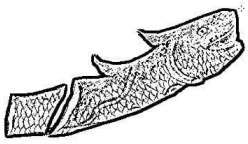
ماهی ازجمله نقوش تزیینی و پرکاربرد ظروف سفالی در ادوار مختلف تاریخی به خصوص در دوران اسلامی بوده است که در آنها به عنوان مظهری از برکت، نقشی مقدس می‌یابد؛ بدین سبب این نقش علاوه بر تزیینی بودن، معنای سمبلیک به خود می‌گیرد(کاظم پور، ۱۳۹۷: ۵۴). نقشمایه‌ی بز- ماهی در ایران و در دوره‌ی اسلامی تا امروز، به عنوان صورت فلکی جدی شناخته می‌شود و با همان ویژگی‌هایی که از دوره‌های باستان برای آن متصور شده بودند به دوران اسلامی راه یافت(ولی خان، ۱۴۰۱: ۲۷). ماهی یا «حوت یونسی» در تفاسیر قصهٔ یونس وجهی رمزی یافته است. این معنای رمزی ماهی یعنی نقش نمادین ماهی در سرگذشت و سرنوشت یونس، چنان اهمیتی دارد که او را ذوالنون و صاحب الحوت لقب داده اند که به معنی خداوند ماهی و همدم ماهی است(پاشایی، ۱۳۹۳: ۱۱۰) (جدول شماره ۲).

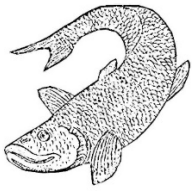
جدول ۲. مطالعه نقش‌مایه ماهی در نمونه نگاره‌های برگزیده از دوره‌های نگارگری، ماخذ:(نگارندگان، ۱۴۰۳).

Table 2. A Study of the Fish Motif in Selected Miniature Paintings from Different Periods of Persian Miniature Art. Source: (Authors, 2024).

مشخصات نگاره	ویژگی نقش‌مایه ماهی	مطالعه خطی نقش‌مایه ماهی	تصویر ماهی در نگاره اصلی
نگاره از جامع التواریخ قرن ۸ ه.ق	– ابعاد بسیار بزرگ ماهی در ترکیب بندی – استفاده از تعداد زیاد ماهی در تصویر – ساختار ظاهری بسیار واقع گرایانه – پرداخت جزئیات شکلی – رنگ پردازی دقیق		 محفوظ در مجموعه ناصرخلیلی، به شماره موزه ای:MSS 727

یونس و نهنگ، برگی از مجمع التواریخ	– ابعاد بسیار بزرگ در ترکیب بندی – ساختار بسیار واقع گرایانه – پرداخت جزئیات شکلی – رنگ پردازی دقیق		 محفوظ در موزه متروپولیتن، به شماره موزه ای: ۵۷,۵۱,۳۷,۴
یونس و نهنگ، برگی از جامی التواریخ	– اجرا با ابعادی بسیار بزرگتر از سایر اجزای ترکیب حتی بزرگتر از فیگور انسانی – ترسیم دقیق جزئیات و بافت بدن ماهی		 محفوظ در موزه متروپولیتن، به شماره موزه ای: ۳۳,۱۱۳
برگی از منافع الحیوان	– اجرای تعداد زیادی مهی در ترکیب تصویر – ترسیم دو نوع مختلف ماهی با دو رنگ و بافت متفاوت – ترسیم دقیق جزئیات و بافت بدن ماهی	  	 محفوظ در کتابخانه دومورگان

			نیویورک، به شماره موزه ای: MSM500
برگی از منافع الحیوان	– اجرای واقع گرایانه فرم و رنگ ماهی – اجرای ماهی به عنوان تک نقش در یک تصویر – پراخت به جزئیات و بافت‌ها		 محفوظ در کتابخانه دومورگان نیویورک، به شماره موزه ای: MSM500
برگی از منافع الحیوان	– اجرای ماهی به عنوان اصلی‌ترین عنصر تصویر در وسط ترکیب – پرداخت جزئیات فرم و رنگ – اهمیت به واقع‌گرایی در نقش‌مایه		 محفوظ در کتابخانه دومورگان نیویورک، به شماره موزه ای: MSM500
برگی از جامع التواریخ	– اجرای تعداد زیاد ماهی در تصویر – ساختار ظاهری بسیار واقع گرایانه – پرداخت جزئیات شکلی – رنگ پردازی دقیق		 محفوظ در مجموعه ناصرخلیلی، به شماره موزه ای: MSS 727

برگی از جامعه التواریخ	– اجرای ماهی با ابعاد بسیار بزرگ و در جایگاه نقشی تاثیرگذار در داستان نگاره – ساختار ظاهری بسیار واقع گرایانه – پرداخت جزئیات شکلی – رنگ پردازی جزئی		 نسخه کتابخانه دانشگاه ادینبورو، اسکاتلند. ماخذ:(پورچنگیز، ۱۳۹۵: ۶۷).
عبور کی خسرو از دریای زارع در راه چین، صحنه‌ای از شاهنامه فردوسی دوره صفوی	– اجرای نقش‌مایه ماهی در کنار سایر جانوران در دریا – به کارگیری نقش‌مایه ماهی به عنوان نقشی مکمل در دریا		 محفوظ در موسسه هنر شیکاگو، به شماره موزه ای: ۱۹۷۷,۱۴۷

بررسی مکاتب مختلف نگارگری نشان می‌دهد که نقش‌مایه ماهی، در هر دوره با ویژگی‌ها و معانی خاصی تفسیر و بازنمایی شده است. در برخی نمونه‌ها که در جدول(۲) نیز به آن‌ها اشاره شد، با توجه به میزان اهمیت ماهی در داستان نگاره، ابعاد نقش‌مایه آن نیز در ترکیب تصویر بزرگ‌تر بازنمایی شده است. بخش زیادی از نقوش آبزیان در تصاویر، بر اساس رویکرد داستان‌های نسخه‌های خطی هستند که آن جانور آبزی نقش کلیدی در آن داستان داشته است و نوع ترکیب‌بندی تصویر هم به گونه‌ای است که بخش زیادی از فضا به آبزیان اختصاص دارد. نقش‌مایه ماهی در هر دوره با ویژگی‌ها و معانی خاصی تفسیر و بازنمایی شده است. این آثار، ماهی را نه تنها به عنوان عنصری زیبا و نمادین بلکه به عنوان پلی معنوی برای پیوند انسان با عالم والا ارائه می‌دهند. در برخی از نمونه‌ها با استفاده از رنگ‌های خاص و ریزپردازی‌های دقیق،

بر حالت عرفانی این نماد تأکید کرده و مفهوم برکت و پایداری آن را در هنر خود متجلی ساخته‌اند. این نقش‌مایه که در دوره‌های ایلخانی و تیموری حضوری پررنگ‌تر و گاه محوری در نگاره‌ها داشته، از دوره‌ی صفوی به‌تدریج به عنصری فرعی و حاشیه‌ای در ترکیب‌بندی آثار تبدیل شده و نقش روایی آن با توجه به نوع داستان، کمتر مورد تأکید قرار گرفته است. نقش‌مایه آبزیان در نگارگری ایرانی نمایانگر پیوند عمیق میان انسان و طبیعت است. این نقش‌مایه‌ها با بازتاب نمادین باورهای عمیق مذهبی عرفانی و اسطوره‌ای نه تنها در تزئینات و زیبایی‌شناسی هنر ایرانی نقش ایفا کرده‌اند بلکه به عنوان ابزاری برای بیان مفاهیم معنوی و فلسفی نیز مورد استفاده قرار گرفته‌اند. در نمونه‌های زیادی از نگاره‌های دوره‌های مختلف به ویژه مکاتب تیموری و صفوی، تصویر دریا به واسطهٔ متن نسخه، دیده شده است مانند نمونه‌هایی از نگاره‌های شاهنامه شاه‌تهماسبی. نکته قابل توجه این است که وجود نقش‌مایه آبزیان و به طور خاص ماهی در تصاویر دریاها، در کمتر نمونه‌هایی به چشم می‌خورد و بیشتر در مکاتب پیش از تیموری و صفوی یافت شده‌اند. نقش‌مایه ماهی از لحاظ بصری و ویژگی‌های ساختار ظاهری، در نگاره‌های دوره‌های ایلخانی تا صفوی، تغییرات زیادی نداشته است اما از لحاظ نوع کاربرد، دارای تفاوت‌های آشکاری شده است. نقش‌مایه ماهی در نگاره‌های متعلق به دوره ایلخانی با توجه به روایت داستان نگاره و مرتبط با آن، نقش‌مایه‌ای کلیدی و غیرقابل حذف از ترکیب تصاویر محسوب می‌شود به نحوی که حذف آن ماهی‌ها، اساس روایت و سیر داستان را برهم خواهد زد. در مقابل در دوره صفوی، حضور نقش‌مایه ماهی از نظر ابعاد بصری در ترکیب و همچنین از لحاظ اهمیت در سیر تصویری، عنصری فرعی، تزئینی یا تکمیل کننده ترکیب به شمار می‌آید و در صورت حذف، به ارتباط متن و تصویر هیچ آسیب جدی وارد نخواهد شد.

نقش‌مایه ماهی در نگارگری ایرانی به ویژه در نگاره‌هایی که واقع‌گرایانه ترسیم شده‌اند، اغلب فراتر از بازنمایی صرف یک موجود طبیعی است. این نقش‌مایه معمولاً در پیوند با مفاهیم عرفانی، اساطیری یا نمادین به کار رفته و همواره رابطه‌ای معنادار با متن و داستانی نگاره، برقرار می‌کند. واقع‌گرایانه بودن این تصویرها علاوه بر جذابیت بصری، پیامی واضح و قابل فهم برای مخاطب داشته است تا مفاهیم ذهنی و انتزاعی متن را به صورت دیداری تبیین کند که این ارتباط را می‌توان در نگاره‌هایی که داستان‌های حماسی یا عرفانی نیز مشاهده کرد. از سویی دیگر، به دلیل اهمیت آب در فرهنگ ایرانی، ماهی به صورت طبیعی و زنده ترسیم می‌شود تا بیننده بتواند هم زیبایی طبیعت و هم ارتباط معنایی آن با روایت داستانی را دریابد. این روش باعث می‌شود که متن و تصویر به صورت یکپارچه پیام‌های نمادین و داستانی خود را منتقل کنند. واقع‌گرایی در تصویر ماهی نه تنها نمایانگر مهارت هنرمند در بازنمایی طبیعت است، بلکه به تقویت پیام متن نیز کمک می‌کند. این نقش‌مایه اغلب در صحنه‌هایی به کار رفته که با روایت‌های خاصی از طبیعت، تحول و یا وقایع مقدس در ارتباط است. برای مثال در نگاره‌هایی

که داستان‌هایی از قهرمانان یا پادشاهان را در حال عبور از رودخانه یا در نگاره حضرت یونس(ع) در تعامل با آب به تصویر کشیده شده است که به همین واسطه حضور ماهی می‌تواند نماد حمایت الهی، بخت نیک یا تجدید حیات باشد. این تصاویر با واقع‌گرایی حس نزدیکی بیشتری به بیننده القا می‌کنند و میان متن و تصویر پلی ارتباطی می‌سازند. ماهی در این نگاره‌ها حلقه‌ای از زنجیره معنایی داستان است که متن را از حالت ایستا به تجربه‌ای پویا و چند حسی تبدیل می‌کند. این هماهنگی میان متن و تصویر ویژگی بارز هنر نگارگری ایرانی است که در آن هر جزئی از تصویر انعکاسی از معنا و مضمون روایت است.

۹.نتیجه

نقش‌مایه ماهی، یکی از نمادهایی است که در آثار هنری مختلف از جمله نگارگری‌ها، فرش‌ها، سفالینه‌ها و فلزکاری‌ها تکرار شده و همواره معانی متنوعی را منتقل کرده است. نقش‌مایه ماهی در نگارگری ایرانی نشان دهندهٔ پیوند عمیق فرهنگ ایران با طبیعت و عناصر نمادین آن است. در این آثار، ماهی به عنوان نمادی از حیات، برکت و... در طبیعت بازتاب دهنده دیدگاه‌های عرفانی و جهان بینی هنرمندان ایرانی و لایه‌های معنایی درونی تصویر است. نقش ماهی ارتباط مستقیم با آب که در باورهای اسطوره‌ای و مذهبی ایرانیان عنصری پاک و حیات بخش بوده دارد و به گونه‌ای منحصر به فرد در هنر نگارگری ظاهر می‌شود. از این منظر آبزیان به ویژه ماهی، مفاهیمی همچون زایش و جاودانگی را در نقوش هنری برجسته می‌کنند. نقش‌مایه ماهی که در نگاره‌ها متناسب با مفاهیم و باورهای فرهنگی ایران در ترکیب‌های تصویری جلوه‌گر شده است، علاوه بر زیبایی بصری به بیان معانی نمادینی همچون جریان زندگی و نقش طبیعت در حیات بشری می‌پردازد. به این ترتیب بررسی معانی استعاری نقش‌مایه ماهی در نگارگری ایرانی نشان می‌دهد که چگونه این هنر به عنوان ابزاری قدرتمند در حفظ و انتقال هویت معنوی و فرهنگی جامعه ایرانی ایفای نقش کرده و تا به امروز همچنان اهمیت خود را حفظ نموده است. نگارگران، با استفاده از این نمادها ارتباطی پویا و چندوجهی با طبیعت، باورها و ارزش‌های خود برقرار کرده و آن‌ها را از طریق نگاره منتقل کرده‌اند که این روند نشان دهندهٔ نقش بی‌بدیل آثار تصویری در حفظ و انتقال هویت فرهنگی ایران است. آبزیان به ویژه ماهی، نمادی از حیات، باروری، پاکی و جاودانگی شناخته می‌شوند. ماهی با عنصر آب که در فرهنگ ایرانی همواره مظهر پاکی، شادابی و... بوده است پیوندی قوی دارد. آب به عنوان سرچشمه زندگی و طبیعت است که به عنوان نمادی از تداوم و پویایی زندگی در نگارگری ایرانی جایگاه برجسته‌ای یافته‌است. در نگاره‌های عرفانی، ماهی به عنوان واسطه‌ای میان دنیای زمینی و غیرمادی تعبیر می‌شود و هنرمندان ایرانی، با به تصویر کشیدن آن در ترکیب بندی‌های پیچیده تلاش کرده‌اند به مفهومی فراتر از حیات زمینی دست یابند. نقش‌مایه‌های جانداران در نگارگری ایرانی، می‌توانند به عنوان نمادی از هماهنگی میان انسان و طبیعت و پیوند عمیق میان هنر و فلسفه ایرانی به شمار روند. این الگوها

و نقش‌مایه‌ها با دقت و ظرافت طراحی شده‌اند تا بیننده را به دنیای پر از معنا هدایت کنند؛ جایی که هر عنصر داستانی از فرهنگ و تاریخ این سرزمین را روایت می‌کند. حضور این نقش‌مایه در نگارگری، نمادی از پیوند ناگسستنی میان ادبیات، اسطوره و هنر ایرانی است و نشانگر الهام هنرمندان ایرانی از مضامینی است که ریشه در فرهنگ و ادبیات دارد. بنابراین نقش ماهی هم در ادبیات و هم در آثار باستانی ایران وجود داشته و به سنت‌های تصویری نگارگری نیز راه یافته است. نکته قابل توجه این است که نقش‌مایه ماهی‌ها، به صورت جانوران تکمیل‌کنندهٔ ترکیب بندی در نگاره‌ها به کار نرفته است؛ گویی الگوی رایج طبیعت‌پردازی نگارگری، جایگاهی برای جلوه‌گری جانوران آبزی مانند سایر جانوران مانند: اسب و... نداشته است. از سویی دیگر در نمونه‌های انگشت شماری از نگاره‌ها که این نقش‌مایه دیده می‌شود، جزئی اصلی از داستان و روایت نگاره است؛ بنابراین اگرچه نقش‌مایه ماهی، در نگارگری نقشی پرتکرار نبوده است اما در مواردی که به تصویر کشیده شده است، نقش اصلی را به خود اختصاص داده است.

منابع

اعظم‌زاده، محمد؛ آزادخانکندی، هانیه؛ صباغپور، الناز (۱۳۹۶). سیر تحول طراحی از طبیعت مطالعه موردی نقش ماهی از دوران گذشته تا دوره قاجار. تهران: مارلیک.

بابائی فلاح، هادی؛ بلخاری قهی، حسن (۱۳۹۸)، «ریشه های ادبی، محتوایی و زیباشناختی رنگ آسمان روز و شب در نگاره های سلطان محمد نقاش»، *هنرهای صناعی اسلامی*، شماره ۵، ۱۳ – ۲۸.

پاشایی، ژیلا (۱۳۹۳)، «ظهور نقش مایهٔ ماهی آئین مهر در مهرهای دوره قاجار و فلوس های دورهٔ صفوی و قاجار»، *گنجینه اسناد*، سال ۲۴، شماره ۲، ۱۰۶- ۱۳۷.

پورچنگیز، صدیقه (۱۳۹۵)، «بررسی تطبیقی نگاره های مذهبی نسخه جامع التواریخ دوره ایلخانی و مجمع التواریخ دوره تیموری»، پایان نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما عفت السادات افضل‌طوسی، دانشکده هنر، دانشگاه الزهرا.

جان نثاری، فائزه؛ تقوی نژاد، بهاره (۱۴۰۲)، «بررسی ساختار و ترکیب بندی نقش ماهی در سفال و کاشی های سده ششم تا چهاردهم هجری قمری در ایران»، *رهپویه هنرهای تجسمی*، سال ۶، شماره ۲، ۵ – ۱۵.

حسامی، وحیده؛ بابرکت، سمیرا (۱۳۹۶)، «مطالعه نماد ماهی و کاربرد فرم آن در قالی های صفوی و قاجار»، *نگارینه هنر اسلامی*، شماره ۱۴، ۴۷ – ۶۲.

دهقان، خاطره؛ چیت سازیان، امیرحسین (۱۳۹۴)، «تفسیر نمادین نقشمایه ماهی در سفالینه های قرون ۶ و ۷ هجری ایران با نظری بر مثنوی مولانا»، *نگارینه هنر اسلامی*، شماره ۵، ۷۴ – ۸۵.

صباغ پور، طیبه؛ شایسته فر، مهناز (۱۳۸۸)، «تاویل و تفسیر معانی نمادین نقش مایه ماهی در قالی های دوره صفویه با نظر به مثنوی معنوی مولانا»، *گلجام*، شماره ۱۲، ۳۱ – ۵۴.

صرامی، عارفه (۱۳۹۳)، «تحلیل ساختاری دوگانگی نقش نمادین ماهی درهم در هنر ایرانی – اسلامی»، پایان نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما بهار مختاریان، دانشگاه هنر اصفهان.

صفاران، الیاس؛ احمدپناه، سیدابوتراب؛ عاملی، فاطمه (۱۳۹۵)، «بررسی نقش ماهی درهم (ریزه ماهی) در قالی بافی بیرجند»، *مطالعات هنراسلامی*، شماره ۲۴، ۵۹ – ۷۸.

عادلی، سارا (۱۳۹۰)، «مطالعه تطبیقی خوشه تصویری دریا در اساطیر و تمدن های کهن ایران و بین النهرین با شعرعرفانی فارسی(اشعار مولوی)»، پایان نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما ابوالقاسم دادور، دانشکده هنر، دانشگاه الزهرا.

فربد، زهرا (۱۳۹۹)، «مطالعه ای بر نقش نماد ماهی در هنر معاصر با بیان آسیب های اجتماعی، پایان نامه کارشناسی ارشد»، استاد راهنما پریسا شادقزوینی، دانشکده هنر، دانشگاه الزهرا.

قربان زاده ارزنق، ثمین (۱۳۹۶)، «بررسی تطبیقی نماد حیوانات در ادبیات عربی و فارسی(از آغاز تاپایان سده دهم هجری)»، پایان نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما علی قهرمانی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان.

کاظم‌پور، مهدی؛ شفایی، بهاره (۱۳۹۷)، «نشانه شناسی نقش ماهی با رویکرد عرفانی در سه نمونه از سفالینه‌های عصر معاصر مطالعه موردی مند گناباد»، *هنرهای صناعی اسلامی*، شماره ۳، ۵۱ – ۵۷.

کفشچیان مقدم، اصغر؛ یاحقی، مریم (۱۳۹۰)، «بررسی عناصر نمادین در نگارگری ایران»، *هنر و معماری باغ نظر*، شماره ۱۹، ۶۵ – ۷۶.

نیکوئی، مژگان؛ قوجه زاده، علیرضا؛ خدادادی مهاباد، معصومه؛ کاکاوند قلعه نویی، فاطمه (۱۳۹۸)، «تطبیق مفهومی نماد ماهی در اساطیر، قرآن و مثنوی معنوی و کاربرد آن در آثار هنری»، *مطالعات هنر اسلامی*، شماره ۳۶، ۲۷۰ – ۲۸۹.

گلی زاده، پروین؛ ابراهیمی، مختار؛ سعادتی، افسانه (۱۳۹۴)، «تحلیل ماهی یک نماد معنوی در مثنوی مولوی»، *زیبایی شناسی ادبی*، شماره ۲۵، ۱۱۲- ۱۲۶.

ولی خان، مهدیس (۱۴۰۱)، «تحلیل نقشمایه بز – ماهی در کتب نجومی ایران دوره تیموری مبتنی بر رویکرد آیکونوگرافی»، پایان نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما زهره طباطبایی، دانشکده صنایع دستی، دانشگاه هنر اصفهان.

Adamova .Adel T, Bayani, Manijeh. 2015. Persian Painting ,The Arts Of The Book And Portraiture. First Published In The United Kingdom By Thames & Hudson Ltd.

Adeli, Sara. 2011, A Comparative Study of the Sea Image Cluster in the Myths and Civilizations of Ancient Iran and Mesopotamia with Persian Mystical Poetry (Poems of Rumi), Master's Thesis, Supervisor: Abolghasem Dadour, Faculty of Arts, Al-Zahra University. [in Persian]

Azamzadeh, Mohammad; Azadkhankandi, Hanieh; Sabaghpour, Elnaz 2017. The Evolution of Design from Nature: A Case Study of Fish Patterns from the Past to the Qajar Period. Tehran: Marlik.

B. W. Robinson Victoria, B.W; Albert Museum, London. ۱۹۷٦. PERSIAN DRAWINGS From the 14th through the 19th Century. LITTLE. Little brown and company LB Boston Toronto.

Babaei Fallah, Hadi; Balkhari-Ghahi, Hassan. 2019. “Literary, Content and Aesthetic Roots of the Day and Night Sky Colors in the Paintings of Sultan Mohammad Naghash”, Islamic Industrial Arts, No. 5, 13-28. [in Persian]

Dehghan, Khatereh; Chitsazian, Amirhossein. 2015. “Symbolic Interpretation of the Fish Motif in Pottery from the 6th and 7th Centuries AH in Iran with a Comment on Rumi’s Masnavi”, Negarineh Honar Islaami, No. 5, 74 – 85. [in Persian]

Farbod, Zahra. 2019, A study on the role of the fish symbol in contemporary art expressing social harms, Master's thesis, supervisor Parisa Shadaqzveini, Faculty of Art, Al-Zahra University. [in Persian]

Ghorbanzadeh Arznaq, Samin. 2017, A Comparative Study of Animal Symbolism in Arabic and Persian Literature (From the Beginning to the End of the Tenth Century AH), Master's Thesis, Supervisor: Ali Ghahremani, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Madani University of Azerbaijan. [in Persian]

Golizadeh, Parvin; Ebrahimi, Mokhtar; Saadati, Afsaneh. 2015. “Analysis of the Fish as a Spiritual Symbol in Rumi’s Mathnavi”, Literary Aesthetics, No. 25, 112 – 126. [in Persian]

JanNesari, Faezeh; Taghavi Nejad, Bahareh. 2023. “A Study of the Structure and Composition of Fish Patterns in Pottery and Tiles from the 6th to the 14th Century AH in Iran”, Rahpooyeh Hanaraye Tazgemismi, Year 6, No. 2, 5 – 15. [in Persian] Hosami, Vahideh; Babarekat, Samira. 2017. “Study of the Fish Symbol and the Application of Its Form in Safavid and Qajar Carpets”, Negarineh Honar Islaami, No. 14, 47 – 62. [in Persian]

Kafeshchian-e-Moghaddam, Asghar; Yahaghi, Maryam. 2011. "A study of symbolic elements in Iranian painting", Art and Architecture of Bagh-e-Nazar, No. 19, 65 - 76. [in Persian]

Kazempour, Mehdi; Shefaei, Bahareh. 2018. "Semiology of the fish symbol with a mystical approach in three examples of contemporary pottery: a case study of Gonabad", Islamic Industrial Arts, No. 3, 51 - 57. [in Persian]

Nikoui, Mozhgan; Ghojehzadeh, Alireza; Khodadadi Mahabad, Masoumeh; Kakavand Qale Noi, Fatemeh. 2019. “Conceptual Application of the Fish Symbol in Mythology, the Quran and the Spiritual Mathnavi and Its Application in Works of Art”, Islamic Art Studies, No. 36, 270 – 289. [in Persian]

Pashaei, Jila. 2014. “The Emergence of the Fish Motif of the Seal on Seals of the Qajar Period and Floss of the Safavid and Qajar Periods”, Ganjineh-e-Sanad, Year 24, No. 2, 106-137. [in Persian]

Pourchengiz, Sedighe. 2016, A Comparative Study of Religious Paintings of the Comprehensive Edition of the Chronicles of the Ilkhanid Period and the Comprehensive Edition of the Chronicles of the Timurid Period",

Master's thesis, supervised by Professor Effat al-Sadat Afzal-Toosi, Faculty of Arts, Al-Zahra University. [in Persian]

Sabbaghpour, Tayyebeh; Shayestefar, Mahnaz. 2009. "Interpretation and interpretation of the symbolic meanings of the fish motif in Safavid carpets with reference to Rumi's spiritual Mathnawi", Goljam Journal, No. 12, 31 – 54. [in Persian]

Saffaran, Elias; Ahmadpanah, Seyyedaboutrab; Ameli, Fatemeh. 2016. "A study of the fish motif in Birjand carpet weaving", Islamic Art Studies, No. 24, 59 – 78. [in Persian]

Sarami, Arefeh. 2014, A Structural Analysis of the Duality of the Symbolic Role of the Fish in Iranian-Islamic Art, Master's Thesis, Supervisor Bahar Mokhtarian, Isfahan University of Art. [in Persian]

Vali Khan, Mahdis. 1401, Analysis of the Goat-Fish Motif in Iranian Astronomical Books of the Timurid Period Based on an Iconographic Approach, Master's thesis, supervisor Zohreh Tabatabaei, Faculty of Handicrafts, Isfahan University of Arts. [in Persian].

University of Tehran Prees

Historical Sciences Studies

Online ISSN: 2676-3370

https://jhss.ut.ac.ir/



Extual Historicization in Literary Works A Case Study: The Book of Kalila wa-Dimna

Mohammadreza Haji-Aghababaei[1]

1. Corresponding Author, Associate Professor of Persian Language and Literature, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran, Email: hajibaba@atu.ac.ir

Article Info

Article Type:
Research Article

Article History:
10, June, 2025

In Revised Form:
28, June, 2025

Accepted:
29, November, 2025

Published Onlin:
20, September, 2025

Keywords: Historical narrative, literary narrative, Kalila and Dimna, the chapter of Borzūya the Physician, Ibn al-Muqaffa

Abstract

One of the significant topics in historical and literary studies is the examination of the relationship between literary texts and historical events. From this perspective, a literary text can be considered a document that, alongside other records, may be analyzed by researchers. There is no doubt that some literary texts recount events that occurred within a society; however, these narratives are presented through the lens of a poet or writer, and literary elements are involved in their creation. Therefore, a literary account of an event cannot be regarded as an accurate depiction of that occurrence nor as a reliable document. This article explores the notion that, at times, a literary text produces a narrative that others later cite and perceive as a historical account. The book Kalila wa-Dimna is one of the most distinguished works in Persian literature. According to the narrative by Ibn al-Muqaffaʿ in his translation of the book—told through the voice of Borzūya the physician—a narrative is created that others have considered historical and continue to reference to this day, even though the account provided by Ibn al-Muqaffaʿ regarding the book's origin does not align with historical evidence. Apparently, Ibn al-Muqaffaʿ fabricated a historical context in order to express his religious ideas, inventing the character of Borzūya the physician and attributing his own thoughts to him. In later periods, other writers also referenced Ibn al-Muqaffaʿ's statements, gradually transforming Borzūya into a historical figure. This article, through an analysis of Ibn al-Muqaffaʿ's preface as well as the chapter on Borzūya the physician from Kalila and Dimna, illustrates how researchers have come to accept Ibn al-Muqaffaʿ's accounts as historical evidence.

Cite this The Author(s): Haji-Aghababaei, M., (2025). Extual Historicization in Literary Works A Case Study: The Book of Kalila wa-Dimna:Historical Sciences StudiesVol.17, No 1, Serial No.39 –Spring- Summer, (137-152)-
DOI: 10.22059/jhss.2025.397184.473820

CC BY NC

Publisher: Unversity of Tehran Press
https://jhss.ut.ac.ir/article_104620.html?lang=en

1. Introduction

A fundamental issue in historical and literary studies is the relationship between literary texts and historical events. Although literary texts are often seen as mirrors reflecting the culture and beliefs of their era, their imaginative and subjective nature raises the question of to what extent they can be trusted for historical reconstruction. This article, focusing on the book Kalila and Dimna by Ibn al-Muqaffaʿ, examines how a literary text can create a historical narrative that is ultimately accepted as a credible document by subsequent generations. Using a critical-analytical method, the article demonstrates how Ibn al-Muqaffaʿ, in his introduction, invents a character named "Burzoe the Physician" and narrates the story of the book's translation in a way that is inconsistent with historical evidence; yet, this narrative was gradually accepted as a historical account.

2.Distinction Between Historical and Literary Narrative

To better understand the subject, it is necessary to distinguish between historical and literary narrative. Historical narrative relies on documents and evidence to reconstruct past events as they actually happened. Paul Ricoeur emphasizes that historical narrative is "an attempt to represent the past as it actually happened." In contrast, while literary narrative may be inspired by history, its primary goal is to convey moral or philosophical messages through literary devices. In this type of narrative, imagination and metaphor play a central role, and the author has the freedom to alter historical events or create entirely fictional characters to achieve their artistic goals. Mircea Eliade writes on this matter: "Literary narrative represents the past not as it was, but as it should have been or could have been." However, the boundary between these two types of narrative is not always clear, and sometimes literary narratives are so persuasive that they gradually acquire a historical status in the collective memory, as happened with Kalila and Dimna and the character of Burzoe.

3.Kalila and Dimna and Ibn al-Muqaffaʿ's Translation

Kalila and Dimna is originally a translation from the Middle Persian (Pahlavi) text, which itself was a translation of the Sanskrit Panchatantra. This book was translated into Pahlavi in the 6th century CE and was later translated into Arabic in the 8th century CE by Ibn al-Muqaffaʿ. His translation is significant because he was not merely a translator; he enriched the text with his own ideas and wrote a detailed introduction in which he recounted the story of the book's translation.

4.Ibn al-Muqaffaʿ's Narrative of Burzoe

The central point of the article is Ibn al-Muqaffaʿ's narrative about how the book was translated. According to this narrative, the original book was translated from India into Pahlavi by "Burzoe the Physician," an Iranian doctor in the court of the Sasanian king Khosrow I (Anushirvan). Ibn al-Muqaffaʿ recounts that Burzoe traveled to India in search of the elixir of immortality but encountered a wise book there and translated it. This narrative was presented with such precision and rhetorical power that many later writers and historians accepted it as a historical account, and Burzoe was introduced as a real figure in the cultural history of Iran and India.

5.Critique of the Burzoe Narrative

Contemporary research shows that Ibn al-Muqaffaʿ's narrative is inconsistent with historical documentation. First, no Sasanian sources or early Islamic texts mention the name Burzoe. If he were truly a court physician of Anushirvan, he should have been mentioned in contemporary or near-contemporary sources. Secondly, the name "Burzoe" is linguistically unconventional and was likely fabricated by Ibn al-Muqaffaʿ. Thirdly, the story of Burzoe's journey to India and his search for the elixir of immortality is a familiar theme in the literature of that period, and his descriptions of India reflect more the mindset of medieval Iranians and Arabs than historical reality.

6.Ibn al-Muqaffaʿ's Motivations

The key question is why Ibn al-Muqaffaʿ presented such an unreliable historical narrative. It seems several motivations were at play. Firstly, attributing the book to a physician in the

Sasanian court lent it historical and scientific credibility, helping Ibn al-Muqaffaʿ's ideas—which were sometimes at odds with prevailing views—gain greater acceptance. Secondly, due to his Mu'tazilite leanings and criticisms, Ibn al-Muqaffaʿ faced opposition; thus, by attributing his ideas to an ancient figure like Burzoe, he could avoid direct confrontation with his opponents. Thirdly, creating the character of Burzoe allowed him to present his moral and philosophical messages within the framework of a compelling narrative consistent with the other stories in the book.

7.The Process of Burzoe's Historicization

It is fascinating how Burzoe—a character most likely fictional—gradually became a historical figure. This process occurred in several stages: first, Ibn al-Muqaffaʿ's narrative spread due to the fame of Kalila and Dimna. Then, later writers—without critique or examination—repeated it in their own works and even added new details to Burzoe's life. Finally, Burzoe became a cultural symbol representing wisdom and the link between Iranian and Indian cultures. This process shows how a literary narrative can blur the line between fact and fiction in the collective memory.

8.Implications of the Case Study

This case study has several important implications for historical and literary studies: First, it shows that caution must be exercised when using literary texts as historical sources. Secondly, it demonstrates that literary texts do not merely reflect history but can actively shape historical perceptions. Thirdly, it emphasizes the importance of textual criticism and the critical analysis of sources. Fourthly, it shows how ideas are transmitted through literary narratives and influence the thought of subsequent generations.

9.Conclusion

This article, through the case study of Kalila and Dimna, demonstrated how a literary text can create a narrative that is later accepted as historical. Although Ibn al-Muqaffaʿ's narrative of Burzoe is inconsistent with historical evidence, its narrative power caused this fictional character to become a historical figure. This research highlights the necessity of distinguishing between historical and literary narratives and of critiquing historical sources. Finally, this study reminds us that history is not always an accurate representation of the past but is often a reflection of our perceptions of the past—perceptions that can be shaped by literary narratives and accepted as historical facts. Understanding this process helps us to view historical sources with a more critical eye and to better discern the boundary between reality and imagination in the narratives of the past.

پژوهشهای علوم تاریخی

شاپای الکترونیکی:۳۳۷۰-۲۶۷۶

https://jhss.ut.ac.ir

انتشارات دانشگاه تهران

تاریخ‌سازی متن ادبی مطالعه موردی، کتاب کلیله و دمنه

محمدرضا حاجی‌آقابابایی ✉[1]

۱.نویسنده مسئول، دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران ایران، رایانامه: hajibaba@atu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۳/۰۴/۱۷

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۳/۰۵/۱۷

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۳/۰۵/۲۵

تاریخ انتشار:
۱۴۰۴/۰۶/۳۰

واژه‌های کلیدی: روایت تاریخی، روایت ادبی، کلیله و دمنه، باب برزویهٔ طبیب، ابن مقفع.

چکیده

یکی از موضوعاتی که در حوزه مطالعات تاریخی و ادبی دارای اهمیت است، بررسی نسبت متن ادبی با رخدادهای تاریخی است. از این منظر، متن ادبی به عنوان سندی به شمار آید که در کنار دیگر اسناد می‌تواند مورد بررسی پژوهشگران قرار گیرد. در این موضوع تردیدی نیست که پاره‌ای از متون ادبی، روایتگر حوادثی هستند که در جامعه رخ داده است؛ البته این روایت‌ها از زاویه دید یک شاعر و یا نویسنده شکل گرفته است و عناصر ادبی در پدیدآمدن آن دخالت دارند. بر این اساس نمی‌توان روایت ادبی یک حادثه را روایتی دقیق از آن واقعه به شمار آورد و آن را سندی مطمئن در نظر گرفت. موضوعی که در این مقاله به آن پرداخته‌ایم آن است که گاهی متن ادبی روایتی را تولید می‌کند که مورد استناد دیگران قرار می‌گیرد و آن را روایتی تاریخی می‌پندارند. کتاب کلیله و دمنه یکی از برجسته‌ترین متون ادب فارسی است که با توجه به سرگذشتی که ابن‌مقفع در ترجمه این کتاب، از زبان برزویهٔ طبیب بازگو کرده‌است، آفرینندهٔ روایتی است که دیگران آن را روایتی تاریخی به شمار آورده‌اند و تا امروز به آن ارجاع داده‌اند؛ هر چند مطالبی که ابن مقفع دربارهٔ چگونگی شکل‌گیری کتاب بیان کرده‌است با مستندات تاریخی همخوانی ندارد. ظاهراً ابن مقفع برای آن‌که بتواند اندیشه‌های خود را در زمینه مسائل دینی بازگو نماید، به تاریخ‌سازی پرداخته‌است و شخصیتی به نام برزویهٔ طبیب خلق کرده‌است و اندیشه‌های خود را به او نسبت داده‌است و در دوره‌های بعد نیز دیگر نویسندگان به سخنان ابن مقفع استناد کرده‌اند و اندک‌اندک، برزویهٔ طبیب به شخصیتی تاریخی تبدیل شده‌است. در این مقاله با بررسی مقدمه ابن مقفع و همچنین باب برزویهٔ طبیب از کتاب کلیله ودمنه مشخص گردیده‌است که چگونه پژوهشگران مطالب ابن مقفع را به عنوان مستنداتی تاریخی پذیرفته‌اند. در این مقاله با روشی تحلیلی انتقادی، این موضوع مورد پژوهش قرار گرفته‌است.

استناد: حاجی‌آقابابایی، محمدرضا؛(۱۴۰۴). تاریخ‌سازی متن ادبی مطالعه موردی، کتاب کلیله و دمنه: پژوهشهای علوم تاریخی، سال ۱۷، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان، شماره پیاپی ۳۹- (۱۵۲-۱۳۷).
DOI: 10.22059/jhss.2025.397184.473820

CC BY NC

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران

https://jhss.ut.ac.ir/article_104620.html?lang=en

۱. مقدمه

ادبیات فارسی از آغاز شکل‌گیری در بستری از اندیشه‌های دینی شکل گرفته‌است؛ از این رو می‌توانیم شاهد تأثیر آیین اسلام در جای‌جای متون ادب فارسی باشیم. شاعران و نویسندگان با بهره‌گیری از آموزه‌های اسلامی توانسته‌اند به خلق مضامین فراوانی بپردازند و بر پرباری ادب فارسی بیفزایند. نکتهٔ قابل توجه این است که می‌توان تأثیر اندیشه‌های دینی را در متون ادبی ترجمه‌شده نیز به خوبی مشاهده کرد. مترجمان این آثار در جای‌جای آثار خود از آیات قرآنی، احادیث و آموزه‌های اسلامی بهره گرفته‌اند. یکی از برترین کتاب‌های ادب فارسی که در این زمینه می‌توان نام برد، ترجمهٔ کتاب کلیله و دمنه است که نصرالله منشی آن را در قرن ششم به انجام رسانده‌است.

کلیله و دمنه علاوه بر مسائل ادبی به لحاظ مسائل اجتماعی و فکری نیز از اهمیت خاصی برخوردار است؛ بویژه باب برزویهٔ طبیب از این منظر در بین پژوهشگران اهمیت خاصی یافته‌است. بر اساس آنچه ابن مقفع — مترجم کتاب به زبان عربی– از قول برزویه پزشک دربار انوشیروان ذکر می‌کند؛ اصل کتاب هندی بوده‌است و به دستور انوشیروان ساسانی (۵۷۹–۵۳۱ م) آن را به ایران آورده و به زبان پهلوی ترجمه کرده‌اند. در قرن دوم هجری ابن مقفع کتاب را به زبان عربی ترجمه می‌کند. در قرن ششم هجری نیز نصرالله منشی کتاب را از عربی به نثر فنی فارسی برمی‌گرداند. آنچه اکنون از این کتاب در دست است، ترجمهٔ عربی کتاب و ترجمهٔ نصرالله منشی به فارسی است. از ترجمهٔ پهلوی کتاب اثری در دست نیست.

نکته قابل توجه آن است که در نوشته‌های بازمانده از زبان پهلوی و در کتاب‌های تاریخی مربوط به آن عصر، هیچ نامی از برزویهٔ طبیب به عنوان آورندهٔ کتاب به ایران وجود ندارد و همین امر می‌تواند تقویت کنندهٔ این گمانه باشد که ممکن است ابن مقفع پدیدآورنده بخش‌هایی از کتاب باشد و برای آن که بتواند از پاره‌ای مسائل شبهه‌دار رهایی پیدا کند، کتاب را به هندیان و ایران پیش از اسلام نسبت می‌دهد.

در باب بررزویهٔ طبیب، گاهی مطالبی آمده‌است که با مبانی دینی در تضاد است و همین موضوع می‌تواند یکی از دلایلی باشد که ابن مقفع، مطالب این باب را به برزویهٔ طبیب نسبت می‌دهد. در این زمینه می‌توان به سخن ابوریحان استناد کرد که ابن مقفع را به اندیشه‌های مانوی متهم می‌کند. ابوریحان ترجمهٔ کلیله و دمنه را قابل اعتماد نمی‌داند؛ زیرا ابن مقفع تغییراتی در آن پدید آورده، از جمله باب برزویهٔ طبیب را با هدف این که «قصد تشکیک آنانی را که عقاید ایشان به دین از سستی به دور نیست با سوق آنان به دعوت به مانیه» بدان افزوده‌است. (بیرونی،۱۳۶۲: ۱۲۲) «وجوه سلبی موضع ابن مقفع در قبال اسلام کاملاً آشکار است و آن عبارت است از تحقیر و بی‌اعتنایی و حتی بغضی آمیخته با شک در مواجهه با اسلامی که

تنها به ظاهر بدان پای‌بند است و مضاف بر این، آزاداندیشی در مباحث دینی و کم‌حرمتی به قرآن که به ادعای مخالفانش به معارضه با آن پرداخت.» (بدوی، ۱۳۹۸: ۶۲)

ظاهراً ابن مقفع برای آن‌که بتواند اندیشه‌های خود را در زمینه مسائل دینی بازگو نماید، به تاریخ‌سازی پرداخته‌است و شخصیتی به نام برزویهٔ طبیب خلق کرده و اندیشه‌های خود را به او نسبت داده‌است و در دوره‌های بعد نیز دیگر نویسندگان به سخنان ابن مقفع استناد کرده‌اند و اندک‌اندک، برزویهٔ طبیب به شخصیتی تاریخی تبدیل شده‌است. در این مقاله در پی بررسی این مسئله هستیم.

۱-۱. پیشینهٔ پژوهش

دربارهٔ کلیله و دمنه تا کنون پژوهش‌های بسیاری انجام شده، اما پژوهشی دربارهٔ شخصیت برزویهٔ طبیب و چگونگی تاریخ‌سازی کتاب کلیله و دمنه صورت نگرفته‌است. برخی از پژوهش‌هایی که از منظرهای گوناگون به باب برزویه پرداخته‌اند عبارتند از: اردستانی رستمی و عشیری (۱۴۰۲) در «باب برزویهٔ طبیب و درون‌مایه‌های مانوی آن» به بررسی مضامین همسو با باورهای مانوی در باب برزویه پرداخته‌اند. حدیدی و دیگران (۱۳۹۹) در «مطالعهٔ کهن‌الگویی باب «برزویهٔ طبیب» بر اساس پیرنگ روایت‌ها طبق نظریهٔ یونگ» به نقد و بررسی پیرنگ روایت‌های باب برزویه با رویکرد کهن‌الگویی یونگ پرداختند و در پایان معتقدند شخصیت برزویه پس از سیر و سلوک به رشد و تعالی رسیده‌است. چوپانیان (۱۳۹۳) در «شناخت بهتر برزویهٔ طبیب بر اساس کلیله و دمنه» با اتکا به باب برزویهٔ سعی به بررسی آرا و شخصیت برزویه پرداخته است و وی را شخصی حقیقی می‌داند. سبزیان‌پور و حسن‌زاده (۱۳۹۲) در «مقدمه کلیله و دمنه و باب برزویه طبیب دریچه‌ای بر فرهنگ و تربیت در ایران باستان» این دو بخش از کتاب را به عنوان دریچه‌ای برای اطلاع از دیدگاه‌های ایرانیان باستان دربارهٔ محورهای اصلی زندگی بررسی کرده‌اند و آن‌ها را گزینش ابن مقفع متناسب با فرهنگ اسلامی می‌دانند. جهانگرد (۱۳۹۲) در «عبدالله ابن مقفع و افزودن اندیشه‌های مانوی به کلیله و دمنه» به بررسی این نکته پرداخته که در باب برزویه اندیشه‌های مانوی بسیاری راه یافته و این باب از دیرباز مورد توجه مانویان بوده است. عباس اقبال (۱۳۸۲) در شرح حال عبدالله بن المقفع به شرح زندگی و عقاید ابن مقفع پرداخته‌است. دوبلوا (۱۳۸۲) در برزوی طبیب و منشأ کلیله و دمنه به بررسی ترجمه‌ها و برخی باب‌های ترجمه نشدهٔ این اثر پرداخته‌است. هم‌چنین محجوب (۱۳۴۹) در دربارهٔ کلیله و دمنه به بررسی این اثر پرداخته و ریشه‌های آن را مورد بررسی و واکاوی قرار داده‌است.

۲. بررسی انتقادی مقدمه کلیله و دمنه و باب برزویه طبیب

کلیله و دمنه یکی از برترین کتاب‌های ادبیات فارسی است که از گذشته‌های دور مورد توجه بوده است. و در مورد چگونگی شکل‌گیری این کتاب، سخنان بسیار گفته شده‌است. نام کتاب برگرفته

از نام دو شغال است که در دو فصل نخستین کتاب، حضور دارند. آنچه امروزه در مورد این کتاب می‌دانیم، بیش‌تر برگرفته از مطالبی است که ابن مقفع، مترجم کتاب به زبان عربی در مقدمه کتاب آورده‌است. بر طبق سخنان ابن مقفع، پس از آن که انوشروان از وجود چنین کتابی آگاه می‌شود، برزویه را که بزرگ پزشکان آن روزگار بوده‌است برای به دست آوردن کتاب، به هند می‌فرستد. پس از آن که برزویه کتاب را به ایران می‌آورد، انوشروان به بزرگمهر دستور می‌دهد که بابی درباره زندگانی برزویه بنویسد و در آغاز کتاب قرار دهد.(ن.ک. ابن مقفع: ۱۰-۹) همین روایت را نیز نصرالله منشی در ترجمهٔ فارسی کتاب آورده است؛ البته نصرالله منشی بخشی را به روایت ابن مقفع افزوده است، مبنی بر این که انوشروان برای جبران زحمت‌های برزویه به وی پیش‌نهاد کرد که از خزانهٔ شاهی، هرچه جواهر می‌خواهد بردارد. «کسری بفرمود تا درهای خزاین بگشادند و برزویه را مثال داد مؤکّد به سوگند که بی‌احتراز در باید رفت و چندان که مراد باشد، از نقود و جواهر برداشت.» (نصرالله منشی، ۱۳۹۶: ۳۵) برزویه این پیش‌نهاد را نپذیرفت و از انوشروان خواست تا بزرجمهر، بابی در آغاز این کتاب بنویسد که به نام برزویهٔ طبیب نام گرفت.

> برزویه گفت: اگر بیند رای ملک، بزرجمهر را مثال دهد تا بابی فرد در این کتاب به نام من بنده مشتمل بر صفت حال آن بپردازد و در آن کیفیت صناعت و نسب و مذهب من مشبع مقرر گرداند و آنگاه آن را به فرمان ملک موضعی تعیین افتد تا آن شرف من بنده را بر روی روزگار باقی و مخلّد شود و صیت نیک بندگی من ملک را جاوید و مؤبّد گردد. کسری و حاضران شگفتی عظیم نمودند و به همت و عقل کامل بروزیه واثق گشتند و اتفاق کردند که او را اهلیت آن منزلت هست.» (نصرالله منشی: ۳۶)

آن گونه که از مطالب ابن مقفع به دست می‌آید، وی معتقد است که کتابی به نام کلیله و دمنه در هند وجود داشته‌است و برزویهٔ طبیب به دستور انوشروان به هند رفته و کتاب را به دست آورده‌است و به فارسی برگردانده‌است. نکته مهم آن است که در ادبیات هند باستان، هیچ کتابی به نام کلیله و دمنه وجود ندارد و کسی از وجود چنین کتابی نشان نداده‌است؛ البته این مطلب درست است که بخش عمده‌ای از مطالب کلیله و دمنه، برخاسته از منابع هندی است که از میان آن منابع می‌توان به کتاب‌های پنجاتنترا و مهابهاراتا و تنتراکیایکیا و برخی کتاب‌های دیگر اشاره کرد. (برای آگاهی از مآخذ کتاب کلیله و دمنه، ن.ک. پاکزاد، ۱۳۸۷ و محجوب، ۱۳۴۹)

ابن ندیم نیز در کتاب الفهرست خود، هنگامی که دربارهٔ کتاب‌های ایران پیش از اسلام صحبت می‌کند، دربارهٔ کتاب کلیله و دمنه این گونه می‌آورد:

> فأما کتاب کلیلهٔ و دمنه فقد اختلف فی أمره، فقیل عملته الهند و خبر ذلک فی صدر الکتاب و قیل عملته ملوک الاسکانیهٔ و نحلته الهند و قیل عملته الفرس و نحلته الهند و قال قوم ان الذی عمله بزر جمهر الحکیم أجزاء، والله أعلم بذلک.(ابن ندیم، جلد ۱: ۲۷۰)

ابن ندیم دربارهٔ منشأ کتاب می‌گوید که گفته شده که هندیان آن را نوشته‌اند و در آغاز کتاب چنین آمده‌است. و نیز گفته شده که پادشاهان اشکانی کتاب را نوشته‌اند و به هندیان نسبت

داده‌اند و نیز گفته شده، در ایران پیش از اسلام (دوران ساسانی) نوشته‌شده و به هندیان نسبت داده‌اند و گروهی هم گفته‌اند که بخش‌هایی از کتاب را بزرگ‌مهر حکیم نوشته‌است. هر چه هست، مطابق با این مطالب، ابن ندیم نیز دربارهٔ چگونگی کتاب دچار تردید بوده و یا تردیدهای مطرح تا روزگار خود را بازگو کرده‌است.

هر چه هست، کتابی به نام کلیله و دمنه، آن گونه که ابن مقفع ادعا کرده‌است، در متون کهن هندی وجود ندارد. ضمناً ابن مقفع ابواب کتاب را ۱۴ باب برمی‌شمارد.(ابن مقفع: ۳۸) در حالی که بدون در نظر گرفتن مقدمه ابن مقفع و باب برزویه طبیب و مطالب مرتبط با آن، کتاب دارای ۱۵ باب است و این نشان می‌دهد که خود ابن مقفع و یا دیگرانی، بخش‌هایی را به کتاب افزوده‌اند. نصرالله منشی نیز در بخش مفتَتَح کتاب بر ترتیب ابن مقفع، اصل هندی کتاب را ۱۰ باب دانسته و از قول ابن مقفع آورده که پارسیان، پنج باب بر این کتاب افزوده‌اند. البته ابن مقفع در ترجمه عربی کتاب، چنین سخنی به میان نیاورده است و این مطلب را نصرالله منشی بیان کرده‌است. ابوابی که نصرالله منشی از قول ابن مقفع به عنوان ابواب افزوده شده بر کتاب آورده است، عبارت است: باب برزویهٔ طبیب، باب الناسک و ابن عرس، باب البلار و البراهمه، باب السّائح و الصّائغ، باب ابن‌الملک و اصحابه.(نصرالله منشی: ۳۸) با بررسی ابواب افزوده متوجه می‌شویم که به‌جز باب برزویه طبیب، دیگر ابواب، امروزه از بخش‌های اصلی کتاب به شمار می‌آیند.

بر اساس آنچه گفته شد، می‌توان به این نتیجه رسید که کتاب کلیله و دمنه در طی مدت زمانی خاص بر اساس منابع گوناگون هندی و ایرانی شکل گرفته است و ظاهراً ابن مقفع نیز هنگام ترجمه کتاب به عربی، بخش‌هایی را بر کتاب افزوده است که باب برزویهٔ طبیب یکی از مهم‌ترین بخش‌هایی است که ابن مقفع به کتاب افزوده است.

این که نسخهٔ عربی کتاب با اصل پهلوی آن تفاوت دارد؛ علاوه بر گفتهٔ خود ابن مقفع و نصرالله منشی، بر اساس نسخه سریانی کتاب کلیله و دمنه نیز مشخص می‌شود. اندک زمانی پس از شکل‌گیری متن پهلوی کلیله و دمنه، این کتاب به زبان سریانی ترجمه شده است. (دربارهٔ این ترجمه و چگونگی یافتن آن، ن.ک. محجوب: ۷۶-۶۳) با بررسی ترجمه سریانی کتاب متوجه می‌شویم که باب برزویه طبیب در آن وجود ندارد و همان گونه که ابن مقفع و به دنبال وی نصرالله منشی گفته‌اند، این باب سپس به متن اولیه کتاب افزوده شده‌است. نکتهٔ دیگری که از متن ترجمه سریانی کلیله و دمنه درمی‌یابیم آن است که این متن نسبت به متن ابن مقفع، یک باب اضافه‌تر دارد.(همان: ۲۴۷-۲۴۶) این امر نشان می‌دهد که کلیله و دمنه متنی بوده است که در یک بازهٔ زمانی در حال تکوین و شکل‌گیری بوده است و پس از تألیفی که ابن مقفع از این کتاب ارائه می‌کند، روایت ابن مقفع مورد استناد دیگران قرار می‌گیرد.

دربارهٔ چگونگی آشنایی ایرانیان با این کتاب، مطالب گوناگونی گفته‌اند که اساس تمامی آن‌ها سخنان ابن مقفع است که در آغاز ترجمهٔ عربی کتاب آورده‌است. ثعالبی و فردوسی در خصوص آگاهی یافتن ایرانیان از این کتاب و چگونگی به دست آوردن آن همان مطالب ابن مقفع را بازگو کرده‌اند.

ثعالبی با افزودن کمی خیال‌پردازی، سخنان ابن مقفع را بسط داده‌است. وی در غرر اخبار خود بروزیه را گران‌مایه‌ترین پزشکان پارس می‌نامد که برای یافتن گیاهی شگرف که مردگان را زنده می‌کند و در دیار هند می‌روید، از انوشیروان کسب اجازه می‌کند. پس از جست‌وجوی فراوان در دیار هند و نیافتن آن گیاه، موضوع را با بزرگ پزشکان هند در میان می‌گذارد.

> پیر گفت: ای بروزیه یک نکته دریافتی و به نکات دیگر نپرداختی، آیا نمی‌دانستی که این سخن رازی از پیشینیان است؟ مقصود آنان از کوه‌ها دانایان و از گیاهان دارویی، سخنان سودبخش و روشنگر آنان است که دانایان حکمت‌های خود را به نادانان می‌آموزد و این حکمت‌ها یک جا در کتابی عنوان آن کلیله و دمنه است، آمده است و آن جز در خزانهٔ شاهی یافت نشود. (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۴۰۷)

ثعالبی در ادامه می‌گوید که پادشاه هند موافقت کرد که کلیله و دمنه در اختیار بروزیه قرار گیرد به شرط آن که وی کتاب را در حضور او بخواند و رونویسی نکند. بروزیه نیز هر روز نزد پادشاه کتاب را می‌خواند و چون به خانه بازمی‌گشت، محفوظات خود را می‌نوشت و پس از بازگشت به ایران کتاب را به انوشیروان تقدیم کرد و از وی درخواست کرد که بزرگمهر بابی به نام او به کتاب بیفزاید:

> چون [بروزیه] به نزد انوشیروان رسید، او را از سرگذشت خود آگاه ساخت و گفت که آن کتاب را به دست آورده‌است. آن گاه کتاب را از نظر گذرانید که آن را سخت پسندید و پاداشی شایان به او داد و به بزرگمهر دستور داد تا آن کتاب را به زبان پهلوی بگرداند. بروزیه از شاه به التماس خواست که از سر کوچک‌نوازی نخستین باب کتاب را به نام و یاد او کنند. انوشیروان پذیرفت. (همان: ۴۰۸)

در شاهنامه فردوسی نیز برزویه پزشکی است که به انوشیروان می‌گوید در کتاب‌های هندوان خوانده‌است که گیاهی وجود دارد که مردگان را زنده می‌کند. انوشیروان او را برای یافتن این گیاه راهی هند می‌کند. بروزیه پس از جست‌وجوی بسیار درمی‌یابد که چنین گیاهی وجود ندارد و برهمنی به او می‌گوید که آنچه موجب زنده شدن آدمی می‌گردد، دانش است و کتابی به نام کلیله وجود دارد که تو را به دانش رهنمون می‌شود. بروزیه از شاه هند این کتاب را درخواست می‌کند و هر روز بخشی از کتاب را می‌خواند و حفظ می‌کرد و هر شب آنچه را به یاد داشت، می‌نوشت و پنهانی برای انوشیروان می‌فرستاد. پس از بازگشت بروزیه به ایران، انوشیروان خواست که به او پاداشی درخور دهد، بروزیه از انوشیروان درخواست کرد که بوزرجمهر هنگامی که این کتاب را می‌نویسد، از رنج‌های بروزیه نیز در آغاز آن یاد کند تا نام وی در جهان یادگار

بماند. فردوسی از ترجمهٔ کلیله و دمنه در زمان مأمون نیز یاد می‌کند و از برگردان کتاب به شعر فارسی در زمان نصر ساسانی سخن به میان می‌آورد که رودکی آن را انجام داده است. (فردوسی،۱۳۷۳: ۳۴۷۰ – ۳۳۳۷)

آنچه فردوسی در خصوص کتاب کلیله و دمنه بیان کرده است، به احتمال قریب به یقین، برگرفته از متن مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری است (ر.ک. قزوینی، ۱۳۳۲، ج۲: ۳۲-۳۱) و دارای همان تناقضی است که در مقدمهٔ ابن مقفع نیز دیده می‌شود. آنچه از ابیات شاهنامه برمی‌آید، آن است که بروزیه متن کتاب را به فارسی پهلوی ترجمه می‌کرده و برای انوشیروان فرستاده‌است؛ زیرا انوشیروان در پاسخ بروزیه می‌گوید که «دریای دانش» یا همان مطالب کتاب به دستش رسیده‌است و این امر نشانگر آن است که وی از مطالب کتاب آگاه شده‌است، بدون آن که نیازی به ترجمه داشته باشد یا از ترجمهٔ آن سخنی به میان آورد. حال این پرسش شکل می‌گیرد که بوزرجمهر در این میان چه نقشی دارد و چرا باید بروزیه درخواست کند که وی درباره این کتاب بنویسید و از رنج‌های بروزیه یاد نماید؟

یکی آرزو خواهم از شهریار — که ماند ز من در جهان یادگار
چو بنویسد این نامه بوزرجمهر — گشاید برین رنج برزوی چهر
نخستین در از من کند یادگار — به فرمان پیروزگر شهریار
بدان تا پس‌از مرگ من در جهان — ز داننده رنجم نگردد نهان
(همان: ۳۴۴۵-۳۴۴۲)

شاید بتوان این گمان را مطرح کرد که بروزیه مطالب کتاب را به همان زبان هندی کهن می‌فرستاده است و بزرجمهر آن را به پهلوی ترجمه می‌کرده‌است. پاسخی که می‌توان داد آن است که اولاً چرا باید وی مطالب کتاب را به زبان هندی برای انوشیروان بفرستد؟ با توجه به آنچه در داستان آمده است و این که انوشروان دستور داده بود تا کسی را بیابند که هر دو زبان هندی و پارسی بداند و نیز برزویه هر روز مطالب کتاب را می‌خوانده است و هر شب آنچه را از آن مطالب در یاد داشته، می‌نوشته و برای انوشیروان می‌فرستاده‌است، قطعاً برداشت و فهم خود را از مطالب کتاب به زبان پهلوی می‌نوشته و به ایران می‌فرستاده است نه متن هندی کتاب را.

این که آیا اساساً کسی به نام برزویه وجود داشته است و یا آن که ابن مقفع برای بیان اندیشه‌های خود این شخصیت را ساخته و دیدگاه‌های خود را در خصوص مسائل گوناگون به وی نسبت داده است، جای بررسی و تأمّل دارد.

عباس اقبال آشتیانی در مورد وجود شخصیت بروزیه دچار تردید است و چنین نوشته‌است:

> اگرچه سند تاریخی معتبری در باب وجود او نداریم، ولی مانعی نیز در پیش نیست اگر بگوییم شخصی که قصص هندی را به پهلوی ترجمه کرده و در تألیف تمام یا قسمتی از نسخهٔ پهلوی

> کلیله و دمنه دخیل بوده، برزویه نام داشته است و از این بیان نباید استنباط شود که ما می‌خواهیم بگوییم آنچه را که ابن‌المقفع در باب بروزیه راجع به او آورده، صحیح است، چه این باب بر این امر تأکید می‌کند که باب بروزیه طبیب را ابن‌مقفع نوشته است. چنان که خواهیم دید، ساخته و پرداختهٔ قلم خود ابن‌المقفع است و اصلاً در نسخهٔ پهلوی وجود نداشته. (اقبال آشتیانی،۱۳۸۲: ۷۲)

سخن عباس اقبال بر اساس مطالبی است که ابن مقفع در مقدمه کتاب آورده است و همان گونه که مشخص است، خود وی نیز در صحت و پذیرش این مطلب دچار تردید است.

آرتور کریستین سن[1] نیز در کتاب ایران در زمان ساسانیان، شخصیت بزرگمهر و برزویه را یکی می‌داند. «به احتمال قوی این شخص مشهور و مرموز که نام او را ملحق به قصهٔ ورود شطرنج به ایران کرده‌اند، همان برزویهٔ طبیب است.» (کریستین،۱۳۷۷: ۹۵-۹۶) سخن کریستین سن نیز بدون ارائه هر گونه سند قطعی است و صرفاً بیان احتمالی است که قابل اثبات نیست. وی سپس این احتمال خود را به عنوان گزاره‌ای قطعی در نظر گرفته و در نقد سخنان ابوریحان بیرونی که دربارهٔ ابن مقفع گفته، این گونه می‌نویسد:

> بیرونی گوید ابن المقفع در ترجمهٔ کلیله و دمنه فصل برزویه را افزوده است تا در اذهان اشخاصی که ایمان آنان ضعیف است تولید شک کند پس آنگاه آنان را به مذهب مانی دعوت نماید.[...] نکتهٔ حایز اهمیت این است که بیرونی می‌گوید ابن المقفع مقدمه را افزوده و به عبارت دیگر بیرونی می‌خواهد بگوید مقدمه در اصل پهلوی موجود نبوده است، ولی نمی‌گوید که مقدمه را ابن المقفع جعل کرده است در واقع آثار عهد خسرو به طوری که در این قسمت دیده می‌شود و به قدری اشارت راجع به آن زمان دربردارد که یک نفر مصنف قرن هشتم (میلادی) ممکن نیست آن را ساخته باشد و در نظر من صحت آن قابل تردید نیست. ابن المقفع شرح حال برزویه را به قلم خود او که به عنوان کتاب مستقلی وجود داشت ترجمه کرده و در ترجمهٔ کتاب کلیله و دمنه خود داخل نموده است همان طور که نلدکه و گابریلی فرض کرده‌اند ابن المقفع آزادانه در شرح برزویه تصرفاتی کرده باشد اما مفاد فصلی که ابن المقفع در ابتدای کلیله و دمنه قرارداده حتماً به قلم برزویه نوشته شده است. (همان: ۵۵۵)

ملک‌الشعرای بهار در کتاب سبک شناسی خود ضمن ردّ نظر کریستین سن، این گونه بیان می‌کند:

> برخلاف نظر آرتور کریستین سن که با انتقاد از عصر انوشروان سعی دارد آن مقدمه را اصلی بینگارد، باید آن را جدید پنداشت زیرا در عهد انوشروان محال می‌نماید که برزویهٔ طبیب چنین عقایدی که بر خلاف دین‌داری است بتواند بروز دهد زیرا عصر انوشروان عصر تعصب در دیانت بوده است ولی برای ابن المقفع ممکن بوده است که عقاید خود را به نام برزویه‌ی طبیب در آغاز چنین کتابی بیان نماید و بر او ایرادی وارد نمی‌آمده‌است اما این که ابوریحان گوید قصدش آماده ساختن ضعفا از برای پذیرفتن اصول مانوی است هم قابل قبول نیست چه اصول مانویان

1 Arthur Emanuel Christensen

مانند سایر دیانات الهی مبتنی بر روایات و اخبار و صحف است و دین مذکور دینی کاملا عقلی و فلسفی نیست که این مقدمه مؤید آن دین واقع تواند گردید پس باید گفت مراد ابن المقفع از وضع این مقدمه اشاراتی به اوضاع درباری و کشوری زمان خود و بیان اصول معتقدات خویش بوده است و در مانوی بودن ابن المقفع نیز حرف است چه در آن عهد هر مرد آزاده‌ای را زندیق می‌نامیدند. (بهار، ۱۳۷۳، ج ۲: ۲۵۴)

سیل وستر دوساسی [1]نیز در مقدمه‌ای که بر کلیله و دمنهٔ عربی نوشته است، وجود بروزیهٔ طبیب را امری قطعی دانسته است؛ برخلاف نظر مرحوم محجوب که یافته‌های دوساسی را از نظر فن تحقیق و استنباط از متن‌ها قابل ملاحظه می‌داند، (محجوب،۱۳۴۹: ۱۳-۱۱) آنچه دوساسی نقل کرده‌است محل تردید فراوان است؛ زیرا وی اساس سخن خود را بر مبنای مطالب ذکر شده در باب برزویه قرار داده‌است که قطعاً نوشته ابن مقفع است و با توجه به مطالبی که بیان شده‌است، وجود شخصیتی به نام برزویهٔ طبیب، محل تردید است.

نکتهٔ دیگری که در مورد وجود شخصیتی به نام برزویه می‌توان گفت آن است که در ترجمهٔ مقدمهٔ ابن مقفع که نصرالله منشی ارائه کرده‌است، برزویه، جوانی گم‌نام معرفی می‌شود که برای پیداکردنش مدت زمانی طولانی تلاش می‌کنند.

آن خسرو عادل، همت بران مقصور گردانید که آن [کتاب] را ببیند و فرمود که مردی هنرمند باید طلبید که زبان پارسی و هندوی بداند و اجتهاد او در علم شایع باشد، تا بدین مهم نامزد شود. مدت دراز بطلبیدند، آخر برزویه نام جوانی نشان یافتند که این معانی در وی جمع بود و به صناعت طب شهرتی داشت.(نصرالله منشی، ۳۰)

با توجه به متن نصرالله منشی، برزویه شخصی گم‌نام معرفی می‌شود که مدت درازی را در طلب او سپری کردند و حتی عبارت «آخر برزویه نام جوانی یافتند...» لحنی تقریباً توهین‌آمیز هم دارد. این مطلب در تناقض با مطالبی است که در مقدمه باب برزویهٔ طبیب آمده است که برزویه را مقدّم اطبّای پارس معرفی می‌کند و او را از خانواده‌ای سرشناس برمی‌شمارد. (ن.ک. نصرالله منشی، ۴۴) همچنین در همین باب از زبان برزویه می‌گوید که: «صلات و مواهب پادشاهان به من متواتر گشت.» که نشانگر شهرت این شخصیت بوده‌است و بیانگر تناقض در متن است؛ البته در متن عربی ابن مقفع فقط به جست‌وجو برای یافتن چنین شخصی اشاره شده است که آن نیز بیانگر گم‌نامی وی است.مسئله مهم دیگر مطالب و موضوعاتی است که در باب برزویهٔ طبیب مطرح شده‌است و به گونه‌ای آموزه‌های دینی را به چالش کشیده است. همان گونه که ملک‌الشعرای بهار در نقد سخنان کریستین سن نیز گفته‌است، اصولاً در جامعهٔ تک‌صدایی عصر ساسانی امکان بیان چنین سخنانی محل انکار و تردید فراوان است. عصر ساسانی عصری آکنده از استبداد دینی به شمار می آید و این استبداد تا به حدی است که حتی انوشیروان حاضر نیست حرکت

1 Silvestre de sacy

اصلاح‌گرایانه مزدک را بپذیرد و دستور قتل عام مزدکیان را صادر می‌کند؛ بنابراین ممکن نیست در چنین محیطی، کسی همچون برزویه دم از آیینی به‌گزین شده از تمامی ادیان بزند. یکی از مهم‌ترین عناصر مشروعیت‌بخش پادشاهی ساسانی، تقلید ایشان از اصول مذهب زرتشت بوده است، حال چگونه ممکن است با توجه توصیفاتی که از بروزیه ارائه شده‌است و وی را بزرگ پزشکان ایران یا منطقهٔ فارس دانسته‌اند، وی بیاید و در برابر اصول دین زرتشتی اصولی تازه بنا نهد و خود را بی‌نیاز از پیروی آیین زرتشت بداند و دینی التقاطی براساس ادیان گوناگون پدید آورد؟ از آن مهم‌تر آن است که اصطلاحاتی که در خصوص ادیان در این باب مطرح شده‌است، مربوط به آموزه‌های ادیان ابراهیمی است. اگر برزویه آیینی جدید را مطرح می‌کند، دیگر نمی-تواند آموزه‌هایی چون قضای آسمانی، ثواب، گناه، بعث، عذاب، نعیم باقی و قیامت را که آموزه‌هایی اسلامی است به کار ببرد. آنچه مسلم است این است که فضای حاکم در باب برزویهٔ طبیب، فضایی اسلامی است. استفاده از لقب بویحیی که کنیهٔ عزرائیل است و به کاربردن آیهٔ قرآن نیز در این باب نیز جالب توجه و محل تأمل است.

مسئله دیگر که بر ابهام موضوع می‌افزاید وجود شخصیت بزرگمهر در روایت ابن مقفع است. آن گونه که از توضیحات کریستن سن برمی‌آید، این نام پیش از آن که نام شخصیتی خاص باشد، بیانگر مقامی سیاسی در دربار است و پس از تغییراتی به وجود آمده‌است که خسرو اول (انوشیروان) در سازمان شاهنشاهی ساسانی پدید آورد و می‌توان آن را معادل وزیر بزرگ دانست. (کریستن سن، ۱۳۴۵: ۱۳۶-۱۳۳ و ۵۵۰-۵۴۱) ثعالبی نیز در خصوص شخصیت بزرگمهر فرزند بختگان مطالبی نقل می‌کند که جنبهٔ داستانی دارد و به هیچ روی نمی‌تواند به عنوان مستندی تاریخی به شمار آید و دلیلی بر وجود چنین شخصیتی باشد. (ثعالبی: ۱۳۶۸: ۴۰۳-۴۰۱ و ۴۰۹-۴۰۸) با توجه به پژوهش‌هایی که دربارهٔ این شخصیت صورت گرفته، نمی‌توانیم وجود کسی با این نام را در دورهٔ ساسانی اثبات کنیم. احتمالاً آن گونه که پاره‌ای از پژوهشگران بیان کرده‌اند، این نام یا دچار تغییرات آوایی و نوشتاری شده است و یا آن‌که بیانگر جایگاهی سیاسی بوده‌است.(برای آگاهی بیش‌تر دربارهٔ بزرگمهر، ن.ک. مجیدی، ۱۳۸۳) گمانه دیگر آن است که ابن مقفع برای آن که بر اهمیت مطالب کتاب و اعتبار آن بیفزاید و با توجه به شناخت اندکی که اعراب از لقب بزرگمهر داشته‌اند، از او نیز در شکل‌گیری این کتاب یاد می‌کند تا پذیرش تاریخچه‌ای که برای کتاب برمی‌سازد، آسان‌تر باشد و نشان دهد که این کتاب مورد توجه حاکمان نیز بوده‌است؛ از دیگر سو ابن مقفع با نسبت دادن این مطالب به بزرگمهر و برزویه، سعی می‌کند ردّ پای خود را در بیان مطالبی که گاهی با آموزه‌های اسلامی در تضاد است، پاک نماید و خود را فقط مترجم آن مطالب نشان دهد.

۳.نتیجه

کتابی که امروزه به نام کلیله و دمنه در دسترس همگان است و از برجسته‌ترین کتاب‌های ادب فارسی به شمار می‌آید، کتابی است که در طی یک فرایند تاریخی شکل گرفته است. هرچند ابن مقفع، به عنوان مترجم کتاب به زبان عربی، مدعی است که کتابی در زبان هندی به نام کلیله و دمنه وجود داشته است و این کتاب در زمان انوشروان به زبان پهلوی ترجمه شده‌است، امروزه می‌دانیم که چنین کتابی در ادبیات هند وجود نداشته‌است. قطعاً بخش‌های فراوانی از کتاب کلیله و دمنه برگرفته از کتاب‌های هندی است ولی بخش‌هایی نیز از سوی مترجم یا مترجمان اولیه این کتاب به زبان پهلوی یا عربی به آن افزوده شده‌است. یکی از مهم‌ترین بخش‌های برافزوده این کتاب، باب برزویه طبیب است که به احتمال قوی این بخش را ابن مقفع به دیگر مطالب کتاب افزوده است؛ زیرا ترجمه سریانی کلیله و دمنه که تقریبا همزمان با ترجمه عربی آن پدید آمده‌است، فاقد این بخش است. از سوی دیگر باور به وجود شخصیتی همچون برزویه و داستانی که در زمینه چگونگی به دست‌آوردن کتاب از سوی ابن مقفع نقل شده‌است، با شواهد گوناگون تاریخی و متنی، دچار تردید بسیار است. با توجه به این مقدمات، آنچه از دیرباز تا امروز با آن روبه‌رو هستیم، پذیرش مطالب ابن مقفع دربارهٔ چگونگی پیدایی کتاب و همچنین شخصیت برزویهٔ طبیب، از سوی نویسندگان و شاعران پس از آن روزگار است. این مطلب هر چند می‌تواند همچنان مورد پژوهش قرار گیرد، نشانگر آن است که چگونه یک متن ادبی به عنوان گزاره‌ای تاریخی مورد پذیرش قرار گرفته‌است و از آن روزگار تا امروزه تقریباً امری مسلم انگاشته شده‌است.

منابع

ابن المقفع، عبدالله، (۱۳۵۵ هـ .ق). کلیله و دمنه. القاهره، الناشر: المطبعهٔ الأمیریهٔ ببولاق، الطبعهٔ: السابعهٔ عشرهٔ.

ابن ندیم، ابوالفرج محمد بن إسحاق، (۱۴۱۷ هـ .ق). الفهرست. المحقق: إبراهیم رمضان، لبنان، الناشر: دارالمعرفهٔبیروت.

اردستانی رستمی، حمیدرضا و عباس عشیری لیوسی، (۱۴۰۲ هـ .ش). «باب برزویهٔ طبیب و درون‌مایه‌های مانوی آن». نثر پژوهی ادب فارسی، شماره۵۳، صص ۷۴ـ۴۱.

اقبال آشتیانی، عباس، (۱۳۸۲ هـ .ش). شرح حال عبدالله بن‌المقفع. چاپ اول. تهران: اساطیر.

بدوی، عبدالرحمن، (۱۳۹۸ هـ .ش). در باب تاریخ الحاد در اسلام. ترجمهٔ معین کاظمی‌فر. تهران: نگاه معاصر.

بهار، محمد تقی، (۱۳۷۳ هـ .ش). سبک شناسی. ج ۲، تهران: امیرکبیر.

بیرونی، ابوریحان، (هـ .ش ۱۳۶۳). تحقیق ماللهند. ترجمهٔ منوچهر صدوقی سها. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

ثعالبی، عبدالملک، (۱۳۶۸ هـ .ش). تاریخ ثعالبی. ترجمهٔ محمد فضائلی. چاپ اول: نشر نقره.

جهانگرد، فرانک، (۱۳۹۲ هـ .ش). «عبدالله ابن مقفع و افزودن اندیشه‌های مانوی به کلیله و دمنه»، دوفصل‌نامه تاریخ ادبیات، دوره: ۵، شماره: ۲.

چوپانیان، جواد، (۱۳۹۳ هـ .ش). «شناخت بهتر برزویهٔ طبیب بر اساس کلیله و دمنه». *پژوهش‌های علوم تاریخی، س۶، شماره۱، صص ۵۲ـ۳۳.*

حدیدی، ملیحه و دیگران، (۱۳۹۹ هـ .ش). «مطالعهٔ کهن‌الگویی باب برزویهٔ طبیب براساس پیرنگ روایت‌ها طبق نظریهٔ یونگ». زبان و ادب فارسی، دورهٔ ۷۳، شماره ۲۴۱، صص ۹۶ـ۷۳.

دوبلوا، فرانسوا، (۱۳۸۲ هـ .ش). برزوی طبیب و منشأ کلیله و دمنه. ترجمهٔ صادق سجادی. تهران: انتشارات طهوری.

فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۳ هـ .ش). شاهنامهٔ فردوسی. جلد هشتم. به تصحیح رستم علی‌یف: نشر قطره.

قزوینی، محمد، (۱۳۳۲ هـ .ش). بیست مقاله قزوینی. جلد ۲. تهران: کتاب‌فروشی ابن سینا و کتاب‌فروشی ادب.

کریستن سن، آرتور، (۱۳۴۵ هـ .ش). ایران در زمان ساسانیان. ترجمهٔ رشید یاسمی. چاپ سوم. تهران: کتابخانهٔ ابن سینا.

مجیدی، مریم، (۱۳۸۳ هـ .ش)، بزرگمهر. دائره‌المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۱۲، تهران، مرکز دائره‌المعارف بزرگ اسلامی.

محجوب، محمدجعفر، (۱۳۴۹ هـ .ش). دربارهٔ کلیله و دمنه. چاپ دوم. تهران: خوارزمی.

نصرالله منشی، ابوالمعالی، (۱۳۹۶ هـ .ش). ترجمهٔ کلیله و دمنه. تصحیح مجتبی مینوی. چاپ دهم. تهران: امیرکبیر.

Ibn al-Muqaffaʿ, ʿAbd Allāh. (1355 A.H.). Kalīla wa Dimna. Cairo: al-Maṭbaʿa al-Amīriyya bi-Būlāq, 17th edition.[In Arabic].

Ibn al-Nadīm, Abū al-Faraj Muḥammad ibn Isḥāq. (1417 A.H.). al-Fihrist. Edited by Ibrāhīm Ramaḍān. Beirut, Lebanon: Dār al-Maʿrifa. [In Arabic].

Ardestānī Rostamī, Hamidreza, & Ashiri Liyousi, Abbas. (1402 A.H.). "The Chapter of Borzūya the Physician and Its Manichaean Motifs." Persian Literary Prose Studies, No. 53, pp. 41–74. [In Persian].

Eqbāl Āshtiyānī, ʿAbbās. (1382 A.H.S.). The Biography of ʿAbd Allāh ibn al-Muqaffaʿ. 1st edition. Tehran: Asāṭīr. [In Persian].

Badawī, ʿAbd al-Raḥmān. (1398 A.H.). On the History of Atheism in Islam. Translated by Moʿin Kāẓemīfar. Tehran: Negāh-e Moʿāṣer. [In Persian].

Bahār, Moḥammad Taqī. (1373 A.H.S.). Stylistics. Vol. 2. Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian].

al-Bīrūnī, Abū Rayḥān. (1363 A.H.S.). Taḥqīq mā li-l-Hind. Translated by Manouchehr Ṣadūqī Sohā. Tehran: Institute for Cultural Studies and Research. [In Persian].

Thaʿālibī, ʿAbd al-Malik. (1368 A.H.S.). History of Thaʿālibī. Translated by Moḥammad Faẓāʾelī. 1st edition. Tehran: Nashr-e Noqreh. [In Persian].

Choupanian, Javad. (1393 A.H.S.). "A Better Understanding of Borzūya the Physician Based on Kalīla wa Dimna." Historical Sciences Research Journal, Vol. 6, No. 1, pp. 33–52. [In Persian].

Hadidī, Maliheh, et al. (1399 A.H.S.). "An Archetypal Study of 'The Chapter of Borzūya the Physician' Based on Narrative Plots according to Jung's Theory." Persian Language and Literature, Vol. 73, No. 241, pp. 73–96. [In Persian].

Jahāngard, Farank. (1392 A.H.S.). "ʿAbd Allāh ibn al-Muqaffaʿ and the Addition of Manichaean Ideas to Kalīla wa Dimna." Biannual Journal of the History of Literature, Vol. 5, No. 2. [In Persian].

Deblois, François. (1382 A.H.S.). Borzūya the Physician and the Origin of Kalīla wa Dimna. Translated by Ṣādeq Sajjadī. Tehran: Tahoūrī Publications. [In Persian].

Ferdowsī, Abū al-Qāsim. (1373 A.H.S.). The Shāhnāmeh of Ferdowsī. Vol. 8. Edited by Rostam ʿAlīyev. Tehran: Qatreh Publishing. [In Persian].

Qazvīnī, Moḥammad. (1332 A.H.S.). Twenty Essays by Qazvīnī. Vol. 2. Tehran: Ibn Sīnā Bookstore and Adab Bookstore. [In Persian].

Christensen, Arthur. (1345 A.H.S.). Iran During the Sasanian Era. Translated by Rashīd Yāsamī. 3rd edition. Tehran: Ibn Sīnā Library. [In Persian].

Majīdī, Maryam. (1383 A.H.S.). "Bozorgmehr." The Great Islamic Encyclopedia, Vol. 12. Tehran: The Center for the Great Islamic Encyclopedia. [In Persian].

Maḥjūb, Moḥammad Jaʿfar. (1349 A.H.S.). On Kalīla wa Dimna. 2nd edition. Tehran: Khwārazmī. [In Persian].

Naṣrallāh Munshī, Abū al-Maʿālī. (1396 A.H.S.). The Persian Translation of Kalīla wa Dimna. Edited by Mojtabā Minavī. 10th edition. Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian].

University of Tehran Prees

Historical Sciences Studies

Online ISSN: 2676-3370

https://jhss.ut.ac.ir/

Introduction and Review of Matale Al-Aarifin: A Newly Discovered Manuscript from the Safavid Era

Mohammad Hossein Soleymani [1], Anvar khalandi [2]✉, Reza Shajari Ghasem Kheyli [3]

1. Assistant Professor, Department of History, University of Mazandaran, Mazandaran, Iran. Email: m.soleymani@umz.ac.ir
2. Corresponding Author, Assistant Professor, History Department, Faculty of Letters and Human Science, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. Email: a_khalandi@sbu.ac.ir
3. Assistant Professor, Department of History, University of Mazandaran, Mazandaran, Iran. Email: r.shajari@umz.ac.ir

Article Info

Article Type:
Research Article

Article History:
15, November, 2024

In Revised Form:
14, March, 2025

Accepted:
5, May, 2025

Published Onlin:
20, September, 2025

Keywords:
Matale al-Arifin, Qasem Ali Qaini, Safavids, Codicology, Wisdom, Theology.

Abstract

Qasem Ali Qayeni is one of the Persian-writing and obscure scholars from the late Safavid era, contemporaneous with Shah Sulayman. He authored numerous works in astronomy, astrological rulings, the craft of astrolabe construction, optics, occult sciences, and Quranic exegesis. Nevertheless, not only have many of his known books remained unexamined and unedited, but numerous lost works—mentioned by him in his other treatises—have yet to be identified and cataloged. One such unknown work is the manuscript treatise *Matāliʿ al-ʿĀrifīn*. Only a single copy of this treatise has been identified in the library of the Hawza ʿIlmiyya of Hazrat Vali-e Asr in Khansar. *Matāliʿ al-ʿĀrifīn* is composed in theoretical philosophy and theology, and it essentially consists of responses in Persian, expressed in a simple and straightforward manner free of complexity, to the philosophical-theological questions posed by one of the kings of Gil and Daylam, whose name is not mentioned in the treatise. The present study aims to investigate the codicology and bibliography of *Matāliʿ al-ʿĀrifīn*.The findings of this research demonstrate that, beyond his renown as a builder of astronomical instruments and a scholar in astronomy, occult sciences, Quranic exegesis, and optics, Qayeni has bequeathed a noteworthy contribution to theoretical philosophy and theology. He was familiar with the theological works preceding his own, and through authoring *Matāliʿ al-ʿĀrifīn*, he has shown acquaintance with the viewpoints of both Akhbari theologians and philosophical theologians—the two major theological intellectual currents that emerged after Muhammad Amin Astarabadi and Mulla Sadra—and has drawn upon them in this work. Given that Qayeni levels criticisms against certain beliefs of earlier theologians and articulates his own views in an argumentative and explicit fashion, this treatise can illuminate the trends and intellectual pursuits in theological-philosophical matters among Shiite scholars following Mulla Sadra, aid in the recognition of their works, and offer a perspective on the intellectual, scientific, and philosophical dynamics of these scholars during the final years of the Safavid era.

Cite this The Author(s): Soleymani, M. H, Khalandi, A., Shajari Ghasem Kheyli, R. (2025). Introduction and Review of Matale Al-Aarifin: A Newly Discovered Manuscript from the Safavid Era :Historical Sciences StudiesVol.17, No 1, Serial No.39 –Spring- Summer, (153-177)- DOI: 10.22059/jhss.2025.392084.473791

CC BY NC

Publisher: Unversity of Tehran Press

https://jhss.ut.ac.ir/article_104091.html?lang=en

1. Introduction

To properly elucidate the scientific endeavors of Iranian scholars, particularly during the Safavid era, it is essential to identify, catalog, and thoroughly examine manuscript libraries, preparing them for critical editing and publication. One such scholar is Qasem Ali Qayeni, whose work titled *Matāliʿ al-ʿĀrifīn* is the subject of this examination. Qasem Ali Qayeni was a Persian-writing and obscure scholar from the late Safavid period, contemporaneous with Shah Soleyman Safavi. Information about the intellectual ups and downs and the vicissitudes of his life is scarce. He authored numerous works in astronomy, judicial astrology, astrolabes, optics, Quranic exegesis, and occult sciences. This scholar compiled and composed works in many fields of his time, many of which not only remain unexamined and unedited today but also include lost works mentioned in his other treatises that have yet to be identified and cataloged. Additionally, there are uncertainties regarding his biography.

The present research endeavors, through a descriptive-analytical method and with the aid of primary sources, to compile scattered data from manuscripts authored by Qayeni, focusing on the newly discovered manuscript of *Matāliʿ al-ʿĀrifīn* . It aims to explore his scientific works and intellectual origins, while examining the formal, structural, and content aspects of this manuscript, clarifying his role and position in the philosophical and theological events of that era, and demonstrating the necessity of publishing Qayni's works. Qayeni was a Persian-writing scholar from the late Safavid period who, in addition to *Matāliʿ al-ʿĀrifīn* —which pertains to theoretical philosophy and theology—produced works in other fields, including astronomy, optics, exegesis, and occult sciences. The treatise under study, titled *Matāliʿ al-ʿĀrifīn* in theoretical philosophy and theology, is written in Persian and essentially consists of responses to philosophical-theological questions posed by one of the rulers of Gil and Daylam. The treatise mentions neither the name of this ruler nor the titles of the questions. It is organized into twenty chapters, and so far, only one copy has been identified in the library of the Hawza Ilmiyya of Hazrat Wali Asr in Khansar. This copy is incomplete, lacking the beginning and end, but the preface clearly displays the book's title and author's name.

Although in recent years some studies have been conducted on certain manuscripts by Qayeni, they have by no means been comprehensive or sufficient. Akbari, in the article "Continuity of the Tradition of Writing Optics Works in Qasem Ali Qayeni's Treatise on Perspectives and Mirrors," focuses solely on that treatise and does not even mention Qayeni's biography. Natiqi, in *Khulasat al-Ikhlas fi Tafsir Surah al-Ikhlas*, examines the manuscript of *Khulasat al-Ikhlas* and, while providing a brief and incomplete account of Qayeni's biography and works, makes no reference to *Matāliʿ al-ʿĀrifīn* . Asarzadegan, in "A Review of the Works of Qasem Ali Qayeni, the 11th-Century AH Mathematician and Astronomer, and an Examination of the Content of His Astrolabe Treatises," reviews Qayeni's works on astrolabes but mentions neither his biography nor *Matāliʿ al-ʿĀrifīn* among his numerous works. Khayrandish also makes no reference to *Matāliʿ al-ʿĀrifīn* in his two works. It is worth noting that the present research, for the first time, identifies, introduces, and examines the formal, structural, and content aspects of the newly found manuscript of *Matāliʿ al-ʿĀrifīn* . The title of this treatise has likely not appeared in any biographical sources, catalogs, classifications, biographies, or even recent studies, making its introduction and examination entirely innovative.

The manuscript of the newly discovered treatise *Matāliʿ al-ʿĀrifīn* , numbered 785, is housed in the library of the Hawza Ilmiyya of Hazrat Wali Asr in Khansar and is the only known copy of this book. This manuscript is in Persian, written in Naskh script with eleven lines per page, and likely copied in the early 12th century AH. The paper measures 10×16 cm and consists of 195 folios. Titles and underlines on certain phrases are written in red ink. The binding is simple brown goatskin with a single flap, and certain indications suggest that this binding is a later addition. The folios are connected via a "rekabeh" (spine). Margins indicate that the text has been collated and corrected.

Like other treatises in the field of theology, this one draws upon Quranic verses, hadiths of the Prophet (PBUH), narrations from the Infallible Imams (AS), and Arabic words and phrases, demonstrating Qayeni's familiarity with Arabic language and literature, as well as his sufficient mastery of the Quran, hadiths, and narrations. Although *Matāliʿ al-ʿĀrifīn* is not an extensive treatise, Qayeni has endeavored to concisely present the most important prevalent topics in theoretical philosophy and theology among theologians, while also addressing the beliefs of various Islamic and non-Islamic sects. The introduction to the treatise is organized into three chapters. The first chapter is titled "That Religious Belief According to the Wise Man's Doctrine Attaches Once to Action and Once to His Belief." In the first chapter, Qayeni provides a brief overview of the history of theology and other

rational and transmitted sciences, offering a definition for each. In the second chapter, following the preliminaries of the first, he addresses the foundations of theology and "existence and essence." In the third chapter, he discusses "conception and assent." After these three chapters, he proceeds to the main chapters of the treatise, comprising twenty sections. The list of chapters is as follows:

Chapter One: This chapter concerns the five senses. Chapter Two: On truthful reports and the reports of the Messenger. Chapter Three: On the cause that is intellect, namely the faculty of the soul by which it becomes capable of perceptions and knowledge. Chapter Four: That God Almighty is not an accident, in four sections; Chapter Five: The issuance of flawless actions indicates the existence of knowledge and power, [Chapter Six: Missing], Chapter Seven: On creation, namely bringing the non-existent from non-existence into the realm of existence, in two sections. Chapter Eight: On the vision of God Almighty, in two sections; Chapter Nine: Among the people, whether God Almighty is the creator of actions or not? In three sections; Chapter Ten: Is sustenance halal or haram because it is sustenance? In one section; Chapter Eleven: On punishment, namely the punishment of the grave, in one section; Chapter Twelve: On resurrection; Chapter Thirteen: That weighing is true, namely the scale; Chapter Fourteen: That the Book is true, in two sections. Chapter Fifteen: That the Path is true; Chapter Sixteen: On Paradise and Hell; Chapter Seventeen: That God Almighty does not forgive polytheists; Chapter Eighteen: That some say punishment for minor sins is permissible; Chapter Nineteen: Among the people, regarding prophethood, that some say it is wisdom; in one section; Chapter Twenty: Among the Ummat, that the miracles of saints exist. In three sections. Qayeni has elaborated on these important topics in detail.

Furthermore, in *Matāliʿ al-ʿĀrifīn* , the views of the Mu'tazilites, Ash'arites, Maturidites, divine philosophers, principles of Shia doctrine, as well as Sunnis, Samaniyyah, and Sophists are explained. This indicates that Qayeni was familiar with the ideas of these sects and their thinkers. In some cases, while explaining and interpreting a topic, he presents critiques and opinions through critical and argumentative methods with phrases like "The answer is that...," alerting the reader that Qayeni has not merely quoted the views and beliefs of previous theologians but offers his own opinions and analyses on various subjects, or sometimes synthesizes all opinions. It appears that Qayeni remained faithful to the theological method of Khwaja Nasir al-Din Tusi, borrowing from his book *Tajrid al-I'tiqad* in discussions, while also drawing from the theological thoughts prevailing in the Safavid era after Mulla Sadra and Muhammad Amin Astarabadi. Mulla Sadra's method, which integrated Peripatetic and Illuminationist approaches in theology, philosophy, and mysticism, is somewhat evident in the treatise *Matāliʿ al-ʿĀrifīn* . In general, theologians of the Safavid period after Astarabadi and Mulla Sadra were divided into two groups: Akhbari and philosophical theologians, each producing new writings in the form of commentaries and summaries of ancient theologians' works, influenced by their own theological approaches and methods. In an overall assessment, *Matāliʿ al-ʿĀrifīn* can be considered among those philosophical and theological works of the Safavid era that explain the views of both transmitted and rational approaches.

In conclusion, treatises of this kind make the trends and endeavors in Shia theological-philosophical scholarship after Mulla Sadra, in the final years of the Safavid era, clearer and more evident, aiding in understanding the intellectual fluctuations of that time and the ups and downs in the thoughts of lesser-known scholars and ulama of that era.

پژوهشهای علوم تاریخی

شاپای الکترونیکی:۳۳۷۰-۲۶۷۶

https://jhss.ut.ac.ir

انتشارات دانشگاه تهران

معرفی و بررسی مطالع العارفین: نسخه‌ای نویافته از دوره صفوی

محمدحسین سلیمانی [۱]، انور خالندی [۲]✉، رضا شجری قاسم خیلی [۳]

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه مازندران، مازندران، ایران. رایانامه: m.soleymani@umz.ac.ir

۲. نویسنده مسئول، استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. رایانامه: a_khalandi@sbu.ac.ir

۳. استادیار گروه تاریخ دانشگاه مازندران، مازندران، ایران. رایانامه: r.shajari@umz.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۳/۱۲/۲۴

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۴/۰۲/۱۷

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۴/۰۳/۲۵

تاریخ انتشار:
۱۴۰۴/۰۶/۳۰

واژه‌های کلیدی:
مطالع العارفین، قاسمعلی قاینی، صفویان، نسخه‌شناسی، حکمت، کلام.

چکیده

قاسمعلی قاینی از دانشمندان فارسی‌نویس و گمنام اواخر عصر صفوی و همروزگار با شاه سلیمان است. وی دارای آثار بسیاری در علم نجوم، احکام نجوم، صنعت ساخت اسطرلاب، نورشناسی، علوم غریبه و تفسیر است. با این همه نه‌تنها بسیاری از کتابهای شناخته شدهٔ او بررسی و تصحیح نشده، که بسیاری از آثار گمشدهٔ او که در رساله‌های دیگر خود از آنها نام برده نیز شناسایی و فهرست نشده است. یکی از این آثار ناشناخته رساله مطالع العارفین است. از این رساله تنها یک نسخه در کتابخانهٔ مدرسهٔ علمیه حضرت ولیعصر خوانسار شناسایی شده است. این رساله در حکمت نظری و کلام تألیف شده و در اصل پاسخ‌هایی است به زبان فارسی و با بیان ساده و به دور از پیچیدگی به پرسشهای فلسفی – کلامی یکی از ملوک جیل و دیلم که از وی در رساله نام برده نشده است. پژوهش پیش رو بر آن است تا به بررسی نسخه مطالع العارفین از لحاظ شکلی، ساختاری و محتوایی بپردازد. دستاوردهای این پژوهش نشان می‌دهد که علاوه بر آنکه قاینی به عنوان سازنده ساخت افزارهای نجومی و دانشمندی در علم نجوم، علوم غریبه، تفسیر قرآن و نورشناسی شهیر بوده، در زمینه حکمت نظری و کلام نیز اثری درخور توجه از خود به یادگار گذاشته و با آثار کلامی قبل از خود آشنایی داشته و با نگارش مطالع العارفین نشان داده که هم با دیدگاههای متکلمان اخباری و هم متکلمان فلسفی که بعد از محمدامین استرآبادی و ملا صدرا دو جریان فکری کلامی بودند، آشنا بوده و در اثر خود از آنها بهره جسته است. از آنجا که قاینی، انتقاداتی را به برخی عقاید متکلمان پیشین وارد کرده و نظریات خود را به صورت استدلال و صریح بیان کرده، این اثر می‌تواند روندها و تکاپوهای کلامی- فلسفی عالمان شیعی را پس از ملاصدرا روشن‌تر ساخته و به شناخته شدن آثار آنان یاری و چشم‌اندازی از پویایی‌های فکری، علمی و حِکَمی ایشان را در واپسین سال‌های عصر صفوی نشان دهد.

استناد: سلیمانی، محمدحسین خالندی،انور، شجری قاسم خیلی،رضا ؛(۱۴۰۴). معرفی و بررسی مطالع العارفین: نسخه‌ای نویافته از دوره صفوی: پژوهشهای علوم تاریخی، سال ۱۷، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان، شماره پیاپی ۳۹- (۱۷۷-۱۵۳).

DOI: 10.22059/jhss.2025.392084.473791

CC BY NC

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران

https://jhss.ut.ac.ir/article_104091.html?lang=en

۱. مقدمه

قاسم‌علی قاینی از دانشمندان فارسی‌نویس و گمنام اواخر عصر صفوی و همروزگار با شاه سلیمان صفوی بوده است. آگاهی‌های ما از فراز و فرودهای فکری و افت‌وخیزهای زندگانی او بسیار اندک و ناروشن است. وی دارای آثار بسیاری در علم نجوم، احکام نجوم، اسطرلاب، نورشناسی، تفسیر و علوم غریبه بوده است. دانشمندی که در بسیاری از علوم روزگار خویش به تدوین و تصنیف آثاری پرداخته که امروزه نه‌تنها بسیاری از آنها بررسی و تصحیح نشده، که بسیاری از آثار گمشدهٔ او که در رساله‌های دیگر خود از آنها نام برده نیز شناسایی و فهرست نشده‌اند. از سوی دیگر ناآگاهی‌هایی نیز دربارهٔ زندگانی وی وجود دارد. اینکه وی در کجا زاده شده، استادان، شاگردان و همروزگاران وی چه کسانی بوده‌اند و اینکه بیشتر از کدام استاد یا کدام نحله فکری یا مکتب فلسفی تأثیر جسته و پرسشهای بسیار دیگری که پاسخ بدانها تنها از راه تصحیح و انتشار همه آثار خطی وی میسّر خواهد بود.

پژوهشِ پیش رو خواهد کوشید با روش پژوهش تاریخی، از نوع توصیفی- تحلیلی و با یاری منابع دست اول و درکنارهم نهادن داده‌های پراکنده نسخه‌های خطی تألیف شده از سوی قاینی و با تمرکز بر رسالهٔ خطی نویافتهٔ مطالع العارفین به آثار علمی و خاستگاه فکری او پرداخته، ضمن بررسی شکلی، ساختاری و محتوایی این نسخه، سهم و جایگاه وی را در رویدادهای حِکَمی و فلسفی آن عصر تبیین و ضرورت انتشار آثار قاینی را نشان دهد. بایسته یادآوری است که شمار زیادی از رسالات و کتابهای قاینی به دست ما نرسیده و ما امروزه نام بسیاری از آنها را از فحوای کتابهای موجود وی می‌دانیم. برای نمونه در یکی از تازه‌ترین پژوهشها از شماری رساله‌های ناموجود قاینی که در آثارش از آنها نام برده، پرده‌گشایی شده (عصارزادگان، ۱۴۰۲: ۹) که در این فهرست نیز نام رسالهٔ مطالع العارفین دیده نمی‌شود.

رسالهٔ خطی مطالع العارفین در علم حکمت نظری و کلام تألیف شده و در اصل پاسخهایی است به زبان فارسی به پرسشهای فلسفی – کلامی یکی از ملوک جیل و دیلم. در رساله نه از نام این حاکم و نه از عناوین سؤالات نشانی نیست. این رساله در بیست باب سامان یافته و تاکنون تنها یک نسخه از آن در کتابخانهٔ مدرسهٔ علمیه حضرت ولیعصر خوانسار شناخته شده است (سلیمانی، ۱۴۰۳). در کتاب الذریعهٔ الی التصانیف شیعه شماری از آثار قاینی غیر از رساله یاد شده وصف شده است (آقابزرگ طهرانی، ۱۳۳۹ق.، ۲۲/ ۲۷۹،۲۸۰). به‌هر روی این نسخه کامل نبوده و از آغاز و انجام افتادگی دارد، ولی در دیباچه نام کتاب و مؤلف به روشنی دیده می‌شود.

اگرچه در سال‌های گذشته پژوهش‌هایی بر برخی از رساله‌های خطی قاینی به انجام رسیده، ولی به هیچ روی جامع و بسنده نبوده و نیست. اکبری (۱۳۸۷) در مقاله « تداوم سنت نگارش آثار نورشناسی در رساله مناظر و مرایای قاسمعلی قاینی» صرفاً به این رساله پرداخته و حتی از زندگینامه قاینی، سخنی به میان نیاورده است. ناطقی (۱۳۸۵) در « خلاصه الاخلاص فی تفسیر

سوره الاخلاص» به بررسی نسخه خطی خلاصه الاخلاص پرداخته و ضمن ذکر شرح مختصری از زندگینامه و آثار قاینی، که ناقص است به اثر مطالع العارفین اشاره‌ای نکرده است. عصارزادگان (۱۴۰۲)، در « مروری بر آثار قاسم‌علی قائنی ریاضیدان و منجم سده یازدهم هجری و بررسی محتوای رساله‌های اسطرلاب او» آثار قاینی در مورد اسطرلاب را مورد بررسی قرار داده، اما نه از زندگینامه قاینی سخنی به میان آورده و نه در ذکر آثار متعدد قاینی، از مطالع العارفین اسمی برده است. خیراندیش (۱۹۹۸و ۱۹۹۹) نیز در دو اثر خود اشاره‌ای به مطالع العارفین نداشته است.

شایان ذکر است که پژوهش پیش رو برای نخستین بار به شناسایی، معرفی و بررسی شکلی، ساختاری و محتوایی رسالهٔ خطی مطالع العارفین پرداخته است. رساله‌ای که عنوان آن به احتمال بسیار در هیچکدام از منابع رجالی، فهارس، طبقات، تراجم و حتی پژوهشهای جدید نیامده و از این نظر، معرفی و بررسی این اثر کاملاً نوآورانه است.

۲.زندگانی قاسم‌علی قاینی

آگاهی‌ها از تاریخ تولد و درگذشت، کارنامهٔ علمی، استادان، شاگردان و رویدادهای زندگانی قاسمعلی قاینی بسیار اندک، نارسا و آشفته است. کتابشناسی‌ها، فهارس، کتابهای طبقات و منابع رجالی نیز داده‌های چندانی فراپیش نمی‌نهند. قاینی در هیچ یک از آثاری که تاکنون از او شناخته شده، بر خلاف سنت رایج مؤلفان، از نام پدر خود نه در دیباچه، نه در انجام و انجامه یاد نکرده است، ازین رو نمی‌توان بدرستی دریافت که وی فرزند چه کسی بوده است. وی در دیباچهٔ برخی از رساله‌هایی که از وی برجای مانده، از خود با این عبارات یاد کرده است: «المحتاج الی قاسم الارزاق قاسمعلی قاینی» (قاینی، نسخه خطی ۳/۳۴۲۵، برگ ۱رو)، «الحقیر المحتاج الی قاسم الارزاق قاسمعلی قاینی» (همو، نسخه خطی ۸۴۳/۳، برگ ۳رو)، «الفقیر الی الله الغنی و ربّ الجلی قاسم علی قاینی» (همو، نسخه خطی شماره ۶۲۶۶، برگ ۱ رو)، «الحقیر الی الغنی قاسم علی قاینی» (همو، نسخه خطی شماره ۵/۳۹۲۹) و «شکستهٔ احوال در همه حال قاسم علی قاینی» (حائری، ۱۳۵۰: ۱۹/ ۲۳۷، نسخه خطی۷/۰۵۶۸۱: برگ ۱رو).

افزون بر این ناآگاهی‌ها، به درستی دانسته نیست که نسبت قاینی به جهت زاده شدن وی در قاین بوده یا به جهت سکونت وی یا اینکه وی چه مدتی از روزگار خود را آنجا سپری ساخته و در چه زمانی به شهرهای دیگری مانند مشهد یا گیلان رفته است. در یادداشت بلاغی که ملا احمد بن محمد تونی (فو ۱۱۰۴ق) در ربیع الاول ۱۰۶۴ بر بخش «الصوم» از ابواب کتاب «التهذیب» نگاشته بی‌آنکه از «قاینی» بودن وی یاد کند، او را چنین خوانده است: «الفاضل الکامل المحقق المدقق مولانا قاسم ایده الله تعالی» (آقابزرگ طهرانی، بی تا: ۴۵۰/۵). نیز می‌دانیم که قاینی رساله «رمل» را در پنجشنبه ۲۲ صفر ۱۰۸۱ در مدرسه چهارباغ مشهد (قاینی، نسخه خطی ۱۴۱۵۲) و رساله «مطالع الهیلاج» را در «مشهد مقدس ثامن الائمه» و «در مدرسه پایین‌پای آن حضرت» در سال ۱۰۹۲ق و رساله «مطالع الحکم» را نیز در همان شهر یعنی

«مشهد مقدس ثامن اثناعشر در مسجد جامع در روز دوشنبه بیست و یکم شهر رجب ۱۰۹۳» (حائری، ۱۳۵۰: ۲۳۸/۱۹، قاینی، نسخه خطی ۶۲۶۶/۴، برگ ۱رو) به سرانجام رسانیده است، بنابراین به احتمال در میان سالهای ۱۰۸۱ تا ۱۰۹۳ق در مشهد توطن گزیده بوده است. نیز وی به احتمال سفری نیز به گیلان داشته که در آن سفر یکی از شهریاران گمنام جیل و دیلم به طرح پرسشهایی از وی پرداخته و قاینی در پاسخ به آنها رساله پیش رو را تألیف نموده است. اگر چه که عنوان پرسشهای شهریار یاد شده در کتاب نیامده، ولی از فحوای پاسخ‌ها هم می‌توان تا اندازه‌ای نوع سوالات و دغدغه‌های فکری مردمان آن روزگار- یا دست کم طبقه فرادست- را دریافت.

در طبقات اعلام شیعه وی «دانشمندی از آغاز قرن یازدهم» دانسته شده است (آقابزرگ طهرانی، بی تا: جلد ۵، جزء ۴۵۰/۸). به نظر می‌رسد بیشتر تکاپوهای عملی قاینی با وجود یادداشت اجازه‌ای از احمد بن محمد تونی در ربیع الاول ۱۰۶۴ و تألیف رساله «تشریح پرگار» در ۱۰۶۷ق تا دهۀ پایانی سدۀ یازدهم بوده باشد.

گذشته از همه این‌ها، تاریخ دقیق درگذشت وی نیز دانسته نیست. چنین می‌نماید که وی تا شعبان سال ۱۰۹۹ق. زنده بوده، زیرا وی در همین تاریخ مُهر خود را بر وقفنامه‌ای بر پشت همان رساله «تشریح پرگار» کوفته و با این وجود فرجامین رساله‌ای که از وی برجای مانده رساله «معرفت قبله» نام دارد که در روز یکشنبه ۱۲ شعبان ۱۱۰۱ رقم خورده (نظری توکلی، ۱۳۷۸: ۸) و این نشانگر آن است که به احتمال وی تا دهۀ پایانی سدۀ یازدهم یا آغازه‌های سدۀ دوازدهم هجری زنده و پس از آن درگذشته است.

۲-۱.استادان و معاصران قاسم علی قاینی

قاینی از دانشمندان فارسی نویس عصر صفوی بشمار می‌رود. وی بخشی از علم نجوم و صنعت ساخت افزارهای نجومی مانند اسطرلاب را از کتابهای استادان پیش از خود مانند ابوریحان بیرونی (۳۶۲- فو. پس از ۴۴۲ق.) و عبدالعلی بیرجندی (فو ۹۳۴ق.) آموخته است. وی در دیباچه رساله مطلع الهیلاج نوشته «پس این بی‌بضاعت بقوۀ مطالعه کتب اکابر و رسائل افاضل خصوصا از شروح حکمای علوم ریاضی مولانا عبدالعلی بیرجندی و از محقق بیرونی ابوریحان رایحه به شمیم جان رسانیده...» (قاینی، نسخه خطی ۶۲۶۶، برگ ۱). بنابراین می‌توان پنداشت که وی بخش زیادی از دانش نجومی خود را از راه ممارست و خودخوان فراگرفته باشد.

چنین می‌نماید که وی در علم نورشناسی تحت تأثیر کتاب «المناظر» ابن هیثم (۴۳۰- ۳۵۴ق.) بوده است. کمال الدین فارسی (فو ۷۱۸ق.) شرحی با عناوین قال – اقول بر کتاب ابن هیثم به نام «تنقیح المناظر» نگاشت. پس از آن این علم به کناری رفته و چندان مورد توجه دانشمندان اسلامی نبود تا اینکه قاینی رساله «المناظر و المرایا» را نوشته و به تداوم این علم یاری کرد (نک: اکبری، ۱۳۸۷: ۱ - ۱۶؛ Kheirandish, 1999 , 1998).

از نام‌های پراکندهٔ برخی کسانی که قاینی در رساله‌هایش آورده، چنین دریافت می‌شود که وی در مباحث علمی با چه کسانی از همروزگاران خود در تعامل و ارتباط بوده است. از جملهٔ این کسان «مولانا محمدحسین بن محمدباقر یزدی ثانی» (زنده در ۱۱۰۷ق.) ستاره‌شناسان و ریاضی‌دان سدهٔ یازدهم هجری و همروزگار با شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی بوده است. قاینی وی را «استادِ صاحب‌کمال و نیّرِ آفتاب خصال» (قاینی، نسخه خطی شماره ۵/۳۹۲۹) وصف کرده است. یزدی در سال ۱۰۹۹ق. بر کتاب «خلاصه الحساب» شیخ بهایی (۹۵۳ - ۱۰۳۱ق.) شرحی نگاشته و همچنین دارای اثر دیگری است با نام «کفایهٔ اللّباب فی شرح مشکلات عیون الحساب». این شرحی است بر کتاب «عیون الحساب» نوشته «محمدحسین یزدی اول» پدر بزرگش در دیباچه به شاه سلطان حسین صفوی پیشکش شده است. نیکبختانه دستنویس هر دو اثر یاد شده امروزه با شماره‌های ۱۲۸۹۴ و ۹۴۱۰ در گنجینه کتابخانه آیت‌اللّه مرعشی نجفی در دسترس است (حسینی اشکوری، ۱۳۸۲: ۷۰۲/۳۲). چنانکه خود در دیباچهٔ یکی از رساله‌هایش چنین نوشته: «این فقیر الحقیر الی [الله] الغنی قاسم علی قاینی، مدت مدید بود که در طلب آموختن صنعت اسطرلاب سعی بلیغ داشت و استاد مشفق نمی‌یافت. به حکم مَن طَلَبَ وَجَدَ، استاد شفیق رفیق یافت و به قدر وسع خود از ... مولانا محمدحسین بن مولا شمس الملهٔ والدین محمدباقر یزدی فرا گرفتم» (قاینی، نسخه خطی شماره ۵/۳۹۲۹). همچنین رسالهٔ «المسائل» او مشتمل است بر پاسخهایی به پرسشهای نجومی یکی از نوآموزان علم نجوم به نام «علاء الدین ساوجی» (قاینی، نسخه خطی شماره ۶۱۳) و رسالهٔ «مسائل ربع مقنطرات» را در ۱۰۷۷ق. برای «محمد رضا» فرزندش تألیف کرده است (قاینی، نسخه خطی شمارهٔ ۵۱۴۶۶).

به هر روی، دانسته است که قاینی در اواخر عصر صفوی می‌زیسته و با شاه سلیمان صفوی همروزگار بوده و بیشتر دور از درگاه و دیوان و میدان قدرت بوده و در دیباچه بیشتر رساله‌هایش به شاه صفوی توجه نشان نداده است. به نظر می‌رسد وی تنها در یکی از رسالات خود از شاه صفوی یاد کرده باشد: «در زمان پادشاه اسلام فرمان‌فرمای اقلیم باسط الامن و الامان ناصر العدل و الاحسان شاه سلیمان» (نظری توکلی، ۱۳۷۸: ۶).

۲-۲.گرایشهای فکری قاسم علی قاینی

صاحب کتاب الذریعه الی التصانیف الشیعه شماری آثار قاینی را نام برده و بنابراین وی را مصنفی شیعی قلمداد نموده است (آقابزرگ طهرانی، ۱۳۳۹: ۲۷۹/۲۲). قاینی در رساله مطالع العارفین خود را از «علمای اهل اسلام» دانسته است:

> علمای اهل اسلام که داخل‌اند در دارالسّلام – سَلَامٌ عَلَیْکُمْ– باب باب شده‌اند و ابواب را از قبایح شکوک و ظلمات اوهام بیرون برده‌اند بنابراین قاینی هم قرد [1] فرید مکنونات را مذکور در ضمن ابواب کرد (قاینی، نسخه خطی ۷۸۵، برگ ۱۱رو).

وی در مقدمهٔ رسالهٔ خلاصهٔ الاخلاص پس از یک تحمیدیه طولانی، با این عبارات از پیامبر اسلام یاد کرده:

> و صلوات بی‌غایات بر قاطع ادیان و حامل قرآن جامع جمیع اسرار احکام از ارقام لوح محفوظ دفتر غیب ازل نازل مرموز قمر جهت اسرار دیگر ... (قاینی، ۱۳۸۵: ۲۰۲).

و در دنباله بی‌آنکه آشکارا از امامان شیعه یاد کند، چنانکه در سنت کاتبان شیعی مرسوم است، پوشیده و با عدد «اثنی عشر» از ایشان یاد نموده است:

> و بر اهل اسرار که وارث بطونند بطناً بعد بطن چه ظاهر بود و چه باطناً و چه جلیاً باشد و چه خفیاً چه اسرارند و صاحب اسرارند اثنی عشر عیون، جفر منفجر قلوب اصحاب شهود و ارباب عهود از فایض الجود جنود مُجنّدَه که مبدء افرادند چه اثناعشر به جفر صغیر فرد اول بود و مبدء افراد کمّل خالص... (قاینی، ۱۳۸۵: ۲۰۲).

بنابراین به سختی می‌توان در امامی بودن قاینی تردیدی روا داشت. چه آنکه وی گاه با بهره جستن از برخی علوم غریبه به تأویل باورهای خود می‌پرداخته است. قاینی در همان رساله خلاصهٔ الاخلاص نه تنها «اعتقاد به آن که نصب امام بر حق تعالی واجب باشد» را واجب دانسته، بلکه در بارهٔ نصب جانشین امام معصوم نیز بر این باور است که «احتیاج امام به امام دیگر باشد ... پس امام معصوم بطناً بعد بطناً و این بطون دوازده بود در معصوم بودن» و در دنباله «دوازده را» با قواعد علم جفر [۲] توجیه می‌سازد:

> چه به جفر صغیر «م» چهار بود و «ع» هفت و «ص» نه و «و» شش و «م» چهار و مجموع عدد اینها سی شود که عدد درجات برج از بروج باشد و عدد بروج بر ترتیب که دارد دوازده بود و سی عدد زُبُر که «ل» بود و این حرف با بیّنهٔ خود که سه حرف شود که لام بود «ا» اشاره به اسم ذات و «م» اشاره به اسم محمد و «ل» اشاره به ائمهٔ اثناعشر، ثامن آن مدفون در مشهد» (همو، ۱۳۸۵: ۲۵۵ و ۲۵۶).

قاینی رسالهٔ خلاصهٔ الاخلاص را در تفسیر سورهٔ اخلاص در یک مقدمه و سه مقاله تألیف نموده است (قاینی، نسخه خطی ۶۴۵۹). خلاصهٔ الاخلاص به باور مصحح این اثر گزیده‌ای است از مقدمه و جلد نخست کتاب «فتوحات» و با تأثیر گرفتن از دیدگاه‌های عرفانی ابن عربی تألیف شده است (ناطقی، ۱۳۸۵: ۱۹۵– ۲۵۸). پاره‌ای دیگر از پژوهشگران قاسم علی را «از متأثران مکتب صدرایی در فلسفه اسلامی» پنداشته‌اند که «بر مبانی ابن عربی در عرفان» نیز مسلط بوده است (نظری توکلی، ۱۳۷۸: ۷؛ به نقل از سید جلال‌الدین آشتیانی).

۳. بررسی رسالهٔ خطی نویافته مطالع العارفین

۳-۱. نسخه‌شناسی

نسخهٔ خطی رسالهٔ نویافته مطالع العارفین با شماره ۷۸۵ در کتابخانه مدرسه حضرت ولیعصر خوانسار نگهداری می‌شود و تنها نسخه شناخته شدهٔ این کتاب است (سلیمانی، ۱۴۰۳: ۳/ ۱۰۲۰). این نسخه به زبان فارسی و با خط نسخ یازده سطری و به احتمال در اوایل قرن دوازدهم هجری کتابت شده است. اندازهٔ کاغذ آن ۱۰×۱۶ است و در ۱۹۵ برگ کتابت شده است. عنوان‌ها و خطوط روی برخی عبارات با مرکب شنگرف تحریر شده است. جلد نسخه تیماج قهوه‌ای ساده و تک لاست و از برخی قراین چنین پیداست که این جلد برافزوده و الحاقی است. پیوند میان برگها از راه «رکابه» است. از حاشیه‌ها پیداست که متن مقابله و تصحیح شده است. برخی واژه‌های متن در هامش یا میان سطرها به فارسی با امضای «منه» معنی شده و برخی دیگر تبیین و یا تفسیر شده‌اند. برای نمونه «مطلع، مطالع» اینگونه معنی شده است: «درجات اعظم میول و طوالع درجات اعظم عروض (قاینی، نسخه شماره ۷۸۵، برگ ۳رو) همچنین برخی مواضع دارای حاشیه‌های تصحیحی هستند. برای نمونه در جایی از دستنویس آمده که «بعضی گویند که بداهت بود» و این گونه تصحیح شده است: «بدیهی بود، صح» (همان، برگ ۸ رو).

برگ آغاز نسخه افتاده و آغاز موجود آن با این عبارت آغاز می‌شود:

«شوایب نقصان و بر عارفان عالم ارواح یعنی جنود مبدای که الارواح جنود مجنّدهٔ مخفی نه آنکه ارواحی که در مبدأی میان ایشان تعارف بوده با هم باشند...» (همان، برگ ۱رو).

۳-۲. استفاده از اشعار

توجه به شعر و استفاده از اشعار که عموماً در متون این دوره مرسوم است، در مطالع العارفین دیده نمی‌شود. از آنجا که مباحث قاینی عموماً فلسفی و کلامی است، به نظر می‌رسد که وی لزوم چندانی برای استفاده از آن نمی‌دید. تنها مصرع اول از یک بیت شعر از شاعری ناشناخته آورده است: و فی کل شیء له آیه [۳] (همان، برگ ۱ پشت).

۳-۳. کاربرد آیات، احادیث و روایات

به طور کلی، آیات، احادیث و روایات در متن‌های فلسفی و به ویژه کلامی کاربرد زیادی دارند. استشهاد به آیات قرآن کریم، احادیث پیامبر (ص) و روایات امامان معصوم (ع) از ارکان اصلی نسخه مطالع العارفین است و مؤلف از آن برای بیان صریح‌تر معانی و مفاهیم و به نوعی توضیح-دهنده مطالبش استفاده کرده است. به علاوه، این مسئله نشانگر آن است که قاینی تسلط کافی بر زبان عربی و قرآن کریم هم داشته است. ضمن اینکه به کرات از ترکیبات و واژه‌های عربی نیز استفاده نموده است. عموماً آیات و احادیث را یا به صورت کامل و یا بخشی از آنها را در مقام ضرورت آورده است. برخی از آیات را با عبارت « قول خدای‌تعالی» و « خدای تعالی می‌فرماید» مشخص نموده و بعضی از آیات را بدون ذکر این عبارات آورده است. به همین شیوه، احادیث

پیامبر (ص) را با ذکر عبارت « قول نبی» و « نبی صلی الله علیه و آله می‌فرماید» آورده است. قاینی به ندرت معانی آیات و احادیث را نوشته است. تعداد آیات قرآنی که قاینی در نسخه مطالع العارفین آورده، ۷۵ آیه و احادیث پیامبر ۱۸ حدیث است که یک حدیث آن قدسی می‌باشد. در این نسخه، تنها یک روایت آن هم از امام صادق (ع) ذکر شده است.

۳-۴. بررسی محتوایی

موضوع کلی رساله مباحث عمدهٔ علم حکمت نظری و کلام است که البته بیشتر مباحث او به بحث‌های کلامی اختصاص یافته است. رساله مشتمل است بر یک مقدمه، سه فصل و بیست باب و با عناوین «مطلع»، «مطلب» و «قسم» فصل‌بندی شده است. رساله پس از دیباچه چنین آغاز شده است:

> بعد از تمهید این مقال چنان دانند که عزیز اجلا تعظیم یعنی شهریار معظم من الملک الاعظم سلطان الجیل [اصل: الخَیل] و الدیلم از فقیر حقیر المحتاج الی قاسم الارزاق قاسم‌علی قاینی مضامین مطالب را که مذکور خواهد شد سؤال نموده‌اند با جوابی که کافی بود بنا بران خواست تا سطری چند از قواعد حکمت نظری در سلک تحریر آرد از لغات یونانی به نحو که طالبان آنرا بیرون آورد از صحرای حیرانی...» (قاینی، نسخه خطی ۷۸۵، برگ ۲پشت).

بنابراین رساله در اصل پاسخ‌هایی است به پرسش‌های یکی از ملوک جیل یا گیلان و دیلم که بی‌آنکه از او نام برد،[۴] با خطاب «شهریار معظم من الملک الاعظم» از وی یاد شده است. کیستی این شهریار بر ما پوشیده است. در تاریخ جهان‌آرای عباسی در ذیل وقایع سال ۱۰۷۱ق. از «احمد بیگ اصفهانی» که به وزارت دیلمان گماشته شده یاد شده است (قزوینی، ۱۳۸۳: ۶۹۵). نیز در کتاب دستور شهریاران که تاریخ پنج سال آغازین سلطنت شاه سلطان حسین صفوی را دربردارد، آمده که در سال ۱۱۰۶ق. لطف الله سلطان حاکم انکوه گیلان و در ۱۱۱۰ق. معصوم بیگ ایشیک آقاسی به وزارت مازندران گماشته شدند (نصیری، ۱۳۷۳: ۲۷۳). با این همه نمی‌توان بدرستی دریافت که چه کسی در آن روزگار شهریار گیلان و دیلمان بوده است.

مقدمهٔ رساله در سه فصل تنظیم شده است. فصل اول آن با این عنوان «آنکه اعتقاد شرعیه بر مذهب حکیم یک مرتبه تعلق گیرد به کیفیت عمل و یک مرتبه تعلق گیرد به اعتقاد او» (قاینی، نسخه خطی ۷۸۵، برگ ۳ رو). منظور قاینی از کیفیت عمل حکیم همان «شرایع» و منظور از اعتقاد وی «توحید» است و می‌افزاید «در اوایل از صحابه که تابع بوده‌اند از تدوین این دو علم مستغنی بوده‌اند به برکت نبی» (همان، برگ ۳ پشت). وی «اول فرقه که بنیاد قواعد خلاف کرده‌اند را معتزله» پنداشته و ریشه لغوی آن را بیرون رفتن واصل بن عطاء از مجلس حسن بصری دانسته، آنگاه که بصری گفت: «واصل بن عطاء اعتزل عنّا و نامیدند صحابه او را معتزله» (همان، برگ ۳ پشت). بنابراین با وجود منقولات بسیار از معتزلیان، به نظر می‌رسد که گرایش‌های فکری

وی برخلاف آنان بوده است. این مسئله، از نقدهایی که بعضاً نسبت به آراء و عقاید معتزلیان ابراز داشته، مستفاد می‌شود.

قاینی در فصل اول نگاهی گذرا به تاریخ علم کلام و دیگر علوم عقلی و نقلی داشته و برای هر یک اینگونه تعریفی ارائه می‌کند:

«علم فقه: آن‌چیزی را که معرفت احکام عملی از ادله تفصیلیه می‌کرد.

اصول فقه: آن‌چیزی را که افاده احوال بر نحو اجمال از ادله می‌کرد.

علم کلام: آن‌چیزی را که در آن معرفت عقاید از ادله حاصل می‌شد علم کلام که در آن بیان کرد اشعری مذهب اورا و شروع کرد در ابطال رای معتزله و اثبات چیزهایی که موافق حدیث بود و درین هنگام اشعری و اتباع او را نامیدند اهل سنت و جماعت مشهور شده‌اند.

[ماتریدی:] اما در دیار ماوراء النهر و جوانب آن گویند که اهل سنت اصحاب ابی منصور ماتریدی بود که از قریه بود از سمرقند ... اما اهل اسلام ردّ اکثر مسائل کرده‌اند زیرا که مخالف شریعت پیغمبر بود پس خلط اکثر حکمت فلسفه کرده‌اند جهت تحقق مقاصد خود در هر باب و اندراج معتبرات طبیعیات و الهیات نموده‌اند و خوض در ریاضیات کرده‌اند» (همان، برگ ۴ رو تا ۵ پشت).

در فصل دویم و پس از ذکر مقدمات فصل اول، به مبانی علم کلام و «به استدلال از وجود محدثات بر وجود صانع»، «ذکر اعیان و اعراض» و «وجود و ماهیت» پرداخته شده است (همان، برگ ۵ و ۶). در فصل سیم به «تصور و تصدیق» پرداخته و می‌افزاید: «مناظره با لا ادریه معقول نبود جهت آنکه عارف به حقیقت علوم نیستند تا مجهول معلوم کنند نه آنکه معلوم را مجهول کنند و ایشان عارف شوند در حال احتراق نار که نار ثابت است» (همان، برگ ۱۰رو). در همین فصل وی به تعریف این مفاهیم پرداخته است:

سوفسطائی: که مرکب بود؛ سوفا: (حکمت بود) و اسطا. و آن دو دو از آن مشتق بود: [۱.] سفسطه، [۲.] فلسفه

فلسفه: از فیلاسوف یعنی دوستدار حکمت،

متکلم: حکیم اگر مجهولات را از معلومات معلوم کند منطبق بر وحی نبی گرداند او را متکلم گویند.

[مشائی:] و اگر نگرداند او را مشائی گویند.

[صوفی:] و اگر مجهول خود را به مکاشفه معلوم کند و موافق با قول نبی از انبیا گرداند...

[اشراقی:] و اگر نگردانند یعنی قطع نظر از موافقت کنند او را اشراقی گویند (همان، برگ ۱۱پشت و رو).

وی در این بخش از آراء فلسفی ملا صدرا (۱۰۴۵–۹۸۰ق.) حکیم نامدار هم‌روزگارش یاد نکرده، و این نشانگر آن است که وی به احتمال با مکتب صدرایی آشنایی چندانی نداشته است.

پس از این سه فصل، وی به ابواب رساله پرداخته که مشتمل است بر بیست باب. فهرست ابواب رساله ازین قرار است:

باب اول: این باب در حواس خمسه بود. باب دوم: [قسم اول:] در خبر صادق بـود، قسـم دوم: در خبر رسول بود و رسول فرد بود کامل از انسان، باب سوم: در سبب که عقل بود یعنی قوت که از برای نفس بود که به آن مستعد ادراکات و علوم شود. باب ثانی: در ذکر عالم یعنـی ماسـوا الله از موجودات عالم گویند که علم دارد. ، باب اول از باب ثانی: آنکه هر چه قیامت به ذات دارد ترکیب آن جسم بود، باب دویم: غیر مرکب بود...باب چهارم: در آنکه خدای تعالی عرض نبـود، در چهـار باب؛ باب پنجم: صدور افعال بی‌خلل دلالت کند بر وجود علم و قدرت، [باب ششم: افتـاده]، بـاب هفتم: در تکوین بود یعنی اخراج معدوم از عدم به صـحرای وجـود، در دو بـاب. بـاب هشـتم: در رؤیت خدای تعالی بود، در دو باب؛ باب نهم: در میان قوم آنکه خدای تعالی خالق افعال بود یا نه؟ در سه باب؛ باب دهم: آیا رزق حلال بود یا حرام جهت آنکه رزق است؟ در یک باب البـاب؛ بـاب یازدهم: در عذاب بود یعنی عذاب قبر، در یک باب؛ باب دوازدهم: در بعثـت بـود؛ بـاب سـیزدهم: آنکه وزن حق است یعنی میزان؛ باب چهاردهم: آنکه کتاب حـق اسـت.در دو بـاب البـاب؛ بـاب پانزدهم: آنکه صراط حق است؛ باب شانزدهم: در جنت و نار است؛ باب هفدهم: آنکه خدای تعالی غفران مشرکین نکند؛ باب هجدهم: آنکه گویند جایز بود عقاب بر صغیره؛ باب نوزدهم: در میـان قوم جهت ارسال بود که گویند حکمت بود؛ در یک باب الباب؛ باب بیستم: در میـان امـت آنکـه کرامات اولیا بود. در سه باب.

موجودی نسخه ما تا اواخر باب سیم از همین باب بیستم است. شوربختانه برگهای پایانی و انجام رساله افتاده است. رساله با این عبارت انجام می‌یابد: «باب سیم از پنجم: در کـلام یعنـی صـفت ازلی که آن مسمی بود بقرآن که مرکب بود از حروف... و حال نسبت به واجب نبود چرا که منـزه بود از زمان و چون کلام ازلی بود باید که قرآن کلام نفسی بود و قدیم؛ بر نظم».

برای درک بیشتر آرا، عقاید و اندیشه‌های قاینی در حوزه حکمت نظری و علم کلام، تلاش می‌شود به عمده‌ترین مباحث او در حوزه‌های یاد شده، پرداخته شود:

قاینی در باب اول که مربوط به علم است، از حواس پنج گانه انسان، سمع، بصر، شم، زوق[۵] و لمس نام می‌برد که عقل بر آنها حاکم است و معتقد است که هر کدام از این حواس، به صورت خاصی عمل می‌کنند که موجب درک اشیاء توسط انسان می‌شود که حکما و معتزلیان هم چنین عقیده‌ای دارند (همان، برگ ۱۲ پشت و ۱۳ رو). در قسمت صفات سلبی خداوند، وی با تأکید بر اینکه خداوند جسم نیست و برای آن هم دلایلی می آورد (همان، برگ ۳۲ پشت)، جوهر، هیولا، صورت، جوهر مفارق، نفس و عقل را از نگاه فلاسفه تعریف کرده و نظریات آنها را در این زمینه بر خلاف آرای متکلمان آورده است (همان، برگ ۳۲ پشت و ۳۳ رو).

او در باب « خدای تعالی مصور نیست» ضمن اشاره به این مطلب که به‌دلیل اینکه صورت و شکل جزو ویژگی‌های اجسام است و چون خداوند جسم نیست، لذا خداوند مصور نیست (همان، برگ ۳۳ پشت)، سعی کرده با استدلالات فلسفی و کلامی این عقیده مهم خود را به اثبات برساند. قاینی در باب « خدای تعالی شبیه به شیء نیست» برای اثبات آن، استدلال‌های متقن فلسفی می‌آورد و در نهایت بر این باور است که علم خداوند ازلی است (همان، ۳۶ رو تا ۳۸ رو). وی، سپس بحثی را در مورد قرآن مطرح و می‌نویسد: هنگامی که قرآن را با صفتی از لوازم قدیم وصف می‌کنیم مانند آن است که گفته شود قرآن غیر مخلوق است و مراد ما حقیقت وجود خارجی آن است و زمانی که قرآن را با صفتی از صفات لازم مخلوقات وصف می‌کنیم مقصود ما، الفاظ « منطوقه مسموعه» است و برای آن مثال می‌آورد. مثلاً چنانچه گویی کسی که وضو ندارد قرآن را لمس کند. با این وصف، کلام قدیم که صفت خداوند است، آیا رواست که که شنیده شود یا نه که اشعری‌ها چنین اعتقادی دارند: « اشعری گوید که جایز بود سمع کلام یعنی کلام الله است» (همان، برگ ۳۹ رو و ۳۹ پشت). سپس، حضرت موسی (ع) را مثال می‌آورد که صدایی شنید که کلام خداوند بود، ولی چون بدون واسطه کتاب یا فرشته بود به نام کلیم معروف شد و عده‌ای نیز معتقدند چون از هر طرف صدا را شنید به او کلیم می‌گویند و به این نتیجه می‌رسد که کلام خداوند مشترک است میان کلام نفسی قدیم و کلام لفظی حادث. در وجه اول، معنی اضافه کلام به خدا این است که کلام صفت حق تعالی است و در وجه دوم کلام مخلوق خداوند است و در هر دو صورت درست نیست که قرآن را از آن نفی کنیم و اعجاز نیز در کلام خدا واقع شده است.

قاینی در باب هفتم رساله، مسئله تکوین را مطرح می‌کند که معتقد است « تکوین که از آن به فعل و خلق و تخلیق و اختراع و ایجاد و احداث و اختراع» (همان، برگ ۴۱ رو) تعبیر می‌شود صفت خداوند است، به دلیل آنکه خداوند خالق عالم (دنیا) است یعنی عالم به امر خداوند حادث شده است. در همین راستا، در مورد حدوث تکوین [۶] صحبت می‌کند و در تعریف آن می‌نویسد: « تصور تکوین بدون تکون نبود» مانند ضرب که بدون مضروب معنایی ندارد (همان، برگ ۴۲ پشت).

رؤیت خداوند از دیگر مباحث قاینی است که از نظر عقلی و سمعی به بحث درباره آن می‌پردازد که در وجه سمعی آن با ذکر مثال حضرت موسی (ع) مبنی بر آنکه از خداوند خواست که « پروردگارا خود را بر من بنمای تا بر تو بنگرم (مشاهده کنم) »،[۷] به دیدگاههای معتزله در این باره می‌پردازد و در انتهای این بحث، می‌گوید در کتب اهل سنت در رؤیت خداوند توسط پیامبر (ص) که در شب معراج بوده یا در خواب، اختلاف نظر وجود دارد و با یک روایتی از ابوحنیفه « معنی مشاهده به قلب بود نه به عین» بحث را به پایان می‌برد (همان، برگ ۴۵ پشت تا ۴۸ پشت).

از موضوعات مهم دیگری که در حوزه کلام، قاینی مورد بحث و بررسی خود قرار داده موضوع افعال اختیاری یا جبری انسان با عنوان « خدای تعالی خالق افعال عباد بود یا نه» است، بدین معنا که آیا خداوند خالق تمامی اعمال و رفتار انسان‌هاست؟ (همان، برگ ۴۹ رو) که در این قسمت عقاید معتزله، جبریه، اشعریان و موارد اختلاف آنها با هم در این موضوع، را بیان می‌کند. قاینی بیش از هر موضوع دیگری، به این مسئله پرداخته است (همان، برگ ۴۹ رو تا ۶۰ رو).

مرگ از دیگر موضوعات مورد بررسی قاینی است. مسئله مهم در این باره، مقدر شدن مرگ بر هر فرد یا یک امت است. وی در این زمینه آرای معتزله را بیان می‌کند که آنان معتقدند یک سری احادیثی وجود دارد که در آن طاعات و عبادات باعث طولانی‌تر شدن عمر فرد می‌شود. به علاوه، طبق نظر آنان قصاص قاتل لازم نیست به این دلیل که مرگ مقتول فرا رسیده و اگر هم قاتل او را نمی کشت، زنده نمی‌ماند (همان، برگ ۶۰ پشت) که البته قاینی، نظر معتزله را با استدلال‌های خودش رد می‌کند (همان، برگ ۶۱ رو و پشت) وی، بحث را با تقسیم بندی انواع اجل از سوی فلاسفه بدون هیچگونه توضیحی به پایان می‌رساند.

یکی از مباحث مهمی که قاینی به آن پرداخته، مسئله عذاب است. عذاب در قیامت و قبر، عذاب روحی یا عذاب جسمی، سؤالات نکیر و منکر در قبر، باورهای معتزله در باب عذاب قبر از جمله مباحث قاینی در این زمینه است (همان، برگ ۶۴ رو تا ۶۸ رو).

یکی دیگر از مباحث قاینی که بین متکلمان دارای اختلاف نظر هست، بهشت و جهنم است. وی، وجود آن را بر اساس آیه قرآنی « سِدْرَةِ الْمُنْتَهى عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوى[۸] » و حدیث پیامبر (ص) « فَوقُ الجَنَّهِ تَحتُ العَرشِ» قطعی می‌داند (همان، برگ ۷۴ رو). در ادامه، نظر فلاسفه الهی که بهشت را به دلایلی انکار می‌کنند، ذکر (همان، برگ ۷۴ رو و پشت) و معتقد است که اکثر معتزله به غیر از **ابی علی الجبائی**[۹] **و ابی هاشم**،[۱۰] بر این باور هستند که « جنت و نار مخلوق خدا خواهد شد در روز جزا» (همان، برگ ۷۴ پشت)، اما ابی هاشم و پیروان او، معتقدند که « اگر جنت و نار موجود باشند می‌باید که جایز نبود اکل الجنه که در قول خدای تعالی بود یعنی **أُكُلُهَا دَآئِمٌ**[۱۱] و عدم جواز باطل بود به قول خدای تعالی که **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ**» [۱۲] (همان، برگ ۷۵ پشت). در ادامه، قاینی دعا می‌کند که خداوند او را تا ابد در بهشت جای دهد: « **اللّهُمَّ ارْزُقْنا** قاینی را **خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا**» (همان، برگ ۷۶ رو).

مسئله عدم بخشش مشرکان از جانب خداوند طبق آرای اهل حق و معتزله از دیگر بحث‌های قاینی است، اما آنچه موجب اختلاف هست بحث کافر بودن یا نبودن مرتکبین گناه کبیره است. وی مصادیق گناه کبیره از دیدگاه معتزله را چنین بر می‌شمارد: ۱- شرک ۲- قتل نفس به غیر حق ۳- نسبت زنا دادن ۴- زنا کردن ۵- فرار از جنگ کفار ۶- سحر اما به اعتبار عمل نه تعلیم ۷- اکل (خوردن) مال یتیم ۸- رنجاندن والدین که مسلمان باشند ۹-گناه کردن در مکه معظمه (همان، برگ ۷۸ رو). علاوه بر اینها، ربا و شرب خمر را هم بر اساس دیدگاه‌های دیگر متکلمان

جزو گناهان کبیره می‌داند (همان، برگ ۷۸ رو). در ادامه، وی بحث چالش برانگیزی در مورد مرتکبین گناه کبیره مطرح می‌کند. بر اساس نظر معتزلیان، مرتکب گناه کبیره نه مؤمن است و نه کافر، بلکه منزله بین المنزلتین است، یعنی در جایگاهی بین این دو قرار می‌گیرد. اما خوارج معتقدند که مرتکب گناه چه گناه کبیره، چه صغیره (کوچک) باشد، جزو کافران محسوب می‌شوند (همان، برگ ۷۹ رو و پشت).

فرستادن پیامبران از سوی خداوند مبحث بعدی قاینی است. وی، این بحث را چنین آغاز می کند: « باب نوزدهم که باب است در میان قوم جهت ارسال بود که گویند حکمت بود یعنی مصلحت و عاقبت حمیده و رسل جمع رسول که از رسالت بود یعنی واسطه میان خدای تعالی بذوی الالباب مخلوق بود» (همان، برگ ۸۸ رو و پشت). قاینی در این مورد به عقیده سمنیه و براهمه اشاره می‌کند: سمنیت [۱۳] و براهمه گویند جواز بعثت رسول بر خدای تعالی نبود. حکما گویند که اثبات رسالت به سه امر شود: اول: علم به مغیبات [۱۴] دوم: انکشاف صور سوم: تصرف در هیولا (همان، برگ ۸۸ پشت). در ادامه، قاینی بر این باور است که ارسال پیامبران « از مقتضیات حکمت بود و باید که واجب بود بر خدای تعالی و قد ارسل الله رسلاً من البشر الی البشر یعنی از بشر به سوی بشر تا بشارت دهد اهل ایمان را به جنت و بیم دهد اهل کفر را به نار و اعاده ثواب و عقاب در آنها کند» (همان، برگ ۸۸ پشت و ۸۹ رو). سپس، قاینی اثبات ارسال را به معجزات پیامبران می‌داند و برای آن استدلال‌هایی می‌آورد و به ترتیبِ افضلیت، قرآن کریم، تورات، انجیل و زبور را جزو کتاب‌های آسمانی ذکر کرده و می‌نویسد که تمام کتاب‌هایی که بر انبیاء نازل شده « کلام الله بود که هزار صحیفه بود و چهار کتاب، که پنجاه تای آن نازل شد بر شیث بن آدم، سی صحیفه بر ادریس، ده صحیفه بر ابراهیم و ده مصاحف بر موسی اما قبل از نزول تورات و بعد از آن نزول فرمود زبور را بر داوود و انجیل بر عیسی ابن مریم که او آخر انبیا بود و بعد از آن نزول فرقان بر محمد علی نبینا صلی الله علیه و آله که آخر انبیا بود» (همان، برگ ۹۱ رو و پشت).

باب آخر این نسخه یعنی باب بیستم به کرامات اولیا اختصاص یافته است. قاینی معتقد است که دلیل بر حقیقت کرامات، تواتر بود و کرامت به طریق نقض عادت برای فرد ولی ظاهر می‌شود. مانند پیمودن مسافت طولانی در مدت کوتاه و آوردن تخت بلقیس توسط یکی از پیروان حضرت سلیمان (ع) توسط آصف بن برخیا و یا هرگاه زکریا نزد مریم در محراب وارد می‌شد در آنجا نوشیدنی و طعام آماده بود. می‌گفت چگونه این برای تو آماده و آورده شده که مریم گفت: آن از نزد خداست (همان، برگ ۹۲ رو و پشت)، اما معتزله بر این باور بودند که کرامات شبیه به معجزه می‌شود و تشخیص بین نبی و غیر نبی مشکل خواهد بود (همان، برگ ۹۲ پشت). در حالی که اهل سنت نظرشان در این زمینه برخلاف معتزلی‌هاست. قاینی، در ادامه بحث را عوض می‌کند و می‌گوید که بعد از پیامبر (ص) برترین و فاضل‌ترین آدم‌ها حضرت علی مرتضی (ع) است و چهار پیامبر در زمره پیامبران هستند: خضر و احیا (یحیی) که طبق نظر علما در

زمین و عیسی و الیاس در آسمان هستند (همان، برگ ۹۳ رو). در ادامه، با اشاره به کتب اهل سنت از افضلیت اولاد سخن می‌گوید که بعضی اعتقاد دارند که افضل کسی است که علم و تقوا دارد. پس، اصلح افضل اولاد بود و بر این اساس نتیجه می‌گیرد که اولاد فاطمه (س) بر اولاد ابوبکر و عمر و عثمان افضلیت و برتری دارند (همان، برگ ۹۳ رو). قاینی، سپس بحث خلافت را پیش می کشد که متأسفانه صفحات مربوط به آن در نسخه موجود نیست.

آخرین مبحثی که قاینی درباره آن سخن گفته، بحث کلام و کلام خداوند است. اینکه خداوند متکلم است چه معنایی دارد؟ وی بحث را این چنین شروع می‌کند: « آنکه نامیده‌اند کلام را کلام نفسی و دلیل بر ثبوت صفت بودن کلام تواتر از انبیا بود که گویند خدای تعالی متکلم بود با استحاله تکلم یعنی ثبوت صفت کلام، پس اثبات صفات مشهور که آن هشت بود شد: [۱۵] یعنی علم و قدرت و حیات و سمع و بصر و ارادت و تکوین» (همان، برگ ۹۸ رو). معتزله معتقدند که کلام خداوند قائم به غیر است و کلام از جنس حروف و اصوات نیست و حادث هستند در حالی که حنابله و کرامیه بر این باور هستند که کلام از جنس اصوات و حروف است و با وجود آنکه کلام قدیم است، اما قائم به ذات است (همان، برگ ۹۸ پشت و ۹۹ رو). متأسفانه به دلیل آنکه نسخه مطالع العارفین در اینجا به پایان می‌رسد اطلاعی از آرا عقاید و و نظریات قاینی در این باره نیست.

۴.نتیجه

برای روشن شدن تکاپوهای علمی دانشمندان ایرانی بویژه در عصر صفوی بایسته است منابع کتابخانه‌های خطی شناسایی، فهرست و به درستی کاویده و برای تصحیح انتقادی و چاپ آماده شوند. چنانکه یافته‌های پژوهش پیش رو نشان داد، افزون بر شناسایی نشدن بسیاری از کتابهای قاینی، آنچه از آثار وی نیز در منابع رجالی، فهارس، طبقات و تراجم و پژوهشها آمده، جامع و کامل نبوده و شماری از آثار وی از جمله رساله پیش رو را دربرنمی‌گیرد.

با بررسی نسخه مطالع العارفین روشن گردید که قاینی علاوه بر آنکه در علومی مانند نجوم، علوم غریبه، نورشناسی و تفسیر قرآن با استناد به آثارش، در این حوزه‌ها شهرت داشت در زمینه حکمت نظری و کلام نیز مطالعه داشته و حاصل مطالعات و دانسته‌های خود را در این زمینه به نگارش در آورده است. این نسخه در پاسخ به پرسش‌های یکی از حاکمان جیل و دیلم در نیمه دوم قرن یازدهم هجری در موضوعات مختلف حکمت نظری و کلام است که قاینی آن را به صورت یک رساله درآورده و کتابت کرده است. این رساله همانند دیگر رساله‌های حوزه کلام از آیات قرآنی، احادیث پیامبر (ص)، روایات امامان معصوم (ع) و واژه‌ها و ترکیبات عربی استفاده کرده که نشانگر آشنایی قاینی با زبان و ادبیات عربی و تسلط کافی بر قرآن و احادیث و روایات است. مطالع العارفین اگرچه رساله مفصلی نیست، اما قاینی سعی کرده مهم‌ترین مباحثی که در حوزه حکمت نظری و به‌ویژه کلام میان متکلمان رواج داشته را در این رساله بیاورد و آرای

متنوع فرقه‌ها، مذاهب اسلامی و تا حدودی غیر اسلامی را ذکر کند. آراء معتزلیان، اشاعره، ماتریدی، فلاسفه الهی، شیعه، اهل سنت، سمنیه و سوفسطائیان به کرات در این رساله به چشم می‌خورد که بیانگر آن است قاینی با افکار این فرقه‌ها و متفکران آنها آشنایی داشته است. وی در برخی موارد ضمن شرح و تفسیر یک مبحث، نقد و نظرهایی را به روش انتقادی و استدلالی با عبارت « جواب آنکه ...» ارائه می‌دهد که خواننده را به این نکته متوجه می‌سازد که قاینی صرفاً آراء و عقاید متکلمان پیشین را نقل نکرده و در مورد موضوعات مختلف نظر و تحلیل ارائه می‌دهد و به نوعی جمیع نظریات را جمع‌بندی می‌کند. به نظر می‌رسد که قاینی هم به روش کلامی خواجه نصیرالدین طوسی وفادار بوده و در مباحثی از کتاب تجرید الاعتقاد وی وام گرفته و هم اینکه از تفکرات حاکم بر کلام در دوره صفوی پس از ملاصدرا و محمد امین استرآبادی بهره جسته است. روش ملاصدرا که تلفیق روش‌های مشائی و اشراقی در علم کلام، فلسفه و عرفان بود در رساله مطالع العارفین تا حدودی به چشم می‌خورد. اساساً متکلمان دوره صفوی پس از استرآبادی و ملاصدرا به دو دسته متکلمان اخباری و فلسفی تقسیم می‌شدند که هر کدام تحت تأثیر رویکرد و روش کلامی خود در قالب شرح و تلخیص آثار متکلمان قدیم، مکتوبات تازه‌ای به نگارش درآوردند. در یک ارزیابی کلی، مطالع العارفین را می‌توان جزو آن دسته آثار کلام عصر صفوی قلمداد کرد که هر دو شیوه را به کار می‌بستند و صاحب هر دو رویکرد نقلی و عقلی بودند.

کلام آخر آنکه رسالاتی از این دست روندها و تکاپوهای کلامی– فلسفی عالمان شیعه را پس از ملاصدرا و در واپسین سالهای عصر صفوی آشکارتر و روشن‌تر کرده و به شناخت افت‌وخیزها و فرازوفرودهای فکری دانشمندان و علمای کمترشناخته آن عصر یاری خواهد نمود.

پی نوشت‌ها

۱. قَرد: فراهم کردن و گردآوردن (لغتنامه دهخدا، ذیل واژه)

۲.علمی که صاحبان آن مدعی بودند با به‌کارگیری آن به حوادث آینده آگاهی پیدا می‌کنند؛ علم حروف (لغتنامه دهخدا، ذیل واژه)

۳. فی کل شی ء له آیه تدل علی انه واحد: و در هر چیزی برای خداوند آیتی است که نشان می دهد آن خدای یگانه است.

۴. پاسخ به سؤالات و شبهات دینی، کلامی و فلسفی، امری رایج بود. به عنوان نمونه شیخ بهایی رساله‌ای در پاسخ به سؤالات ابن شدقم مدنی در خصوص مناقشاتی که درباره امامت و عصمت وجود داشته، نوشته است (بهرام نژاد، ۱۴۰۲: ۱۲۵).

۵. ذانقه، چشایی

۶.حدوث تکوین به معنای پیدایش و ایجاد موجود به روشی است که هم مسبوق به ماده و هم مسبوق به زمان باشد، یعنی به نحوی که نیاز به یک ماده اولیه و یک دوره زمانی برای ظهور آن باشد. مانند موجودات طبیعی و اجسام. مثلاً: ایجاد یک درخت از دانه.

۷.اعراف، آیه ۴۲

۸.النجم، آیه ۱۴ و ۱۵

۹.ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبائی، از متکلمان مشهور معتزله در قرن سوم هجری بود.

۱۰. ابوهاشم جبائی، از متکلمان معتزله بود که پیروان او را هاشمیه می‌گویند.

۱۱.رعد، آیه ۳۵

۱۲. القصص، آیه ۸۸

۱۳.سمنیه یا برهمنان، برترین طبقه در آیین هندو و نظام طبقاتی هستند که مسلمانان به آنها سمنیه می‌گفتند که نبوت و پیامبری را نفی می‌کردند.

۱۴.منظور از مغیبات، آگاهی از امور پنهان و غیبی است.

۱۵. قاینی فقط به ۷ صفت از صفات خداوند اشاره کرده است.

منابع

آقابزرگ طهرانی، محمدمحسن، منزوی، علی نقی. (بی تا). *طبقات اعلام الشیعة: الروضة النظرة فی علماء المأئة الحادیة عشرة* (جلد الثامن). لبنان: دار أحیاء التراث العربی.

آقابزرگ طهرانی. (۱۳۹۳هـ =۱۹۷۴م). *الذریعة الی التصانیف الشیعة* (جلد ۲۲). تهران: اسلامیه.

اکبری، مرجان. (۱۳۸۷). تداوم سنت نگارش آثار نورشناسی در رساله مناظر و مرایای قاسم علی قاینی. *تاریخ علم*, ۱ – ۱۶.

بهرام‌نژاد، محسن. (۱۴۰۲). *تاریخ فرهنگ و تمدن در دوره صفویه (با تأکید بر هویت فرهنگی)*. تهران: سمت.

حائری، عبدالحسین. (۱۳۵۰). *فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی* (جلد ۱۹). تهران: چاپخانه مجلس.

حسینی اشکوری، احمد. (۱۳۸۳). *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه بزرگ حضرت آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره)* (جلد ۳۲). قم: کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی.

دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). *لغت نامه*. تهران: مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

سلیمانی، محمدحسین. (۱۴۰۳). *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مدرسه علمیه حضرت ولیعصر (عج) خوانسار*. مشهد: سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی (زیر چاپ).

عصارزادگان، نرگس. (۱۴۰۲). مروری بر آثار قاسم‌علی قائنی ریاضی‌دان و منجم سدهٔ یازدهم هجری و بررسی محتوای رساله‌های اسطرلاب او. *تاریخ علم*, ۱–۲۲.

قاسملی قاینی. (نسخه خطی ۶۴۵۹). *خلاصة الاخلاص فی تفسیر سورة اخلاص*. مشهد: سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد کتابخانه آستان قدس رضوی.

قاینی، قاسم علی. (۰۰۳/۳۴۲۵). *اسطرلاب (رساله)*. تهران: کتابخانه ملی ملک. بازیابی از http://malekmuseum.org/artifact/1393.04.03425%2F003/%D8%A7%D8%B3%D8%B7%D8%B1%D9%84%D8%A7%D8%A8-%D8%A7%D8%B3%D8%B7%D8%B1%D9%84%D8%A7%D8%A8+%28%D8%B1%D8%B3%D8%A7%D9%84%D9%87%29

قاینی، قاسم علی. (۷/۵۶۸۱). *رساله در معرفت سمت قبله*. تهران: کتابخانه و موزه ملی ملک. بازیابی از http://malekmuseum.org/artifact/1393.04.05681%2F007/%D9%82%D8%A8%D9%84%D9%87+%D9%88+%D9%82%D8%A8%D9%84%D9%87%E2%80%8C%DB%8C%D8%A7%D8%A8%DB%8C-%D8%B1%D8%B3%D8%A7%D9%84%D9%87+%D8%AF%D8%B1+%D9%85%D8%B9%D8%B1%D9%81%D8%AA+%D8%B3%D9%85%D8%AA+%D9%82%D8%A8%D9%84%

قاینی، قاسم علی. (نسخه ۶۲۶۶/۴). *مطلع الهیلاج* . تهران : موزه ها، مرکز اسناد و کتابخانه های مجلس شورای اسلامی .

قاینی، قاسم علی. (نسخه خطی ۶۲۶۶/۴). *رساله رمل*. مشهد: سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی .

قاینی، قاسمعلی. (نسخه خطی ۳۹۲۹/۵). *رساله در اسطرلاب*. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

قاینی، قاسمعلی. (نسخه خطی ۶۱۳). *المسائل* . تهران: کتابخانه مدرسه سپهسالار (عالی شهید مطهری).

قاینی، قاسمعلی. (نسخه خطی ۷۸۵). *مطالع العارفین*. خوانسار: کتابخانه مدرسه حضرت ولیعصر (عج).

قاینی، قاسمعلی. (نسخه خطی شماره ۵۱۴۶۶). *مسائل ربع مقنطرات*. مشهد: کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی.

قاینی، قاسمعلی. (نسخه خطی شماره ۶۲۶۶). *مطلع الهیلاج*. تهران: کتابخانه و مرکز اسناد و موزه های مجلس شورای اسلامی.

ناطقی، علی اوسط. (۱۳۸۵). خلاصه الاخلاص فی تفسیر سوره الاخلاص. *آفاق نور*, ۲۵۸ –۱۹۵.

نصیری، محمد ابراهیم بن زین العابدین. (۱۳۷۳). *دستور شهریاران (سالهای ۱۱۰۵ تا ۱۱۱۰ هـ ق پادشاهی شاه سلطان حسین صفوی)*. (محمد نادر نصیری مقدم, تدوین) تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

نظری توکلی، سعید. (۱۳۷۸). *تحقیق و تعلیق رساله خطی خلاصهٔ الاخلاص (پایان نامه دوره کارشناسی ارشد رشته فلسفه و کلام اسلامی)*. قم: دانشکده علوم انسانی دانشگاه قم.

وحید قزوینی، محمد طاهر بن حسین. (۱۳۸۳). *تاریخ جهان آرای عباسی*. (سعید میر محمد صادق زیر نظر احسان اشراقی, تدوین) تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

Aghabozur Tehrani, M., Manzavi, A., undated, *Categories of Shiite Knowledge: Al-Rawdha Al-Nazratha Fi Ulama Al-Ma'A'A' Al-Ha'adiyya Ashra* (Volume 8). Lebanon: Dar Ahya' Al-Turahat Al-Arabi. [In Persian].

Aghabozur Tehrani, 1974, *Al-Dhari'a to Al-Tasa'nif Shiite* (Volume 22). Tehran: Islamiya. [In Persian].

Akbari, M., 2008, Continuity of the Tradition of Writing Optical Works in the Treatise on the Views and Mirrors of Qasim Ali Qaini. *History of Science*, 1 – 16. [In Persian].

Assarzadegan, N., 2023, A Review of the Works of Qasem Ali Qaeni, the Mathematician and Astronomer of the 11th Century AH and a Study of the Content of His Astrolabe Treatises. *History of Science*, 1-22. [In Persian].

Bahram Nezhad, M., 2023, *History of Iranian Culture and Civilization in the Safavid Period (With an Empahsis on Cultural Identity).* Tehran: Samt. [In Persian].

Dehkhoda, A., 1998. *Dictionary*. Tehran: University of Tehran Publishing and Printing Institute. [In Persian].

Ha'eri, A. H., 1971, *List of the Library of the National Assembly* (Volume 19). Tehran: Majles Printing House. [In Persian].

Hosseini Ashkvari, A., 2004, *List of Manuscripts of the Grand Library of the Grand Ayatollah Mar'ashi Najafi (RA)* (Volume 32). Qom: Ayatollah Mar'ashi Najafi Public Library. [In Persian].

Kheirandish, E..,1998, *The 'Manāẓir' Tradition through Persian Sources, La science dans le monde iranien à l'époque islamic* .Tehran: Institut Français de Recherche en Iran.

Kheirandish. E., 1999, *The Arabic Version of Euclid's Optics: Kitab Uqlidis fi Ikhtilaf al-manazir Edited and Translated with Historical Introduction and Commentary* .Leiden: Springer-Verlag.

Nasiri, M. I., 1994. *The Order of the Shahryarans (1105 to 1110 AH, the reign of Shah Sultan Hussein Safavi*). (Mohammad Nader Nasiri Moghadam, edited) Tehran: Dr. Mahmoud Afshar Endowment Foundation. [In Persian].

Nateghi, A. A., 1985. Summary of Al-Ikhlas in the Interpretation of Surah Al-Ikhlas. *Afaq Noor*, 258-195. [In Persian].

Nazari Tavakoli, S., 1999, *Research and commentary on the manuscript treatise Khalasat al-Ikhlas (Master's thesis in Islamic Philosophy and Theology)*. Qom: Faculty of Humanities, University of Qom. [In Persian].

Qayeni, Q. A., 3425/003, *Astrolab (treatise)*. Tehran: Malek National Library. Retrieved from http://malekmuseum.org/artifact/1393.04.03425%2F003/%D8%A7%D8%B3%D8%B7%D8%B1%D9%84%D8%A7%D8%A8-%D8%A7%D8%B3%D8%B7%D8%B1%D9%84%D8%A7%D8%A8+%28%D8%B1%D8%B3%D8%A7%D9%84%D9%87%29

Qayeni, Q. A., 5681/7, *Treatise on the Knowledge of Qibla Direction*. Tehran: Malek National Library and Museum. Retrieved from http://malekmuseum.org/artifact/1393.04.05681%2F007/%D9%82%D8%A8%D9%84%D9%87+%D9%88+%D9%82%D8%A8%D9%84%D9%87%E2%80%8C%DB%8C%D8%A7%D8%A8%DB%8C-%D8%B1%D8%B3%D8%A7%D9%84%D9%87+%D8%AF%D8%B1+%D9%85%D8%B9%D8%B1%D9%81%D8%AA+%D8%B3%D9%85%D8%AA+%D9%82%D8%A8%D9%84%

Qayeni, Q. A, Manuscript 4/6266, *Risale-e-Raml*. Mashhad: Organization of Libraries, Museums and Documentation Center of Astan Quds Razavi. [In Persian].

Qayeni, Q. A., Manuscript No. 6266, *Motul al-Hilaj*. Tehran: Library and Documentation Center of the Islamic Consultative Assembly. [In Persian].

Qayeni, Q. A., Manuscript 5/3929, *Risale-e-Astorlab*. Tehran: Library, Museum and Documentation Center of the Islamic Consultative Assembly. [In Persian].

Qayeni, Q.A., Manuscript 613, *Al-Mas'eel*. Tehran: Library of Sepahsalar School (Ali Shahid Motahari). [In Persian].

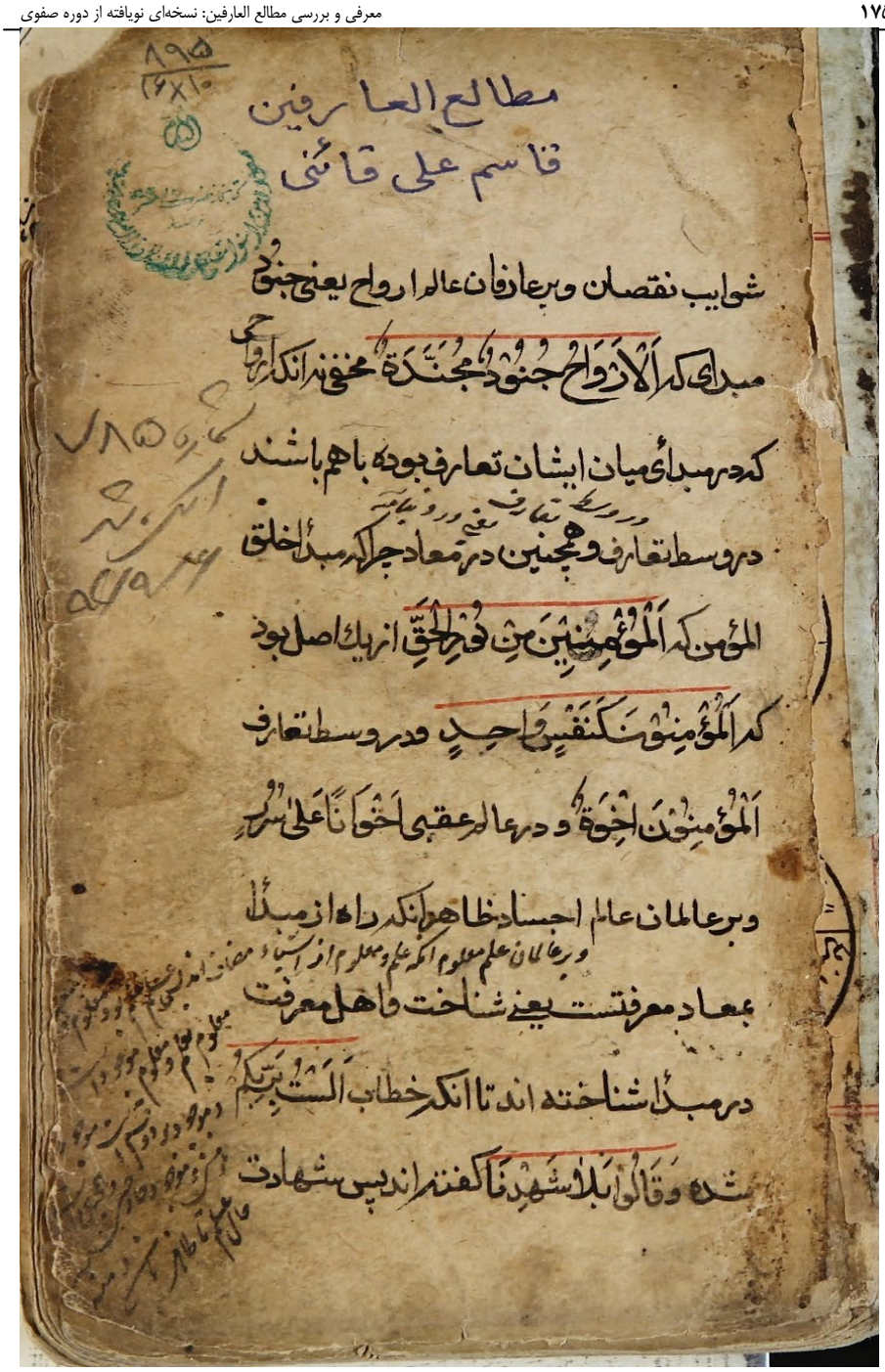
Qayeni, Q.A., Manuscript 785, *Matāliʿ al-ʿĀrifīn*. Khansar: Library of Hazrat Vali-Asr School (Aj). [In Persian].

Qayeni, Q.A., Manuscript No. 51466, *Issues of the Quarter of the Quartet*. Mashhad: Libraries, Museums and Documentation Center of Astan Quds Razavi. [In Persian].

Qayni, Q.Q., Manuscript 6459, *Summary of Al-Ikhlas in the Interpretation of Surah Al-Ikhlas*. Mashhad: Organization of Libraries, Museums and Documentation Center of Astan Quds Razavi Library. [In Persian].

Soleimani, M.H., 2024. *List of Manuscripts of the Library of the Imam Vali Asr Seminary (AJ) Khansar*. Mashhad: Organization of Libraries, Museums and Documentation Center of Astan Quds Razavi (in press). [In Persian].

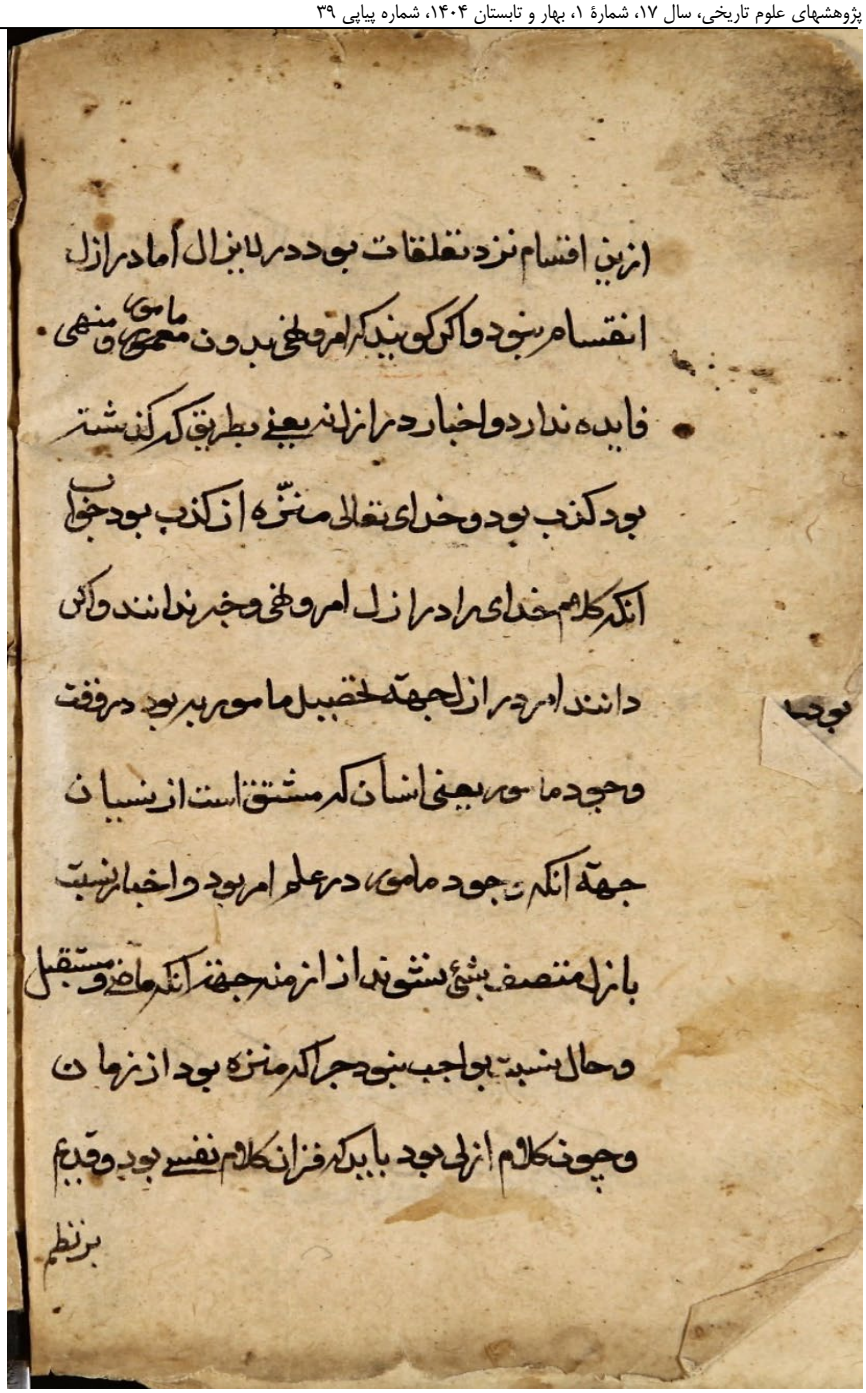
Vahid Qazvini, M., 2004, *History of the Abbasid Worldview*. (Saeed Mir Mohammad Sadeq under the supervision of Ehsan Eshraqi, edited) Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies. [In Persian].



تصویر ۱:

برگ آغاز نسخه مطالع العارفین

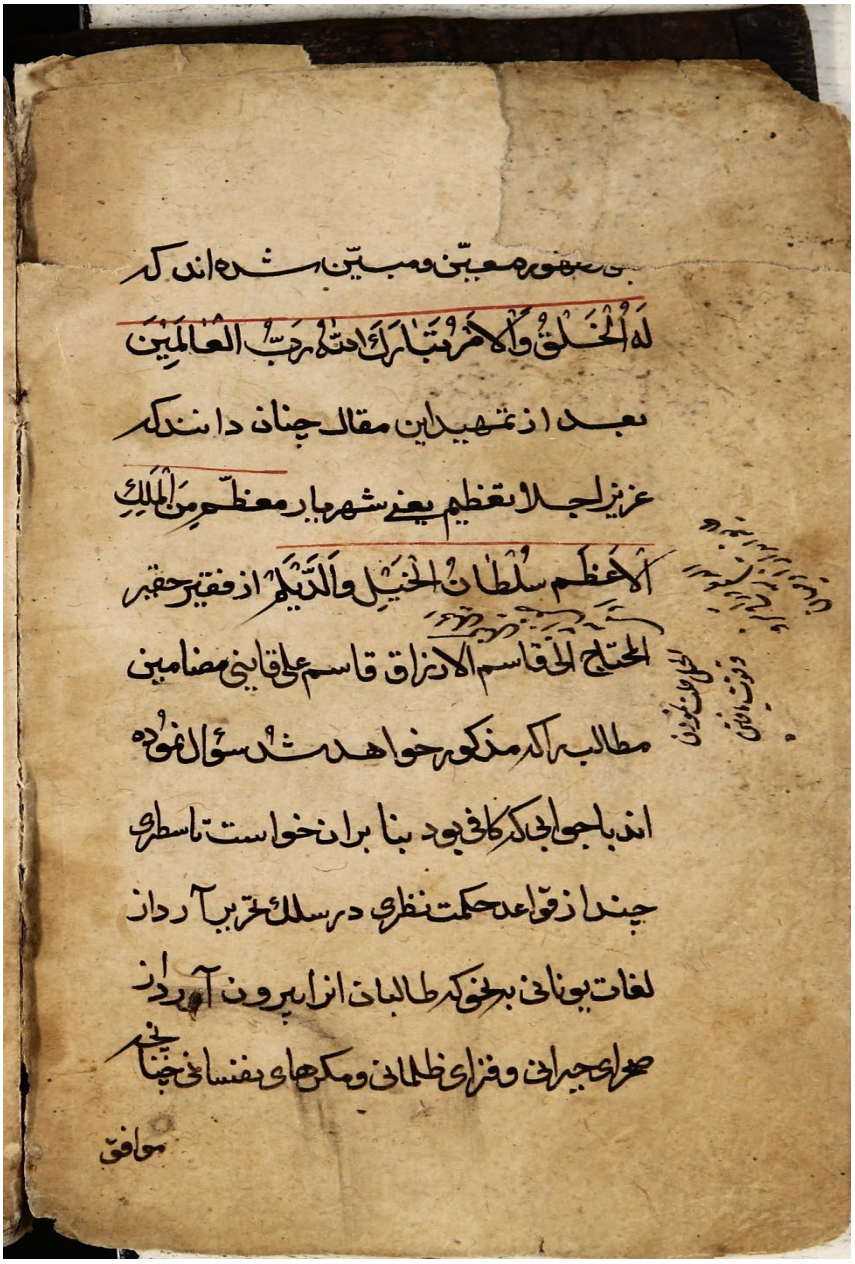
Fig1: opening page of the manuscript of Matāliʿ al-ʿĀrifīn



تصویر ۲:

برگ انجام نسخه مطالع العارفین

Fig2: Last page of the manuscript of Matāliʿ al-ʿĀrifīn



تصویر ۳:

برگی از دیباچه نسخه مطالع العارفین

Fig3: A page of the preface of the manuscript of ʿMatāliʿ al-ʿĀrifīn

University of Tehran Prees

Historical Sciences Studies

Online ISSN: 2676-3370

https://jhss.ut.ac.ir/



The Cartographic Heritage of Islamic Lands, in European Cartography

Fatemeh Faridi Majid[1]

1. Corresponding Author Geography Studies Department,Iranology foundation, Iran. . Email:f.faridi.m@gmail.com

Article Info

Article Type:
Research Article

Article History:
30, January, 2025

In Revised Form:
12, March, 2025

Accepted:
12, April, 2025

Published Onlin:
20, September, 2025

Keywords:
Cartography, Muslims, Europe, heritage, Middle Ages, Islamic knowledge.

Abstract

Islamic civilization, as one of the main centers of scientific and civilizational developments in the third to tenth centuries AH/ninth to sixteenth centuries AD, played an unparalleled role in the collection, development, and dissemination of world knowledge. In a large part of the eastern lands and during the aforementioned period, Islamic civilization not only preserved the heritage of the Greek, Indian, Iranian, and Roman civilizations, but also led to the production of new knowledge with remarkable innovations. Among them, the knowledge of geography and cartography, as one of the valuable achievements of this civilization, has a special place. Islamic cartography, by intelligently adapting the knowledge of its predecessors and being fully aware of geographical sources such as Ptolemy's Almagest, and combining it with new findings in the form of different styles and schools of map drawing, quickly became a leading field in the science of cartography and left a rich legacy for other civilizations. After the Middle Ages, Europeans, motivated by the discovery of new lands, needed accurate and scientific maps and geographical texts, and they were able to obtain a large part of them from the scientific geographical capital of Muslims. The turning point of this civilizational shift occurred on the island of "Sicily", although Europe had been familiar with Muslim geographical works for a century or two earlier. This study, using the method of historical research and comparative analysis, aims to examine the role and impact of cartography during the Islamic period on modern European cartography, and analyzes the status of cartography in both civilizational areas and the process and ways of transferring cartographic knowledge from the East (Islam) to the West (Europe). This study highlights the importance of cultural and scientific interactions between civilizations and shows that Islamic cartography is one of the foundations of modern European cartography.

Cite this The Author (s): Faridi Majid, F.,(2025). The Cartographic Heritage of Islamic Lands, in European Cartography, Historical Sci https://orcid.org/0000-0001-8480-0707ences Studies, Vol.17, No 1, Serial No.39 – Spring- Summer: (179-202) DOI: 10.22059/jhss.2025.389522.473777

CC BY NC

Publisher University of Tehran

https://jhss.ut.ac.ir/article_104169.html?lang=en

1. Introduction

Islamic civilization has been one of the main centers of human civilizational and scientific developments, the domain, legacy, and transmission of the civilizations of Greece, India, Iran, and Rome. One of the special aspects of Islamic civilization is the geographical writings that emerged in a vast territory of India, Iran, the Arabian Peninsula, Damascus, Egypt, and Andalusia, and are full of descriptions of regions, new geographical discoveries, charts, maps, etc. The knowledge of Islamic cartography became a leading science by intelligently adapting and adding new findings. After the Renaissance, with Europe leading the field of sciences, cartography was also made available to European scientists in various ways and formed the foundations of modern cartography. This transmission not only included the transmission of data and cartographic techniques, but also included scientific concepts and methods. Examining the process of transmission and analyzing the mutual influences between Islamic civilization and medieval Europe is a topic that requires in-depth and comparative research.

Modern science in the West began with an effort to utilize and understand traditional sources and works; an approach that, like the Islamic world, led them into a widespread translation movement. In this process, Europe was directly confronted with Arabic works, and there was no other way but to translate these works into Latin. The oldest translations from Arabic were related to the fields of mathematics and cosmology. At the time when Constantine the African began the first translations in the years 1065-1085 AD, the Islamic world was at the peak of its prosperity. Following the European need for the scientific achievements of Muslims, the need for translators such as John of Seville, Gerardus of Cremontis, etc., was felt in the 12th century AD, and the European translation movement was formed. Among the authors whose works were translated from Arabic into Latin was Ptolemy. In 1175, Cremontis translated Syntaxis Mathematica, which was called Al-Majsati in Arabic, into Latin (Decker, 2021: 3/92). Muslims developed Ptolemy's geographical system and formed the Greco-Islamic school of seven worlds (Ganji and Anvari, 2011). Islamic knowledge of geography and cartography was translated into Latin and made available to Europeans during the translation movement, a movement that also occurred in other great civilizations (Rasuli-Bayrami, 2007: 19). Transfer of cartographic knowledge from the Ptolemaic world to the Islamic world certainly occurred, and during the Middle Ages, the tradition of cartography continued from Islamic lands (Manning and Owen, 2018: 57), evolved, and was integrated with Muslim knowledge, and this new knowledge became the basis of modern European cartography.

The aim of this research is to examine the role and impact of cartography during the Islamic period on modern European cartography and to explain how cartographic knowledge was transferred to Europe as a scientific heritage and its impact on the formation of modern cartography. Numerous studies have examined the role of Islamic civilization in the development of science. George Sarton, in *an introduction to the history of science*, emphasizes the role of Muslims in collecting and developing the knowledge of their ancestors as a bridge between ancient and modern civilizations. David King, in his book *Maps of Heaven and Earth in Islamic Civilization*, points out the impact of Islamic geography on European geography and shows how Muslim geographical knowledge was transferred to Europe through translations and cultural contacts.

The issue of the transfer of knowledge and scientific capital of Islamic cartography has not been a research topic. Among the studies that have addressed Islamic and Christian cartography (and not the issue of knowledge transfer) is the book *Cartography between Christian Europe and the Arabic-Islamic World, 1100-1500*, by Alfred Hitt (2021), which examines the cartographic similarities between the Christian world of Europe and the Islamic world in the Middle Ages through articles by scholars on this subject. Some references to the transfer of this knowledge can be found in the margins of the main topics of some studies. Riahi (1960) in the introduction

to the book *Jahannameh*, and Yousef Kamal (1987) in the book *Monumenta cartographica Africae et Aegypti*, and Franz Tessner (1996) in the book Transfer of *Geographical Knowledge of India, Iran and Greece*, have made references to this issue, along with introducing some maps. The article by Ganji and Anvari (1991), entitled "Maps and Mapping in Islamic Civilization," considers Islamic maps to be the main source of modern European cartography.

It is obvious that Islamic civilization was not only a bridge between ancient and modern civilizations, but also played a decisive role in the formation of modern science by producing new knowledge. The aim of this research is to focus on Islamic cartography and its influence on modern European cartography, and to provide a better understanding of scientific and cultural interactions between civilizations by filling research gaps in this field.

پژوهشهای علوم تاریخی

شاپای الکترونیکی:۳۳۷۰-۲۶۷۶

https://jhss.ut.ac.ir

میراث دانشِ نقشه‌نگاریِ سرزمین‌های اسلامی، به نقشه‌نگاری اروپا

فاطمه فریدی مجید ✉[۱]

۱. نویسنده مسئول گروه مطالعات جغرافیا، بنیاد ایران‌شناسی، ایران، رایانامه : f.faridi.m.@gmail.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۳/۱۱/۱۳

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۳/۱۲/۲۲

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۴/۰۱/۲۴

تاریخ انتشار:
۱۴۰۴/۰۶/۳۰

چکیده

تمدن اسلامی در سده‌های سوم تا دهم هجری ق / نهم تا شانزدهم م، به‌عنوان یکی از کانون‌های اصلی تحولات علمی، نقش بی‌بدیلی در گردآوری و گسترش دانش جهانی ایفا کرد. تمدن اسلامی در دوره مذکور، نه‌تنها میراث تمدن‌های یونان، هند، ایران و روم را حفظ کرد، بلکه با نوآوری‌های چشمگیر، منجر به تولید دانش‌های جدید شد. در این میان، دانش جغرافیا و نقشه‌نگاری، به‌عنوان یکی از دستاوردهای ارزشمند این تمدن، جایگاه ویژه‌ای دارد. نقشه‌نگاری اسلامی با اقتباس هوشمندانه از دانش پیشینیان و منابع جغرافیایی نظیر المجسطی و ترکیب آن با یافته‌های جدید در قالب سبک‌ها و مکاتب مختلف ترسیم نقشه، به‌سرعت به عرصه‌ای پیشرو در علم کارتوگرافی تبدیل شد و میراثی غنی به‌جای گذاشت. پس از قرون وسطی، اروپاییان که از یکی دو قرن پیش با آثار جغرافیایی مسلمانان آشنا شده بود، با انگیزه کشف سرزمین‌های جدید، نیازمند نقشه‌ها و متون جغرافیایی دقیق شدند و توانستند بخش اعظمی از آن را از میان سرمایه‌های علمی جغرافیایی مسلمانان به دست آورند و نقطه عطف این جابجایی تمدنی در جزیره سیسیل رخ داد. این پژوهش با استفاده از روش تحقیق تاریخی و تحلیل تطبیقی، با هدف بررسی نقش و تأثیر نقشه‌نگاری دورهٔ اسلامی بر نقشه‌نگاری جدید اروپا، به تحلیل وضعیت نقشه‌نگاری در هر دو حوزهٔ تمدنی و فرایند و راه‌های انتقال دانش نقشه‌نگاری از سرزمین‌های اسلامی به غرب اروپا می‌پردازد. این مطالعه اهمیت تعاملات فرهنگی و علمی بین تمدن‌ها را برجسته می‌سازد و نشان می‌دهد که نقشه‌نگاری اسلامی یکی از پایه‌های نقشه‌نگاری جدید اروپا به‌حساب می‌آید.

واژه‌های کلیدی: نقشه‌نگاری، مسلمانان، اروپا، میراث، قرون وسطی، انتقال دانش.

استناد: فریدی مجید، فاطمه؛ (۱۴۰۳). میراث دانشِ نقشه‌نگاریِ سرزمین‌های اسلامی، به نقشه‌نگاری اروپا، پژوهشهای علوم تاریخی، سال ۱۷، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان، شماره پیاپی ۳۹- (۲۰۲-۱۷۹).

DOI: 10.22059/jhss.2025.389522.473777

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران

CC BY NC

https://jhss.ut.ac.ir/article_104169.html?lang=en

۱. مقدمه

تمدن اسلامی، یکی از کانون‌های اصلی تحولات تمدنی و علمی بشری و میراث‌دار و انتقال‌دهندهٔ تمدن‌های یونان، هند، ایران و روم بوده است. یکی از جلوه‌های منحصربه‌فرد تمدن اسلامی، نگاشته‌های جغرافیایی است که در قلمرو وسیعی از هند و ایران و جزیره‌العرب و دمشق و مصر و اندلس پدید آمده و مملو از توصیفات مناطق، اکتشافات جدید جغرافیایی، نمودارها، نقشه‌ها، و... است. دانش نقشه‌نگاری اسلامی با اقتباسِ هوشمندانه و افزودن یافته‌های جدید، به علمی پیشرو تبدیل شد. پس از رنسانس، با پیشتازی اروپا در عرصهٔ علوم، نقشه‌نگاری نیز از طرق مختلفی در اختیار دانشمندان اروپا قرار گرفت و پایه‌های نقشه‌نگاری جدید را شکل داد. این انتقال، نه‌تنها شامل انتقال داده‌ها و فنون نقشه‌نگاری بود، بلکه مفاهیم و روش‌های علمی را نیز دربرمی‌گرفت. بررسی فرایند انتقال و تحلیل تأثیرات متقابل بین تمدن اسلامی و اروپای قرون وسطا، موضوعی است که نیازمند پژوهش‌های عمیق و تطبیقی است.

دانش جدید در غرب با کوشش برای بهره‌گیری و آگاهی از منابع و آثار سنتی لاتینی آغاز شد؛ رویکردی که همانند دنیای اسلام، آنان را وارد یک نهضت ترجمهٔ فراگیر ساخت. در این جریان، اروپا بی‌واسطه با آثار عربی روبه‌رو شد، و راهی جز ترجمهٔ این آثار به زبان لاتین وجود نداشت. قدیمی‌ترین ترجمه‌ها از زبان عربی به حوزهٔ ریاضیات و کیهان‌شناسی مربوط بود. درست در زمانی که قسطنطین افریقی، در سال‌های ۱۰۶۵– ۱۰۸۵م، نخستین ترجمه‌ها را آغاز کرد، جهان اسلام در اوج شکوفایی خود به‌سر می‌برد. به دنبال نیاز اروپاییان، به دستاوردهای علمی مسلمانان، ضرورت پیدایش مترجمانی، چون یوحنای اشبیلی، جراردوس کرمونتیس و...، در سدهٔ دوازدهم م، احساس شد و نهضت ترجمهٔ اروپا شکل گرفت. از جملهٔ نویسندگانی که آثارشان از عربی به لاتین ترجمه شد، بطلمیوس بود. کرمونتیس، در ۱۱۷۵م، Syntaxis Mathematica را که در زبان عربی به آن *المجسطی* می‌گفتند، به لاتین برگرداند (دِکِر، ۲۰۲۱: ۹۲/۳). مسلمانان نظام جغرافیایی بطلمیوس را توسعه دادند و مکتب هفت اقلیم یونانی– اسلامی را شکل بخشیدند (گنجی و انوری، ۱۳۹۰). دانش جغرافیا و نقشه‌نگاری اسلامی در جریان نهضت ترجمه به لاتین ترجمه شد و در دسترس اروپاییان قرار گرفت؛ نهضتی که در تمدن‌های بزرگ دیگر نیز اتفاق افتاد (رسولی بیرامی، ۱۳۸۶: ۱۹). کارل پینتو اشاره دارد، به‌طور قطع انتقال دانش نقشه‌نگاری از دنیای بطلمیوسی به دنیای اسلامی اتفاق افتاده و در طول قرون وسطا از سرزمین‌های اسلامی سنت نقشه‌کشی ادامه پیدا کرده (منینگ و اون، ۲۰۱۸: ۵۷) به تکامل رسیده و با دانش مسلمانان تلفیق شده و این دانش جدیدی دست مایه نقشه‌نگاری جدید اروپا شده است.

هدف این پژوهش، بررسی نقش و تأثیر نقشه‌نگاری دورهٔ اسلامی بر نقشه‌نگاری جدید اروپا و تبیین چگونگی انتقال دانش نقشه‌نگاری، به‌عنوان یک میراث علمی، به اروپا و تأثیر آن بر

شکل‌گیری نقشه‌نگاری جدید است. پژوهش‌های متعددی به بررسی نقش تمدن اسلامی در توسعه علوم پرداخته‌اند. جورج سارتون، در *مقدمه‌ای بر تاریخ علم*، بر نقش مسلمانان در گردآوری و توسعهٔ دانشِ پیشینیان، به‌عنوان پلی بین تمدن‌های قدیم و جدید تأکید می‌کند. دیوید کینگ، در کتاب *نقشه‌های آسمان و زمین در تمدن اسلامی*، به تأثیر جغرافیای اسلامی بر جغرافیای اروپایی اشاره کرده و نشان داده است که چگونه دانش جغرافیایی مسلمانان از طریق ترجمه‌ها و ارتباطات فرهنگی به اروپا منتقل شد.

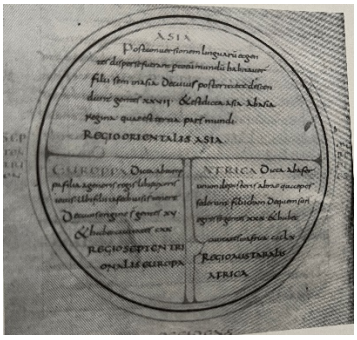
به موضوع انتقال دانش و سرمایه علمی نقشه‌کشی اسلامی به‌عنوان یک موضوع تحقیقی پرداخته نشده است. از جمله تحقیقاتی که به نقشه‌کشی اسلامی و مسیحی (و نه موضوع انتقال دانش) پرداخته، کتاب *Cartography between Christian Europe and the Arabic-Islamic World, 1100-1500*، آلفرد هیت (۲۰۲۱) است که تعاملات کارتوگرافی، بین جهان مسیحیِ اروپا و جهان اسلام در قرون وسطا بررسی شده است. برخی سرنخ‌ها مربوط به انتقال این دانش را می‌توان در حاشیهٔ موضوعات اصلی برخی تحقیقات یافت. ریاحی (۱۳۴۹) در مقدمهٔ کتاب *جهان‌نامه*، و یوسف کمال (۱۹۸۷)، در کتاب Monumenta cartographica Africae et Aegypti، و فرانتس تشنر (۱۳۷۵)، در کتاب *انتقال دانش جغرافیایی هند و ایران و یونان*، در کنار معرفی برخی نقشه‌ها، به این موضوع اشاراتی کرده‌اند. مقالهٔ گنجی و انوری (۱۳۹۰)، با عنوان «نقشه و نقشه‌کشی، در تمدن اسلامی»، نقشه‌های اسلامی را منبع اصلی نقشه‌کشی جدید اروپا دانسته‌اند.

بدیهی است، تمدن اسلامی، نه‌تنها، پل ارتباطی بین تمدن‌های قدیم و جدید بود، بلکه با تولید دانشی نوین، نقش تعیین‌کننده‌ای نیز، در شکل‌گیری علوم جدید ایفا کرد. هدف این پژوهش، تمرکز بر نقشه‌نگاری اسلامی و تأثیر آن بر نقشه‌نگاری جدید اروپایی است، همچنین با پر کردن خلاءهای پژوهشی در این زمینه، درک بهتری از تعاملات علمی و فرهنگی بین تمدن‌ها ارائه کند.

۲. بررسی وضعیت نقشه‌نگاریِ اروپا در قرون وسطا

وضعیت نقشه‌کشی در اروپا پیش از دوران جدید و خصوصاً پیش از آشنایی با نقشه‌کشی اسلامی، بدون معیارهای اندازه‌گیری و بیشتر دارای جنبه‌های نمادین بود. نقشه‌هایی که مردمِ سده‌های میانه کشیده‌اند ضرورتاً برای آن نبوده که با نسبت‌های دقیق هندسی روابط مکانی و فضایی رخساره‌های توپوگرافیک را که بر روی این نقشه‌ها نشان می‌دادند، ترسیم و تصویر کنند. «آنها هیچ مفهومی از مقیاس و اندازه نداشتند. این نقشه‌ها، نقشی نمادین، مجازی، تاریخی، تزئینی، یا تعلیمی داشتند» (لیندنبرگ، ۱۳۷۷: ۳۴۵-۳۴۶). در میان نقشه‌های سده‌های میانه، پرشمارترین نقشه‌ها، نقشه‌های جهان‌نما است. متداول‌ترین شکل نقشه‌های جهان‌نمای اروپا، در این سده‌ها،

به نقشهٔ "T- O" مشهور بود که با نام ایزودور سویلی[1] پیوند داشت، و تصویری ناقص از سه قارهٔ اروپا، آسیا، و آفریقا ارائه می‌داد (همان). این‌گونه نقشه‌ها، مانند نقشهٔ کوسماس انـدیکو پلوسـتس[2] (سده‌های ششم و هفتم م) است، که در زمان امپراتـور روم، ژوسـتینین (۵۲۷– ۵۶۵ م) مـی‌زیسـته و از او نقشه‌هایی از جهان در دست است (اریک اتو، ۲۰۱۴: ۴۳۸). شکل عمومی ایـن نقشـه‌هـا یـک "T" خوابیده را نشان می‌داد که دایره‌ای"O"مانند، آن را در برمی‌گرفت. پایهٔ T معرف دریای مدیترانـه و خط عمود بر آن، دال بر آبراهه‌ای است که مرز میان اروپا و آفریقا را به‌تصویر می‌کشـد. نقشـه به‌گونه‌ای طراحی می‌شد که آسیا در نیمهٔ شرقی و اروپا در نیمـهٔ غربـی آن دیـده شـود (کـلاوال، ۳۶:۱۳۸۵) (نقشهٔ ۱).



نقشهٔ ۱. نقشهٔ جهان‌نما (T-O). منبع: (هارلی و وودوارد، ۱۹۹۲: ۴۳۵)

Figure 1. A T-O World Map. Source: (Harley & Woodward, 1992: 435).

این نقشه‌ها معمولاً پس از بطلمیوس و به‌دنبال قدرت‌گیری کلیسا، در سده‌هـای دوم و سـوم م، در اروپا آغاز شد و حدود هزار سال (تا سدهٔ سیزدهم م) ادامه یافت. به‌مـرور ایـن نقشـه‌هـا شـکل ترسیمی بهتری یافتند و مفاهیم جغرافیایی بیشتری در آنها ثبت شد.

سنت جروم[3] (۳۴۰– ۴۲۰ م) یکی از پیشگامان نقشه‌نگاری در اروپای پس از بطلمیوس است که سفرهای زیادی کرد و سرانجام به پیشهٔ آموزش و ترجمهٔ متون مذهبی قدیمی مشغول شد. او تفسیری بر انجیل نوشت و کتاب وقایع‌نگاری ازوبیوس[4] را ترجمه کرد. مهم‌ترین و تنها کتاب جغرافیایی او *Liber locorum* است که یک کتاب مکان‌شناسی جغرافیایی به‌شمار می‌رود. نقشهٔ ۲، از یک نسخهٔ قرن دوازدهم م آن کتاب گرفته شده است. نقشه، خاورمیانه و جنوب شرق اروپا را نشان داده و تأکید نقشه‌کش بر ثبت شهرها و مکان‌های مقدس بوده است. اقیانوس هند در بالای نقشه و دریای مدیترانه در پایین آن ترسیم شده است.

1. Isidore of Seville.
2. Cosmas Indicopleustes.
3. Saint Jerome.
4. Eusebius.



نقشهٔ ۲. (گالیچیان، ۲۰۰۴: ۵۱)

Figure 2. (Galichian, 2004: 51)

نقشه‌های سده‌های میانه، با نقشه‌های بندرنما یا پورتولان (رهنامه‌های دریانوردی) محتوای علمی‌تری پیدا کرد و نقشه‌کشی جدید از اینجا آغاز شد. نقشه‌های بندرنما، دربردارندهٔ همه نوع اطلاعات عملی برای دریانوردان بود، و برای آن ترسیم می‌شد که مسافرت در دریا را آسان سازد. این نقشه‌ها در نیمهٔ دوم قرن سیزدهم نمود «واقع‌گرایانه»‌ای از خطوط ساحلی عرضه می‌کردند که، با شبکه‌ای از خطوط نصف‌النهارها برگرد قطب‌نما، جهت و فاصلهٔ میان دو نقطه را نشان می‌دادند. رهنامه‌ها نخست برای دریای مدیترانه به‌کار رفتند. بعدها برای دریای سیاه و ساحل اروپا، در دریای آتلانتیک، نیز تهیه شدند. استفاده از این نقشه‌ها و رهنامه‌ها، سفرهای ماجراجویانه‌تر اکتشافات جغرافیایی را امکان‌پذیر ساخت. خواهیم دید که چگونه از رهنامه‌های مسلمانان، در ترسیم این نقشه‌ها استفاده می‌شد. «کارتوگرافی اروپایی سرانجام با به‌دست آمدن کتاب جغرافیای بطلمیوس، که در اوایل قرن پانزدهم به لاتین ترجمه شد، به‌کلی دگرگون شد؛ «زیرا این کتاب فنون ریاضی را به اروپاییان آموخت که با آنها می‌شد یک جسم کروی را بر روی یک سطح دو بعدی نشان داد.» (لیندنبرگ، ۱۳۷۷: ۳۴۴–۳۴۸). مجسطیِ بطلمیوس، برای نخستین بار در طلیطله (تولدو) توسط جراردوس کرمونتیس از زبان عربی به لاتین برگردانده شد (همان: ۲۷۶–۲۷۸).

در مورد نقشه‌های اروپا در قرون وسطا جا دارد به *اطلس مدیچی یا لورنتیانا*،[1] در هشت برگ نیز اشاره کرد که به خاطر نگه‌داری در کتابخانهٔ مدیچی لورنتیانای فلورانس، به این نام خوانده می‌شود. برگ اول این نقشه، تاریخ تهیهٔ اطلس، را سال ۷۵۲ه.ق/ ۱۳۵۱م، نشان می‌دهد. برگ دوم، نقشهٔ جهان با دامنه‌ای گسترده، شامل تمام اروپا، آسیا تا بخش غربی هند و آفریقا تا دورترین نقاط جنوب آن را دربرمی‌گیرد. اطلس، شامل یک نقشهٔ جهان و هفت نقشهٔ منطقه‌ای است که به‌نوعی نقشه‌های اخیر را می‌توان نقشهٔ راه دانست. مؤلف اطلس ناشناخته اما اهل جنوا

1. Medichi Atlas.

است. در این نقشه می‌توان اثر اطلاعات *سفرنامهٔ مارکوپولو* را، به‌ویژه در بخش‌های هند و جنوب آسیا، مشاهده کرد. پس از *اطلس مدیچی*، دو شاهکار نقشه‌نگار ونیزی، فرانچسکو پیستیگانو[1] (چهاردهم م) شامل رهنامهٔ دریایی به تاریخ ۱۳۶۷م، و دیگری اطلسی که اکنون در کتابخانهٔ آمبروزیانای میلان نگه‌داری می‌شود، حائز اهمیت است. از این تاریخ به بعد، نقشه‌نگاری اروپا در مسیر ترقی گام برمی‌دارد، و نقشه‌ها از حالت انتزاعی به‌سوی انطباق با موقعیت‌های واقعی جغرافیایی پیش می‌رود (بازلی، ۱۹۰۶: ۱۱۸/۳).

۳. نقشه کشی در سده‌های میانهٔ سرزمین‌های اسلامی

درست در این زمان، مسلمانان با ترسیم نقشه مناطق، نقشه‌های راه را فراهم می‌آوردند که مسیرهای زمینی و دریایی به‌خوبی نشان می‌داد. یعنی نقشه نه برای نمایش‌های آیینی یا تزئین، بلکه به‌عنوان ابزاری کاربردی عمل می‌کرده است. در سال ۲۱۸ه.ق، مأمون، بیت‌الحکمهٔ بغداد را بنیان نهاد و این مرکز در انتقال دانش‌های قدیم به جهان اسلامی و به جریان انداختن فعالیت‌های روشنفکرانه، تأثیری مهم و به سزا داشت (هولت، ۱۳۸۳: ۱۹۳۲/۲). سرآغاز جدیِ نقشه‌نگاری در تمدن اسلامی از تأسیس بیت‌الحکمه در بغداد است؛ جایی که دانشمند پرآوازه، محمدبن موسی خوارزمی، نقشهٔ جهان و چهار نقشهٔ منطقه‌ای را در کنار متنِ جغرافیایی خود، صوره الارض، تهیه کرد. نلینو و بارتولد، در شایستگی کتاب *صوره الارض*، که توصیفی است بر نقشهٔ خوارزمی، معتقدند: «اثری است که هیچ ملت اروپایی نتوانسته است در سرآغاز فعالیت علمی خود نظیر آن را به‌وجود آورد.» (کراچکوفسکی، ۱۳۷۹: ۷۲). هنوز زمان زیادی از نقشه‌های خوارزمی سپری نشده بود که نقشه‌نگاری اسلامی، شمار نسبتاً زیادی جغرافی‌شناس برجسته به خود دید. اطلس اسلام را باید در ردیف بهترین نمونهٔ نقشه‌های دورهٔ اسلامی قرار داد. در این نقشه‌ها مکه مرکز جهان است (همان: ۱۰-۱۳). نقشه‌های اطلس اسلام که کرامرز آن را در ۱۸۸۶م در برلین به چاپ رساند (همانجا)، مجموعه ای از نقشه‌های جغرافیایی چهار نقشه‌کش و جغرافی‌دان برجستهٔ مسلمان است که در قرن چهارم ه. ق/دهم م می‌زیستند. هر یک از آنها یک نقشهٔ جهان‌نما و به تناوب بین ۱۸ تا ۱۹ نقشهٔ منطقه‌ای داشته‌اند. این نقشه‌ها برای مطالعات جغرافیای تاریخی جهان قدیم بسیار با ارزش‌اند. نمایش موقعیت شهرها و آبادی‌ها، قلمروهای سرزمینی، عوارض طبیعی، راه‌های اصلی و فرعی با ذکر رباط‌ها و کاروانسراهای بین راه همراه با اطلاعات و هشدارهای مکمل از جمله ویژگی‌های نقشه‌های منطقه‌ای هستند. شکوفایی نقشه‌کشی در این زمان موجب پدید آمدن مکتب‌ها و روش‌های مختلف و خلاقانه شد. این فضا، زمینهٔ مساعدی برای ظهور نوابغی چون ابوریحان بیرونی شد. نقشهٔ جغرافیایی ابوریحان، نقطهٔ عطفی در نقشه‌های اسلامی است. از وی تنها یک نقشهٔ مستدیر جهان – البته در چند ترسیم –

1. Franchesko Piztiago.

در دست است. همایی در پیشگفتار التفهیم نوشته است: «قاعدهٔ تسطیح کره بر سطح مستوی و ترسیم نقشه‌های جغرافیایی را مخصوصاً به طریقه‌ای که خود ابوریحان، آن را اسطوانی نامیده است، در علمای اسلامی، اول بار ابوریحان اختراع کرد، به‌طوری که هم‌اکنون طریقهٔ نوآوردهٔ او مورد قبول و مدار عمل علمای ریاضی و جغرافی‌دانان عالم است.» (ابوریحان بیرونی، ۱۳۵۲ الف: ۱۱۴). ابوریجان بیرونی، استادِ جغرافیای محاسباتی است و دست‌کم چهار کتاب او، به این حوزه مربوط است (قربانی، بی‌تا: ۳۲). وی از این دانش خود، در نقشه‌نگاری بهره جسته و بنا به نوشتهٔ پرویز اذکایی، «دست‌کم پنج اثر در فنون نقشه‌کشی نوشته است.» (ابوریجان بیرونی، ۱۳۸۱: فرگرد بیست‌ودوم، اذکایی/ ۷۴۴). بیرونی، مفاهیم تازه‌ای در جغرافیای طبیعی ارائه کرد و این مفاهیم، به نوآوری‌هایی در نقشه‌های عالم منجر شد. او نخستین کسی است که نظریهٔ ارتباط اقیانوس هند با اقیانوس اطلس، از طریق تنگه‌هایی در جنوب جبال قمر را – جایی که سرچشمهٔ رود نیل تصور می‌شد – بیان کرد (تشنر و احمد، ۱۳۷۵: ۷۴–۷۵) و چنین استدلال کرد: «... به دریای شام [مدیترانه] تخته‌پاره‌های کشتی‌هایی دیده شد که به جای میخ آهنین، آنها را با بند به یکدیگر پیوسته بودند، و این‌گونه کشتی‌ها مخصوص دریای هند است، نه دریای مغرب ... یافته‌شدن این تخته‌ها گواه بر آن است که از محل پیوستن آن دو دریا از یکی به دیگری راه یافته است.» (ابوریجان بیرونی، ۱۳۵۲ الف: ۱۱۸).

جابه‌جایی‌های کانون علمی در تمدن اسلامی، موجبات تنوع و تکامل نقشه‌نگاری را فراهم آورد. این جابه‌جایی‌ها بر پویایی نقشه‌ها افزود. در زمان سلسله‌های ایرانی‌تبار سامانی و بویهی، پس از بغداد و شرق و مرکز ایران، دانش جغرافیا و نقشه‌نگاری در سرزمین‌های غربی جهان اسلام ادامه یافت؛ جایی که ابوعبدالله ادریسی بر قلهٔ نقشه‌کشی مسلمانان ایستاد و کسانی چون ابن‌وِردی، ابن‌سعید و دیگران ظهور کردند. ادریسی (۴۹۳–۵۶۰ ه. ق)، یک نقشه‌کش حرفه‌ای، و ناظر بر کار گروهی از نقشه‌کشان بوده است. سارتن نقشه‌های او را برجسته‌ترین نمونهٔ نقشه‌کشی اسلامی دانسته است (سارتن، ۱۳۳۶: ۲/ ۸۲۵). در بررسی اثر جغرافیایی او، کتاب نزهة المشتاق فی الاختراق الآفاق، در واقع با یک اطلس کامل از هفتاد نقشه روبه‌رو هستیم؛ اطلسی که فقط به نقشه‌ها محدود نیست و توصیف‌های آن نیز در کنار نقشه‌ها قرار گرفته‌اند. نقشه‌های ادریسی، بهترین نمونهٔ همکاری میان مسلمانان و نرمن‌های مسیحی است (تشنر و احمد، ۱۳۷۵: ۷۷) و به‌نظر کراچکوفسکی می‌توان آن را «اوج هنر نقشه‌کشی» نزد مسلمانان دانست که از دقت بسیار بالایی برخوردار بود. همو اذعان دارد: «باید نقشهٔ ادریسی را مهم‌ترین اثر نقشه‌شناسی مسلمانان و بلکه همهٔ قرون وسطا برشمرد.» (کراچکوفسکی، ۱۳۷۹: ۲۳۳). هیچ نقشه‌نگاری، چه از لحاظ تعداد نقشه‌های ترسیمی و چه از بابت دقت و اهمیت در سده‌های میانه، همتای ادریسی نیست. او اولین نقشه‌کشی است که افرادی را به نقاط مختلفِ جهانِ شناخته شدهٔ قدیم فرستاد و برای نخستین بار از آن مناطق، نقشهٔ جغرافیایی تهیه کرد. تا زمان ادریسی، یعنی قرون ششم و

هفتم ه.ق/ دوازدهم و سیزدهم م، مسلمانان بنا به ارتباطات گستردهٔ بازرگانی، که حاصل برتری اقتصادی آنها بود، و موفقیت‌های نظامی، که سیادت سیاسی برایشان ایجاد کرده بود، نظام اطلاعات جغرافیایی کاملی داشتند. بنابراین توانستند با برخورداری از پیشرفت‌های چشمگیر علمی، این اطلاعات را در قالب‌های نقشه‌کشی درهم‌آمیخته و میراث گران‌بهایی را فراهم آورند. درنتیجه، تعداد زیادی متن و نقشهٔ جغرافیایی توسط آنها تولید شد. در عین حال نه‌تنها نقشه-نگاری، بلکه اساساً علوم اسلامی بهترین حامل علوم یونانی، سریانی، ایرانی، هندی و حتی چینی پیش از خود بودند. درنتیجه، دسترسی به دانش نقشه‌نگاری مسلمانان، دسترسی به جامع علوم تمام اقوام باستانی و دستاوردهای تازهٔ مسلمانان در این زمینه بود؛ دانشی که می‌توانست به اروپا در ساخت عصر جدید، کمک شایانی کند.

۴. انتقال دستاوردهای نقشه‌نگاری دورهٔ اسلامی به اروپا

۴-۱. راه‌های انتقال

نقشه‌های اسلامی، از قرن سیزدهم م، توجه اروپاییان را جلب کرده بود. مارکوپولو (۱۲۵۴-۱۳۲۴م) از نقشه‌های اسلامی در سفرنامهٔ خود یاد کرده است (حمدانی، ۱۳۸۰: ۱/ ۴۷۱). پیش از وی، دریانوردان دریای مدیترانه و اقیانوس هند از نقشه‌های جغرافی‌دانان مسلمان برای مسیریابی استفاده می‌کردند (ابن‌ماجد، ۱۳۷۲: ۳۰). در سفر اکتشافی دریایی واسکودوگاما به اقیانوس هند، احمدبن ماجد اسعدی، دریانورد ایرانی و احتمالاً اهل بندر کنگ، راهنمای وی بود. ابن‌ماجد به‌عنوان دریانورد، راه آفریقا به هندوستان را به واسکو دوگاما نشان داد و او را از بندر فلنده راهنمایی کرد تا ناوگان او بتواند از شرق آفریقا به خلیج بنگال و دریای هند و شبه‌قارهٔ هند برسد (ابن‌ماجد، ۱۳۷۲: ۳۱). علاوه‌برآن، مسلمانان، در ترسیم نقشه‌های دریایی ماهر بودند. آنها نقشه‌هایی از دریای هند و دریای روم (مدیترانه)، مسیر رودهای نیل، دجله، فرات و مهران (سند) را نیز در نقشه‌های منطقه‌ای خود نشان داده بودند. در این زمینه ادریسی را می‌توان مرکز ثقل انتقال دانش نقشه‌نگاری اسلامی به جهان اروپایی است، چراکه نقشه‌های او تا چندین قرن، اساس نقشه‌کشی در نهضت جغرافیایی اروپا بود. در سال ۱۱۴۰م جرارد کومونا، راهب لومباردی برای دسترسی به ادبیات علمی عربی عازم تولدو شد (منینگ و اون، ۲۰۱۸: ۳۵). کتاب‌های ابن‌هیثم، ابن‌رشد، الفرغانی و کتاب شکل زمین ابراهیم بر حیه (۱۰۶۵- ۱۱۴۰)، کل مجموعه‌ای است که مفهوم جغرافیایی نمودار اکومن[1] پاریس (از دستاوردهای مهم نقشه کشی اروپا) را در قرن چهاردهم م شکل داده است (همان: ۳۸)، نقشه‌های ادریسی مدتی دراز مرجع اروپاییان در نقشهٔ جهان بوده است.

1 . Ecumene

این درحالی بود که در طول سده‌های میانه، دانش نقشه‌نگاری در اروپا چندان پیشرفتی نکرده بود. در واقع نقشه‌های برجای مانده از آن دوران که در شکل T- O نمایش داده شده‌اند، بیشتر جنبهٔ نمادین، تزئینی و مجازی داشتند. دسترس بودن کتاب مسالک الممالک در دربار پادشاه سیسیل، در سال‌های۶۱۶–۶۴۷ ه.ق/ ۱۲۲۰–۱۲۵۰م، و آشنایی کامل این پادشاه (فردریک دوم) به عربی و شیفتگی او به سفر با کمک نقشه‌های استخری و...، از جمله آگاهی‌هایی است که در تکمیل نظریهٔ انتقال مؤثر است (منینگ و اون، ۲۱۸: ۵۱). سیسیل در عهد ادریسی، مرکزی شگفت‌آور از ترکیب تمدن‌های لاتینی، بیزانسی، یهودی و اسلامی بود (سارتن، ۱۳۳۶: ۲/ ۱۰۰۹). در این میان، سهم تمدن اسلامی چشمگیرتر بود، چنان‌که مرکز فعالیت‌های فکری، مساجد بود که در کنار علوم دینی‌ای، همچون فقه و حدیث و سایر علوم، نقشه‌نگاری هم تدریس می‌شد (احمد، ۱۳۶۲: ۶۷).

از اینجا بود که نقشه‌های اسلامی، به دیگر نقاط جهان، ازجمله سرزمین‌های اروپایی راه پیدا کرد. نفیس احمد، دربارهٔ این موضوع نوشته است:

> «منشأ انتقال علم و جغرافیای اسلامی به اروپای لاتین و غرب متعدد بود. این نقاط تماس مادی و فرهنگی در اسپانیا، ایتالیا، سیسیل و بعضی از جزایر اژه قرار داشت. در خلال جنگ‌های متعدد صلیبی، بین دو دنیای فرهنگی، ارتباط مداومی وجود داشت. همان‌گونه که فعالیت‌های نخستین در جهت ترجمهٔ کتب علمی در بغداد، راه را برای آثار علمی جدید باز کرد، به‌همین‌منوال ترجمهٔ آثار بی‌شمار عربی در اسپانیا، ایتالیا و سیسیل، یک بار دیگر به پیشرفت اندیشه‌های علمی کمک کرد.» (احمد، ۱۳۶۷: ۱۳۳).

این در شرایطی بود که جغرافیای لاتین تا پیش از آغاز قرن دوازدهم میلادی، در مرتبهٔ بسیار پایین‌تری از جغرافیای اسلامی قرار داشت و بسیار ابتدایی بود (همان: ۱۳۳–۱۳۴).

همزمانیِ آغازِ انتقال دانش اسلامی به کانون‌های علمی اروپایی، با اوج شکوفایی نقشه‌نگاری مسلمانان از رویدادهای جالب تاریخ است. بی‌گمان این همزمانی، در پیدایش جغرافیای نوین تأثیر زیادی داشته است. در سال ۱۳۲۰م بازرگانی ونیزی، به‌نام مارینو سانودو،[1] یک نسخهٔ خطی روی میز پاپ، جان بیست‌ودوم (۱۲۴۴-۱۳۳۴م)، گذاشت که طرحی برای یک جنگ صلیبی تازه بود. این نسخه،(۱)کتاب اسرار[2] نام داشت و در آن چند نقشهٔ تأثیرگذار، ازجمله یک نقشهٔ جهان‌نما بود که اورشلیم و راه‌های رسیدن به آن را با دقتی کم‌نظیر نشان می‌داد (شِردر، ۲۰۲۱: ۱۳۸–۱۳۹). این نقشهٔ جهان‌نما (نقشهٔ ۳) را پیترو وسکونته[3] در ۱۳۱۷–۱۳۲۰م، در اطلسی از نقشه، ترسیم کرده بود (هارلی و وودوارد، ۱۹۸۷: ۴۳۰–۴۳۲).

1. Marino Sanudo.
2 .Liber secretorum.
3. Pietro Vesconte.



نقشهٔ ۳. نقشهٔ جهان‌نما. ترسیم: پیترو وسکونته (۱۳۱۷– ۱۳۲۰م) محل نگه‌داری: کتابخانهٔ واتیکان.
منبع: کتابخانه بادلین، نسخه خطی تانر، شماره ۱۹۰

Figure 3. World Map. Drawn by: Pietro Vesconte (1317-1320 AD). Location: Vatican Library.
Source: Bodleian Library, Tanner Manuscript, No. 190.

باید درنظر داشت، نقشه‌های اروپایی تا این زمان، عاری از هرگونه پیچیدگی و انبوه اطلاعات بودند. مطالعهٔ تطبیقیِ نقشهٔ وسکونته با نمونه‌های نقشه‌کشی اسلامی به‌روشنی پرده از واقعیت اقتباس اروپا از نقشه‌کشی تمدن اسلامی برمی‌دارد. این را هم بدانیم، درحالی‌که نقشه‌های پیش از سدهٔ چهاردهم اروپا، به الگوهای تکراری T- O پای‌بند بودند، مسلمانان اطلاعات ارزنده‌ای از جغرافیای زمان خود، از چین تا سوس‌الاقصی، در ساحل اقیانوس اطلس را در نقشه‌هایشان ثبت کرده بودند.

در این دوره، همچنین عصر اکتشافات آغاز نشده بود و مسافران اروپایی هنوز راه مشرق را به‌طور گسترده در پیش نگرفته بودند تا در سفرنامه‌ها و گزارشاتشان اطلاعات مبسوطی ارائه کرده باشند. نقشهٔ وسکونته و نمونه‌هایی که پس از آن تا نقشه‌نگاری جدید کشیده شدند، بی تردید از نقشه‌های مسلمانان اقتباس شده بودند. ازجمله ترسیم دریای محیط، پیرامون جهان شناخته شده و ورود دو دریا یا شاخآبهٔ اصلی از دریای محیط به درون ربع مسکون، که یکی دریای مدیترانه است و دیگری دریای پارس. اقتباس، محدود به نحوهٔ ترسیم نیست، بلکه ثبت مفاهیمِ متنِ نقشه‌ها نیز اهمیت دارد، مانند یأجوج و مأجوج که اساساً مفهومی اسلامی است (نقشهٔ مأمونیه). هر دو نقشه، کانونی را به‌عنوان مرکز جهان انتخاب کرده‌اند؛ در نقشهٔ اسلامی، مکه و در

نقشهٔ مسیحی اورشلیم مرکز جهان شناخته شده‌اند. البته انتخاب شهری مقدس، در مرکز نقشه‌ها، ریشه در سنتی دیرین دارد (نقشهٔ ۴).



نقشهٔ ۴. نقشهٔ مأمونیه. ترسیم: منسوب به الکندی و سرخسی. قرن سوم ه.ق/ نهم برای مقایسه با نقشهٔ پیترو وسکونته (انوری، ۱۳۹۰: ۲۷)

Figure 4. Al-Ma'muniyya Map. Drawn by: Attributed to Al-Kindi and Al-Sarakhsi 3rd century AH / 9th century AD. Presented for comparison with the map by Pietro Vesconte (Anvari, 2011: 27).

عصر اکتشافات و نیاز اروپا به نقشه‌ها نیز دیگر راه انتقال نقشه‌های اسلامی شد، چنانچه حمدانی معتقد است علاوه بر واسکودوگاما، کریستف کلمب نیز پیش از سفر دریایی سرنوشت‌ساز خود، نقشهٔ جهان‌نمای ادریسی را به‌خوبی بررسی کرده (حمدانی، ۱۳۸۰: ۱/ ۴۷۲–۴۷۸) و این نقشه در سفر پرماجرایش همراه او بوده است.

از سویی نیز برخی از دستاوردهای مسلمانان، توسط دانشمندان عثمانی، به جهان غرب انتقال یافت، ازجمله توصیف حافظ ابرو از چین که ترک‌ها آن توصیف را از کتاب غیاث‌الدین خواندمیر (۸۸۰–۹۴۳ه.ق/ ۱۴۷۶–۱۵۳۷م) برگرفتند و توسط اسماعیل عاصم چلبی (وفات ۱۱۷۳ه.ق/ ۱۷۶۰م) به ترکی ترجمه کردند و سپس از راه عثمانی به اروپا راه یافت (کراچکوفسکی، ۱۳۷۹: ۴۱۶–۴۱۸). انتقال دستاوردهای مسلمانان در حوزهٔ نقشه‌کشی به اروپا، فرایندی نسبتاً طولانی و آهسته بود. این رویداد مهم طی چند قرن، بدون شتاب و به‌صورت ناپیوسته اتفاق افتاد.

چنانچه گفته شد، جریان تاریخی این انتقال از چند طریق ممکن شد: از طریق تسلط سیاسی مسلمانان بر اندلس و سیسیل و برخی نقاط اروپا که از سال ۷۱۱م آغاز شد و تا ۱۴۹۲م ادامه

یافت. جریان دیگر سقوط شهر طلیطله (تولدو) در ۴۷۸ه.ق/ ۱۰۸۵م، که یکی از پیشرفته‌ترین کانون‌های علمی در غرب جهان اسلام به‌شمار می‌رفت، دروازه‌های دانش را به روی اروپا گشود. همین‌جا بود که نقشه‌نگاری ادریسی در فضایی برآمده از آمیزش دانش میان نرمن‌ها و دنیای اسلام طلوع کرد (حتی، ۱۳۶۶: ۶۴۳). قدر مسلم به‌کارگیری دستاوردهای پیشرفتهٔ مسلمانان، همچون نقشه‌ها به‌ویژه، برای دریانوردان و بازرگانان اروپایی امری آسان بود. جریان دیگر، تفوق ترک‌های عثمانی بر بخش گسترده‌ای از اروپای شرقی و آسیای غربی بود. آنان، یونان و تمام منطقهٔ بالکان و اروپای شرقی را اشغال کردند و بارها قلب اروپا در غرب تا ایران در شرق را تهدید کردند. ترک‌ها به مدت طولانی چند قرن، حدفاصل جهان شرق و غرب بودند، و هرچند با کندی و مقاومت، محل گفت‌وگوی فرهنگی مسیحیت و اسلام شدند.

بستر دیگر در جریان جنگ‌های صلیبی مهیا شد. از سدهٔ ششم هجری/ دوازدهم میلادی به‌بعد، سرزمین‌های غربی جهان اسلام، کانون‌های علمی و دانشمندان زیادی به خود دیدند. اروپایی‌ها دست‌کم از یک قرن پیش از این در جریان جنگ‌های صلیبی با این بخش از جهان اسلام ارتباط یافته بودند. نیاز مسیحی‌ها به شناسایی سرزمین‌های اسلامی، موجب توجه چشمگیر آنها به دانش جغرافیا شد و آنان را وادار به ترسیم نقشه کرد. بازنگری واقعیت‌های تاریخی از رشد چشمگیر علم جغرافیا در دورهٔ جنگ‌های صلیبی خبر می‌دهد. اغلب نوشته‌های جغرافیایی در قرن دوازدهم و سیزدهم م، از سفرنامه‌های زائران مسیحی استخراج شده است.

۴-۲. تأثیرات نقشه‌کشی اسلامی در نقشه‌های اروپایی

تأثیرات نقشه‌های دورهٔ اسلامی در طول قرون وسطا، و خصوصاً در عصر اکتشافات جغرافیایی را در پیدایش نقشه‌نگاری جدید می‌توان دید، اگرچه پیش از آن نیز شواهدی بر تأثیر نقشه‌کشی اسلامی در دست است. اشتیاق ستاره‌شناسان اروپایی به نجوم اسلامی، یکی دیگر از راه‌هایی بود که به سبب پیوستگی کیهان‌شناسی اسلامی با جغرافیا سبب انتقال دانش نقشه‌نگاری به غرب شد. به اعتقاد ساوج اسمیت، تأثیر کتاب *صورالکواکب* ابوالحسن عبدالرحمن صوفی (۲۹۱-۳۷۶ه.ق) از اهالی ری، بر رساله‌ای که حدود سال ۷۴۱ه.ق/ ۱۳۴۱م، در کاستیل برای آلفونسو ال سابیو[1] گردآوری شد انکارناپذیر است. تأثیر کتاب صوفی به‌اندازه‌ای بود که حدود نه نسخهٔ خطی لاتین، دربارهٔ نجوم در اروپا به صوفی لاتینوس مشهور است (هارلی و وودوارد، ۱۹۹۲: ۶۰/۲). در سال ۱۴۴۰م، نقشه‌ای در وین بر پوست کشیده شد که به‌روشنی از یک طرح اسلامیِ مشابه، اقتباس شده است (امیرسنواس، ۱۹۵۹: ۴۱-۳۸). اثر صوفی در قرن هفتم ه.ق/ سیزدهم م، از مرزهای دنیای اسلام گذشت و در محافل علمی اروپایی با بازتاب گسترده‌ای روبه‌رو شد، به‌طوری که گروهی از دانشمندان دربار آلفونسوی دهم، همچون یهودبن موسی شموییل لاوی و یوحنای کرمونیایی به

1. Alfonso El Sabio.

ترجمهٔ قسمتی از *صورالکواکب* پرداختند. این ترجمه در سال ۱۲۵۶م به پایان رسید. چنانچه می‌دانیم نجوم از پایه‌های نقشه‌کشی اسلامی بوده است.

در همین زمان پدرو آلفونسو،[1] نقشه‌ای از جهان رسم کرد که اقتباسی آشکار از نقشه‌های اسلامی بود. در نقشهٔ او هفت اقلیم نشان داده شده بود، و جنوب در بالای نقشه قرار داشت. هنری ماینس،[2] در سال ۱۱۱۰م، رساله‌ای تألیف کرد که یک نقشهٔ جغرافیایی دارد. این نقشه نیز شبیه نقشه‌های دایره‌ای جهان‌نمای مسلمانان است (احمد، ۱۳۶۲: ۱۲۹-۱۴۶). لمبرت،[3] اهل سن اومر،[4] دایره‌المعارفی در جغرافیا نوشت که نقشه‌هایی شبیه *معجم‌البلدان* یاقوت حموی به آن پیوسته بود. در نقشهٔ فرا مآورا[5] (۱۴۵۹م)، واژگان نقشه‌های اسلامی، مانند «حبشه» به‌وضوح دیده می‌شد. این تأثیرات تا زمان مرکارتور و سانسون در قرن هفدهم م، همچنان به‌چشم می‌خورد. برای دریافتن جزئیات تأثیر نقشه‌نگاری اسلامی در نقشه‌کشی جدید اروپایی، بهتر است به جستجو در ریشه‌های نقشه‌های پرتغالی برآییم، چرا که پرتغالی‌ها از نخستین راهیان اروپا به مشرق‌زمین بودند. می‌دانیم که برخی از متون جغرافیایی اسلامی به پرتغالی ترجمه شد و پیش از عصر اکتشافات در دسترس اروپایی‌ها قرارگرفت. کتاب *مسالک الاندلس و مراسی‌ها و الهات‌ها و اجناد السته*، اثر احمدبن محمد رازی از این جمله است (روحی میرآبادی، ۱۳۸۱: ۸۷).

نقشه‌نگاری غربی در قرن شانزدهم، به‌شدت تحت‌تأثیر اکتشافات دریانوردان ماهر پرتغالی بود. آنها توانستند تصویر کلی اوراسیا و قارهٔ آفریقا را به‌سرعت و به‌شکلی بنیادین دگرگون کنند و به‌صورت قابل‌ملاحظه‌ای، آن را به سیمای واقعی خود نزدیک سازند. در واقع نقطهٔ عطف نقشه‌های اروپایی، در سال ۹۰۷ه.ق/ ۱۵۰۲م، رقم خورد؛ هنگامی که نقشهٔ کانتینو[6] در لیسبون رسم شد. این نقشه یک کپی غیرقانونی از کپی (ماتریسی) بود که در دفتر گینهٔ نو وابسته به ادارهٔ سلطنتی امور خارجی نگه‌داری می‌شد. نقشهٔ کانتینو اولین یا یکی از نخستین نقشه‌های جهان‌نمای جدید است که شامل دنیای قدیم (نواحی شناخته شدهٔ کهن) و دنیای جدید (سرزمین‌های نویافته) است. دقیقاً مشخص نیست که طراحان پادریا،[7] که اساس نقشهٔ کانتینو است، تا چه حد به نقشه‌های ترسیمی در مشرق‌زمین، که آنها را نقشه‌نگاران مسلمان ترسیم کرده بودند، اعتماد داشتند، اما شکی نیست که چنین نقشه‌هایی نفوذ قابل‌ملاحظه‌ای بر کار آنان داشته است.

1. Pedro Alfonso.
2. Henry Myence.
3. Lambert.
4. Sain Omer.
5. Fra Maura.
6. Cantino.
7. Armazen.

پرتغالی‌ها در جریان سفرهای اکتشافی خود از ناخداهای مسلمان کمک گرفتند. افزون‌براین، نقشه‌نگاری اساساً عبارت بود از «گردآوری داده‌های ناهمسان و گوناگون در قالب یک تصویر»، و نقشه‌نگاران پرتغالی نیز مانند نقشه‌نگاران سایر ملل، به‌طور طبیعی از اطلاعات استفاده شده در کشورهای دیگر بهره می‌گرفتند. نمایش بسیار دقیق سواحل آفریقا، شامل سواحل غربی، شرقی و شمالی این قاره، ثابت می‌کند که سنت‌های نقشه‌نگاری گوناگون، به روش کاملاً سازمان‌یافته‌ای، درکارگاه‌های سلطنتی نقشه‌نگاری شهر لیسبون، با یکدیگر ادغام می‌شدند، زیرا تمام اطلاعات از آنِ پرتغالی‌ها نبود. فراوانی و تعدد جالب سنت‌ها در پرتغال ناشی از عوامل گوناگونی است که در میان آنها فضای سیاسی و اجتماعی حاکم بر نقشه‌نگاری اهمیت بیشتری دارد. در اوایل قرن شانزدهم، هم پرتغال و هم اسپانیا وزارت امورخارجه تأسیس کردند تا در سطح رسمی به امور دریانوردی و تجارت در سرزمین‌های نویافته در آمریکا، آفریقا و آسیا بپردازند. این دفاتر به امور بازرگانی در خارج اروپا رسیدگی می‌کردند و نقشه‌ها و ابزارهای نجومی را در انبارهای ویژه، به‌نام آرمازن[1] نگه‌داری می‌کردند تا ناوگان دریایی در سفر به خارج از آنها استفاده کند. امور مربوط به دریانوردی در دهه‌های نخست، تحت کنترل کامل قرار داشت و تولید نقشه‌ها یک مسئلهٔ حکومتی شمرده می‌شد. اصل بر این بود که فقط یک نقشهٔ رسمی وجود داشته باشد که به آن همان پادریا (الگو) می‌گفتند (کوتو، ۲۰۰۶: ۳۰۴–۳۱۰؛ دالوز، ۱۹۵۲: ۵۹–۶۸؛ سراو، ۱۹۹۲: ۳/ ۲۸۱–۲۸۹). نکتهٔ جالب‌تر آنکه بعدها سنت پرتغالی، در اختیار هلندی‌ها قرارگرفت و نقشه‌کشی اروپایی جدید، از طریق عثمانی، راه به‌سوی سرزمین‌های اسلامی گشود و مجدداً دست‌مایهٔ ترسیم نقشه‌های جدید مسلمانان شد.

در بررسی مکتب‌های همزمان نقشه‌کشی در اروپا، درمی‌یابیم که نقشه‌های پرتغالی شکل متفاوتی دارند و به واقعیت نزدیک‌تر هستند، چراکه پرتغالی‌ها نخستین استعمارگران حاضر در سرزمین‌های اسلامی بودند و اولین تماس را با دنیای اسلام و همچنین سواحل هندوستان داشتند. بنابراین در اثر این ارتباط، نقشه‌هایشان واقعی‌تر است. این درحالی است که نقشه‌نگاری‌های دیگر، ازجمله نخستین نقشه‌های آلمانی، [۲] به‌شدت تحت تأثیر الگوهای قدیمی بطلمیوسی است؛ الگویی که پرتغالی‌ها در نقشه‌کشی از آن فاصله داشتند. علت این تمایز، اطلاعاتی بود که پرتغالی‌ها به‌صورت تحقیق و مشاهدهٔ میدانی در تماس با دنیای شرق کسب کردند. بی‌شک نقشه‌های تمدن اسلامی، ازجمله ایران و هند بخشی از این اطلاعات میدانی بوده است. تعدادی از منابع ابتدایی اروپایی به وجود نمودارهای دریانوردی بومی از اقیانوس هند اشاره کرده‌اند. قدیمی‌ترین این منابع، ذکر خلاصه‌نمودارهای دریانوردان، از سفر مارکوپولو است

1. Armazen.

(کالاوال، ۱۹۲۸: ۱۷۶). در متنی پرتغالی از باروس[1] نکتهٔ جالبی دربارهٔ نقشه‌های مسلمانان از اقیانوس هند وجود دارد که ترجمهٔ آن چنین است:

«مسلمانی اهل گجرات، نقشه‌ای از تمامی سواحل هند به سبک مسلمانان هندی به من [= باروس] نشان داده بود که در آن مدار نصف‌النهارها و خطوط موازی، بدون درنظرگرفتن جهت قطب اما بسیار نزدیک به واقعیت نشان داده شده بودند» (کریا، ۱۸۹۶: ۱۳۷–۱۳۸).

باروس تأکید می‌کند که پیش از گذر واسکودوگاما از اقیانوس هند به سمت خلیج‌فارس و هرمز، وی این نمودارها را دیده است. وی همچنین اشاره کرده است که نمودارهای اسلامی، شروع جزایر مالدیو را در عرض جغرافیاییِ کوهِ الی در مالابار و ارائهٔ آن تا اتصال به سرزمین جاوه و سواحل سوندا، نشان می‌داده است (۱۹۶۳: ۴۹/۲–۹۱). لودویک وارتما[2] نیز پیش از سال ۱۵۰۸م، در اثرش به نام *سفرنامه* به مناطق حدفاصل برنیو و جاوه، به یک نمودار اشاره کرده است که کاپیتان کشتی – که وی با آن سفر می‌کرده – آن را همراه خود داشته است (۱۸۶۳: ۲۴۹).

جرالد تیبتس گفته است که در زمان واسکودوگاما، ادبیات دریانوردی مسلمانان در قالب راهنماهای ناخداها و آگاهی‌های کاربردی برای دریانوردان در سواحل اقیانوس هند و دریای چین بسیار رواج داشته است. او همچنین معتقد است نقشه‌هایی که به واسکودوگاما نشان داده شده‌اند، احتمالاً باید نقشه‌های مدرج حمدالله مستوفی یا حافظ ابرو بوده باشند (همان: ۲۵۹).

نمونهٔ اندکی از این سبک ادبیات، در آثار عربی ابن‌ماجد و سلیمان مهری، در اقتباس کاتب چلبی از آنها به حدود سال ۱۵۵۰م، بازتاب یافته است. این آثار بسیار مفصل‌اند و تمامی گسترهٔ علوم دریانوردی را با همان نظرگاه دریانوردان مسلمان، از اقیانوس هند پوشش می‌دهند (هارلی و وودوارد، ۱۹۹۲: ۲۵۱/۲). بنابراین، نباید در آشنایی پرتغالی‌ها با این ادبیات و انتقال آن به نقشه‌های دریانوردی‌شان تردید داشت. می‌دانیم که تلاش‌های نقشه‌نگاران مسلمان برای اندازه‌گیری طول جغرافیایی در نقشه‌های دریایی ایشان چشمگیر بوده است. محمدبن نجیب بکران، در ۲۸ رمضان ۶۶۳ه.ق/ ۲۱ ژوئن ۱۲۶۵م، نقشه‌ای از جهان کشید که مجهز به شبکه‌های درجه‌بندی بوده است. این نقشه و پس از آن نقشه‌های شبکه‌دار مستوفی و حافظ ابرو، که پیرو نجیب بکران بودند، نخستین نقشه‌های شبکه‌دار و درجه‌بندی شده براساس طول و عرض جغرافیایی در تاریخ کارتوگرافی هستند، زیرا نخستین نقشهٔ درجه‌دار در اروپا، به سال ۸۳۰ه.ق/ ۱۴۲۷م به‌وجود آمده است؛ حدود دو قرن پس از نقشهٔ نجیب بکران.

1. Joac De Barros.
2. Ludovic Var Thema.

اهمیت نقشهٔ کانتینو موجب می‌شود تا بیشتر به تأثیر نقشه‌های اسلامی در آن بپردازیم. در سال ۱۵۰۵م، نیکول دکاوریو[1] و در سال ۱۵۱۶م، مارتین والدسیمولر[2] – که عنوان کارتامارینا[3] داشت – جزئیات قابل‌توجهی در نقشه‌هایشان ارائه کرده‌اند. وقتی به این نکته توجه می‌کنیم که پرتغالی‌ها در آب‌های شرقی تا سواحل هند غربی جلوتر نرفتند، و در هر دو نقشه اطلاعاتی از نواحی دورتر وجود دارد، نشانه‌های استفادهٔ اطلاعات محلی در هر دو نقشه قابل اثبات است. مفاهیم هر دو نقشه با کتاب‌های جغرافیایی ابن‌ماجد و سلیمان تاجر تطبیق دارند و وقتی نقشه‌های پرتغالی را با نقشه‌های دریایی اسلامی از اقیانوس هند مقایسه کنیم، نقشه‌های اسلامی در ترسیمِ صحیح‌ترِ موقعیت‌هایِ جغرافیایی، برتری می‌یابند. هرچند نشانه‌هایی در دست نیست تا بگوییم هر دو نقشه‌کش از نقشه‌های اسلامی استفاده کرده‌اند، اما تردیدی نیست که آنان کتاب‌های جغرافیایی مسلمانان را دیده بودند، و در نقشه‌هایشان اطلاعات آنها را وارد کرده‌اند (همان: ۲۶۰).

رهنامه‌ها، برگرفته از عنوان پهلوی «رهنامگ» که اعراب به آن «رهنامج» گفته‌اند، کتاب‌هایی بود برای نشان دادن راه‌ها، این کتاب‌ها به دو بخش رهنامه‌های خشکی و دریایی تقسیم شده بودند و مسافران برای شناسایی مسیرها از آنها استفاده می‌کردند. هر رهنامه، نقشه یا نقشه‌هایی به پیوست داشت. در کتاب *دریانوردی عرب* دربارهٔ رهنامه‌ها آمده است: «به‌جز جدول‌های ستاره‌شناسی و عرض جغرافیایی، رهنامه آگاهی‌هایی دربارهٔ بادها، کرانه‌ها، رشته‌های صخره‌ای و در حقیقت هرچه را که یک ناخدا نیازمند است که بداند دربرداشت.» (حورانی، ۱۳۳۸: ۱۴۸). مقدسی (۱۳۶۱) و ابن‌ماجد (۱۳۷۲) نقشه‌های رهنامه‌ها را می‌شناختند. چنین نتیجه گرفته می‌شود که رهنامه‌ها عملاً یک راهنمای دریایی نقشه‌دار بوده است (کراچکوفسکی، ۱۳۷۹: ۴۴۳).

آگاهی‌های ما نشان می‌دهد که سلیمان، تاجر سیرافی، بارها برای تجارت، مسیر هند و چین را پیموده بود. توصیفات وی، آن‌چنان دقیق بوده که نقشه‌نگاران، می‌توانستند نقشهٔ راه این مسیر را ترسیم‌کنند (همان: ۱۱۵). سلیمان، بازرگانی ایرانی بود و خاطرات سفرهای خود را در کتابی به زبان عربی به نگارش درآورد. از زندگی او اطلاع زیادی در دست نیست. همین‌قدر می‌دانیم که در نیمهٔ اول سدهٔ چهارم ه.ق/ دهم م می‌زیسته است. ابوحسن سیرافی، کسی است که *سفرنامهٔ سلیمان* را به اضافهٔ اطلاعات خود گردآوری کرده است. مسعودی نیز نوشتارهای سلیمان را تأیید کرده است [۳] (کراچکوفسکی، ۱۳۷۹: ۴۴۳). این‌ها همگی، منابعی بودند که در نقشه‌های پرتغالی بی‌گفت‌وگو انعکاس یافته‌اند.

پی‌نوشت‌ها

1. Nicolo De Caverio.
2. Martin Waldseemuller.
3. Carta Marina.

۱. کتاب اسرار.

۲. برای آگاهی بیشترِ، در مورد، نقشه‌های آلمانی بنگرید به: (گنجی و دیگران، ۱۳۸۶: ۱۸۶–۱۸۹؛ علایی، ۲۰۰۵: ۵–۷).

۳.برای آگاهی بیشتر در این مورد، بنگرید به: (سلیمان، تاجر سیرافی، ۱۳۸۱: مقدمه و ۱۴ و ۱۵).

۵. نتیجه

انتقال دانش اسلامی به اروپا از طریق اسپانیا، ایتالیا، سیسیل و بعضی از جزایر اژه صورت گرفت. همچنین کانون انتقال دانش نقشه‌نگاری اسلامی کشور پرتغال بود. بررسی نقشه‌های سده‌های میانی، برتری آشکار نقشه‌نگاری مسلمانان را به‌اثبات می‌رساند. ابزار اولیه برای هرگونه اکتشاف دستیابی به دانش ژرف‌تر و دقیق‌تر در علم جغرافیا برای اروپا بود، و از همین‌رو چاره‌ای جز روی‌آوردن به منابع اسلامی که دورهٔ اعتلای خود را پشت سر گذاشته بود، نبود. نهضت ترجمه در سده‌های دوازدهم و سیزدهم م، در اروپا در راستای همین مهم شکل گرفت. از آنجا که هیچ شاخه‌ای از علوم قدیم وجود نداشت که از توجه غربی‌ها دور بماند، نقشه‌ها نیز به‌عنوان یک دستاورد علمی از این قاعده برکنار نماندند. نقشه‌های دورهٔ اسلامی از همه‌نظر، از جمله انطباق بیشتر با واقعیت‌های جغرافیایی، ثبت دقیق‌تر و جزئی‌تر مفاهیم، نمایش راه‌های زمینی و دریایی، اطلاعات ارائه شده و نظایر آن، نسبت به نمونه‌های مشابه اروپایی برتری داشتند. اروپاییان از چند راه مهم، مانند تسلط نسبتاً دیرپای سیاسی مسلمانان بر اسپانیا، نزدیکی با کانون‌های علمی سرزمین‌های غربی جهان اسلام، جنگ‌های صلیبی و دست‌آخر امپراتوری قدرتمند عثمانی، که تا قلب اروپا گسترده شده بود و چند قرن بر تمام دریای مدیترانه چیرگی داشت، به دستاوردهای علمی، از جمله نقشه‌نگاری تمدن اسلامی دسترسی داشتند. از همین‌رو، تأثیر نقشه‌کشی مسلمانان دراروپا از قرن یازدهم م، قابل ردگیری است. باید توجه داشت که تا قرن شانزدهم م نقشه‌نگاری در اروپا، بر خلاف تمدن اسلامی، از چندان رونقی برخوردار نبود و آهنگ پیشرفت آن کند بود. بنابراین، شمار نقشه‌های قابل‌بررسی تأثیرگرفته از مشرق نیز محدود است. با ورود به عصر اکتشافات، میزان ارتباط غرب با شرق افزایش چشمگیری یافت و تأثیر نقشه‌های اسلامی در نخستین نقشه‌های رسم شده توسط پرتغالی‌ها، که عازم مشرق شده بودند، بیشتر شد.

گفتمانی که میان انتقال دانش‌های بابلی، یونانی، ایرانی، هندی و چینی در هنگام نهضت ترجمه در اوایل اسلام رخ داده بود، و منجر به حفظ میراث دانش جغرافیایی و نقشه‌کشی در قالب نقشه‌نگاری مسلمانان شده بود، اکنون متناسب با نیاز اروپا، در بستر جدیدی شکل گرفت و در زمرهٔ مهمترین ابزار دانش نقشه‌کشی مدرن اروپا قرار گرفت.

منابع

ابن‌فقیه، احمدبن محمد (۱۳۴۹). *ترجمه مختصر البلدان*: بخش مربوط به ایران. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

ابن‌ماجد السعری بندر کنگی، شهاب‌الدین احمدبن (۱۳۷۲). *کتاب الفوائد فی اصول علم البحر و القواعد: آیین‌های دریانوردی کهن در اقیانوس هند و خلیج فارس*. ترجمهٔ احمد اقتداری. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

ابوریحان بیرونی (۱۳۵۲الف). *التفهیم الاوایل صناعة التنجیم*. با تجدید نظر و مقدمهٔ جلال‌الدین همایی. تهران: انجمن آثار ملی.

ابوریحان بیرونی (۱۳۸۱). *الآثار الباقیه عن القرون الخالیه*. تحقیق و تعلیق: پرویز اذکایی. تهران: میراث مکتوب.

ابوریحان محمدبن احمد بیرونی (۱۳۵۲ب). *تحدید النهایات الاماکن تصحیح مسافات المساکن*. ترجمهٔ احمد آرام، تهران: دانشگاه تهران.

احمد، عزیز (۱۳۶۲). *تاریخ سیسیل در دورهٔ اسلامی*. ترجمهٔ نقی لطفی و محمدجعفر یاحقی. تهران: علمی و فرهنگی.

احمد، نفیس (۱۳۶۷). *خدمات مسلمانان به جغرافیا*. ترجمهٔ حسن لاهوتی. مشهد: آستان قدس رضوی.

انوری، امیرهوشنگ (۱۳۹۰). *وصف ایران و مناطق آن در برخی از نقشه‌های دورهٔ اسلامی*. زیر نظر حسن حبیبی. مطابقت نقشه‌ها: فاطمه فریدی مجید. تهران: بنیاد ایران‌شناسی.

بکران محمد بن نجیب (۱۳۴۲). *جهان‌نامه*. با مقدمه و تصحیحِ محمدامین ریاحی. تهران: کتابخانه ابن‌سینا.

تشنر، فرانتس (۱۳۷۵). *انتقال دانش جغرافیایی هند و ایران و یونان*. ترجمهٔ محمدحسن گنجی. تهران: دانشنامهٔ جهان اسلام.

تشنر، فرانتس؛ احمد، مقبول (۱۳۷۵). *تاریخچهٔ جغرافیا در تمدن اسلامی*. ترجمهٔ محمدحسن گنجی و عبدالحسین آذرنگ. تهران: بنیاد دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.

حتی، فیلیپ خوری (۱۳۶۶). *تاریخ عرب*. تهران: بی‌نا.

حمدانی، عباس (۱۳۸۰). «پیشینه‌ای اسلامی برای سفرهای اکتشافی»، *میراث اسپانیای مسلمان*، ترجمهٔ محمدتقی اکبری، زیر نظر سلمی خضر اجیوسی، تهران، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.

رسولی بیرامی، ناصر (۱۳۸۶). *مسیر تمدن مسیر انحطاط*. تهران: بهجت.

روحی میرآبادی، علیرضا (۱۳۸۱). «پژوهشی در باب جغرافی‌دانان اندلس و آثار آنها»، *تاریخ اسلام*، بهار ۱۳۸۱، ش ۹، صص ۱۱۳-۸۳.

سارتن، جرج (۱۳۳۶). *تاریخ علم (علم قدیم تا پایان دورهٔ طلایی یونان)*. جلد دوم. ترجمهٔ احمد آرام. تهران: امیرکبیر.

سیرافی، سلیمان تاجر (۱۳۸۱). *سلسله التواریخ یا أخبار الصین و الهند*. ترجمهٔ حسین قره‌چانلو. تهران: اساطیر.

کراچکوفسکی، ایگناتی یولیانو ویچ (۱۳۷۹). *تاریخ نوشته‌های جغرافیایی در جهان اسلامی*. ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.

کلاوال، پل (۱۳۸۵). *تاریخ جغرافیا*. ترجمهٔ سیروس سهامی. مشهد: محقق.

گنجی، محمدحسن؛ انوری، امیرهوشنگ (۱۳۹۰). «نقشه و نقشه‌نگاری در تمدن اسلامی». *مطالعات تاریخ اسلام*. تابستان ۱۳۹۰. شمارهٔ ۹.

گنجی، محمدحسن؛ وثوقی، محمدباقر؛ صفی‌نژاد، جواد؛ فریدی مجید، فاطمه؛ انوری، امیرهوشنگ. (۱۳۸۶). *وصف خلیج‌فارس در نقشه‌های تاریخی*. مقدمه. زیر نظر حسن حبیبی. تهران: بنیاد ایران‌شناسی.

لیندنبرگ، دیویدسی (۱۳۷۷). *سرآغازهای علم در غرب*. ترجمهٔ فریدون بدره‌ای. تهران: علمی و فرهنگی.

مقدسی، محمدبن احمد (۱۳۶۱). *أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم*. ترجمهٔ علی نقی منزوی. تهران: کومش.

هولت، پستیر (۱۳۸۳). *تاریخ اسلام کمبریج*. ترجمهٔ تیمور قادری. تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل (امیرکبیر). دورهٔ ۲ جلدی.

Abu Rayhan Biruni (1973 a). *Al-Tafhim al-Awail Senat al-Tanjim*. With revision and introduction by Jalaluddin Homayi. Tehran: Association of National Artifacts. [in Persian].

Abu Rayhan Biruni (2001).*Asarol-Baqiyyah an al-Qurun el-Khaliyah*. Research and suspension: Parviz Azkaei. Tehran: Mirath Maktob. [in Persian].

Abu Rayhan Mohammad ibn Ahmad Biruni (1973 b). Tahdid ol amaken ol al Nahayat ol al Amaken va Tasihol al Masafatol Masaken. Translated by Ahmad Aram, Tehran: University of Tehran. [in Persian].

Ahmad, Aziz (1983). *The history of Sicily in the Islamic era*, translated by Naghi Lotfi and Mohammad Jaafar Yahaghi. Tehran: Scientific and Cultural. [in Persian].

Ahmad, Moghabol & Farants Tashner (1996) *History of geography in Islamic civilization. Translated by Mohammad Hassan Ganji and Abdul Hossein Azarang. Tehran: Foundation of the Great Islamic Encyclopaedia.* [in Persian].

Ahmad, Nafis (1988). *Muslim contribution to geography*, translatdd by, Hassan lahooti, Mashhad: Astan Quds Razavi. . [in Persian].

Alai, Cyrus, 2005, General Maps of Persia 14**77** – 1925, Brill.

Ameisenowa, Zaklad, The Globe of Martin Bylica of Olkusz and Celestial Maps in the East and the West, Trans: Andrzej Potocki, Wroclaw: Zaklad Narodowy Imienia Dssolinskich, 1959

Anvari, Amir hoshang (2011). *Description of Iran and its regions in some maps of the Islamic period.* Under the supervision of Hassan Habibi. Tehran: Iranology Foundation. [in Persian].

Barras, Joao de, (1963),"Asia Decada", Stadia, vol. 11 by Cortesao, Armando; Edicao Da Seara Nova Lisboa.

Beazley, C.R. (1906) The Dawn of Modern Geography. London. vol. 3

De Luz, Francisco Poulo, O Conselho du India, Agencia Geral Ultramar, 1952.

Dekker, Elli (2021) Cartography between Chistisn Europe and Arabic- Islamic 1100- 1500, Alfred Hiatt(ed.), ” The Celestial Maps in MS Schoenberg”, Leiden & Boston: Brill : voll 3/ p 92.

Digital.bodleian:https://digital.bodleian.ox.ac.uk/objects/f8b587a5-d8dd-4572-98c7-1db97ad769b2/surfaces/29bd758d-c106-4756-b242-71404915a485/ (07/12/2024)

Eric Otto, (2014), Winstedt, The Christian topography of Cosmas, an Egyptian monk, Indicopleustes fl. 6th cent Cosmas, Nabu Press.

Galichian, Rouben, (2004), *Historic Maps of Armenia: The Cartographic Heritage Hardcover*.

Ganji, Mahmmad hassan; Anvari, Amir Hooshang (2011). «Map and cartography in Islamic civilization, Islamic history studies, summer 1390, Namber 9. [in Persian].

Ganji, Mohammad Hassan; Vathouqi, Mohammad Baqer; Safinejad, Javad; Faridi Majid, Fateme; Anvari, Amirhoshang. (2007). *Description of the Persian Gulf in historical maps*. Introduction. Under the supervision of Hassan Habibi. Tehran: Iranology Foundation. [in Persian].

Hamdani, Abbas (1380). "An Islamic Background to Voyages of Discovery", *The Heritage of Muslim Spain*. Translated by Mohammad Taghi Akbari. Tehran. Islamic Research Foundation.

Harley J. B & David Woodward (1992), The History of Cartography, Cartography in the Traditional Islamic and South Asian Societies, Chicaqo & London, The University of Chicaqo Press, 1992.

Harley, J.B.; Woodward, D. (1987). The History of Cartography: Cartography in prehistoric, ancient, and medieval Europe and the Mediterranean. Vol. 1. University of Chicago Press. pp. 430- 432.

Hati, Philip Khoury(1978). *Arab history*. Tehran: n(n). [in Persian].

Holt, Postier, (2004). *The Cambridge History of Islam*. Translated by Taimur Qadri. Tehran: Amir kabir, 2nd edition. [in Persian].

Ibn Faqieh, Ahmadban Mohammad (1970). Teranslate from Mokhtasar Alboldan: part of Iran, Taharan: Bonyad Fareang Iran. [in Persian].

Ibn Majid, Sheikh Shahabuddin Ahmad (1993). *Al-Fawaid on the principles of Land and See* Translated by Ahmed Eghtedari. Tehran: Society for the National Heritage of Iran. [in Persian].

Kalaval, Paul (2006). *History of Geography*. Translated by Sirus Sahami. Mashhad: Mohaghegh. [in Persian].

Kamal, Yusuf. (1987) Monumenta cartographica Africae et Aegypti Institute fur Gesehichte der Arabisch-Islamischen Wissenschaften an der Johann Wolfgang Goethe-Universito.

Krachkovsky, Ignati Juliano Vej (2000). *The history of geographical writings in the Islamic world*. Translated by Abolghasem Payandeh. Tehran: Scientific and Cultural. [in Persian].

Lindenberg, Davidsi (1998). *The beginnings of science in the West*. Translated by Fereydon Badrei. Tehran: Scientific and Cultura. [in Persian].

Manning, Patrick & Owen, (2018), Abigail Knowledge in Translation: Global Patterns of Scientific Exchange, 1000-1800 CE 1st Edition, University of Pittsburgh Press.

Moghaddasi, Mohammad ibn Ahmad (1982). *Ahsan al-Taqasim in knowing the regions*. Translated by Ali Naghi Manzavi. Tehran: Komesh. [in Persian].

Mohammad ibn Najib Bakran (1963). *Jahananameh*. Introduction By Mohammad Amin Riahi. Taharan: ketabakhaneh ebn sina. [in Persian].

Polo, Marco,(1963) IL Milione, Ed: Luigi Fascolo Benedetto, Florance, Leos Olschki

Rasouli Bayrami, Naser (2007). *The path of civilization is the path of degeneration*. Tehran: Behjat. [in Persian].

Rouhi Mirabadi, Alireza (2002). "Research on Andalusian geographers and their works". History of Islam, Spring 2011, No. 9. pp. 113-83. [in Persian].

Sarten, George (1957). *History of science (ancient science until the end of the golden age of Greece)*.vol II. Translated by Ahmad Aram, Tehran: Amir Kabir. [in Persian].

Schroder, Stefan (2021) Cartography between Chistisn Europe and Arabic- Islamic 1100- 1500, Alfred Hiatt(ed.), " The Celestial Maps in MS Schoenberg", Leiden & Boston: Brill : voll "Transitional" or "Transcultural" Maps? The Function and Impact of Arabic-Islamic Elements in Latin Christian Cartography of the Early Fourteenth Century": 138- 139.

Serrao, Joel (1992), Dicionario de Historia de Portugal, Porto, Livraria Figucirinhas.

Sirafi, Suleiman Tajer (2002). *Al-Tawarikh seen ya Akhbar of China and India*. Translated by Hossein Qarachanlu. Tehran: Asatir. [in Persian].

Tashner, Franz and Ahmad, Maqbool (1996). *History of geography in Islamic civilization*. Translated by Mohammad Hassan Ganji and Abdul Hossein Azarang. Tehran: Islamic Encyclopaedia Foundatio. [in Persian].

Varthema, Ludvic (1863), The travels of Ludovicodi Var thema in Egypt, Syria, Arabia Deser taand Arabia Felix A. D 1503 to 1508, trans: John Winter Jons, London, Printed for the Haklyut Society.

Varthema, Ludvic, The travels of Ludovicodi Var thema in Egypt, Syria, Arabia Deser taand Arabia Felix A. D 1503 to 1508, trans: John Winter Jons, London, Printed for the Haklyut Society, 1863.

University of Tehran Prees

Historical Sciences Studies

Online ISSN: 2676-3370

https://jhss.ut.ac.ir/



Survey of the Encounter of Qajar Officials with American Evangelical Missions

Azam Fooladi_Panah [1], Bagherali Adelfar [2]

1. Corresponding author, Department of History of Islamic Culture& Civilization, PhD in History of Islamic Culture& Civilization, University of Tehran, Tehran, Iran; Email: fooladi.panah@ut.ac.ir

2. Department of History, Faculty of Literature and Humanities, International University, Qazvin, Iran.; b.adelfar@ikiu.ac.ir

Article Info

Article Type:
Research Article

Article History:
Received:
14, March, 2025

In Revised Form:
28, April, 2025

Accepted:
6, June, 2025

Published Onlin:
20, September, 2025

Keywords: American missionaries, interaction, contradiction, Qajar officials, evangelism, modernism.

Abstract

The apparent tolerance of government leaders with Christian missionaries in Iran goes back to the Safavid period. The Qajar kings, who followed the Safavids in religious practice and profession and were famous for religious orientation, did not oppose the presence and activities of individual Christian missionaries such as Henry Martin, Joseph Wolf, etc. in Iran from the beginning. The presence and activities of foreign missionaries in Iran during the Qajar era is one of the important topics in the social and religious history of Iran. Qajar Iran was the destination of many Christian missionaries, and during this period, French, English, German, Russian, etc. missionaries spread Christianity in many areas of Iran in different ways. Now, in this Period among the evangelizing groups that entered Iran from the middle of the Qajar period, the American evangelizing missions were the first Protestant missionary groups that started evangelizing in Iran. One of the most important issues about the American missions has been the way the Qajar government officials deal with the members of these missions. The current research seeks to investigate the encounter of Qajar courtiers, including kings, ministers, local governors, military leaders, princes, etc., with the American missionaries and their activities, relying on the the descriptive-analytical method and citing library sources. The results of the research show that the confrontation between Qajar leaders and American missionaries is divided into two types: interactive and confrontational. In this way, each of the Qajar officials showed different behaviors and supported or opposed them according to the prevailing conditions, interests, interest in modernity, the type of action of the American missionaries towards the Muslims, etc. Also, the level of interaction and cooperation of the Qajar officials was more than their opposition and confrontation with the American missionaries. This caused the expansion of the activities of the American mission and their long-term presence in Iran.

Cite this The Author (s): Fooladi_Panah , A., Adelfar, B., (2025), Survey of the Encounter of Qajar Officials with American Evangelical Missions: Historical Sciences Studies, Vol.17, No 1, Serial No.39 –Spring- Summer, (203-225).

DOI: 10.22059/jhss.2025.385434.473751

CC BY NC

Publisher: Unversity of Tehran

https://jhss.ut.ac.ir/article_104093.html?lang=en

1. Introduction

During the Qajar era in Iran, we witness the presence and activities of various Christian missionary groups who entered the country from Europe and America. Among these groups, American missionary organizations held a special position, as they were the first Protestant groups to officially begin their missionary activities in Iran. These activities not only targeted Christian minorities but gradually expanded to include Muslims, eliciting varied reactions from Qajar governmental authorities. Examining the Qajar officials' encounters with these missionary groups, particularly the Americans, is a subject of significant historical, cultural, and political importance. This interaction was sometimes marked by tolerance and cooperation, while at other times, it involved confrontation and opposition. This article, relying on a descriptive-analytical method and utilizing library resources, investigates this encounter and analyzes the factors influencing it.

The presence of Christian missionary groups in Iran dates back to the Safavid era. During that period, despite emphasizing Shiism as the official religion, Safavid kings adopted a tolerant approach toward religious minorities, including Christians. This approach continued into the Qajar period. Qajar monarchs, especially in the early years of their rule, influenced by Safavid traditions, maintained a conciliatory stance toward Christians and missionary groups. This tolerance was also evident in their dealings with American missionary organizations. American missionaries entered Iran during the mid-Qajar period and gradually expanded their activities across various regions of the country, particularly among Christian minorities.

The Qajar officials' interactions with American missionary groups can be broadly categorized into two types: cooperative and confrontational. These interactions were influenced by various factors, including political conditions, personal interests, an inclination toward modernity, and the nature of the missionaries' activities. In some cases, Qajar officials supported the missionaries due to their interest in progress and modernity. In other instances, however, they opposed them out of concern for the impact of proselytization on the Muslim community.

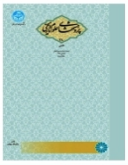
During the reign of Mohammad Shah Qajar, American missionary groups were met with relative acceptance. Mohammad Shah and his prime minister, Hajji Mirza Aqasi, due to their Sufi inclinations and religious tolerance, created a relatively open environment for missionary activities. This cooperative approach continued in later periods, particularly among certain princes and local governors who, driven by an interest in modernity and progress, collaborated with the missionaries. For example, Malek Qasim Mirza, a Qajar prince, was a key supporter of American missionary groups in Azerbaijan. He not only supported their educational and missionary activities but also assisted them in resolving their issues.

However, not all Qajar officials held a positive view of American missionary groups. In later periods, especially during the reigns of Naser al-Din Shah and Mozaffar al-Din Shah, as missionary activities expanded among Muslims, sensitivities increased, and some Qajar officials began to oppose these groups. For instance, Asgar Ali Khan Afshar, a local governor, opposed the activities of missionary groups due to concerns about their impact on the Muslim community. Similarly, Mirza Saeed Khan Mo'tamen al-Molk, the then foreign minister, sought to restrict missionary activities due to his religious conservatism.

The Qajar officials' interactions with American missionary groups were influenced by multiple factors. One such factor was the political and international context. Qajar officials were well aware of the support European countries provided to missionary groups and understood that any hostile action against them could serve as a pretext for foreign

intervention. On the other hand, some Qajar officials' interest in modernity and progress also played a role in their cooperative approach toward the missionaries. These officials believed that the educational and medical activities of the missionaries could contribute to Iran's development.

In conclusion, the Qajar officials' encounters with American missionary groups were a mix of cooperation and confrontation. While some officials supported these groups due to their interest in modernity and progress, others opposed them out of concern for the effects of proselytization on the Muslim community. Nevertheless, the predominant approach of Qajar officials toward American missionary groups was positive, which facilitated their long-term presence and the expansion of their activities in Iran. This interaction not only reflects the complexity of Iran's relations with the outside world during the Qajar era but also highlights the internal transformations and challenges Iranian society faced in its encounter with modernity and the Western world.



پژوهشهای علوم تاریخی

شاپای الکترونیکی:۳۳۷۰-۲۶۷۶

https://jhss.ut.ac.ir

انتشارات دانشگاه تهران

بررسی مواجهه مقامات قاجاری با هیئت‌های تبشیری آمریکایی

اعظم فولادی پناه ✉[۱]، باقرعلی عادل‌فر[۲]

۱. نویسندهٔ مسئول، گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: fooladi.panah@ut.ac.ir

۲. گروه تاریخ، دانشگاه بین المللی امام خمینی، قزوین، ایران. رایانامه: b.adelfar@ikiu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۳/۰۸/۲۵

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۳/۱۲/۲۴

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۴/۰۲/۱۶

تاریخ انتشار:
۱۴۰۴/۰۶/۳۰

واژه‌های کلیدی:
میسیونرهای آمریکایی، تعامل، تقابل، مقامات قاجار، تبشیر، مدرنیسم.

چکیده

تساهل و مدارای مشهود سران حکومتی با میسیونرهای مسیحی در ایران به دوره صفویه(۱۱۴۸–۹۰۷ ق) باز می‌گردد. پادشاهان قاجار نیز که در رویه و مسلک دینی پیرو صفویان بودند و به دین‌مداری شهره بودند، از آغاز، با حضور و فعالیت میسیونرهای منفرد مسیحی چون هنری مارتین، جوزف ولف و ... در ایران مقابله نکردند. حال در میان گروه‌های تبشیری که از اواسط دوره قاجار(۱۳۴۴–۱۱۹۳ق) وارد ایران شدند، هیئت‌های تبشیری آمریکایی، اولین گروه میسیونری پروتستان بودند که کار تبشیر در ایران را آغاز کردند. یکی از مهم‌ترین موضوعات درباره میسیون‌های آمریکایی، شیوه مواجهه مقامات حکومتی قاجار با اعضای این میسیون‌ها بوده است. پژوهش حاضر به دنبال آن است تا با تکیه بر روش توصیفی– تحلیلی و با استناد به منابع کتابخانه‌ای، به بررسی مواجهه درباریان قاجار شامل شاهان، وزرا، حکام محلی، سران نظامی، شاهزادگان و ... با میسیونرهای آمریکایی و فعالیت‌های آنها بپردازد. دستاوردهای پژوهش نشان می‌دهد مواجهه سران قاجار با میسیونرهای آمریکایی در دو گونه تعاملی و تقابلی تقسیم‌بندی می‌شود. بدین ترتیب، هر یک از مقامات قاجار با توجه به شرایط حاکم، منافع، علاقه به مدرنیته، نوع عملکرد میسیونرهای آمریکایی در قبال مسلمانان و ... رفتارهای متفاوتی از خود نشان می‌دادند و به حمایت و یا مقابله با آنها می‌پرداختند. همچنین میزان تعامل و همکاری مقامات قاجار نسبت به مخالفت و مقابله آنها با میسیونرهای آمریکایی بیشتر بود. همین امر موجبات گسترش فعالیت‌های میسیون آمریکایی و حضور طولانی مدت آنها در ایران را فراهم کرد.

استناد: فولادی پناه، اعظم، عادل‌فر، باقرعلی؛ (۱۴۰۴). بررسی مواجهه مقامات قاجاری با هیئت‌های تبشیری آمریکایی، پژوهشهای علوم تاریخی، سال ۱۷، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان، شماره پیاپی ۳۹- (۲۲۵-۲۰۳).

DOI: 10.22059/jhss.2025.385434.473751

CC BY NC

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران

https://jhss.ut.ac.ir/article_104093.html?lang=en

۱. مقدمه

شاهان قاجار که خود را شاه شیعه و پیرو سنت صفویان در ایران می‌دانستند همواره می‌کوشیدند برای مشروعیت بخشی به قدرت خود مناسبات ویژه‌ای را با علمای شیعی برقرار نمایند. این موضوع به‌واسطه اینکه علمای شیعه در دوره نادرشاه شرایط سختی را تجربه کرده بودند به این ندای شاهان قاجار پاسخ مثبت دادند. بدین‌سان فتحعلیشاه با احترام، از حمایت علما از سلسله جدید ابراز قدردانی کرد و گفت: «حکومت ما به نیابت از مجتهدان عصر است»(Amir Arjomand, 2005: 21). همچنین ایران در دوره قاجار، همانند عصر صفوی محل آمد و شد میسیونرهای مسیحی بود. شاهان قاجار از آغاز با وجود پیروی از مذهب شیعه، نسبت به حضور و فعالیت‌های میسیونرهای مسیحی خارجی در ایران برخورد قابل توجهی نداشتند. به عنوان نمونه، میسیونرهای منفرد پروتستان مانند هنری مارتین، جوزف ولف[1] و... آزادانه در ایران حضور و فعالیت داشتند. چنانچه فتحعلیشاه از اقدام هنری مارتین برای ترجمه کتاب مقدس به زبان فارسی تقدیر نمود و ولف توانست با حمایت‌های عباس میرزا، از دستگاه حاکمه اجازه برپائی یک مدرسه دخترانه را بگیرد(برومند، ۱۳۸۰: ۱۰۰-۱۲۱،۱۰۱؛ ناطق، ۱۳۷۵: ۱۶۳). به نظر می‌رسد، از نظر شاهان قاجار، موضوع تغییر مذهب که در ابتدا توسط بخش اندکی از میسیونرها صورت می‌گرفت، خطر مهمی محسوب نمی‌شد. آمدن هیئت‌های تبشیری آمریکایی به مناطق شمال غرب ایران در دوره حکومت محمدشاه قاجار، از جمله نخستین مواجهه‌ها و تجارب حکومت قاجار نسبت به حضور و فعالیت گسترده میسیونری بود.از این رو بررسی، تیبین و گونه‌شناسی مواجهه سران و مقامات قاجار با میسیونرهای آمریکایی، با توجه به بارقه‌های دینی قاجاریه، از اهمیت شایانی برخوردار است.

در زمینه چگونگی مواجهه مقامات و سران قاجار با میسیونرهای آمریکایی پژوهش‌های جدید مستقل وجود ندارد، اما به صورت پراکنده در برخی آثار به صورت مختصر، به موضوع ارتباطات برخی سران قاجاریه با میسیونرهای آمریکایی پرداخته شده‌است. از جمله این آثار کتاب *مقدمه‌ای در باب آشنایی ایران با مظاهر تمدنی غربی* اثر حسین محبوبی اردکانی می‌باشد که در آن به صورت موجز درباره ارتباط برخی شاهزادگان مترقی قاجار مانند ملک‌قاسم میرزا با میسیونرهای آمریکایی صحبت شده‌است. از کتاب‌های دیگری که به همین موضوع به صورت مختصر پرداخته‌اند، *کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران* و *ایران در راهیابی فرهنگی۱۸۴۸-۱۸۳۴*، اثر هما ناطق است. کتاب *ایران و جهان از قاجاریه تا پایان عهد ناصری*، اثر عبدالحسین نوایی، از جمله آثاری است که موضوع حمایت‌های محمدشاه قاجار و برخی شاهزادگان قاجار از میسیونرهای آمریکایی اشاره نموده است. از این رو آثار ذکر شده بر حسب نیاز و به صورت

1 . Joseph Wolff

مختصر و پراکنده تنها به برخی افراد شاخص قاجار آن هم در عصر محمدشاه پرداخته‌اند و از این رو پژوهش‌های منسجم و مستقل در این زمینه انجام نگرفته‌است.

۲. رویکرد تعاملی مقامات قاجار با میسیونرهای آمریکایی

نخستین هیئت آمریکایی در آخرین سال‌های پادشاهی فتحعلیشاه، یعنی در ۱۸۳۰م/۱۲۴۵ق به سرپرستی دوایت و الی اسمیت جهت بررسی وضعیت نسطوریان به ایران آمد. اما کلیسای پروتستان آمریکا حدود چهار سال بعد و در دوره حاکمیت محمدشاه قاجار، هیئتی به سرپرستی جاستین پرکینز را جهت انجام فعالیت‌های تبشیری در میان نسطوریان شمال غرب ایران، اعزام نمود. حاکمیت ایران نیز به دلایل مختلف، در این دوره از حضور میسیون آمریکا در منطقه استقبال کرد. حمایت جدی محمدشاه از هیئت‌های میسیونری تا حدی از ملاحظات سیاست خارجی ناشی می‌شد. او از توجه و پشتیبانی اروپائیان از این هیئت‌های تبلیغی آگاه بود. همچنین محمدشاه می‌دانست که دول غربی از اقلیت‌های دینی در امپراتوری عثمانی اعلام حمایت کرده و بدین وسیله الزاماً برخی از اختیارات دولت را غصب نموده‌بودند. او این موضوع را نیز فراموش نکرده‌بود که در دوره سلطنت فتحعلی‌شاه، گرجستان مسیحی موفق شده‌بود خود را تحت‌الحمایه روسیه اعلام کند و بدین وسیله پیوند خود با ایران را بگسلد. بنابراین ناتوانی در حمایت از اقلیت‌های دینی در ایران، می‌توانست پیامدهای سیاسی ناگواری داشته باشد و حتی بهانه‌ای برای مداخله خارجی باشد (رینگر، ۱۳۸۱: ۱۳۵-۱۳۶). همچنین محمدشاه در تداوم حمایت از میسیونرها با مخالفت جدی از سوی منابع سنتی قدرت در ایران- یعنی وزرا و درباریان، زمین‌داران و علما- روبرو نشد. زیرا مدارس میسیونری در این برهه به اقلیت‌های دینی اختصاص داشتند و این مدارس تهدیدی دینی برای جامعه مسلمان به طور کلی، یا تشکیلات آموزشی ایران و علما به طور اخص، به شمار نمی‌رفتند (همو، ۱۳۶).

افزون بر این، یکی از علل مهم استقبال محمدشاه و کارگزارنش از میسیونرهای آمریکایی، اصل تساهل محوری بود که محمدشاه و صدر اعظم وی حاجی میرزا آقاسی، بر اساس عقاید صوفی‌گری خود به آن معتقد بودند. چنانکه دوره ۱۴ ساله حکومت محمدشاه(۱۲۶۴-۱۲۵۰ق/ ۱۸۴۸-۱۸۳۸م) اغلب گروه‌ها، از آزادی اعتقاد برخوردار بودند. در همین دوره صدها فرقه صوفیه سر برآوردند زیرا شاه و وزیرش میرزا آقاسی خود جلوه‌ای از حکومت درویشان بودند (ناطق، ۱۳۷۵: ۱۵۳-۱۵۴؛ مرادی خلج، ۱۳۹۵: ۹۸). از این رو در دوره حکومت محمدشاه قاجار، به واسطه نگاه تساهل محور شاه قاجار و صدر اعظم وی، اکثریت رجال، شاهزادگان و حکام محلی که با میسیون آمریکا در ارتباط بودند، به تبعیت از این رویکرد، به تعامل با میسیونرهای آمریکایی پرداختند. هر چند که هر یک از مقامات قاجار در جهت علائق و منافع خود نیز بیشتر به میسیونرهای آمریکایی نزدیک می‌شدند. در دوره‌های حکومت ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه، اوضاع تا حدی متفاوت بود، چرا که با توجه به گسترش فعالیت‌های تبشیری

میسیونرهای آمریکایی خصوصاً در بین مسلمانان حساسیت‌ها از سوی هیئت حاکمه بیشتر شده‌بود. بنابراین شاهان مذکور علی رغم تمایل به اقدامات بشردوستانه و علاقه به دنیای مدرن ینگه‌دنیایی‌ها(آمریکایی‌ها)، در برخی موارد به مقابله با فعالیت‌های میسیون آمریکا پرداختند (هاشمیان، ۱۳۹۰: ۷۱۱-۷۱۳؛ الدر، ۱۳۳۳: ۴۰-۴۱؛ رسولی، ۱۹۸۲: ۴۵-۴۶). هر چند که در مواقع بسیار برخی رجال قاجار در کاهش این تقابلات مؤثر واقع می‌شدند و همین امر باعث می‌شد که میسیونرهای آمریکایی به حضور و فعالیت‌های خود در ایران تا حدود یک قرن ادامه دهند. در این بخش به مناسبات تعدادی از نمونه‌های بارز مقامات قاجار که رویکرد تعاملی با میسیون آمریکا را در پیش گرفتند، پرداخته می‌شود.

۲-۱. شاهزاده قاجاری؛ ملک‌قاسم میرزا

ملک‌قاسم میرزا، متولد ۱۲۲۲ق، پس از رسیدن به سن بلوغ به ایالت آذربایجان رفت و در دستگاه برادرش، عباس‌میرزا نایب‌السلطنه وارد خدمت شد و از طرف وی اغلب به حکومت نواحی کوچک آذربایجان مأموریت می‌یافت (نادرمیرزا، بی‌تا: ۱۹۷-۱۹۸؛ بامداد، ۱۳۴۷: ۱۳۷/۴، ۱۳۵۷: ۸۱/۵). در۱۲۵۰ق/۱۸۳۴م که جاستین پرکینز، میسیونر پروتستان آمریکایی جهت تبشیر در میان مسیحیان آذربایجان به تبریز و سپس ارومیه وارد شد، ملک‌قاسم میرزا نزد وی زبان انگلیسی آموخت و به‌دنبال ایجاد روابط دوستانه بین آنها، از میسیونرهای پروتستان حمایت می‌کرد. پرکینز درباره ملک‌قاسم میرزا چنین نوشته است:«... او فردی بسیار صمیمی و اجتماعی است و آنقدر با آقایان سفارت‌های انگلیس و روسیه مرتبط بوده‌است که خود کاملاً اروپایی شده است. او فرانسوی را روان صحبت می‌کند و کمی انگلیسی می‌داند....او به جامعه اروپایی بسیار علاقه دارد و سفره خود را به سبک اروپایی پهن می‌کند. اویکی از بهترین مردانی است که در ایران یا هر کشور دیگری دیده‌ام.» (نوایی، ۱۳۶۹: ۴۴۱/۲-۴۴۲؛ محبوبی اردکانی، ۱۳۵۵: ۴۳-۴۴؛ Perkins,1843: 190,208,327). اغلب اتباع اروپایی از رفتار و اقدامات ملک‌قاسم میرزا تمجید نموده‌اند. برخی از آنها بیان نموده‌اند که ملک‌قاسم‌میرزا ارومیه را به گلستان ایران بدل کرد، کشاورزی را رونق داد، راهزنی را برچید، کشتی‌رانی در دریاچه ارومیه را توسعه داد(ناطق، ۱۹۸۸: ۱۰۵-۱۰۶؛ فلاندن، ۱۳۲۴: ۶۵-۶۶). عبدالعلی ادیب‌الممالک نیز درباره ملک قاسم میرزا چنین نگاشته است:

«نواب ملک قاسم پسر مرحوم خاقان مغفور فتحعلی‌شاه است و شاهزاده آگاه. سبکش به طریق فرنگستان است و بسیار خوش‌بیان. زبان فرانسه را خوب می‌داند و خطوط آنها را خوب می‌نویسد و می‌خواند. اکثر اوقاتش مصروف شکار است و از همگنان ممتاز است. در علم طب قادر است و هرکس به معالجتش بخواند بر بالینش حاضر. «شیشوان» تیول اوست و عمارت و باغش نیکوست. گاهی در آنجا روزگاری به عشرت می‌گذراند و گاهی خنگ مقصور به تبریز دواند. در خارج شهر تبریز نیز عمارتی انداخته و جایگاهی بطور فرنگی خوش وضع ساخته.» (ادیب الممالک، ۱۳۴۹: ۱۸۳).

ملک‌قاسم میرزا طی سال‌های ۱۸۳۴–۱۸۳۵م/۱۲۴۹–۱۲۵۰ق از مدرسه میسیون آمریکا در ارومیه دیدن کرد. او تحت‌تأثیر این مدرسه، مدرسه‌ای در روستای شیشوان[1] تأسیس نمود[2] و برای تجهیز آن از پرکینز و میسیون آمریکا استمداد طلبید. شاهزاده ملک‌قاسم میرزا، یک شماس ارمنی به نام «دیاکر» را که در هند تحصیل کرده بود، در رأس این مدرسه قرار داد. طبق گفته پرکینز، شماس طی نامه‌ای از وی درخواست کتاب به ویژه کتاب مقدس مسیحی کرد و او اظهار نموده بود که به‌راحتی می‌تواند انجیل را در دستان جوانان مسلمان آنجا قرار دهد. اما ظاهراً پرکینز از این امر استقبال چندانی نکرد، چراکه به ایرانی‌ها در این زمینه اعتماد چندانی نداشت(ذکاء، ۱۳۷۶: ۹ ؛ Perkins , 1861:58-60 - Perkins, 1843: 300, 322-323).

پرکینز به‌دنبال صمیمیت ایجاد شده با ملک‌قاسم میرزا، به‌آسانی از وی فرمان و اجازه یافت که در اطراف ارومیه اقامتگاهی برای میسیون آمریکا بسازد و هرقدر که مایل بودند در آنجا اقامت داشته باشند. براین اساس پرکینز در بهار ۱۸۳۹م/۱۲۵۵ق به روستای گولان رفت و شروع به ساختن ساختمانی برای اقامتگاه میسیون نمود. در این میان خان روستا که نظر علی‌خان نام داشت، در جهت جلوگیری از سکونت میسیونرهای آمریکایی، در آنجا پسرش را در رأس هشت یا ده نفر مسلح فرستاد. آنها کارگران میسیون را به شدت مورد ضرب و شتم قرار دادند و از محل کارشان بیرون کردند. سپس کشیش نسطوری وابسته به میسیون یعنی ماریوحنان را دستگیر کردند و به جُرم دعوت از میسیونرها به روستا، مورد آزار و اذیت قرار دادند. نظرعلی‌خان این کارها را در جهت انصراف میسیونرهای آمریکایی از استقرار در این روستا انجام می‌داد اما ظاهراً وی برای اینکه این عمل برای وی نفعی پرسود داشته باشد، قبل از اینکه اجازه دهد ماریوحنان و وابستگان وی را رها کنند، جریمه هنگفتی را از آنها گرفت. جمع این مبالغ گرفته شده به گفته پرکینز جمعاً به دویست و پنجاه دلار می‌رسید. به دنبال شکایت میسیون به حاکم محلی ارومیه و کنسول روس در تبریز، آنها به عملکرد ناعادلانه نظرعلی‌خان اعتراض کرده و دستور دادند که پول گرفته شده باید بازگردانده شود، اما نظرعلی‌خان، مکرراً با رشوه دادن به افسرانی که برای اجرای دستور به نزد وی فرستاده شده‌بودند، از انجام این کار طفره رفت(Perkins , 1861:58-60).
پرکینز که توسط شاهزاده ملک‌قاسم‌میرزا، از برادر محمدشاه قاجار یعنی قهرمان‌میرزا برای میسیونرهای آمریکایی فرمانی اخذ کرده بود که در آن به میسیون آمریکا اجازه داده شده‌بود که در روستای گولان اقامتگاهی ساخته و در آن سکونت یابند، با توجه به عدم رسیدگی به شکایات نسبت به خان مذکور، از طریق جیمز لیمان مریک[1]، میسیونر آمریکایی اخبار اتفاقات مذکور را به اطلاع شاهزاده ملک‌قاسم‌میرزا که در این زمان در پایتخت و مورد لطف و عنایت پادشاه بود، رساند. بدین‌ترتیب شاهزاده که دوست میسیون و مورد توجه شاه بود، به گونه‌ای مؤثر واقع شد

1 . James L. Merrick (1803– 66)

که محمدشاه قاجار به برادرش قهرمان میرزا در تبریز دستور داد که عدالت را در مورد میسیونرهای آمریکایی اجرا کنند. متن فرمان محمدشاه به قهرمان‌میرزا از این قرار بود: «آن مردان دانشمند [میسیونرها] باید مورد احترام قرار گیرند مخصوصاً آن غریبه مقدس ینگه دنیایی که با هزینه خود از ینگه دنیا آمده است و به رعایای ما دانش می‌آموزد. به‌هر طریقی از خواسته‌های دل او جویا شده و باعث رضایت او شوید. بگذارید در آنجا خانه‌ای برای خودش بسازد و آن مرد، نظرعلی‌خان، که مرد ینگه دنیایی را بسیار آزار داده است، حتماً باید مجازات کنید.»(*Report of the American Board*, ; Perkins, 1843 : 397؛ Perkins , 1861: 60-61) .(1840: 105

این فرمان توسط جیمز لیمان مریک و همراهی و کمک ملک‌منصور میرزا[۳](برادر ملک‌قاسم میرزا) به شاهزاده قهرمان میرزا تقدیم شد که او نیز به میسیون آمریکا ابراز علاقه و محبت نمود و نظرعلی‌خان را که به‌همین مناسبت به حضورش احضار شده‌بود، شدیداً مورد توبیخ قرار داد و به او دستور داد که کل پول گرفته شده را بدون معطلی بازگرداند. یک کلانتر بلافاصله به ارومیه آمد و دستور پادشاه را که توسط شاهزاده قهرمان میرزا تأیید شده بود، اجرا کرد. اموال نظرعلی‌خان را ضبط کردند و فروختند، تا پولی را که به ناحق گرفته‌بود حاصل کنند و این‌گونه مبالغ مذکور مسترد شد. پرکینز پس از این حمایت‌های جدی ملک‌قاسم میرزا از میسیون آمریکا، طی نامه‌ای خطاب به شاهزاده ملک‌قاسم میرزا، مراتب قدردانی و تشکر خود و میسیون آمریکا را به وی اعلام نمود(Perkins, 1861: 61; Perkins, 1834: 397-399). پرکینز و میسیونرهای آمریکایی سعی می‌کردند ارادت خود را به ملک‌قاسم میرزا نشان دهند. چنانچه وقتی شاهزاده ملک‌قاسم میرزا به واسطه معاشرت با اروپایی‌ها، به مصرف بیش از حد نوشیدنی‌ها معتاد شده و سلامتی او تقریباً از بین رفته‌بود، دکتر ریِیک[۱] که با سفارت انگلیس و میسیون آمریکا در ارتباط بود، برای رسیدگی به وضعیت او فراخواندند و او دستور پرهیز کامل از همه مشروبات مست‌کننده را داد و شاهزاده به توصیه او عمل کرد و بهبود یافت(Report of the American Board, 1838: 81;Perkins, 1834: 326).

ملک‌قاسم میرزا در ۱۸۳۹م/ ۱۲۵۵ق به عنوان حاکم ارومیه انتخاب شد. ملک‌قاسم میرزا پس از رسیدن به حکومت ارومیه، از پرکینز و سایر اعضای میسیون آمریکا برای شرکت در ضیافتی رسمی دعوت نمود و طی آن احترامات عمیق خود را به میسیونرهای آمریکایی نشان داد، این‌گونه وی احترام عمومی ایرانیان به بیگانگان و جانبداری شاهزادگان قاجار از جامعه اروپایی و غربی را آشکار کرد. به گفته پرکینز شاهزاده ملک قاسم میرزا، در این مجلس، بارها و بارها اعضای میسیون آمریکا را به طرف خود فراخواند و به‌خصوص در مورد رفاه آنان و کار میسیون جویا شد. خود پرکینز به نقش حمایتی اعضای خاندان پادشاهی قاجار اعتراف نموده و در

1 . Dr. Riach

این‌باره می‌نویسد: «... لطف‌های مکرری که ناخواسته از سوی پادشاه و سایر اعضای خاندان سلطنتی در ایران دریافت کرده‌ایم، اساساً به امنیت شخصی و رونق کار ما کمک کرده و اغلب ما را تحت تأثیر قرار داده‌است.» پرکینز اما دلیل این‌گونه وفاداری حکام ایرانی در حفاظت و حمایت از میسیون آمریکا را به‌واسطه گسست ایجاد شده میان آنها و دولت انگلیس دانسته است.(Perkins, 1834: 418-419; Perkins, 1861: 61). بنابراین این نوع رفتار و عملکرد رجال قدرتمند قاجار، تأثیر عمیقی بر جامعه آن روز ایران داشت، چراکه علما و مردم عادی بسیار متأثر از رفتار و عملکرد سران قاجاری بودند. از این‌رو راه برای توسعه و گسترش حضور و فعالیت‌های میسیون آمریکا در ایران قاجار فراخ و گسترده شد. همچنین در اینجا نقش حاکمان محلی و شاهزادگان قاجاری به‌عنوان حلقه واصل بین شاهان قاجار و میسیونرهای آمریکایی مشخص می‌شود. چنانچه پیش از این ذکر شد، به‌واسطه وجود اموری چون فساد و ارتشاء در جامعه قاجاری، اغلب صدای اعتراض و شکایت میسیونرهای آمریکایی راه به‌جایی نداشت و وجود و استفاده از عناصر قدرتمند مرتبط با شاهان قاجاری، امر بسیار مهم و حائز اهمیت برای میسیون آمریکا به‌شمار می‌رفت. لازم به ذکر است که میسیون آمریکا غیر از توسل و استمداد از حاکمان محلی و شاهزادگان قاجاری، از کمک‌های عوامل قدرتمند دیگری چون نمایندگان سیاسی روس و انگلیس به‌خصوص تا قبل از تأسیس نمایندگی سیاسی آمریکا در ایران برخوردار بودند.

ملک‌قاسم میرزا ظاهراً در همان سال۱۲۵۵ق/۱۸۳۹م طی دیداری که با محمدشاه قاجار در تهران داشت، فرمانی از وی در جهت حمایت‌های بیشتر از پرکینز و میسیون آمریکا اخذ نمود.[۴] از این‌رو محمدشاه در ۱۵می ۱۸۳۹م/یکم ربیع الاول ۱۲۵۵ق تشویق‌نامه‌ای برای پرکینز؛ «پادری مقدس ینگه دنیائی» صادر نمود. شاه از اینکه این کشیش به صورت خودجوش، در ارومیه مدرسه تأسیس نموده و با سعی و دقت به تربیت جوانان و نشر علوم می‌پرداخت، خرسند بود.(نوایی، ۱۳۶۹: ۴۴۱/۲-۴۴۲؛ معین‌السلطنه،۱۳۶۳: ۱۷۹-۱۸۰؛ Perkins, 1834: 327,420). بدین‌ترتیب ملک‌قاسم میرزا یکی از حامیان قدرتمند میسیون آمریکا و از اعضای خاندان شاهنشاهی قاجار بود که کمک‌ها و حمایت‌های همه جانبه وی تأثیر فراوانی در ادامه حضور و فعالیت‌های میسیونرهای آمریکایی داشت. گویی این روش ملک قاسم میرزا الگویی برای اغلب رجال قاجاری و حاکمان محلی به ویژه در ایالت آذربایجان شد.

ملک‌قاسم میرزا علاوه بر داشتن روابط صمیمانه و نزدیک با جاستین پرکینز، با جیمز لیمان مریک، میسیونر آمریکایی ارتباطات دوستانه‌ای داشت. چنان‌چه ملک‌قاسم میرزا بنا به گفته‌های پرکینز، درمجلس ضیافت شام در کنار میسیونرهای آمریکایی در۱۷ نوامبر۱۸۳۷م/۱۸ شعبان۱۲۵۳ق، از جیمز مریک دعوت نمود تا در مدرسه تأسیس شده توسط وی در روستای شیشوان، تدریس نماید و مریک نیز این دعوت را پذیرفت(Perkins, 1834:328; *Report of the American Board*, 1839: 99-100). بدین‌ترتیب شاهزاده از مریک دعوتی صمیمانه کرد تا

مهمان او شود، به این امید که از او در فراگیری زبان انگلیسی نیز کمک بگیرد. مریک سه ماه نزد او ماند و در این مدت با او با مهربانی و احترام رفتار شد. شاهزاده پیشرفت قابل توجهی در زبان انگلیسی داشت، اما برای شاگردان جوان مدرسه او نتوانست کار زیادی انجام دهد، چراکه آنها برای توجه و دقت منظم به مطالب کتاب‌ها متقاعد نمی‌شدند. از این رو بعد از این مدت مریک به تبریز بازگشت(*Report of the American Board*, 1838: 81). مریک حتی مورد وثوق و اعتماد قهرمان میرزا، برادر محمدشاه قاجار و حاکم آذربایجان بود تا جایی که به مریک پیشنهاد داد که زندگی‌نامه ناپلئون را برای او به فارسی ترجمه کند(Perkins, 1834:381). قهرمان میرزا در ۱۸۳۷م/۱۲۵۳ق طی سفر خود به ارومیه، فرمانی در جهت حمایت و حافظت از میسیون آمریکا، خطاب به نجفعلی‌خان، حاکم وقت ارومیه صادر نمود و سالانه ۵۰ دلار در ازای آموزش زبان انگلیسی به ملک‌قاسم میرزا، به میسیون می‌پرداخت(ذکاء، ۱۳۷۶: ۹؛ *Report of the American Board*, 1839: 99). مریک حتی به امر ملک‌قاسم میرزا مهم‌ترین اثر علمی و نجومی خود به زبان فارسی یعنی «رساله النجوم»[۵]، را نگاشت[۶] و در ابتدای کتاب خود بیان نمود که نگارش آن تحت التفات و توجهات شاهزاده ملک قاسم میرزا انجام گرفته‌است(طباطبایی، ۱۳۹۳: ۷۳، ۹۱). بنابراین حمایت‌های رجال قاجاری همچون ملک‌قاسم میرزا، مشوق و عامل گسترش فعالیت‌های میسیونرهای آمریکایی در ایران بود.

توجه و التفات ملک‌قاسم میرزا به جیمز لیمان مریک به‌حدی بود که به‌سفارش وی، محمدشاه قاجار فرمانی به تاریخ ۲۲ ربیع‌الاول ۱۲۵۵ق/۵ جون ۱۸۳۹م جهت آموزش علوم به کودکان و نوجوانان برای جیمز مریک صادر نمود.(https://hdl.loc.gov/loc.amed/ascs.258; *Report of the American Board*,1840:112).

۲-۲. نصرالله‌خان نصرالملک

یکی دیگر از مقامات قاجار که رویه دوستی و تعامل با میسیونرهای آمریکای را در پیش گرفته‌بود، برادر میرزا حسین‌خان سپهسالار، نصرالملک[۷] بود. نصرالملک در ۱۲۹۸ق به همراه میرزا حسین خان سپهسالار جهت سرکوب شورش شیخ عبیدالله نهری به آذربایجان رفته‌بود. از این رو میسیونرهای آمریکایی در دسامبر ۱۸۸۰م/محرم ۱۲۹۸ق با نصرالملک دیدار کردند و اطلاعاتی درباره خدمات فراوان خود به تمام طبقات مردم در دوران قحطی در آذربایجان و نیز پناه دادن ۵۰۰ تن از شیعیان، سنیان و مسیحیان در حین محاصره ارومیه توسط شیخ عبیدالله کرد نهری، به وی ارائه کردند. دکتر جوزف کوکران[۱]، میسیونر آمریکایی در ۱۸۸۰م/۱۲۹۸ق در این‌باره نوشته‌است: «برادر سپهسالار یا صدراعظم، هفته گذشته با ما تماس گرفت و از مدرسه دینی دختران بازدید کرد. او از چیزهایی که می‌دید ابراز خوشحالی می‌کرد. او همانند برادرش که اخیراً به تهران بازگشته است، روابط دوستانه‌ای با ما دارد و ما معتقدیم که او در جهت

1 . Joseph Plumb Cochran

ساکت‌کردن و متوقف‌کردن گزارش‌ها و تهدیدات علیه ما که زمانی رایج و آشکار بود، اقدامات زیادی انجام داد.»(Speer, 1911: 107; *A History of the Establishment,* 1887: 21,24). دکتر کوکران همچنین طی سفرش به تهران در سال بعد یعنی سپتامبر ۱۸۸۱م/شوال ۱۲۹۸ق درباره دیدار مجددش با نصرالملک چنین نوشته است: «من در تهران با نصرالملک؛ برادر نخست وزیر سابق و مردی که در زمستان و تابستان گذشته در ارومیه بود و فرماندهی یک لشگر از ارتش را به عهده داشت، ملاقات کردم. او وقتی مرا دید به سمت من دوید و گفت «باید اجازه دهید تا شما را ببوسم». او تمام تلاش خود را کرد تا دوستی و احترام خود را نسبت به ما نشان دهد. او گفت: «هرگز مهربانی ما نسبت به او در ارومیه را فراموش نخواهد کرد»(Speer, 1911: 114).

۲-۳. میرزا ملکم خان

میرزا ملکم‌خان از دیگر مقامات عصر ناصری بود که نگاه مثبتی نسبت به میسیونرهای آمریکایی داشت و در پی حمایت از آنها بود. ملکم‌خان در دوره‌ای که سفارت ایران در لندن را بر عهده داشت، حسن نظر خود نسبت به میسیونرهای آمریکایی را در قالب نامه‌ای که به جیمز راسل لاول[1]، وزیر مختار ایالات متحده آمریکا در لندن، در تاریخ ۲۴ مارس ۱۸۸۱م/ ۲۲ ربیع الثانی ۱۲۹۸ق اعلام نمود. مفاد نامه مذکور از این قرار بود:

«همکار عزیز، من همیشه حضور میسیونرهای شما در ایران را یک موهبت الهی دانسته‌ام. من از مأموریت دینی آنها صحبت نمی‌کنم بلکه از تلاش‌های تحسین‌برانگیز و بسیار ستودنی آنها برای ترویج آموزش اروپایی در سراسر شرق صحبت می‌کنم. همچنین می‌توانم به شما اطمینان دهم که لیبرال برجسته اعلیحضرت، شاه و مردان فهیمی که اکنون مشاوران او هستند، خدماتی که هموطنان شایسته شما در راه تمدن ایران انجام می‌دهند کاملاً قدردانی کرده و ارج می‌نهند. سپهسالار و برادرش دوستان صمیمی من هستند و خوشحال خواهند شد که از طریق من ...بدانند که چه میزان از تمایلات آنها مورد قدردانی جناب آقای لاباری[2] است. من نیز همیشه با کمال میل از هر فرصتی استفاده کرده‌ام تا در خدمت این حواریون متمدن باشم و بسیار مشتاقم به کشورم معرفی شوند.»(*A History of the Establishment*, 1887: 24-25).

لازم به ذکر است که تعداد زیادی از سران و مقامات قاجاری بودند که رویکردی تعاملی و دوستانه با میسیونرهای آمریکایی را در پیش گرفتند، که ذکر مفصل تمامی آنها در این مقال نمی‌گنجد. به عنوان نمونه شاهزاده احمدمیرزا معین‌الدوله، حاکم ارومیه، فرهادمیرزا، شاهزاده احتشام‌الدوله(پسر فرهادمیرزا معتمدالدوله)، امین‌الدوله، صدر اعظم دوره ناصری، حسین‌خان حسام‌الملک، شاهزاده عین‌السلطنه، برادرزاده ناصرالدین‌شاه، زین العابدین‌خان قراگوزلو(امیر

1 . James Russell Lowell (1819–1891)
2 . Rev. B. Labaree , Jr.

افخم‌خان شورینی)، حاکم شورین، عبدالحسین میرزا فرمانفرما، صدراعظم دوره احمدشاه و ... همه از صاحب منصبان قاجاری بودند که اغلب به واسطه خدمات و اقدامات میسیونرهای آمریکایی در حوزه‌های پزشکی و آموزشی، به آنها متمایل شده و در مناطق مختلف ایران در جهت بهبود کار میسیون آمریکا مساعدت می‌نمودند(براون،۱۳۹۴: ۱۳۷؛ ویشارد، ۱۳۶۳: ۲۴۱، قهرمان‌میرزا معین‌السلطنه، ۱۳۷۴، ۱/۱۳۸۰،۳۹۰؛ ۷۸۲۹/۱۰-۷۸۳۰؛ الادب،۱۳۳۶ق: ۳۴-۳۵؛ *Presbyterian Montly Record*,1867: 160, 1882: 22-23; Basset, 1890: 131,219-220; Speer, 1911: 112,114). شاید بتوان گفت که همین حمایت‌ها نقش مهمی در حضور و بقای طولانی مدت میسیونرهای آمریکایی در ایران داشت.

۳. رویکرد تقابلی مقامات قاجار با میسیونرهای آمریکایی

همان طور که پیش از این ذکر شد، بعد از دوره حکومت چهارده ساله محمدشاه قاجار و با حمایت‌های شاه، حکام محلی و شاهزادگان قاجاری، به تدریج جایگاه میسیونرهای آمریکایی در ایران و به خصوص در آذربایجان مستحکم شد. با ایجاد ثبات در حضور میسیون آمریکا در ایران، میسیونرهای آمریکایی به گسترش فعالیت‌های تبشیری خود در میان اقلیت‌های دینی و در مرحله بعد در میان مسلمانان اقدام نمودند. همین عوامل حساسیت‌های برخی رجال قاجار را که نگران اینگونه اقدامات میسیونرهای آمریکایی بودند، برانگیخت و این احساس خطر موجب بروز واکنش‌های تقابلی از جانب آنان علیه میسیونرهای آمریکایی شد.[۸] هر چند که این تقابلات به صورت برهه‌ای بود و به واسطه حمایت‌های پیدا و پنهان نمایندگان سیاسی بریتانیا در ایران از میسیونرهای آمریکایی تأثیر چندانی نداشت و خللی در کار میسیون آمریکا در ایران ایجاد ننمود. در اینجا به مناسبات تعدادی از مقامات قاجار که نسبت به میسیون آمریکا رویکردی تقابلی داشتند، پرداخته می‌شود.

۳-۱. عسگرعلی خان افشار قاسملو

عسگرعلی خان، فرزند ارشد لطفعلی‌خان افشار قاسملو بود. او در ۱۲۶۴ق، پس از مرگ محمدشاه و به سلطنت رسیدن ناصرالدین شاه، به همراه شاه جدید از تبریز به تهران آمد. عسگرخان قاسملو همانند عسگرخان افشار عبدالملکی یا ایمانلو که طرف توجه میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی(صدر اعظم محمدشاه) بود و قائم مقام او را به سمت سفارت ایران به فرانسه فرستاد، مورد التفات میرزا تقی‌خان امیرکبیر واقع شد. امیرکبیر پس از چندی او را از تهران با درجه سرتیپی به ریاست فوج هفتم و هشتم افشار به ارومیه فرستاد که به ساوجبلاغ برود و به حراست از آن مرز بپردازد. با انتصاب میرزا صادق قائم مقام نوری به‌عنوان والی آذربایجان از سوی ناصرالدین شاه در ۱۲۷۰ق، میرزا صادق نوری، توجه و اعتماد زیادی به عسگرخان داشت تا جایی که حکام محلی ارومیه را با مشورت وی انتخاب می‌کرد. همچنین در مدتی که عسگرخان در ارومیه حضور داشت، مورد احترام حکام محلی ارومیه بود و تا مدتی حکام محلی آنجا بدون مشورت با او کاری

انجام نمی‌دادند(بامداد، ۱۳۵۳: ۱۵۳/۶-۱۵۴). بر اساس اسناد موجود، ظاهراً عسگرخان در ۱۲۷۱ق/۱۸۵۵م به عنوان سرپرست اقلیت‌های مسیحی آذربایجان انتخاب شد(موجانی، ۱۳۷۵: ۳۲؛ هاشمیان، ۱۳۹۰: ۷۲۹).

عسگرعلی خان در مدت حضورش در ارومیه همواره از مخالفان فعالیت‌های تبشیری میسیونرهای آمریکایی بود(استادوخ، اسناد قدیمه، ۱۲۵۶-۱۲۶۲:ک۵، پ۱۳، ۴-۵؛ کاووسی عراقی، ۱۳۸۵: ۴۷۹). موضوعی که خود عسگرخان در گزارش‌هایش به وزارت امور خارجه به آن اذعان داشته و بیان کرده:«... امیدوار است خدمات فدوی در آن حضرت محل قبول یابد چنانچه کشیشان ینگه دنیایی از مأموریت کمترین مطلقاً دلخوشی نداشته و ندارند و همواره اظهار دلخوری و تکدر می‌نمایند که آمدن تو موجب خلل در کارهای مکتب‌خانه و مدارس و معلم و متعلمان است...»(استادوخ، اسناد قدیمه، ۱۲۶۹، ک۷، پ ۲۶، ۲؛ موجانی، ۱۳۷۵: ۴۲).

موضوع مخالفت‌های عسگر علی‌خان با میسیونرهای آمریکایی در ارومیه به‌حدی بود که در جراید خارجی اروپا منعکس شد. مضمون جراید خارجی آن بود که در دوره ناصرالدین شاه شرایط برای فعالیت میسیونرهای آمریکایی سخت شده‌بود، درست بر خلاف محمدشاه و کارگزارانش که نظر مثبتی به میسیونرهای آمریکایی داشتند و با فرامینی از آنها حمایت و تقدیر کردند. در دوره سلطنت ناصرالدین شاه اوضاع کمی تغییر کرد، چرا که طبق نظر برخی جراید اروپایی، «صدراعظم پادشاه[۹]، به هر دلیلی، دشمن میسیونرهای آمریکایی بود و به احتمال زیاد، دلیل خصومت او، ناراحتی وی از نفوذ انگلیس در کشور بود. زیرا میسیونرهای آمریکایی از نظر گفتاری و رفتار، همیشه انگلیسی تلقی می‌شدند، همچنین آنها تحت حمایت انگلیس بودند. این گمانه‌زنی از سوی آنها، مطرح بود که عسگر علی‌خان، که ابتدا فرمانده کل قوای نظامی ایران در مرزهای کردستان، بود، نقش زیادی در تحریک دشمنی صدر اعظم علیه میسیونرهای آمریکایی داشت.»(*"PERSIA.:American Missionaries in Persia"*,1857: 22,33; *New York Daily Tribune*, 1857).

عسگرخان در ۱۲۷۱ق با ارسال گزارش‌هایی درباره جزئیات فعالیت‌های میسیونرهای آمریکایی و نیز چاپخانه میسیون آمریکا در ارومیه، در حالی که این امور را مخرب می‌دانست، در پی جلوگیری از حضور و فعالیت میسیونرهای آمریکایی بود (استادوخ، اسناد قدیمه، ۱۲۶۹، ک۷، پ ۲۶، ۴-۵؛ موجانی، ۱۳۷۵: ۴۲-۴۵). روزنامه‌های اروپایی و برخی منابع میسیونرهای آمریکایی، نیز درباره اعمال فشارهای عسگرخان در زمینه محدود کردن فعالیت‌های میسیونرهای آمریکایی و نیز دستیاران بومی آسوری میسیون آمریکا به صورت مفصل صحبت کرده بودند (Speer,1911:23-24; *German Reformed Messenger*,1857:22,33). آنها همچنین این عملکرد عسگرخان و حکومت ایران را ناشی از تحریکات «سنت پترزبورگ(ارتدکس‌های روس) و هم سنت پیتر(کاتولیک‌ها)» در جهت «نابودی میسیون آمریکایی در ارومیه» می‌دانستند (*German*

Reformed Messenger,1857:22,33). عسگرخان، سرانجام در ۱۲۷۳ق/۱۸۵۷م در منطقه مرگور ارومیه توسط میر سلطان بناری، یکی از روسای کُرد این منطقه به قتل رسید (بامداد،۱۳۵۳: ۱۵۴/۶؛ کاویان پور، ۱۳۷۸: ۲۲۴-۲۲۶؛ Speer,1911: 24). بعد از کشته شدن عسگرخان، ظاهراً مطلبی در «*پرس دی اورینت*»[1] منتشر شد و در آن بیان شد که «گمان می‌رود که میسیونرهای آمریکایی در ارومیه که همیشه مشکل‌ساز هستند، با مرگ این مرد ارتباط داشته باشند...» (*German Reformed Messenger*,1857:22,33). این بحث‌ها همگی نشان‌دهنده رقابت‌های دو طرفه میسیونرهای فرانسوی کاتولیک با میسیونرهای آمریکایی بوده است.

۳-۲. میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک

میرزا سعیدخان انصاری مؤتمن‌الملک از جمله رجال قاجار بود که اغلب از در مخالفت و تقابل با میسیونرهای آمریکایی بر می‌آمد. شاید یکی از دلایل این تقابلات، ناشی از تعصبات و وابستگی‌های مذهبی وی بود. چنانچه با آغاز سال ۱۸۸۱م/۱۲۹۸ق مشکلات جدیدی برای میسیونرهای آمریکایی حادث شد چرا که میرزا سعید خان انصاری مؤتمن الملک که از ۱۲۶۹ تا ۱۲۹۰ق وزیر امور خارجه بود و بعد به مدت ده سال تولیت آستان قدس را برعهده گرفت. گزارش‌های میسیون آمریکا مؤید آن است که مؤتمن‌الملک فردی بود که ربع قرن قبل، در حالی که وزارت خارجه را عهده‌دار بود، سعی در جلوگیری از فعالیت مسیحیان داشت. در همین برهه سرکنسول انگلیس در تبریز؛ ویلیام جی ابوت[2]که مسئول حفظ منافع میسیونرهای آمریکایی در شمال غربی ایران بود و با دوستی قابل توجهی از آنها حمایت می‌کرد، در ژانویه ۱۸۸۱م/صفر ۱۲۹۸ق به میسیونرهای تبریز و ارومیه اطلاع داد که کارگزار وزارت خارجه ایران طی نامه‌ای اعلام کرده که فعالیت‌های تبشیری میسیونرهای آمریکایی در بین مسلمانان و تلاش برای «ترک اسلام‌گرایی» آنان از مسائل جدی کشور بوده‌است و به همین دلیل به طور دوستانه به آنها هشدار داده‌بود که از موعظه مسلمانان دست بردارند (Speer,1911:102-103). با این حال طبق گزارش‌های لاباری[3]، میسیونرهای آمریکایی از این موضوع چندان ناراحت نشدند و همچنان به موضوع آزادی مسلمانان در پذیرش مسیحیت امیدوار بودند (Ibid,103).

میسیونرهای آمریکایی همواره از فرامین متغیر و متعصبانه میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک ناراضی بودند. جیمز باسِت درباره این موضوع در۱۸۸۳م/۱۳۰۰ق می‌نویسد:«... در سال ۱۸۸۳م نیز هیچ پیشرفتی مشاهده نشد. میرزا سعیدخان(میرزا سعید خان موتمن الملک) دستورات خود را نادیده گرفت. در واقع، هیچ قطعیتی در تصمیمات او وجود نداشت: او رضایت خود را اعلام می‌کرد یا طفره می‌رفت. مدارس میسیون بسته و باز می‌شدند و دوباره بسته و بازگشایی

1 . Presse d' Orient
2 . Mr.Willam G.Abbott
3 . Mr.Labaree, Sr

می‌شدند. دستور داده شد که هیچ‌کس نباید زمین یا مصالح ساختمانی را به میسیونرها در همدان و یا به میسیونرهای خارجی بفروشد، هرچند در آن زمان ساخت و ساز توسط میسیون پروتستان و میسیون پاپ در تهران انجام می‌شد...» (Bassett,1890: 246). میسیونرهای آمریکایی سعیدخان مؤتمن‌الملک را یک مسلمان متعصب می‌دانستند در حالی که میرزا حسین‌خان سپهسالار را به‌عنوان یک مترقی لیبرال می‌شناختند (Ibid,222).

اینگونه تقابلات از سوی مقامات قاجار نسبت به میسیونرهای آمریکایی در مناطق مختلف ایران و به اشکال متنوع بروز و ظهور می‌یافت. چنانچه طبق گزارش‌های وزارت امور خارجه در کرمانشاه، همدان، تبریز، خوی، سلماس و ... مخالفت‌هایی از سوی مقامات حکومتی، به انحاء مختلف در قبال آنان صورت می‌پذیرفت (کاووسی عراقی، ۱۳۸۵: ۳۶۵-۳۶۶، ۴۰۴-۴۰۶، ۴۱۲، ۴۲۵). باید توجه داشت که در بسیاری از موارد، میسیونرهای آمریکایی از طریق سفارت آمریکا و یا نمایندگان سیاسی انگلیس در تبریز، تهران و ... از مقامات مذکور شکایت کرده و موضوع را پیگیری می‌کردند (همان،۳۶۵، ۴۱۳).

هر چند که رویکرد مقامات قاجار نسبت به میسیونرهای آمریکایی اغلب یا به صورت تعاملی و یا تقابلی بود، اما بر حسب شرایط و یا اقدامات تبشیری میسیون در بین مسلمانان، سفارش‌ها و حمایت‌های نمایندگان سیاسی و نظامی خارجی از میسیون آمریکا و ... مناسبات میان سران حکومتی و میسیون آمریکا تغییر می‌کرد. به عنوان نمونه، ناصرالدین شاه که با میسیونرهای آمریکایی، مَنشی تساهل‌محور و حتی به آنها التفات نظر داشت(یسلسون، ۱۳۶۸: ۷۷-۷۸، ۸۲؛ Speer, 1902: 223; Speer, 1901: 227; Knanishu, 1899: 202-206)، در دوره‌ای که میرزا آقاخان نوری سمت صدر اعظمی وی را بر عهده داشت، به‌واسطه گسترش فعالیت‌های میسیونرهای آمریکایی در ارومیه و اقدامات آنها در پروتستان نمودن آسوریان منطقه آذربایجان، واکنش‌هایی نشان داد و با صدور فرامینی در صدد جلوگیری از اینگونه فعالیت‌های میسیونرهای آمریکایی بر آمد(هاشمیان، ۱۳۹۰: ۷۱۱-۷۱۳).

مورد دیگر میرزاحسین‌خان مشیرالدوله سپهسالار، صدراعظم ناصرالدین شاه بود که در دوره‌های مختلف رویکردهای تعاملی و تقابلی با میسیونرهای آمریکایی داشت. میرزاحسین‌خان در دوره صدارتش، به دلیل توزیع کتاب ضد اسلام *میزان الحق* نوشته فاندر[1]، به دکتر رایت[2]، میسیونر آمریکایی هشدار داد که چنین نشریات آتش‌افروز را در ایران پخش نکند. همچنین در این دوره فعالیت‌های تبشیری در میان مسلمانان در تهران برای مدتی تعطیل شد. بنابراین رویکرد آغازین سپهسالار با میسیونرهای آمریکایی تا حدی تقابلی بود.[10] اما همو در شرایط بحرانی میسیونرهای آمریکایی در ارومیه به واسطه اتهامات وارده به آنها در همکاری با شیخ

1 . C.G. Pfander
2 . Dr. Wright

عبیدالله نهری در حمله به ارومیه، در برابر همه کسانی که میسیونرهای آمریکایی را محکوم و هر روز به آنها توهین می‌کردند، برخاست و با میسیونرهای آمریکایی دست داد. هر چند که این تغییر رویکرد وی به دلیل اقدامات ژنرال واگنر[1] اتریشی(مَجار)، رئیس توپخانه ارتش ایران بود که در خدمت سپهسالار و از افراد مورد اعتماد وی به شمار می‌رفت. بدین ترتیب واگنر، تهمت‌های موجود علیه میسیونرهای آمریکایی را رد کرد و ترتیب تماس میسیونرها با سپهسالار را داد و او از کالج میسیون دیدن کرد و ژنرال واگنر که همراه او بود، تمام تلاشش را کرد تا برداشت نادرست سپهسالار نسبت به میسیونرها را اصلاح کند و در این کار موفق شد (Speer, 1911: 98-99; A History of the Establishment, 1887: 20-21).

۷. نتیجه

بررسی مناسبات مقامات قاجاری با هیئت‌های تبشیری آمریکایی نشان‌دهنده پیچیدگی و تنوع در رویکردهای حکومتی نسبت به حضور و فعالیت‌های این گروه‌ها در ایران است. این مناسبات را می‌توان در دو محور کلی «تعامل» و «تقابل» تحلیل کرد. از یک سو، برخی از مقامات قاجار، به ویژه در دوره‌هایی مانند حکومت محمدشاه و ناصرالدین‌شاه، به دلیل علاقه به مدرنیته، پیشرفت و همچنین ملاحظات سیاسی، با هیئت‌های تبشیری آمریکایی همکاری کردند. این همکاری‌ها عمدتاً در حوزه‌های آموزشی، پزشکی و فرهنگی صورت گرفت و به گسترش نفوذ و فعالیت‌های این هیئت‌ها در ایران کمک کرد. از سوی دیگر، با گسترش فعالیت‌های تبشیری در میان مسلمانان و افزایش حساسیت‌های مذهبی و اجتماعی، برخی از مقامات قاجار، مانند عسگرعلی‌خان افشار و میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک، به مخالفت با این هیئت‌ها پرداختند.

عوامل متعددی در شکل‌گیری این مناسبات نقش داشتند. شرایط سیاسی و بین‌المللی، از جمله حمایت قدرت‌های خارجی از هیئت‌های تبشیری، یکی از مهم‌ترین این عوامل بود. مقامات قاجار به خوبی آگاه بودند که هرگونه برخورد خصمانه با این گروه‌ها می‌تواند بهانه‌ای برای مداخله خارجی باشد. از این رو، در بسیاری از موارد، رویکردی تساهل‌آمیز در پیش گرفتند. علاوه بر این، علاقه به مدرنیته و پیشرفت نیز در رویکرد تعاملی برخی از مقامات قاجار مؤثر بود. آن‌ها فعالیت‌های آموزشی و پزشکی هیئت‌های تبشیری را به عنوان ابزاری برای توسعه و بهبود شرایط اجتماعی و اقتصادی ایران می‌دیدند.

با این حال، نگرانی از تأثیرات تبشیر بر جامعه مسلمانان و حفظ هویت مذهبی و فرهنگی نیز از دلایل اصلی مخالفت برخی از مقامات قاجار با هیئت‌های تبشیری بود. این نگرانی‌ها به ویژه در دوره‌های بعدی، زمانی که فعالیت‌های تبشیری به طور فزاینده‌ای در میان مسلمانان گسترش

1 . General Wagner

یافت، تشدید شد. در این شرایط، برخی از مقامات محلی و مرکزی سعی کردند با محدود کردن فعالیت‌های این هیئت‌ها، از تأثیرات منفی آن‌ها بر جامعه جلوگیری کنند.

در نهایت، می‌توان گفت که مناسبات مقامات قاجاری با هیئت‌های تبشیری آمریکایی ترکیبی از تعامل و تقابل بود که تحت تأثیر عوامل سیاسی، اجتماعی، مذهبی و فرهنگی شکل گرفت. این مناسبات نه تنها بازتابی از چالش‌های داخلی ایران در مواجهه با مدرنیته و جهان خارج بود، بلکه نشان‌دهنده تلاش حکومت قاجار برای حفظ تعادل میان پذیرش نوآوری‌های خارجی و حفظ هویت ملی و مذهبی ایران نیز به شمار می‌رود. حضور طولانی‌مدت هیئت‌های تبشیری آمریکایی در ایران و گسترش فعالیت‌های آن‌ها، به رغم برخی مخالفت‌ها، نشان‌دهنده موفقیت نسبی این گروه‌ها در تطبیق با شرایط سیاسی و اجتماعی ایران و همچنین حمایت‌های پنهان و آشکار قدرت‌های خارجی بود.

پی‌نوشت‌ها

۱.روستای شیشوان یکی از روستاهای دهستان دیزج‌رود، بخش عجب شیر در شهرستان مراغه بوده است. این روستا در دوره قاجاریه به ملک قاسم میرزا واگذار شده و در تملک وی بود (برای اطلاع بیشتر نک: فرهنگ جغرافیایی ایران، ۱۳۳۰: ۴/ ۳۱۳؛ نادرمیرزا، بی‌تا: ۱۹۸).

۲. ظاهراً محمدشاه ریاست مدارس دولتی آذربایجان را به شاهزاده ملک قاسم میرزا واگذار نموده بود. مدرسه تأسیس شده توسط وی شامل ۱۲ شاگرد بود و در آن افزون بر فارسی، انگلیسی، تاریخ، جغرافیا و فقه اسلامی هم تدریس می شد. پرکینز با دیدن روند فعالیت‌های مدرسه مذکور از موفقیت‌های حاصله متعجب شده‌بود (برای اطلاع بیشتر نک: ناطق، ۱۳۷۵: ۱۶۵ ؛ ذکاء، ۱۳۷۶، ۹ ؛ Perkins, ۱۸۴۳: ۳۲۶-۳۲۵, ۳۹۷; *Report of the American Board of Commissioners*, ۱۸۴۰: ۱۱۲).

۳. ملک‌منصور میرزا پسر سی و ششم فتحعلیشاه قاجار و برادر کوچک‌تر ملک قاسم میرزا بود و در ۱۲۶۶ق متولد شد. وی اغلب در کنار برادر بزرگ‌تر خود، ملک قاسم میرزا خدمت می‌کرد .به گفته پرکینز وی نیز مانند برادرش علاقه‌مند به دانش اروپایی بود و نسبت به میسیونرهای آمریکایی ارادت و احترام ویژه‌ای قائل بود (برای اطلاع بیشتر نک: بامداد،۱۳۴۷: ۴/ ۱۵۶ ؛ Perkins, 1843: 301, 418-419).

۴. برخی نویسندگان همچون عبدالحسین نوایی بیان داشته‌اند که پرکینز در جهت جلوگیری از تعرضات میسیونرهای کاتولیک، از ملک‌قاسم میرزا درخواست کرد که از برادرزاده خود یعنی محمدشاه فرمانی در حمایت از میسیونرهای پروتستان آمریکایی بگیرد. این در حالی است که خود پرکینز در کتاب خود اذعان داشته است که این امر کاملاً ناخواسته وحتی بدون اطلاع میسیون آمریکا انجام شد. از طرفی ظاهراً موقعیت میسیونرهای آمریکایی به‌دلیل پذیرش تعدادی از شاگردان مسلمان در مدارس خود، به خطر افتاده و متزلزل شده بود و ملک قاسم میرزا با ملاحظه این شرایط ناچار شد که دست به دامان محمدشاه شود تا از میسیونرهای آمریکایی حمایت کند. حال با توجه به این مطالب، به نظر می‌رسد با توجه به حمایت‌های همه جانبه ملک قاسم میرزا از میسیون آمریکا و نیز نیاز وی برای توسعه مدارس دولتی در آذربایجان به مشاوره و کمک‌های پرکینز و سایر میسیونرهای آمریکایی، این امر به صورت خودجوش توسط ملک قاسم میرزا انجام گرفته باشد تا این‌گونه رضایت و خشنودی بیشتر میسیونرهای آمریکایی را جلب نماید و حضور آنها در آذربایجان را تحکیم بخشد.(برای اطلاع بیشتر نک: نوایی، ۱۳۶۹: ۴۴۲/۲-۴۴۱؛ ذکاء، ۱۳۷۶: ۹؛ Perkins, 1843: 419).

۵. «رساله النجوم» درباره سیستم منظومه شمسی رایج در اروپا و آمریکا و قوانین حاکم بر آسمان‌ها است. این رساله شامل تصاویر بسیار دقیقی از سیارات است که شاید از اولین نمونه در نوع خود باشد. دقت ترسیم این سیارات به واسطه آن بوده است که از پشت تلسکوپ رسم شده‌اند (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۷۱).

۶ . می‌توان حدس زد که ملک قاسم میرزا در صدد تهیه کتب علوم جدید برای مدرسه تازه تأسیس خود بود و برای رسیدن به مقصود خود همانند برادر خود عباس‌میرزا، نایب‌السلطنه از غربیان آگاه به دنیای مدرن و علوم روز آن زمان، بهره می‌گرفت. میسیونرهای آمریکایی نیز که نیازمند حمایت‌های حاکمیت قاجار بودند، در ازای دریافت کمک، خدماتی را ارائه می‌کردند. علی‌رغم اینکه هیئت میسیون‌های خارجی آمریکا در ابتدا، تنها به دنبال امر تبشیر مسیحیت بود و متمدن‌سازی و مدرنیزاسیون جامعه ایرانی را در دستور کار نداشت، اما خصوصاً در ابتدای حضور و فعالیت میسیون آمریکا در آذربایجان به دلیل تنگناها و محدودیت‌های موجود و نیازهای میسیون، میسیونرهای آمریکایی به ارائه خدمات علمی و آموزشی هر چند محدود و اندک به شاهزادگان و حاکمان قاجاری پرداختند.

۷. نصرالله‌خان نصرالملک دومین پسر میرزا نبی‌خان امیر دیوان قزوینی و برادر صلبی حاج میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم، یحیی‌خان مشیرالدوله و حاج میرزا عبدالله‌خان علاءالملک که دو فوج قزوین همیشه ابواب جمعی او بود، بوده است. او در ۱۲۶۷ق با درجه سرهنگی، رئیس فوج گلپایگان شد و در ۱۲۶۸ ق به سرتیپی فوج فراهان تعیین گشت. او در همین سال ملقب به «نصرالملک» گردید. در ۱۲۹۰ق ناصرالدین شاه را در اولین سفرش به اروپا همراهی نمود. نصرالملک امیرتومان در ۱۲۹۸ق به عنوان سرکرده فوج قزوین در سرکوب شورش شیخ عبیدالله کرد نقشبندی، نقش فعال داشت (برای اطلاع بیشتر نک: بامداد، ۱۳۴۷: ۳۶۰/۴-۳۶۳ ؛ سلیمانی، ۱۳۷۹: ۱۹۷).

۸. لازم به ذکر است که در دوره‌ای که میرزا آقا خان نوری سمت صدر اعظمی ناصرالدین شاه را بر عهده داشت، ناصرالدین شاه به‌واسطه گسترش فعالیت‌های میسیونرهای آمریکایی در ارومیه و اقدامات آنها در پروتستان نمودن آسوریان منطقه آذربایجان، واکنش‌هایی نشان داد و با صدور فرامینی در صدد جلوگیری از اینگونه فعالیت‌های میسیونرهای آمریکایی بر آمد. شاید بتوان گفت که میرزا آقاخان نوری نقش مهمی در نگاه ناصرالدین شاه نسبت به میسیونرهای آمریکایی داشت. هرچند که نگاه منفی شاه نسبت به میسیون آمریکا به مرور تغییر کرد. در این میان میرزا آقاخان نوری، لازاریست‌های فرانسوی را در مقایسه با میسیونرهای آمریکایی برای ایران کم ضررتر می‌دانست. او در نامه‌ای به میرزا محمد صادق، پیشکار مستقل آذربایجان در ۱۲۷۱ق می‌نویسد: «... ولی کشیشان فرانسه که مذهب کاتولیک دارند به جهت چند ملاحظه، از برای ما بی ضررند. اولاً مثل کشیش‌های ینگی دنیا آنقدر پول ندارند که مردم را به زور پول از دین برگردانند. ثانیاً، از جانب دولت فرانسه در ایران سفیری نیست که حمایت از آنان نماید. و آنها به خاطر جمعی، سفیر فرانسه اقدام به اغوای مردم و دعوت از دین به دین دیگر نمایند. ثالثاً مذاهب کاتولیک از قدیم بوده است و حالا هم هست، جرئت نمی‌کنند نصارا را بدین کاتولیک دعوت نمایند. به این ملاحظات شما باید در باطن، حمایت از کشیش‌های فرانسه نمایید، نوعی تمهید نمایید که شاید انشاءالله رفته رفته مذهب پرتستانه متروک شود.» (هاشمیان، ۱۳۹۰: ۷۰۸، ۷۱۱-۷۱۳).

۹. به نظر می‌رسد منظور از صدر اعظم در اینجا، میرزا آقاخان نوری است. طبق سواد نوشته‌های میرزا آقاخان نوری به حاکم وقت آذربایجان و نیز وزارت خارجه ایران، مشخص می‌شود که میرزا آقاخان نوری، صدر اعظم وقت، با فعالیت‌های میسیونرهای آمریکایی و لازاریست‌های کاتولیک فرانسوی، در ارومیه و سایر مناطق آذربایجان مخالف بود، چرا که آنها مردم این نواحی را به دینی دیگر دعوت کرده و از نظر وی این مسئله، موضوع مهمی بود که اگر از آن غفلت می‌شد، آسیب‌های زیادی را برای حکومت و مملکت ایران در پی داشت(برای اطلاع بیشتر نک: هاشمیان،۱۳۹۰: ۷۰۵-۷۰۹).

۱۰. جیمز باسِت، میسیونر آمریکایی درباره مناسبات مقامات حکومت قاجار به خصوص میرزاحسین‌خان سپهسالار با میسیونرها و دلایل آن چنین نوشته‌است: « به نظر می‌رسد که مأموران حکومتی ایران بسیار محتاط هستند که به هیچ وجه خود را با میسیون ها و میسیونرها معرفی نکنند. آنها در نواحی دیگر کشور کمتر از پایتخت محتاط هستند. در اینجا(تهران) ممکن است رقبا از معاشرت با نمایندگان یک مذهب بیگانه استفاده کنند و هرگونه سوءظن نسبت به تمایلات مذهبی آنها برابر با طرد اجتماعی است. افراد درجه یک دارای جایگاه سیاسی و اجتماعی هستند که با احتیاط فراوان از آن محافظت می‌کنند و هر منافع دیگری را فدای آن می‌کنند. مردانی که در میان مردم خود، به عنوان مترقی شناخته می‌شوند، از این جمله مستثنی نیستند. مرحوم صدراعظم(سپهسالار) در بین اروپاییان و ایرانیان به این شهرت داشت که مردی بسیار آزاده بود و از نفوذ خود برای پیشرفت ایران استفاده می‌کرد. او روابط دوستانه‌ای با دولت‌های خارجی برقرار کرد و درصدد بود تا آموزش و هنر اروپا را به ایران معرفی کند. اما او به عنوان یک اصلاح‌طلب و مترقی، یک شیاد بزرگ بود. پیشرفت‌های او فراتر از زینت پایتخت و ساخت چند خط تلگراف نبود. در واقع، به نظر می‌رسد که او سزاوار اعتبار پیشرفت اخیر نیست. او بیشتر از متعصب‌ترین

مسلمان که در سال‌های اخیر وزارت امور خارجه را برعهده داشته، در کار تبشیری دخالت می‌کند. هر میسیونی در ایران در دوران مدیریت او با محدودیت‌هایی مواجه بود. منصوبان او به عنوان سرپرست، بسیار نادان بودند. او دستورات سختگیرانه‌ای در مورد کار آقای بروس(Mr. Bruce) در جلفا صادر کرد. او محدودیت‌هایی را برای یهودیان مسلمان شده در همدان ایجاد کرد. و سرانجام، ظاهراً به فرمان شاه، دستوراتی را صادر کرد که در برابر همه میسیونرهای خارجی در آن سرزمین، یک بدنه پلیس ایجاد کرد تا از مسلمانان در برابر نفوذ مسیحیان محافظت کند. وقتی در نظر بگیریم که او به فردی بی‌ایمان مسلمان شهرت داشت و در زندگی خصوصی فردی هرزه شناخته می‌شد، رفتار او در رابطه با میسیونرهای مذهبی را می‌توان به طور منطقی تنها با این فرض توجیه کرد که او به‌طور خاص مایل بود که هیچ سوء ظنی مبنی بر همدردی با یک دین بیگانه بر او نباشد.»(برای اطلاع بیشتر نک:

Bassett,1890:. 172-173).

منابع

استادوخ، اسناد قدیمه، ۱۲۵۶-۱۲۶۲،کارتن ۵، پوشه۱۳.

استادوخ، اسناد قدیمه، ۱۲۶۹، کارتن ۷، پوشه ۲۶.

مجله *الادب*، سال ۱، شماره ۲، رجب۱۳۳۶ق/ مه ۱۹۱۸م.

ادیب الممالک، عبدالعلی (۱۳۴۹). *دافع الغرور*، به کوشش ایرج افشار، تهران، خوارزمی.

الدر، جان (۱۳۳۳). *تاریخ میسیون آمریکایی در ایران*، ترجمه سهیل آذری، تهران، نورجهان.

بامداد، مهدی ج۴(۱۳۴۷). ج۵(۱۳۵۷). ج۶(۱۳۵۳). *شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳ و ۱۴ هجری*، تهران، زوار.

براون، ادوارد (۱۳۹۴). *یک سال در میان ایرانیان*، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، اختران.

برومند، صفورا (۱۳۸۰). *پژوهشی بر فعالیت انجمن تبلیغی کلیسا C.M.S در دوره قاجاریه*، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

ذکاء، یحیی (۱۳۷۶). *تاریخ عکاسی و عکاسان پیشگام در ایران*، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

رسولی، جی، آلن، کیدی (۱۹۸۲). *طبیب محبوب؛ شرح زندگی دکتر سعید خان کردستانی*، واشنگتن، انجمن بین‌المللی مسیحیان ایرانی.

رینگر، مونیکا (۱۳۸۱). *آموزش، دین و گفتمان اصلاح فرهنگی در دوران قاجار*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران، ققنوس.

سلیمانی، کریم (۱۳۷۹). *القاب رجال دوره قاجاریه*، تهران، نی.

طباطبایی، سید هادی (۱۳۹۳). *ورود نجوم جدید به ایران پیش از دارالفنون و تصحیح رساله علم النجوم(از مولف و مترجمی ناشناس، ترجمه شده در ۱۲۵۷.ق)*، پایان نامه کارشناسی ارشد تاریخ علم، زیر نظر دکتر موسی اکرمی، دانشگاه تهران، دانشکده تاریخ علم.

فرمانفرماییان، ستاره (۱۳۸۳). *دختری از ایران*، ترجمه مریم اعلایی، تهران، کارنگ.

فرهنگ جغرافیایی ایران (۱۳۳۰). ج۴، تهران، ستاد ارتش.

فلاندن، اوژن (۱۳۲۴). *سفرنامه اوژن فلاندن به ایران در ۱۸۴۱-۱۸۴۰*، ترجمه حسین نورصادقی، تهران، چاپخانه روزنامه نقش جهان.

قهرمان میرزا عین‌السلطنه (۱۳۷۴). *روزنامه خاطرات عین السلطنه*، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران، اساطیر، ج ۱و ۱۰.

کاووسی عراقی، محمد حسن (۱۳۸۵). *فهرست اسناد مکمل قاجاریه(جلدهای ۱۵۳-۱۴۷)*، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.

کاویان پور، احمد (۱۳۷۸). *تاریخ ارومیه*، تهران، دلارنگ.

محبوبی اردکانی، حسین (۲۵۳۵ شاهنشاهی(۱۳۵۵ ش). *مقدمه‌ای در باب آشنایی ایران با مظاهر تمدنی غربی*، تهران، دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی فرهنگی وزارت فرهنگ و هنر.

مرادی خلج، محمد مهدی، هادی پیروزان (۱۳۹۵). «رویکرد طریقت نعمت‌اللهیه به ساختارهای سیاسی مذهبی دوره محمدشاه قاجار»، *پژوهش‌های علوم تاریخی*، دوره ۸، شماره ۱.

معین‌السلطنه، محمدعلی (۱۳۶۳). *سفرنامه شیکاگو؛ خاطرات حاج میرزا محمد علی معین السلطنه به اروپا و آمریکا ۱۳۱۰ق*، به کوشش همایون شهیدی، تهران، علمی.

موجانی، علی (۱۳۷۵). *گزیده اسناد روابط ایران و آمریکا*، تهران، وزارت امور خارجه.

نادرمیرزا (بی تا). *تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز*، تهران، اقبال.

ناطق، هما (۱۳۷۵). *کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران*، پاریس، خاوران.

ناطق،هما (۱۹۸۸)، *ایران در راهیابی فرهنگی۱۸۴۸-۱۸۳۴*، لندن، مرکز چاپ و نشر پیام.

نوایی، عبدالحسین (۱۳۶۹)، *ایران و جهان از قاجاریه تا پایان عهد ناصری*، تهران، موسسه نشر هما.

ویشارد، جان (۱۳۶۳). *بیست سال در ایران*، ترجمه علی پیرنیا، تهران، موسسه انتشارات نوین.

هاشمیان، هادی (۱۳۹۰). «کتابچه احکام و تعلیقجات و مراسلات در باب ارامنه و نصارای آذربایجان»، *پیام بهارستان*، دوره ۲، سال ۳، شماره ۱۱.

یسلسون، آبراهام (۱۳۶۸). *روابط سیاسی ایران و آمریکا*، ترجمه محمد باقر آرام، تهران، امیرکبیر.

Adib al-Mamalik, Abdolali (1970). *Dafe' al-Ghorur*, edited by Iraj Afshar, Tehran, Kharazmi. [in Persian].

Amir Arjomand, Saïd (2005). "Political Ethic and Public Law in the Early Qajar Period", in Religion and Society in Qajar Iran, Robert Gleave (ed.), London and New York, Routledge.

Bamdad, Mehdi (1968). Vol. 4, (1978). Vol. 5, (1974). Vol. 6. *Biographies of Iranian Figures in the 12th, 13th, and 14th Hijri Centuries,* Tehran, Zavar. [in Persian].

Bassett, Rev. James (1890). *Persia Eastern Mission,* A Narrative Founding and Fortunes of the Eastern Persia Mission, With A Sketch of the Versions of the Bible and Christian Literature in the Persian and Persian-Turkish Languages, Philadelphia, Presbyterian Board of Publication and Sabbath-School Work.

Boroumand, Safoura (2001). *A Study of the Activities of the Church Missionary Society (C.M.S) during the Qajar Era*, Tehran, Institute for Contemporary Historical Studies of Iran. [in Persian].

Browne, Edward (2015). *A Year Amongst the Persians*, translated by Mani Salehi Allameh, Tehran, Akhtaran. [in Persian].

Elder, John (1954). *History of the American Mission in Iran*, translated by Soheil Azari, Tehran, Noor-e Jahan. [in Persian].

Farmanfarmaian, Satareh (2004). *Daughter of Persia*, translated by Maryam A'laie, Tehran, Karang. [in Persian].

Flandin, Eugène (1945). *Eugène Flandin's Travelogue to Iran in 1840-1841*, translated by Hossein Noor-Sadeghi, Tehran, Naqsh-e Jahan Newspaper Press. [in Persian].

Geographical Culture of Iran (1951). Vol. 4, Tehran, Army Staff. [in Persian].

German Reformed Messenger (1851-1867); Apr 15, 1857; 22

Hashemian, Hadi (2011). "Booklet of Decrees, Annotations, and Correspondence Regarding Armenians and Christians of Azerbaijan," *Payam-e Baharestan*, Vol. 2, Year 3, No. 11. [in Persian].

Hospitals in Persia (1907), Philadelphia, The Woman's Foreign Missionary Society of the Presbyterian Church.

https://hdl.loc.gov/loc.amed/ascs.258

Kavianpour, Ahmad (1999). History of Urmia, Tehran, Delarang. [in Persian].

Kavousi Iraqi, Mohammad Hassan (2006). *Index of Supplementary Qajar Documents* (Volumes 147-153), Tehran, Center for Documents and Diplomatic History. [in Persian].

Knanishu, Joseph (1899). *About Persia and Its People*, Rock Island, Lutheran Augustana Book Concern.

Mahboobi Ardakani, Hossein (1976). *An Introduction to Iran's Familiarity with Western Civilizational Manifestations*, Tehran, Office of Cultural Studies and Planning, Ministry of Culture and Arts. [in Persian].

Moin al-Saltaneh, Mohammad Ali (1984). *Chicago Travelogue; Memoirs of Haj Mirza Mohammad Ali Moin al-Saltaneh's Journey to Europe and America in 1892*, edited by Homayoun Shahidi, Tehran, Elmi. [in Persian].

Mojani, Ali (1996). *Selected Documents on Iran-U.S. Relations*, Tehran, Ministry of Foreign Affairs. [in Persian]

Moradi Khalaj, Mohammad Mehdi, and Hadi Pirouzan (2016). "The Approach of the Nimatullahi Order to the Political-Religious Structures during the Era of Mohammad Shah Qajar," *Historical Science Research*, Vol. 8, No. 1. [in Persian].

Nader Mirza (n.d.). *History and Geography of Dar al-Saltaneh Tabriz*, Tehran, Eqbal. [in Persian]

Nategh, Homa (1988). *Iran in Cultural Transition 1834-1848*, London, Payam Publishing Center. [in Persian].

Nategh, Homa (1996). *French cultural record in Iran*, Paris, Khavaran. [in Persian].

Navaei, Abdolhossein (1990). *Iran and the World from the Qajar Era to the End of the Naseri Period*, Tehran, Homa Publishing Institute. [in Persian]

New York Daily Tribune (1842-1866); Mar 25, 1857

Perkins, Justin (1843). *A Residence of Eight Years in Persia among the Nestorian Christians; with Notes of the Muhammedans,* New York, Allen, Morrill & Wardwell.

Perkins, Justin (1861). *Missionary Life in Persia; Being Glimpses at a Quarter of a Century of Labors Among the Nestorian Christians*, Boston, American Tract Society.

Presbyterian Monthly Record of The Church in The United States of America (1867), Vol. XVIII (18), Philadelphia, Presbyterian Board of Publication.

Presbyterian Monthly Record of The Church in The United States of America (1882), Vol. XXXIII (33), Philadelphia, Presbyterian Board of Publication.

Qahreman Mirza Ain al-Saltaneh (1995). *Diary of Ain al-Saltaneh*, edited by Massoud Salour and Iraj Afshar, Tehran, Asatir, Vols. 1 & 10. [in Persian].

Rasooli, Jay, and Allen, Kidd (1982). *The Beloved Physician: The Life of Dr. Sa'eed Khan Kurdestani*, Washington, International Society of Iranian Christians. [in Persian]

Report of the American Board of Commissioners for Foreign Missions (1838-1840), Boston, Crocker and Brewster.

Ringer, Monica (2002). *Education, Religion, and the Discourse of Cultural Reform in the Qajar Era*, translated by Mehdi Haghighatkhah, Tehran, Ghoghnoos. [in Persian].

Soleimani, Karim (2000). *Titles of Qajar Era Figures*, Tehran, Ney. [in Persian]

Speer, Robert E. (1901). *Presbyterian Foreign Missions; An Account of the Foreign Mission of the Presbyterian Church in the U.S.A*, Chicago, Fleming H. Revell Company.

Speer, Robert E. (1902). *Missionary Principles and Practice; A Discussion of Christian Missions and of some Criticisms upon them*, New York, Fleming H. Revell Company.

Speer, Robert E. (1911). *The Hakim Sahib; The Foreign Doctor A biography of Joseph Cochran, M.D of Persia,* New York, Fleming H. Revell Company.

Tabatabai, Seyyed Hadi (2014). *The Introduction of Modern Astronomy to Iran before Dar al-Funun and the Correction of the Treatise on Astronomy (by an Unknown Author and Translator, Translated in 1841)*, Master's Thesis in History of Science, supervised by Dr. Mousa Akrami, University of Tehran, Faculty of History of Science. [in Persian].

Wishard, John (1984). *Twenty Years in Iran*, translated by Ali Pirnia, Tehran, Novin Publications. [in Persian].

Zoka, Yahya (1997). *History of Photography and Pioneer Photographers in Iran*, Tehran, Scientific and Cultural Publications. [in Persian].

University of Tehran Prees

Historical Sciences Studies
Online ISSN: 2676-3370

https://jhss.ut.ac.ir/

The Īmītu Palm Grove Contracts: Analysis of Three Legal Documents from Achaemenid Babylon with Akkadian Text Edition

Hossein Maleki Lotaki ✉[1]

1. PhD Graduate in Ancient Iranian History, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: Hosseinmaleki@ut.ac.ir

Article Info

Article Type:
Research Article

Article History:
20, June, 2025

In Revised Form:
4, July, 2025

Accepted:
7, July, 2025

Published Onlin:
20, September, 2025

Keywords:
Achaemenid Empire, Babylonia, Imittu System, Date.

Abstract

This study examines the Imittu system (fixed/assessed estimation) in date palm garden contracts in Achaemenid Babylonia and attempts to analyze its function in the economic and administrative management of royal estates. Using cuneiform text analysis methods and examining three Imittu contracts from the Musayev collection dated to the 21st year of Darius I (501 BCE), this research investigates the structure and function of this contractual system. The study employs comparative methods and quantitative analysis to calculate crop yields, garden areas, and wages. The research seeks to answer how the Imittu system operated in managing royal estates and what role it played in the economic-administrative structure of Achaemenid Babylonia; furthermore, it examines how the relationship between estimated yield and garden areas, along with additional obligations, was determined. The findings indicate that the Imittu system was a complex and efficient system for managing agricultural estates, following a three-tiered management structure. The estimated yield (ranging from 18 to 100 kur) was proportional to garden areas (from 0.56 to 3.128 kur of land), and additional obligations such as silver payments were calculated accordingly. This system also demonstrates the successful integration of Babylonian administrative traditions with the managerial needs of the Achaemenid Empire.

Cite this The Author(s): Maleki Lotaki, H., (2025). The Imītu Palm Grove Contracts: Analysis of Three Legal Documents from Achaemenid Babylon with Akkadian Text Edition:Historical Sciences StudiesVol.17, No 1, Serial No.39 –Spring-Summer, (227-243)- I: 10.22059/jhss.2025.397014.473817

CC BY NC

Publisher: Unversity of Tehran Press

https://jhss.ut.ac.ir/article_104095.html?lang=en

1. Introduction

The Imittu system represents one of the most sophisticated contractual mechanisms in Achaemenid Babylonia's agricultural estate management. This research examines three cuneiform contracts from the Musayev collection, dated to the 21st year of Darius I (501 BCE), focusing on date palm garden management under the crown prince's estates. These contracts, written in Akkadian, provide invaluable insights into the economic and administrative structures of the Achaemenid Empire's property management system in Mesopotamia. The term "imittu" refers to a fixed or assessed estimation system used to determine crop yields in advance, representing a departure from traditional rental arrangements based on actual harvest shares.

The importance of understanding the Imittu system lies in its role as a bridge between local Babylonian administrative traditions and the broader imperial management needs of the Achaemenid dynasty. Unlike other leasing arrangements prevalent in the period, such as the "ana sūti" (fixed rent) or "ana errēšūti" (sharecropping) systems, the Imittu contracts for date palm cultivation offered a unique approach to agricultural management that balanced predictability with efficiency. This study employs cuneiform text analysis, comparative methodology, and quantitative analysis to investigate how the Imittu system functioned, its relationship to property size and obligations, and its role in the broader economic-administrative structure of Achaemenid Babylonia.

The Imittu System in Context

In the complex landscape of Babylonian land tenure during the Achaemenid period, lease agreements constituted one of the most advanced legal-economic structures in ancient Mesopotamian agricultural societies. Rental payments typically fell into three categories: cash payments (in silver shekels), payments in kind (usually barley and dates), or a combination of both. The first type, "ana sūti," involved fixed rent specified in absolute figures within the contract. The second type, "ana errēšūti," primarily concerned sharecropping arrangements for grain cultivation, where tenants delivered a specific portion of the harvest as rent. However, neither of these systems adequately addressed the unique characteristics of date palm cultivation, which led to the development and widespread adoption of the Imittu system.The Imittu contracts differed fundamentally from other arrangements in their approach to determining obligations. Rather than setting a fixed rent independent of crop yield or waiting until harvest to divide the actual produce, the Imittu system involved estimating the harvest from date palm trees in advance and establishing the landowner's share according to customary law. This pre-assessment included the main harvest portion and, in some cases, potentially the entire harvest minus the gardener's wage (sissinnu). Additionally, gardeners typically retained rights to cultivate crops beneath the palm trees or at least claim a portion of such intercropped produce, creating a layered agricultural system that maximized land productivity.The three contracts from the Musayev collection reveal a sophisticated three-tiered management structure governing royal estates. At the apex stood the administrator of the crown prince's estates, followed by the executive manager (often designated as "GAL É" or estate overseer), and finally the actual harvesters or contractors who bore responsibility for delivering the estimated yield. This hierarchical organization demonstrates the administrative complexity and systematic control exercised over royal agricultural properties.The quantitative analysis of these documents reveals clear patterns in the relationship between estimated yields and garden sizes. The estimated date production ranged from 18 to 100 kur (with one kur equaling approximately 180 liters during the Achaemenid period), proportional to garden areas spanning from 0.56 to 3.128 kur of land. This proportional relationship suggests the existence of standardized calculation methods and assessment criteria, indicating that estate managers possessed detailed knowledge of productivity rates and could make reliable projections about harvest outcomes.Beyond the primary date production estimates, the contracts stipulated additional obligations that further illuminate the system's complexity. These included silver payments ranging from 1 to 2 shekels and, in some instances, deliveries of sheep. Such supplementary obligations were calculated based on the primary estimated yield, suggesting a comprehensive assessment methodology that encompassed multiple dimensions of agricultural value and estate obligations.

The timing of contract execution and delivery requirements reveals careful coordination with the natural production cycle of date palms. Contracts were typically drawn up in the month of Tashritu (roughly September-October), while delivery was specified for Arahsamnu (October-November), aligning precisely with the date harvest season in ancient Mesopotamia. This synchronization between contractual obligations and agricultural cycles demonstrates sophisticated planning and understanding of crop phenology.

Delivery specifications frequently referenced waterways, indicating the critical role of Babylonia's extensive canal network in agricultural logistics. The requirement to deliver produce "beside the great waters" or at specific canal locations reflects the integration of agricultural production with the region's hydraulic infrastructure and transportation systems. This logistical coordination was essential for moving large quantities of dates from rural production sites to urban consumption centers or storage facilities.

The contracts' legal framework is evident in their formulaic structure, witness lists, and use of standardized terminology. The presence of multiple witnesses, identified by name and patronymic, established the documents' legal validity and enforceability. Witness names reveal the multicultural composition of Achaemenid Babylonian society, combining traditional Babylonian-Akkadian names with Aramaic and Jewish elements, reflecting the demographic diversity of the region under Persian rule.

The use of the "crown prince's measure" as a standard unit of calculation indicates the imposition of royal standards on local agricultural production, representing an assertion of imperial authority over measurement systems and commercial practices. This standardization facilitated record-keeping, taxation, and the comparison of productivity across different estates and regions, contributing to more efficient imperial administration.

Conclusion

The examination of these three Imittu contracts from the Musayev collection illuminates crucial aspects of royal estate management in Achaemenid Babylonia. These documents, drafted in 501 BCE, demonstrate that the Imittu system transcended simple crop estimation to function as an efficient tool for economic management and production planning within the imperial structure. The three-tiered administrative hierarchy, encompassing the crown prince's estate administrator, executive manager, and harvesters, reflects the sophisticated organizational framework governing royal property management.

The proportional relationship between estimated yields and garden areas, coupled with precise specification of supplementary obligations, indicates the existence of standardized criteria and accurate calculations within this system. The timing of contract preparation in Tashritu and the specification of delivery dates in Arahsamnu reveal precise coordination with date palm production cycles. The presence of numerous witnesses and the employment of standardized measures like the "crown prince's measure" underscore these contracts' legal and official dimensions.

Furthermore, the combination of Babylonian-Akkadian and Aramaic-Jewish names in these documents provides a window into the multicultural society of Achaemenid Babylonia, where local Babylonian administrative traditions merged with Achaemenid imperial management systems. These findings establish that the Imittu system played a vital role in the efficient management of agricultural resources and revenue generation for the royal treasury, serving as a bridge between local traditions and imperial requirements. The system's success lay in its ability to provide predictable revenue streams while accommodating the unique characteristics of date palm cultivation, ultimately contributing to the economic stability and administrative efficiency of the Achaemenid Empire's Babylonian territories.

پژوهشهای علوم تاریخی

شاپای الکترونیکی:۳۳۷۰-۲۶۷۶

https://jhss.ut.ac.ir



قراردادهای ایمیتو نخلستان: تحلیل سه سند حقوقی از بابل هخامنشی به همراه ویرایش متن اکدی

حسین مالکی لوطکی✉۱

۱.دانش آموختهٔ دکتری تاریخ ایران باستان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: Hosseinmaleki@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۴/۰۳/۳۱

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۴/۰۴/۱۴

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۴/۰۴/۱۷

تاریخ انتشار:
۱۴۰۴/۰۶/۳۰

واژه‌های کلیدی:
هخامنشیان، بابل، نظام ایمیتو، خرما، نخلستان، مدیریت املاک

چکیده

این پژوهش به بررسی نظام ایمیتو (برآورد ثابت/ارزیابی شده) در قراردادهای نخلستان در بابل هخامنشی می‌پردازد و تلاش می‌کند کارکرد این نظام را در مدیریت اقتصادی و اداری املاک شاهی هخامنشیان تحلیل کند. پژوهش حاضر با روش تحلیل متون میخی و با استفاده از سه قرارداد ایمیتو از مجموعه موسایف، مربوط به سال ۲۱ داریوش یکم (۵۰۱ پیش از میلاد)، به بررسی ساختار و کارکرد این نظام قراردادی می‌پردازد. در این راستا، از روش‌های تطبیقی و تحلیل کمی برای محاسبه میزان محصول، مساحت باغ‌ها و دستمزدها استفاده شده است. این پژوهش در پی پاسخ به این پرسش‌هاست که نظام ایمیتو چگونه در مدیریت املاک شاهی عمل می‌کرده و چه نقشی در ساختار اقتصادی–اداری بابل هخامنشی داشته است؛ همچنین، رابطه میان میزان برآورد محصول با مساحت باغ‌ها و تعهدات جانبی چگونه تعیین می‌شده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که نظام ایمیتو یک نظام پیچیده و کارآمد برای مدیریت املاک کشاورزی بوده که از یک ساختار سه‌لایه‌ای مدیریتی پیروی می‌کرده است. میزان برآورد محصول (از ۱۸ تا ۱۰۰ کور) متناسب با مساحت باغ‌ها (از ۰٫۵۶ تا ۳٫۱۲۸ کور زمین) تعیین می‌شده و تعهدات جانبی مانند پرداخت نقره نیز بر همین اساس محاسبه می‌شده است. این نظام همچنین نشان‌دهنده تلفیق موفق سنت‌های اداری بابلی با نیازهای مدیریتی شاهنشاهی هخامنشی است.

استناد: مالکی لوطکی،حسین ؛ (۱۴۰۴). قراردادهای ایمیتو نخلستان: تحلیل سه سند حقوقی از بابل هخامنشی به همراه ویرایش متن اکدی: پژوهشهای علوم تاریخی، سال ۱۷، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان، شماره پیاپی ۳۹– (۲۴۳–۲۲۷).
DOI: 10.22059/jhss.2025.397014.473817

CC BY NC

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران

https://jhss.ut.ac.ir/article_104095.html?lang=en

۱. مقدمه

اجاره‌نامه‌ها در نظام زمین‌داری بابل هخامنشی، یکی از پیشرفته‌ترین ساختارهای حقوقی–اقتصادی جوامع کشاورزی میان‌رودان بوده و پیچیدگی‌های اجتماعی و اقتصادی این دوره منعکس می‌کند (Dandamaev, 1984: 45). نوع اجاره‌بها به سه دسته نقدی (به شکل شقل نقره)، جنسی (معمولاً جو و خرما) و ترکیب جنسی و نقدی تقسیم می‌شد (Jursa, 2010: 23).

نوع اول اجاره‌نامه ana sūti است. این نوع اجاره (ثابت) به معنای اجاره زمین در مقابل اجاره‌بهای ثابتی است که در قرارداد تعیین شده و به صورت ارقام مطلق بیان می‌شود (Jursa, 2004:177). قرارداد اجاره زمین معمولاً برای یک سال منعقد می‌شد که قابل تمدید هم بود. قرارداد اجاره برای توسعه و آباد کردن زمین‌های بایر (کشت نشده) در مورد مزارع سه سال و در مورد نخلستان پنج سال بود که اجاره‌بها فقط در سال آخر پرداخت می‌شد. اجاره‌بها معمولاً در هنگام برداشت محصول پرداخت می‌شد ولی در مواردی بسیار اندک در ابتدا پرداخت شده است. دو شیوهٔ اصلی برای اجاره بها مشاهده می‌شود. مورد اول به ازای کل زمین مورد اجاره مبلغ ثابت پرداخت می شود. به عنوان نمونه می‌توان به متن MDP 22 126 از دوره سوکل مخ در ایلام اشاره کرد (بادامچی،۱۳۹۱: ۴).

اجاره نامه نوع دوم نام ana errēšūti دارد. اگرچه عبارت ana errēšūti به معنای تحت‌اللفظی «برای کشت» است (Ries 1976: 78)، معمولاً در اجاره‌نامه‌هایی که در آنها اصطلاح errēšūtu به کار رفته، توافق‌نامه‌های سهم‌بری بودند که بر اساس آن مستأجر سهم مشخصی از محصول را به عنوان اجاره بها به موجر تحویل می‌داد. بنابراین، این اصطلاح به شکل اجاره بهای پرداختی اشاره داشت و نه به نوع خاصی از کشت (Jursa, 2004:177). این اصطلاح می‌توانست در ارتباط با انواع مختلف زمین‌های قابل کشت که باید بر اساس مرحله بهره‌وری‌شان به شیوه‌های متفاوتی با آنها رفتار می‌شد، استفاده شود. تاسیس و توسعه باغ‌ها نیز ممکن بود براساس نظام سهم‌بری اجاره داده شوند. با این حال، در این موارد، اصطلاح errēšūtu به کار نمی‌رفت زیرا این اصطلاح مختص کشاورزی زراعی بود (Ries 1976: 78.; Jursa 1995a: 81.; Jursa 2004b: 177).

نوع سوم اجاره نامه‌ها که در این پژوهش به آن پرداخته می‌شود «imittu» است. در قراردادهای باغبانی خرما، روش معمول برای تعیین اجاره این بود که برداشت محصول از درختان را تخمین می‌زدند و سهم مالک را طبق قانون عرفی تعیین می‌کردند. در شهر اوروک ایمیتو گاهی اوقات ایندو تلفظ شده است. ایمیتو شامل بخش اصلی برداشت، یا احتمالاً حتی کل برداشت منهای دستمزد باغبان (سیسینو) می‌شد. علاوه بر این دستمزد، باغبانان معمولاً حق داشتند هر آنچه را که زیر درختان کشت می‌کردند، یا حداقل سهمی از آن را برداشت کنند (Jursa 2004,179). این اسناد بدهی شکل ظاهری منحصر به فردی دارند و اگر در بایگانی

شخصی این اسناد مشاهده شوند به معنای این است که ان شخص مالک باغهای میوه بوده است. در این پژوهش سه سند از سال ۲۱ ام دوران پادشاهی داریوش یکم پرداخته می‌شود که مربوط به قرادادهای ایمیتو باغ‌های خرما املاک ولیعهد بودند. سوال اصلی این پژوهش این است که ماهیت قرادادهای ایمیتو چیست و دلیل رواج آن در دوره هخامنشی به چه دلیل بوده است؟

۲. روش تحقیق

این پژوهش بر پایهٔ روش توصیفی–تحلیلی است و برای گردآوری داده‌ها از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است.

۳. اسناد قردادهای ایمیتو

متن شمارهٔ J2[۱] یکی از هفت قرارداد اکدی متعلق به مجموعه خصوصی موسَیف است که توسط یوآنس[۲] و لومر[۳] (Joannès & Lemaire, 1996: 43) برای اولین در مجله *آشورشناسی و باستان‌شناسی شرق*[۴] منتشر شده است. در سال ۲۰۲۲ خانم وونوش ویراست جدیدی از این اسناد را در کتاب *یهودیان در کنار آب‌های بابل*[۵] ارائه داده است (Wunsch, 2022:450-459). این متن که تاریخ آن به روز دهم ماه تشریتو سال ۲۱ داریوش یکم (۵۰۱ ق‌م) برمی‌گردد، یک قرارداد ایمیتو (برآورد ثابت) برای محصول خرما است که در محدوده شهر کار–اَداد واقع شده بود. این متن که به زبان اکدی نوشته شده، فاقد کتیبه آرامی است. تنها سه متن از این مجموعه دارای حاشیه‌نویسی آرامی هستند .(Joannès & Lemaire, 1996: 42)

1.18GUR ZÚ.LUM.MA i-mit-tum A.ŠÀ
2. šá É re-du-tu šá ina URU KAR-^{d}IM
3. šá ^{d}BÁN šá ^{m}ba-ri-ki-^{t}tam-meš
4. A-šú šá ^{m}NUMUN-ia šá ŠU^{b} ^{m}za-ba$_{4}$-ba$_{4}$-LUGAL-URU
5.^{t}uGAL É ina UGU-hi ^{m}MU-^{d}EN
6. A-šú šá ^{md}EN-šEšmeš-bul-liṭ
7. ina ^{d}APIN ZÚ.LUM.MA a$_{4}$
8.18GUR ina UGU-hi me-e GAL^{me}š
9. a-na ^{m}ba-ri-ki-il-tam-meš
10. i-nam-din
11.1 GÍN KÙ.BABBAR BABBAR-ú
12. i-nam-din rev .

1. Joannès, F., & Lemaire, A. (1996). "Trois tablettes cunéiformes à onomastique ouest-sémitique." Revue d'Assyriologie et d'archéologie orientale 90(1): 41-60 & Wunsch, C. (2022). Judeans by the Waters of Babylon: New Historical Evidence in Cuneiform Sources from Rural Babylonia. Göttingen: Vandenhoeck & Ruprecht.
2 . Joannès.
3. Lemaire.
4. Revue d'Assyriologie et d'archéologie orientale , 1996, Vol. 90, No. 1 (1996), pp. 41-60.
5.Judaeans by the Waters of Babylon.

13. lúmu-kin-nu ^{m}IR.^{d}DÙ-tu$_4$ A-šú šá
14. ^{m}ḫa-na-na ^{m}ŠUM.NA-a A-šú šá
15. ^{m}DÙ-iá ^{m}ia-di-ḫi-DINGIR^{me}š
16. A-šú šá ^{m}pa-ni-^{d}+AG-lu-mu

ترجمه متن

برآورد ثابت/ارزیابی شده زمین متعلق به املاک ولیعهد واقع در شهر کار–اداد، ۱۸ کور خرما (۳۲۴۰ لیتر) است. ایدین–بِل، پسر بِل–اَخِ–بولیت از درآمد نخلستان تحت نظارت باریک تمش ۱۸ کور خرما بدهکار است. زمین در اختیار باریک تمش پسر زریا است و بریک تمش هم زیر نظر زابابا شرو–اوصو)خداوند شاه را یاری رساند) متولی املاک ولیعهد است. ایدین–بِل ۱۸ کور خرما را در کنار راه آبی به باریک–تَمِش در ماه هشتم سال تحویل خواهد داد. او همچنین باید یک شقل نقره بپردازد.

شاهدان: اَردی–بانیتو (خدمتگزار بانیتو)، پسر هانانا؛ ایدینایا، پسر بانیا؛

یادیخ–ایل، پسر پان–نبو–لومور

کاتب: نبو–ایتَنو، پسر نبو–اِطیر–نَپشاتی:

شهر کار–اَداد.

دهم تشریتو، سال ۲۱ داریوش، پادشاه بابل و سرزمین‌ها

این سند از دوره هخامنشی، نمونه جالبی از نظام مدیریت املاک شاهی در بابل است. در رأس ساختار مدیریتی، زابابا–شرو–اوصور قرار دارد که متولی املاک ولیعهد است و عنوان رسمی اوrab bīti ša bīt rēdūtu است. زیر نظر او، باریک–تمش به عنوان مباشر یا اجاره‌دار اصلی (rab šūti) فعالیت می‌کند و در پایین‌ترین سطح، اجاره‌داران خُرد مانند ایدین–بل قرار دارند. این سند که در سال ۲۱ داریوش یکم (حدود ۵۰۱ پ.م) تنظیم شده، جزئیات دقیقی از قرارداد را مشخص می‌کند: میزان اجاره بها ۱۸ کور خرما (معادل ۳۲۴۰ لیتر) است که باید در ماه هشتم (اراخسمنو) در کنار راه آبی تحویل داده شود. علاوه بر محصول اصلی، اجاره‌دار باید یک شقل نقره نیز به عنوان پرداخت اضافی بپردازد. از نظر موقعیت جغرافیایی، این قرارداد مربوط به منطقه کار–اداد است که بخشی از حوزه بیت–ابی–رام در منطقه بیت–دکوری محسوب می‌شده است (Joannès & Lemaire 1996: 52-53). مطالعه اسامی و خدایان ذکر شده در اسناد این منطقه نشان می‌دهد که احتمالاً در منطقه‌ای بین بابل، کیش و اوروک قرار داشته است (Ibid). اهمیت تاریخی این سند در چند جنبه قابل بررسی است: نخست اینکه نشان‌دهنده نظام پیچیده و کارآمد مدیریت املاک شاهی در دوره هخامنشی است. دوم، وجود سلسله مراتب اداری مشخص را نشان می‌دهد. سوم، تداوم سنت‌های اداری بابلی در دوره هخامنشی را تأیید می‌کند و چهارم، استفاده از نظام اندازه‌گیری و قراردادهای استاندارد را نشان می‌دهد (Wunsch 2022: 106-107). با توجه به متن قرارداد از املاک ولیعهد در شهر کار–اداد، تحلیل جامعی از شرایط اجاره‌داری و

میزان محصول می‌توان ارائه داد. در این قرارداد، مقدار ایمیتوی تعیین شده ۱۸ کور خرما است که باید توسط ایدین-بل، پسر بل-اخی-بولیت در کنار راه آبی به باریک-تمش در ماه هشتم سال تحویل داده شود. این میزان ایمیتو در مقایسه با داده‌های موجود از دوره داریوش، در محدوده پایین‌تر از میانگین قرار می‌گیرد، زیرا میانگین پرداخت ایمیتو در این دوره حدود ۴۴ کور و میانه آن ۲۸ کور بوده است (Jursa,2010:431). برای محاسبه مساحت باغ، با توجه به اینکه یورسا متوسط ایمیتو در این دوره ۳۱,۹۷ کور خرما برای هر بور زمین محاسبه کرده است (Ibid)، می‌توان با تقسیم میزان ایمیتو (۱۸ کور) بر این عدد، مساحت تقریبی باغ را محاسبه کرد که حدود ۰,۵۶ بور یا معادل ۰,۷۶ هکتار به دست می‌آید. این مساحت نشان می‌دهد که این باغ در مقایسه با متوسط اندازه باغ‌های خرما در بابل و بورسیپا که معمولاً بین ۱ تا ۲ کور بوده، نسبتاً کوچک است. در خصوص محاسبه دقیق دستمزد اجاره‌کننده (sissinnu)، با توجه به نظام پرداخت رایج در اوروک که برای کار با بیل ۴ کور و برای کار با گاوآهن ۳ کور خرما به ازای هر کور زمین پرداخت می‌شده است (Ibid)، می‌توان دو حالت را در نظر گرفت. از آنجا که مساحت باغ ۰,۵۶ بور محاسبه شده، در صورت استفاده از بیل، دستمزد اجاره‌کننده ۲,۲۴ کور خرما (معادل ۴۰۳,۲ لیتر) و در صورت استفاده از گاوآهن ۱,۶۸ کور خرما خواهد بود. با توجه به اینکه این قرارداد مربوط به یک باغ خرما است و معمولاً در باغات خرما از بیل استفاده می‌شده، محتمل‌ترین میزان درآمد همان ۲,۲۴ کور خرما است. این محاسبه دقیق نشان می‌دهد که اجاره‌کننده در ازای پرداخت ۱۸ کور خرما به عنوان ایمیتو، حدود ۱۲,۴ درصد از کل محصول را به عنوان درآمد دریافت می‌کرده است.

متن شماره J3

متن اکدی

1 30 GUR ZÚ.LUM.MA *i-mit-tu₄* A.ŠÀ
2 *šá* É *re-du-tu šá ina* URU É
3 ^{m}KI-$^{d+}$AG-IGI-*ia šá* ^{giš}BÁN
4 *šá* ^{m}ba-ri-ki-^{d}tam-meš A-*šú šá*
5 ^{m}NUMUN-*ia šá* ŠU^{II} ^{md}*za-ba₄-ba₄*-LUGAL-URÚ
6 ^{lú}GAL É *šá É re-du-tu*
7 ina UGU-ḫi ^{m}*bul-luṭ A-šú šá* $^{md+}$AG-ARHUŠ!-*šu- kun*
8 *ina* ^{iti}APIN ZÚ.LUM.MA *a₄*
9 30 GUR *i-nam-din*
10 *it-ti* 1 GUR *tu-ḫal lìb-bi-lìb-bi*
11 *man-gu-ga* GÚ.UN *šá ḫu-ṣa-bi*
12 *i-nam-din* 1½ GÍN KÙ.BABBAR BABBAR-*ú*
13 *i-nam-din*

14 ^{lu}*mu-kin-nu* ^{m}*ia-di-ḫi*-DINGIR^{meš}
15 A-*šú šá* ^{m}*pa-ni-*$^{d+}$AG-*lu-mur* ^{md}EN!-KÁD <A-*šú šá*>
16 ^{md}EN-TIN-*iṭ* ^{m}IM^{ki}-*al-a A-šú šá*
17 ^{md}IM-LUGAL-URÚ ^{m}*šul-lum-ma-a A-šú šá*
18 ^{md}AG-ARHUS*!-šu-kun* ^{lú}UMBISAG
19 $^{md+}$AG-it-tan-nu A-*šú šá* ^{md}AG-SUR-ZI^{meš}
20 URU É ^{m}KI-$^{d+}$AG-IGI-*ia*
21 ^{iti}DU$_6$ UD 20.KAM MU 21.KAM
22 ^{m}*da-ri-mu-áš šar* LUGAL E^{ki}
23 u KUR.KUR^{meš}

ترجمه فارسی

برآورد ثابت/ارزیابی شده زمین متعلق به املاک ولیعهد واقع در شهر بیت–ایتی–نبو–اینیا، ۳۰ کور خرما است. بولوت، پسر نبو–ایسقی–سوکون از درآمد نخلستان تحت نظارت باریک–تَمش، پسر زِریا، بدهکار است. زمین در اختیار باریک تمش پسر زریا است و بریک تمش هم زیر نظر زابابا شرو–اوصو متولی املاک ولیعهد است. بولوت ۳۰ کور خرما را در ماه هشتم سال تحویل خواهد داد. برای هر کور (خرما)، او ... [بخش ناخوانا] و یک بار هیزم تحویل خواهد داد. او همچنین باید ۱,۵ شقل نقره سفید(مرغوب) بپردازد.

متن شماره متن شماره J3 مربوط به برآورد ثابت ۳۰ کور خرما است، در شهر بیت–ایتی–نبو–اینیا تنظیم شده و تاریخ آن به روز بیستم ماه تشریتو سال ۲۱ داریوش اول می‌رسد (Joannès & Lemaire, 1996: 44-45). میزان نقره درخواستی در این متن ۱,۵ شقل است که نسبت به متن شماره ۲ افزایش نشان می‌دهد. مستأجر این زمین شخصی به نام بولوت پسر نبو–ایسقی–سوکون است که باید محصول را به باریک–تَمِش تحویل دهد (Ibid: 44). نکته قابل توجه این است که برخلاف متن شماره ۲، در این متن به محل دقیق تحویل محصول (کنار راه آبی) اشاره‌ای نشده است وقتی محل تحویل مشخص نیست دو تفسیر امکان پذیر است. اول، اجاره بها را در محل نخلستان تحویل می دهد. دوم، مکان خاصی مثلاً کنار راه آبی عرفاً مشخص بوده است. با توجه به متن قرارداد از املاک ولیعهد در شهر بیت–ایتی–نبو–اینیا، می‌توان محاسبات زیر را انجام داد:برای محاسبه مساحت باغ :با توجه به اینکه ایمیتوی تعیین شده ۳۰ کور خرما است و متوسط ایمیتو دراین دوره ۳۱,۹۷ کور خرما برای هر کور زمین بوده (Jursa,2010:432)، می‌توانیم مساحت باغ را محاسبه کنیم:

$30 \div 31.97 = 0.938$ کور زمین (معادل حدود ۱,۲۷ هکتار)

(sissinnu) برای محاسبه دستمزد اجاره‌کننده

۱.در صورت استفاده از بیل (۴ کور خرما برای هر کور زمین) $0.938 \times 4 = 3.752$: کور خرما (حدود ۶۷۵,۳۶ لیتر).

۲.در صورت استفاده از گاوآهن (۳ کور خرما برای هر کور زمین) $0.938 \times 3 = 2.814$: کور خرما.

از آنجا که این یک باغ خرما است و معمولاً در باغات خرما از بیل استفاده می‌شده، محتمل‌ترین میزان دستمزد همان ۳,۷۵۲ کور خرما است. این مقدار حدود ۱۲,۵ درصد از کل ایمیتو (۳۰ کور) را تشکیل می‌دهد. در مقایسه با قرارداد قبلی، این باغ حدود ۶۷ درصد بزرگتر است (۰,۹۳۸ در مقابل ۰,۵۶ کور) و به تبع آن، میزان ایمیتو (۳۰ در مقابل ۱۸ کور) و دستمزد اجاره‌کننده (۳,۷۵۲ در مقابل ۲,۲۴ کور) نیز به همین نسبت بیشتر است. همچنین میزان نقره پرداختی نیز متناسب با اندازه باغ، بیشتر تعیین شده است (۱,۵ شقل در مقابل ۱ شقل).

متن شماره J4

متن اکدی

1 1 me GUR ZÚ.LUM.MA *i-mit-tu₄ A.ŠÀ šá [É]*
2 *re-du-tu šá ina* URU É ^{lu}*zak-ka šá* ^{giš}[BÁN]
3 ^{m}*ba-ri-ki-*^{d}tam-meš A-*šú šá* ^{m}NUMUN-*ia šá* ŠU^{II}
4 ^{md}*za-ba₄-ba₄-*LUGAL-URÚ ^{Lú}GAL É *šá É re-[du-tu]*
5 *ina* UGU-*ḫi* ^{m}ŠEŠ^{meš}-*iá* A-*šú šá* ^{m}*nar-gi-ia*
6 *ina* ^{iti}APIN ZÚ.LUM.MA *a₄* 1 *me* GUR
7 *ina* ma-ši-ḫu šá 0.1.1.3 GUR *šá* ^{lu}DUMU.LUGAL
8 *ina* UGU-*ḫi me-e* GAL^{meš} *a-na* ^{m}*[ba]-ri-ki- il-*^{t}*tam-meš*
9 *i-nam-din it-ti* 1 GUR tu-ḫal-la lìb-bi-lìb-bi
10 *man-ga-ga* GÚ.UN *šá ḫu-ṣa-bi i-nam-din*
11 1+*en* UDU.NITÁ *šá na-mir-tu₄ i-nam-din*
12 2 GÍN KÙ.BABBAR BABBAR-*ú ḫa-ba á-ḫi-nu*
13 *i-nam-din*
14 ^{lu}*mu-kin-nu* ^{m} *šá-ḫu-ú A-šú šá* ^{md}PA.KU-DII-URÚ
15 ^{m}A-*a A-šú šá* ^{m}UTU-*a-a* ^{m}*ia-di-ḫi-ìl*
16 A-*šú šá* ^{m}*pa-ni-*$^{d+}$AG-*lu-mur* ^{m}*za-bi-da-a*
17 A-*šú šá* ^{m}*nar-gi-ia*
18 ^{lú}UMBISAG $^{md+}$AG-*it-[tan-nu A-šú šá* $^{md+}$AG-SUR-ZI^{meš}]
19 URU É ^{lú}*zak-k[a* ^{iti}DU₆ UD x.KAM]
20 MU 21.KAM ^{m}*da-ri-[ia-a-muš]*
21 LUGAL E^{ki} *u* KUR.KUR^{meš}

ترجمه فارسی

درآمد اجاره‌بهای ارزیابی شده از زمین‌های املاک ولیعهد که در شهر بیت–زکا، عبارت از صد کور خرما (حدود ۱۸،۰۰۰ لیتر) است. اخیا پسر نرگیا از درامد نخلستان تحت نظارت باریک تمش ۱۰۰ کور خرما بدهکار است. زمین در اختیار باریک تمش پسر زریا است و بریک تمش هم زیر نظر زابابا شرو–اوصو متولی املاک ولیعهد است اخیا، ، این صد کور خرما را طبق پیمانه معیار

اندازه گیری ۴۵ لیتری کور ولیعهد، در کنار آبراه بزرگ به باریک–تمش در ماه هشتم سال تحویل خواهد داد. به ازای هر کور خرما، او حصیرهای بافته شده، جوانه‌های نخل، الیاف نخل و یک بار هیزم تحویل خواهد داد. بعلاوه یک گوسفند نر بی‌عیب تحویل خواهد داد. علاوه بر این، او دو شقل نقره سفید برای ... [ناخوانا] خواهد پرداخت.

شاهدان: زاهو، پسر نبو–اوسَلیم؛ اَپلایا، پسر شَمشایا؛

یادیخ–ایل، پسر پان–نبو–لومور؛ زابیدایا، پسر نَرگیا

کاتب: نبو–ایتَنو، [پسر نبو–اِطیر–نَپشاتی]

محل: شهر املاک–ساکایی‌ها

تاریخ: [روز؟ تشریتو] سال ۲۱ داریوش، پادشاه بابل و سرزمین‌ها

مساحت نخلستان مندرج در متن شماره چهار بزرگترین زمین مربوط به قرارداد ایمیتو در این مجموعه است که برآورد ثابت ۱۰۰ کور خرما (حدود ۱۸۰۰۰ لیتر) را تعیین می‌کند. این متن که مربوط به زمینی واقع در شهر بیت–زکا (Wunsch 2022: 106-107) خوانش وونش، یوآنس و لومر خوانش املاک–ساکایی‌ها آمده است (Joannès & Lemaire, 1996: 45-46). بیت–زکا احتمالاً یکی از شهرهای کوچک یا نقاط اداری مهم در منطقه‌ای بود که یهودیان تبعیدی و سایر گروه‌های جابجا شده در آنجا ساکن بودند و تحت نظارت مقامات بابلی محصولات کشاورزی تولید می‌کردند (Wunsch, 2022: 112).

در تحلیل جامع قرارداد اجاره از املاک ولیعهد در شهر بیت–زکا، با ایمیتوی تعیین شده ۱۰۰ کور خرما (معادل ۱۸،۰۰۰ لیتر)، می‌توان به بررسی دقیق ابعاد اقتصادی و اداری این سند پرداخت. با توجه به اینکه متوسط ایمیتو در این دوره ۳۱,۹۷ کور خرما برای هر کور زمین بوده (Jursa,2010:432)، مساحت این باغ حدود ۳,۱۲۸ کور زمین (معادل ۴,۲۲ هکتار) محاسبه می‌شود. این مساحت نشان می‌دهد که این باغ در مقایسه با متوسط اندازه باغ‌های خرما در بابل و بورسیپا که معمولاً بین ۱ تا ۲ کور بوده، بسیار بزرگتر است (Ibid: 372-373).

در خصوص دستمزد اجاره‌کننده (sissinnu)، با توجه به نظام پرداخت رایج در اوروک که برای کار با بیل ۴ کور و برای کار با گاوآهن ۳ کور خرما به ازای هر کور زمین پرداخت می‌شده است (Jursa,2010:431)، دو حالت محاسباتی وجود دارد. در صورت استفاده از بیل، که با توجه به ماهیت باغداری خرما محتمل‌تر است، دستمزد اجاره‌کننده ۱۲,۵۱۲ کور خرما (حدود ۲،۲۵۲,۱۶ لیتر) و در صورت استفاده از گاوآهن ۹,۳۸۴ کور خرما خواهد بود. این میزان دستمزد در مقایسه با میانگین پرداخت‌های ایمیتو در این دوره که حدود ۴۴ کور و میانه آن ۲۸ کور بوده (Ibid)، قابل توجه است.

ارزیاب‌ها از بیت–کوربانو به شهر ولیعهد، کار–آداد، بیت–ایتی–نبو–شافا، شهری در کنار کانال کابارو، و بیت–زکا سفر می‌کردند. کاتب در همه موارد نبو–ایتانو پسر نبو–اتیر–نپساتی است

که بیشترین شاهد تصدیق‌شده در گروه سوم محسوب می‌شود. کاتب دوم، بل–کصیر پسر بل–اوبلیط، و همچنین یدیدایل پسر پان–نبو–لومور، با او سفر می‌کنند و تقریباً در همه ایستگاه‌ها به عنوان شاهد ظاهر می‌شوند. چهار فرد دیگر که از جاهای دیگر در نقش اداری یا رابطه اعتماد با زابابا–شرو–اوصور شناخته شده‌اند، گاهی ظاهر می‌شوند: کرکرایا پسر آداد–شرو–اوصور؛ اپلایا پسر سمسایا؛ صابو پسر نوسکو–ادو–اوصور؛ و زابابا–اریبا پسر زبدیا. آنها هسته تیم اداری را تشکیل می‌دادند و مسئولیت ارزیابی و تحمیل تعهد محصول خرما را بر عهده داشتند – تعهدی که مالکان زمین به نهاد نمایندگی‌شده توسط بستانکار باریک–تمش بدهکار بودند، اما در نهایت به زابابا–شرو–اوصور، مدیر کل جدید املاک ولیعهد، منتقل می‌شد (Wunsch, 2022: 110).

ساختار مدیریتی این املاک نیز قابل توجه است. در هر سه قرارداد، باریک–تمش پسر زریا به عنوان مدیر مستقیم باغ، تحت نظارت زابابا شرو–اوصو، متولی املاک ولیعهد فعالیت می‌کرده که نشان‌دهنده یک نظام مدیریتی منسجم در املاک شاهی است. همچنین، استفاده از پیمانه استاندارد ۴۵ لیتری کور ولیعهد نشان از وجود یک نظام استاندارد اندازه‌گیری در این املاک دارد. حضور تعداد قابل توجه شاهدان و تنظیم قرارداد توسط همان کاتب (نبو–ایتنو، پسر نبو–اطیر–نپشاتی) در هر سه سند، نشان‌دهنده اهمیت جنبه‌های حقوقی و اداری این قراردادها در نظام دیوانسالاری دوره هخامنشی است.

۴. موضوع: قرداد بدهی/ ارزیابی ایمیتو

اسناد مربوط به مالکیت باغ‌ها که در بایگانی‌های خصوصی یافت می‌شود، به دو دسته متمایز تقسیم می‌شود: اسناد مالکیت و قراردادهای ناشی از مدیریت روزمره املاک. اسناد مالکیت عمدتاً شامل قراردادهای فروش، تقسیم ارث و سوابق انتقال جهیزیه و هدایا می‌شود. دسته دوم متنوع‌تر است. و شامل مواردی مانند قراردادهای کشت و رسیدهای خرما و محصولات جانبی باغداری خرما می‌شود (Ibid:173). در این رابطه سازوکارهای مختلفی برای اجاره ممکن بود، برای مثال، مبلغ ثابت (در قراردادهای ana sūti) یا سهم‌بری از محصول. یک شکل خاص از سهم‌بری در نیپور و اور هخامنشی،«اجاره‌داری کشاورزی و مشارکت» (ana errēšūti) بود که آشکارا سهم برابر مشاهده شده است.. شکل رایج پرداخت دیگر که در اسناد بالاتر دیدیم که اجاره بها را قبل از برداشت محصول، کمیسیونی ویژه تعیین می کرد (عمدتاً برای باغ‌های خرما، اما در موارد نادری برای زمین‌های قابل کشت). سپس یک سند بدهی برای مقدار محصول تخمین زده شده (imittu) صادر می‌شد (Petschow,1965:104). ایمیتو (imittu) در دوره بابل نو و اواخر بابلی به معنای «عوارض یا مالیات اجاره» بود که از واژه emedu به معنای «تحمیل کردن» یا «ارزیابی میزان مالیات» مشتق شده است (Petschow,2011:68-73). در این نظام، زمانی که مالک یا صاحب حق (مانند تیولدار، اجاره‌دار کلان یا طلبکاری که زمین را به عنوان وثیقه در اختیار داشت) زمین‌های باغی یا کشاورزی را برای برداشت خرما یا غلات به دیگران واگذار می‌کرد،

نظام ایمیتو اجرا می‌شد. مقامات ویژه‌ای به نام «اِمیدو (emidū) » مسئولیت تعیین میزان بدهی یا اجاره‌بها را بر عهده داشتند (Ibid).

برای مدیریت این نظام مالیاتی، مقامات ویژه‌ای از دو گروه انتخاب می‌شدند: برای املاک خصوصی از میان افراد آزاد و اشراف، و برای معابد از میان کاتبان معبد. وظیفه این مقامات، تعیین سالانه مالیات به صورت محصول بود که شامل خرما و فرآورده‌های جانبی آن، جو، گندم و گاه سایر محصولات می‌شد و از طرف دیگر، پرداخت‌کنندگان این مالیات (مؤدیان ایمیتو) می‌توانستند از هر قشری باشند – از افراد آزاد گرفته (از جمله زنان) تا بردگان. در سوی دیگر، دریافت‌کنندگان مالیات (طلبکاران ایمیتو) شامل سه گروه می‌شدند: مالکان خصوصی (اعم از مالکان اصلی، تیولداران یا سایر صاحبان حق)، دربار، و معابد. در مواردی که چند نفر موظف به پرداخت مالیات بودند، آنها به صورت گروهی و با ضمانت متقابل، مسئولیت پرداخت کل مبلغ ایمیتو را بر عهده می‌گرفتند (Ibid).

بررسی بایگانی‌های تاریخی نشان می‌دهد که بیشتر خانواده‌ها تنها یک تا سه باغ در تملک خود داشتند. با این حال، خانواده‌های ثروتمند گاه صاحب بیش از دوازده قطعه زمین جداگانه بودند. گرچه اندازه دقیق این زمین‌ها معمولاً فقط در اسناد مالکیت ثبت می‌شد – که تعداد کمی از آنها باقی مانده است – اما می‌توان از اسناد بدهی ایمیتو که به وفور یافت می‌شوند، به طور غیرمستقیم به مساحت این باغ‌ها پی برد (Van Driel 1988: 157 Jursa 1995: 149; Da Riva 2002: 116). در قرن ششم، معابد معمولاً قطعات زمینی به مساحت یک تا دو کور را به اجاره می‌دادند، در حالی که باغ‌های خصوصی عموماً کوچک‌تر بودند. به ندرت می‌شد مالیات‌های ایمیتویی بالای شصت کور پیدا کرد، و مالیات‌های بالای ۱۲۰ کور از این هم نادرتر بود. برای تعیین اجاره‌بها در قراردادهای باغداری خرما، روش معمول این بود که ابتدا میزان محصول درختان را تخمین می‌زدند. سپس بر اساس قانون عرفی، سهم مالک را – که به آن ایمیتو می‌گفتند و در شهر اوروک گاهی ایندو –به معنای تحت‌اللفظی «مالیات»– نامیده می‌شد – مشخص می‌کردند (Jursa,2010: 187). ایمیتو شامل بخش اصلی برداشت، یا احتمالاًحتی کل برداشت منهای دستمزد باغبان (sissinnu) می‌شد. علاوه بر این دستمزد، باغبانان معمولاً حق داشتند هر آنچه را که زیر درختان کشت می‌کردند، یا حداقل سهمی از آن را برداشت کنند (Jursa 2004: 179).

۵. زمان قرارداد

اهمیت زمان‌بندی در این قرارداد با هماهنگی دقیق بین تاریخ تنظیم سند و زمان تحویل محصول مشخص می‌شود. قرارداد در ماه تشریتو (ماه هفتم بابلی) سال ۲۱ داریوش تنظیم شده و زمان تحویل محصول در ماه هشتم سال تعیین گردیده است. این برنامه‌ریزی زمانی بسیار هوشمندانه است، زیرا قرارداد درست قبل از فصل برداشت خرما (که معمولاً در ماه‌های شهریور

تا مهر بوده) بسته شده و به طرفین فرصت می‌دهد تا برای برداشت و تحویل محصول آماده شوند. این زمان‌بندی نه تنها با چرخه طبیعی برداشت خرما هماهنگ است، بلکه فرصت کافی برای جمع‌آوری و تدارک محصول را نیز فراهم می‌کند. این دقت در زمان‌بندی جنبه‌های مهم دیگری را نیز آشکار می‌سازد که نشان‌دهنده پیچیدگی و ظرافت نظام اداری هخامنشی است. برداشت در زمان مناسب، کیفیت مطلوب خرما را تضمین می‌کند که برای املاک ولیعهد اهمیت ویژه‌ای داشته است. همچنین، تعیین دقیق زمان تحویل، امکان برنامه‌ریزی برای حمل و نقل، انبارداری و توزیع محصول را فراهم می‌آورد و به مقامات اجازه می‌دهد محاسبات دقیق درآمدها و تعهدات مالیاتی را انجام دهند. نکته قابل توجه دیگر این است که در قرارداد، تحویل محصولات جانبی مانند حصیر، جوانه نخل، الیاف و هیزم نیز ذکر شده که نشان می‌دهد زمان‌بندی باید برای آماده‌سازی همه این محصولات نیز مناسب باشد. این زمان‌بندی دقیق به مقامات امکان نظارت و کنترل بر روند کار را می‌دهد و از اجرای صحیح قرارداد اطمینان حاصل می‌کنند. تمام این جزئیات نشان می‌دهد که نظام اداری هخامنشی با دقت و ظرافت خاصی طراحی شده بود تا تمام جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی و اداری را پوشش دهد.

شماره سند	زمان انعقاد قرارداد	زمان تحویل محصول
J2	دهم تشریتو(ماه هفتم)، سال ۲۱ داریوش شاه.	ماه اَراخسَمنو(ماه هشتم)، سال ۲۱ داریوش شاه
J3	بیستم تشریتو، سال ۲۱ داریوش شاه.	ماه اَراخسَمنو(ماه هشتم)، سال ۲۱ داریوش شاه
J4	[روز(ناخونا)تشریتو] سال ۲۱ داریوش شاه.	ماه اَراخسَمنو(ماه هشتم)، سال ۲۱ داریوش شاه

تحلیل سه قرارداد ایمیتو مربوط به سال ۲۱ داریوش اول از مجموعه موسایف، ابعاد مختلفی از ساختار اداری، اقتصادی و اجتماعی بابل در دوره هخامنشی را آشکار می‌سازد. این اسناد نشان می‌دهند که نظام مدیریت املاک شاهی از یک ساختار سه لایه‌ای پیچیده پیروی می‌کرده که در رأس آن باریک–اتَمِش به عنوان مدیر اجرایی و در میانه زاباba–شَر–اوصور به عنوان سرپرست املاک ولیعهد، و در پایین برداشت کنندگان قرار داشته‌اند. تنوع در حجم قراردادها (از ۱۸ تا ۱۰۰ کور) و افزایش متناسب تعهدات جانبی (از یک تا دو شقل نقره و اضافه شدن یک گوسفند) نشان‌دهنده وجود یک نظام مالیاتی/اجاره‌ای منعطف است که احتمالاً که به مساحت زمین بستگی داشته است. علاوه بر این، ترکیب اسامی بابلی–اکدی، آرامی–یهودی (باریک تمش) (Wunch,2022,456-459) زبان اکدی برای متن اصلی و معیارهای رسمی هخامنشی (مانند پیمانه پسر شاه ولیعهد)، تصویری از یک جامعه چندقومیتی ارائه می‌دهد که در آن سنت‌های محلی با نظام شاهنشاهی درهم آمیخته است. حضور منظم شاهدان در هر سه قرارداد و تکرار برخی نام‌ها مانند یادیخ–ایل نیز نشان‌دهنده وجود یک شبکه اجتماعی منسجم در منطقه است. این اسناد به خوبی نشان می‌دهند که چگونه حکومت هخامنشی توانسته سنت‌های اداری و اقتصادی بابلی را با نیازهای یک شاهنشاهی گسترده و متنوع تطبیق دهد.

از دیدگاه مدیریتی، این نظام قراردادی به مدیران املاک شاهی امکان می‌داده تا نه تنها میزان محصول اصلی، بلکه محصولات جانبی را نیز از پیش تعیین کنند. این امر به همراه تعیین دقیق زمان و مکان تحویل محصول (در کنار راه‌های آبی) و استفاده از معیارهای استاندارد مانند «پیمانه ولیعهد» نشان‌دهنده یک نظام مدیریتی پیشرفته است. ویژگی‌های خاص نخل مانند دائمی بودن، قابل پیش‌بینی بودن نسبی میزان باردهی و امکان محاسبه محصولات جانبی، این محصول را برای نظام قراردادی ایمیتو بسیار مناسب می‌کرده است. از منظر اجتماعی–اقتصادی، وجود تعهدات اضافی مانند پرداخت نقره (از ۱ تا ۲ شقل) و در مواردی گوسفند، همراه با شبکه حمل و نقل آبی برای جابجایی محصول، نشان می‌دهد که این نظام قراردادی فراتر از یک توافق ساده کشاورزی بوده و بخشی از یک نظام پیچیده مدیریت منابع و درآمدهای املاک شاهی، معابد و حتی خانواده‌های ثروتمند را تشکیل می‌داده است.

۶. نتیجه‌گیری

بررسی سه قرارداد ایمیتو از مجموعه موسایف، ابعاد مهمی از نظام مدیریت املاک شاهی در بابل هخامنشی را آشکار می‌سازد. این قراردادها که در سال ۲۱ داریوش یکم (۵۰۱ ق.م) تنظیم شده‌اند، نشان می‌دهند که نظام ایمیتو فراتر از یک نظام ساده برآورد محصول بوده و به عنوان ابزاری کارآمد در مدیریت اقتصادی و برنامه‌ریزی تولید عمل می‌کرده است. ساختار سه‌لایه‌ای مدیریت در این نظام، که شامل متولی املاک ولیعهد، مدیر اجرایی و برداشت‌کنندگان می‌شده، بیانگر پیچیدگی و نظم اداری حاکم بر مدیریت املاک شاهی است. تناسب میان میزان برآورد محصول با مساحت باغ‌ها و تعیین دقیق تعهدات جانبی، نشان‌دهنده وجود معیارهای استاندارد و محاسبات دقیق در این نظام است. همچنین، زمان‌بندی تنظیم قراردادها در ماه تشریتو (شهریور/مهر) و تعیین موعد تحویل محصول در ماه اَراخسَمنو (مهر/آبان)، حاکی از هماهنگی دقیق با چرخه طبیعی تولید خرما است. حضور شاهدان متعدد و استفاده از معیارهای استاندارد مانند «پیمانه ولیعهد» نیز بر جنبه‌های حقوقی و رسمی این قراردادها تأکید دارد. به‌علاوه، ترکیب اسامی بابلی–اکدی و آرامی–یهودی در این اسناد، تصویری از جامعه چندفرهنگی بابل هخامنشی را ارائه می‌دهد که در آن سنت‌های اداری بابلی با نظام مدیریتی هخامنشی تلفیق شده است. این یافته‌ها نشان می‌دهد که نظام ایمیتو نقش مهمی در مدیریت کارآمد منابع کشاورزی و تأمین درآمد برای خزانه شاهی داشته و به عنوان پلی میان سنت‌های محلی و نیازهای شاهنشاهی عمل می‌کرده است.

۷. علائم و نمادها:

^{d} نشانه خدایان(DINGIR)

^{m} نشانه اسامی مردانه

^{Lu} نشانه شغل/عنوان

Meš نشانه = جمع

! علامت اشتباه در متن اصلی

[ ] بخش‌های ناخوانا یا مخدوش

< > افزوده‌های ویراستار امروزی به متن خط میخی

۸. واژگان کلیدی

imittu = ایمیتو (برآورد ثابت)

ZÚ.LUM.MA = خرما

GUR = واحد اندازه‌گیری (کور) برابر با ۱۸۰ لیتر در دورهٔ هخامنشی

É *re-du-tu* = املاک ولیعهد

bīt ridûti = املاک و اقامتگاه ولی عهد، مرکز اداری

^{lu}GAL É = سرپرست املاک

^{Lu}mu-kin-nu = شاهدان

^{lú} UMBISAG = کاتب

۹. منابع

بادامچی، حسین، (۱۳۹۳). اجاره نامهٔ زمین کشاورزی: تحلیل سه سند حقوقی از ایلام باستان به همراه ویرایش متن اکدی. *پژوهش‌های ایرانشناسی*، سال ۲ شماره ۱. صص ۲۱-۳۶.

مالکی لوطکی، حسین، (۱۴۰۴)، *کارکرد معابد در اقتصاد و سیاست هخامنشیان در بابل*، دکتری، به راهنمایی دکتر حسین بادامچی، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

Badamchi, H. (2021), "Lease of agricultural land and sharecropping: a re-examination of CH 45-46", Akkadica 142/1, pp. 43-63.

Badamchi, Hossein (2014). Agricultural Land Lease Contract: Analysis of Three Legal Documents from Ancient Elam with Edition of the Akkadian Text. Iranian Studies Research, Vol. 2, No. 1, pp. 21-36. [In Persian].

Dandamaev, M. A. (1984). Slavery in Babylonia: From Nabopolassar to Alexander the Great (626-331 BC). DeKalb: Northern Illinois University Press.

Joannès, F. (2020). La Babylonie aux VIIe et VIe siècles av. n.è.: approche économique et sociale. Paris: De Boccard.

Joannès, F., & Lemaire, A. (1996). "Trois tablettes cunéiformes à onomastique ouest-sémitique." Revue d'Assyriologie et d'archéologie orientale 90(1): 41-60.

Jursa, M. (1995a). Die Landwirtschaft in Sippar in neubabylonischer Zeit. Vienna: Institut für Orientalistik der Universität Wien.

Jursa, M. (2004). "Accounting in Neo-Babylonian Institutional Archives: Structure, Usage, Implications." In M. Hudson & C. Wunsch (eds.), Creating Economic Order, 145-198. Bethesda: CDL Press.

Jursa, M. (2010). Aspects of the Economic History of Babylonia in the First Millennium BC. Münster: Ugarit-Verlag.

Maleki Loutaki Hossein (2025). The Function of Temples in the Economy and Politics of the Achaemenids in Babylon. PhD Dissertation, supervised by Dr. Hossein Badamchi, University of Tehran, Faculty of Literature and Humanities. [In Persian].

Petschow, H. P. H. (1965). Mittelbabylonische Rechts- und Wirtschaftsurkunden der Hilprecht-Sammlung Jena. Berlin: Akademie-Verlag.

Petschow, H. P. H. (2011). Die mittelbabylonischen Rechts- und Wirtschaftsurkunden der Hilprecht-Sammlung Jena. Wiesbaden: Harrassowitz.

Ries, G. (1976). Die neubabylonischen Bodenpachtformulare. Berlin: J. Schweitzer Verlag.

Stolper, M. W. (1985). Entrepreneurs and Empire: The Murašû Archive, the Murašû Firm, and Persian Rule in Babylonia. Leiden: Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten.

van Driel, G. (1987). "Neo-Babylonian Agriculture." Bulletin on Sumerian Agriculture 4: 121-159.

van Driel, G. (2002). Elusive Silver: In Search of a Role for a Market in an Agrarian Environment. Leiden: Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten.

Waerzeggers, C. (2016). "The Babylonian Chronicles: Classification and Provenance." Journal of Near Eastern Studies 75(2): 231-246.

Wunsch, C. (1993). Die Urkunden des babylonischen Geschäftsmannes Iddin-Marduk. Groningen: Styx.

Wunsch, C. (2022). Judeans by the Waters of Babylon: New Historical Evidence in Cuneiform Sources from Rural Babylonia. Göttingen: Vandenhoeck & Ruprecht.

University of Tehran Prees

Historical Sciences Studies

Online ISSN: 2676-3370

https://jhss.ut.ac.ir/



Population Deportation and Sasanian Economic Transformation: Labor, Trade, and Taxation

Mahsa Mahjoob Shishegari[1], Kolsoum Ghazanfari[2]

1. M.A. Graduate, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: mahsamahjub7@gmail.com

2. Corresponding Author: Associate Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran.Email: k.ghazanfari@ut.ac.ir

Article Info

Article Type:
Research Article

Article History:
10, May, 2025

In Revised Form:
22, May, 2025

Accepted:
25, May, 2025

Published Onlin:
20, September, 2025

Keywords:
Sasanian Empire, population displacement, economy, taxation system, trade, labor force.

Abstract

During the Sasanian period, population movements-including wartime captives and state-organized resettlements-played an important role in shaping the empire's economic development and revenue system. This study examines the relationship between these movements and the economic and fiscal structure of the Sasanian Empire. It seeks to answer the question of how such migrations contributed to changes in the composition of the labor force, the expansion of trade networks, and the consolidation of the Sasanian tax system. The study takes a qualitative approach through the interpretation of historical sources. A wide range of sources is used, including Sasanian inscriptions, Pahlavi texts, Roman-Byzantine, Armenian, and Syriac sources, as well as historiographies from the Islamic period. The evidence suggests that by relocating populations to agricultural, strategic, and commercial regions, the Sasanian state not only secured a labor force for production and trade, but also created favorable conditions for regular taxation, strengthened central authority, and increased economic productivity. These population transfers also contributed to the dynamism of trade routes and the growth of new economic centers. The results indicate that population transfer was one of the Sasanian government's strategic tools for implementing economic policy, managing human resources, and ensuring stable state revenues.

Cite this The Author(s): Mahjoob Shishegari, M., Ghazanfari, K., (2025). Population Deportation and Sasanian Economic Transformation: Labor, Trade, and Taxation: Historical Sciences Studies, Vol.17, No 1, Serial No.39 –Spring- Summer, (245-271)- DOI: 10.22059/jhss.2025.395061.473806

CC BY NC

Publisher: Unversity of Tehran Press

https://jhss.ut.ac.ir/article_104092.html?lang=en

1. Introduction

In the Sasanian period, population relocations—whether through the transfer of war captives or organized governmental migrations—constituted a central policy aimed at advancing economic development, state revenue, and administrative efficiency. These relocations played a decisive role in shaping the economic structure of the empire, particularly in agriculture, urban development, trade, and taxation.

The present study examines how the Sasanian rulers strategically used population movements to consolidate resources, mobilize labor, and expand the tax base, highlighting the direct link between demographic policies and economic growth. By relocating skilled and unskilled populations to areas under royal control, the Sasanians could both cultivate previously underutilized lands and establish new urban centers that functioned as hubs for trade, production, and taxation.

The redistribution of populations facilitated the implementation of agricultural reforms, construction of irrigation networks, roads, and bridges, and the creation of cities such as Gundeshapur, Bishapur, and Weh-Antiyukh-Khosrow. These cities not only served as administrative and military centers but also as sources of fiscal revenue, enabling the central government to increase tax collection efficiency and strengthen economic oversight.

In particular, fertile regions such as the Shushān plain were critical in generating state income. The Sasanians implemented large-scale projects including qanats, dams, and roads, which were carried out using the expertise of relocated populations, including engineers, craftsmen, and other skilled laborers, often drawn from war captives of Roman and other origins. The presence of these specialized labor groups accelerated urbanization and agricultural productivity, directly contributing to higher yields and increased land taxes. Moreover, the strategic settlement of foreign artisans, merchants, and farmers in new cities ensured the emergence of diverse economic activities and strengthened the fiscal foundation of the Sasanian state.

Taxation policies were closely intertwined with these population movements. By concentrating relocated populations in areas under direct royal control, the government could enforce tax regulations more effectively and ensure regular revenue flows. Agricultural and industrial outputs from these settlements not only bolstered the empire's finances but also reinforced the central authority's capacity to maintain economic and political stability. Evidence suggests that Sasanian rulers, particularly in the early period, viewed population transfers as both a means to enhance the tax base and a mechanism to support large-scale economic projects without the prohibitive costs that would have arisen from relying solely on local labor. In certain cases, the administration even imposed higher tax obligations on relocated communities to meet fiscal demands, particularly during periods of military campaigns, demonstrating the direct connection between demographic strategies and state revenue.

Overall, the relocation of populations during the Sasanian era was a multifaceted economic policy designed to optimize labor distribution, enhance agricultural and urban productivity, and increase fiscal income. These measures underscore the central role of population management in Sasanian economic planning and reveal how the state integrated demographic strategies with infrastructural, agricultural, and fiscal policies to consolidate imperial power

and ensure long-term economic sustainability. The study illustrates that population relocation was not merely a political or military tool but a deliberate economic strategy that underpinned the empire's prosperity and administrative cohesion.

پژوهشهای علوم تاریخی

شاپای الکترونیکی:۳۳۷۰-۲۶۷۶

https://jhss.ut.ac.ir

جابه‌جایی‌های جمعیتی و تحولات اقتصادی در دورهٔ ساسانی: نیروی کار، تجارت و نظام مالیاتی

مهسا محجوب شیشه گری[۱]، کلثوم غضنفری[۲]✉

۱.دانش آموخته کارشناسی ارشد گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، تهران، ایران.رایانامه: mahsamahjub7@gmail.com

۲. نویسنده مسئول، دانشیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، تهران، ایران.رایانامه: k.ghazanfari@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۴/۰۲/۲۱

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۴/۰۳/۰۲

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۴/۰۳/۰۵

تاریخ انتشار:
۱۴۰۴/۰۶/۳۰

واژه‌های کلیدی:
شاهنشاهی ساسانی، جابه‌جایی جمعیتی، اقتصاد، نظام مالیاتی، تجارت، نیروی کار.

چکیده

در دورهٔ ساسانی، جابه‌جایی‌های جمعیتی—اعم از اسیران جنگی و کوچ‌های سازمان‌یافتهٔ حکومتی—نقش چشمگیری در تحولات اقتصادی و ساماندهی نظام درآمدی این شاهنشاهی ایفا می‌کرد. پژوهش حاضر با هدف بررسی رابطهٔ این جابه‌جایی‌ها با ساختار اقتصادی و مالی دورهٔ ساسانی انجام شده و به دنبال پاسخ به این پرسش است که جابه‌جایی‌های جمعیتی چگونه موجب تحول در ترکیب نیروی کار، گسترش شبکه‌های تجاری، و انسجام‌بخشی به نظام مالیاتی دولت ساسانی شده‌اند. روش پژوهش، تحلیل کیفی با رویکرد تفسیر منابع تاریخی است. در این راستا از مجموعه‌ای متنوع از منابع از جمله کتیبه‌های عصر ساسانی، متون پهلوی، متون رومی–بیزانسی، ارمنی، سریانی و همچنین تاریخنگاری‌های دورهٔ اسلامی بهره گرفته شده است. بر اساس شواهد دولت ساسانی با کوچاندن جمعیت‌ها به نواحی کشاورزی، راهبردی و تجاری، نه‌تنها نیروی کار لازم برای تولید و بازرگانی را تأمین می‌کرد، بلکه با اسکان هدفمند آنان، زمینه را برای دریافت منظم مالیات، تثبیت قدرت مرکزی و افزایش بهره‌وری اقتصادی فراهم می‌ساخت. این جابه‌جایی‌ها موجب پویایی مسیرهای بازرگانی و رشد مراکز اقتصادی جدید می‌شد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که جابه‌جایی جمعیتی یکی از ابزارهای راهبردی حکومت ساسانی در پیشبرد سیاست های اقتصادی، مدیریت منابع انسانی و تضمین درآمد پایدار برای حکومت بوده است.

استناد: محجوب شیشه گری، مهسا، غضنفری، کلثوم؛(۱۴۰۴). جابه‌جایی‌های جمعیتی و تحولات اقتصادی در دورهٔ ساسانی: نیروی کار، تجارت و نظام مالیاتی: پژوهشهای علوم تاریخی، سال ۱۷، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان، شماره پیاپی ۳۹- (۲۷۱-۲۴۵).

DOI: 10.22059/jhss.2025.395061.473806

CC BY NC

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران

https://jhss.ut.ac.ir/article_104092.html?lang=en

۱.مقدمه

جابه‌جایی جمعیتی همواره به‌عنوان یکی از ابزارهای راهبردی حکومت‌ها در طول تاریخ برای تحقق اهداف سیاسی، نظامی و اقتصادی مورد استفاده قرار گرفته است .شواهد بازمانده از دورهٔ ساسانی نشان از وجود این پدیده در این عصر است که به‌ویژه در پیوند با تحولات اقتصادی و نظام مالیاتی، نقش بسزایی در شکل‌دهی به ساختار قدرت و رونق اقتصادی ایفا کرد. پژوهش حاضر با تمرکز بر دوره ساسانی، به بررسی جابه‌جایی‌های جمعیتی این عصر و تأثیرات آن می‌پردازد. منابع تاریخی، به‌ویژه متون اسلامی، رومی، ارمنی و سریانی، گزارش‌هایی درباره انتقال گروه‌هایی از مردم به دست پادشاهان ساسانی مانند شاپور یکم و خسرو انوشیروان ارائه کرده‌اند. این نقل و انتقالات، که گاه در قالب تبعید، اسارت یا کوچ اجباری صورت می‌گرفت، بخشی از سیاست‌های نظامی یا امنیتی حکومت به نظر می‌رسند. اما پرسشی که در این میان مطرح می‌شود آن است که آیا این جابه‌جایی‌ها تنها در خدمت اهداف سیاسی و نظامی بودند، یا انگیزه‌های اقتصادی نیز در شکل‌گیری و جهت‌دهی به این سیاست‌ها نقش داشته‌اند؟

با توجه به جایگاه حکومت ساسانی در مدیریت منابع و سامان‌دهی نواحی مختلف، بررسی امکان بهره‌گیری از نیروی انسانی منتقل‌شده در حوزه‌هایی چون کشاورزی، صنعت، تجارت، می‌تواند چشم‌انداز تازه‌ای از سیاست‌های جمعیتی حکومت ساسانی ارائه دهد.

مدخل «کوچ اجباری» نوشته علیرضا شاهپور شهبازی و کتنهوفن در دانشنامه ایرانیکا (Kettenhofen& Shahbazi,1994)، به‌طور مختصر به تبعیدها و کوچ‌های اجباری در چهار دوره تاریخی، از جمله عصر اشکانی و ساسانی، می‌پردازد. در بخش مربوط به ساسانیان، با استناد به منابع اسلامی، رومی، ارمنی و سریانی، به طور کلی به جابه‌جایی‌ها اشاره شده است. با توجه به ماهیت توصیفی مدخل‌های دانشنامه‌ای این نوشته تحلیلی از، پیامدهای اقتصادی این جابه‌جایی‌ها ارائه نمی‌دهد. پژوهش حاضر با پر کردن خلأهای موجود در تحلیل‌های اقتصادی مرتبط با این پدیده، گامی به سوی درک بیشتر از پیچیدگی‌های نظام حکمرانی ساسانیان بر می‌دارد. در کتاب *روم و ایران در دوران متأخر باستان* نوشته دیگناس و وینتر (Dignas & Winter, 2007)به بررسی مناسبات ایران و روم از قرن سوم تا هفتم میلادی پرداخته شده است. فصل نهم کتاب به تبادل اطلاعات میان شرق و غرب اختصاص دارد و در بخشی از آن، به‌طور مختصر به اخراج و اسکان رومیان در ایران اشاره شده است. هر چند در این اثر داده‌های مفیدی ارائه شده، اما بیشتر بر ابعاد سیاسی جابه‌جایی تمرکز دارد و به پیامدهای اقتصادی آنها نمی‌پردازد. وجه تمایز، پژوهش حاضر با کتاب یادشده این است که با رویکردی اقتصادی، به بررسی مستقل پیامدهای مالی و ساختاری جابه‌جایی‌های جمعیتی در دوره ساسانی می‌پردازد. محمودآبادی و همکاران (۱۳۹۰) در پژوهشی به بررسی نقش و تأثیرگذاری گروه‌های تبعیدی و جابه‌جاشده در عصر ساسانیان پرداخته‌اند. تمرکز این تحقیق بیشتر بر دوره‌های شاپور یکم، شاپور ذوالأکتاف و

خسرو انوشیروان است و نویسندگان تلاش کرده‌اند نقش گروه‌های تبعیدی را عمدتا در عمران، آبادانی و هنر مورد توجه قرار داده است.

۲.روند جابه‌جایی‌های جمعیتی

اردشیر بابکان، بنیان‌گذار سلسله ساسانی، در روند تثبیت و گسترش حکومت خود، به ساخت شهرهای متعدد مبادرت ورزید که بسیاری از آن‌ها به نام او منسوب‌اند. بر اساس گزارش منابعی مانند طبری و حمزه اصفهانی، حدود هشت تا ده شهر با نام اردشیر پیوند دارند که از آن جمله می‌توان به اردشیر خوره (فیروزآباد)، رام اردشیر، به اردشیر و بُذاردشیر اشاره کرد (طبری،۱۳۸۷: ۴۱/۲؛ حمزه اصفهانی،۱۹۶۱: ۳۷-۳۸). اگرچه منابع اشاره مستقیمی به انتقال‌های جمعیتی گسترده در این دوره ندارند، اما برخی شواهد پراکنده، به‌ویژه در گزارش یاقوت حموی، حاکی از نوعی جابه‌جایی جمعیت است؛ از جمله انتقال قبیله أزد به عمان برای تقویت نیروی دریایی ارتش ساسانی (۱۹۹۵: ۱۲۲/۵). همچنین، فردوسی از پرجمعیت شدن خوزیان در عصر اردشیر سخن گفته که می‌تواند نشانه‌ای از مهاجرت یا انتقال جمعیت به این منطقه باشد (ج۶: ابیات ۶۳۵-۶۳۷). در کنار این‌ها، پیروزی‌های نظامی اردشیر، به‌ویژه پس از شکست آخرین شاه اشکانی، موجب تحرکات جمعیتی و مهاجرت‌هایی شد که عمدتاً در نواحی میان‌رودان و جنوب عراق رخ داد. از جمله، مهاجرت گروهی از تنوخیان به شام و مرزهای روم را می‌توان ناشی از ناپایداری سیاسی و تغییر قدرت دانست (طبری، ۱۳۸۷: ۴۲/۲، حمزه اصفهانی، ۱۹۶۱: ۷۴، یعقوبی، ۱/ ۲۰۶، مسعودی، ۱۴۰۹: ۱۰۲/۲)

در پی فتوحات شاپور یکم ساسانی در نبردهای سه‌گانه با رومیان، موج گسترده‌ای از جابه‌جایی‌های جمعیتی رخ داد (نک. فرای، ۱۳۹۶: ۴۷۷). شاپور در کتیبه‌ای که بر دیوار کعبه زردشت در نقش‌رستم[1] (۱) به یادگار گذاشته بیان می‌کند، اگرچه قیصر والریان با سپاهی هفتاد هزار نفری به مقابله با وی پرداخت لیکن به هزیمت سختی دچار آمد و به همراه رئیس گارد، سناتورها و افسرانش اسیر و به پارس فرستاده شد(عریان،۱۳۹۲: ۴۸؛ Springling,1953:16). نه‌تنها والریانوس و سران قشونش بلکه تعداد قابل ملاحظه‌ای اسیر رومی (انیرانی) از ۳۶ استان سوری به مناطق داخلی ایران‌شهر کوچ داده شد و در پارس، پارت، خوزستان و آسورستان و شهرهایی که اردشیر بابکان برآورده بود، ساکن شدند(Henning,1939: 833-834) زوسیموس در کتاب *تاریخ قیصران روم* از حمله شاپور به انطاکیه خبر می‌دهد و ضمن آن بیان می‌کند که سپاهیان شاپور ساکنان آن منطقه را از دم تیغ گذراند و باقی‌مانده ساکنان را اسیر کرد و با خود برد(Zosimus, 1814:16) . همچنین اوتیخویس (سعید ابن بطریق) مورخ مسیحی از اسارت اهالی شهر نصیبین یاد کرده است (سعید بن بطریق، ۱۹۰۵: ۱۰۹-۱۱۰). زونارس مورخ بیزانسی آورده که اسیران شاپور یکم در مسیر خود از انطاکیه، شهرهای کیلیکیه و قیصریه در کاپادوکیه فقط اندک غذایی می‌خوردند و مانند

1 . ŠKZ

حیوانات به هر جا آب بود رانده می‌شدند و تنها اجازه داشتند یک بار در روز آب بنوشند تا مجبور نباشند برای اسیران آب به همراه ببرند(Zonaras, 2009:15-23).

در *رویدادنامه سعرت* بیان شده، هنگامی‌که شاپور به روم تاخت اسیران بی‌شماری به همراه برد و آنان را در عراق، خوزستان و پارس و شهرهایی که اردشیر، پدرش، بنیاد نهاده بود، استقرار داد. همچنین در اثر مذکور آمده است که سه شهر جدید به نام‌های شاد شاپور، دیر محراق (دیما) [1] در میشان، و گندی شاپور در خوزستان بنیان نهاده شد و بخشی از اسیران در این سه شهر مستقر شدند(Wood,2013:91-92, Dignas & Winter, 2007:25). انتقال اسرا به شهر گندی‌شاپور مورد تأیید منابع دورهٔ اسلامی نیز می‌باشد(طبری، ۱۳۸۷: ۴۷/۲، یعقوبی،۱/ ۱۵۹، دینوری: ۱۳۶۸: ۳۶، ثعالبی، ۱۳۸۵: ۲۳۵، فردوسی، ج ۶، ابیات، ۸۹-۹۰، ۲۴۸). شهر دیگر بیشاپور یا بَی‌شاهپوهر [2] «[شهر] خداوندگار شاهپور» بود که بنا بر متن *شهرستان‌های ایرانشهر* «وِه شاهپور» در فارس (کازرون امروزی) ملک دیگری بود که اسیران رومی را در آن به کار واداشته و جای دادند(شهرستان‌های ایرانشهر، ۱۳۸۸: بند ۴۳، گیرشمن، ۱۳۷۸: ۲۸۷-۲۸۹؛ Keall, 1990:25).

با آغاز سلطنت شاپور دوم و جنگ‌های مکرر با اعراب، سیاست‌های جا به جایی جمعیتی دوباره فعال شد. تقریباً همه مورخان دوره اسلامی هم‌سخن هستند که در دورهٔ هرمزد دوم و خردسالی شاپور، اعراب مجاور سرحدات ایران از ضعف کشور استفاده کرده و به غرب و جنوب غربی ایران‌شهر تاخته و آن مناطق را مورد دستبرد و غارت گسترده قرار دادند. اینان گروه‌هایی از اعراب بحرین، عبدالقیس (۱)و عرب کاظمه (۲) بودند که به اردشیر خوره و سواحل خلیج‌فارس وارد شده و آن مناطق را چپاول کردند (دینوری، ۱۳۶۸: ۴۸، طبری،۱۳۸۷: ۵۵/۲، مسعودی ۱۴۰۹: ج۱: ۲۷۰-۲۸۹، ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۱۲۱، ابن اثیر۱/ ۳۹۳، یعقوبی،۱۳۸۵: ۱/ ۱۶۲، گردیزی، ۱۳۶۳: ۷۱). *بندهشن* نیز حملات این اعراب را به حواشی رود کارون تأیید می‌کند(فصل۱۸، بند ۲۱۵). گروه دیگر از اعراب که سرحدات ایران‌شهر را مورد تهدید قرار داده بودند، ایاد نام داشتند، این قبیله بر حسب روایات عربی، پیش از این در تهامه می‌زیسته‌اند ولی به سبب کشمکشی که میان آنها با قبیله رَبیعه و مَضَر روی داد از تهامه به سرزمین‌های مجاور مرزهای ایران حرکت کرده و در نزدیکی حیره منزل یافتند گویا این گروه بر قسمتی از حیره هجوم برده و توانسته بودند بر آن مسلط شوند(مسعودی، ۱۴۰۹، ۱/ ۲۸۴؛ کحاله، ۱۴۱۴: ۵۳/۱؛ محمدی ملایری، ۱۳۸۱: ۲۰۸/۱). در این زمان بخش بزرگی از میان‌رودان و ثغور غربی آبادان به زیر کشت رفته بود و به همین سبب هم کرانه‌های باختری ایران‌شهر برای اعراب بدوی شام و شمال عربستان که تهیدست و محتاج به غلّه بودند، فراخ نعمت و طعمه چشمگیر بود (آذرنوش، ۱۳۷۴: ۹). حملات این اقوام خطوط بازرگانی ایران و هند را که اردشیر و شاپور استوار نموده بودند به خطر انداخت(دریایی: ۱۳۹۰: ۵۰۳-۵۰۴). به همین سبب شاپور در نخستین اقدام در

1 .Dayr Mek̲rāq
2. Bay-Šāpūr

صدد مقابله با آنان برآمد و با استفاده از ناوگانی به اعراب احساء (۳) هجوم برد و بسیاری از آنان را از دم تیغ گذرانید. وی احشام و اغنام عرب‌ها را گرفت و به هر چاهی که گذشت آن را پر نمود و بسیاری از آنان را به اسارت گرفت(طبری،۱۳۸۷: ۵۶/۲، ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۹۱). در نتیجه حملات شاپور، شماری از قبایل عرب از جمله إیاد از میان‌رودان به غرب و سرزمین‌های متعلق به روم شرقی مهاجرت کردند و در آن مناطق ساکن شدند (پیگولاسکایا، ۱۳۷۲: ۸۳) و شماری دیگر از شاپور زینهار خواسته و شاپور با آنها سازش نمود و اسرا و جماعتی را که از اینان باقی‌مانده بود در مناطقی سکنی داد (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۱۹۱). گروهی از بنی تغلب را در دارزین (۴) مستقر کرد و بنی عبدالقیس و جمعی از قبایل تمیم را در هجر اسکان داد و بنی بکربن وائل را به کرمان برد که بکرأبان نام گرفتند و بنی حنظله را به رملیّه (۵) اهواز برد. گروهی را نیز در توج (۶) اسکان داد و اعراب را مجبور کرد تا در سرزمین سواد شهری ساختند و آن را «بزرگ شاپور» (۷) نامید(ثعالبی،۱۳۸۵: ۲۵۲، طبری، ۱۳۸۷:۵۷، ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۲/ ۲۹۴، ابن بلخی، ۱۳۸۷: ۱۹۱-۱۹۲) و بنا بر گفته ثعالبی رؤسای اعراب را در «پیروز شاپور» مستقر کرد(همان).

گزارش‌های موجود دیگر در مورد اسکان‌های اجباری دوره شاپور به جنگ‌های گسترده وی با رومیان مربوط می‌شود. (۸) از گزارش آمیانوس مارسلینوس پی می‌بریم که در پی حملات متعدد شاهنشاه ساسانی به میان‌رودان، علاوه بر آنکه شمار بسیاری از ساکنان شهرها و دژها به هلاکت رسیدند، تعداد کثیری از مردمان از مناطق بیت زبدی(Ammianus Marcellinus, 1887: 20.7.15)،[1] دژ بوسان (رمان)(Ibid,18.10.2)[2] زیاتا (ازگیل)(Ibid,19.6.2) [3]،آمیدا(Ibid,19.9.2) ، سنجار (Ibid, 20 6.7-8)[4] به اسیری گرفته شدند. آمیانوس می‌گوید پس از تسخیر استحکامات زیاتا هزاران نفر زن و مرد که بدان‌جا پناه برده بودند، به بردگی گرفته شدند اما اشاره‌ای به مکان انتقال آنها نمی‌کند(*Ibid*,19.6.1-3). همچنین در محاصره سنجار تعداد کمی از اهالی شهر کشته شدند و باقی به اسارت گرفته شده و به دورترین مناطق ایران فرستاده شدند(Ibid,20.6.7-8) . یعقوب ادسایی اطلاع می‌دهد شاپور از نصیبین و از تمام سرزمین‌های میان دو رود اسیر گرفته و با خویشتن برد(Brooks,1899:310). او نیز اشاره‌ای به مناطقی که اسرا بدانجا منتقل شدند، نمی‌کند. در *شهادت نامهٔ اسیران بیت‌زبدی* تعداد اسرای این دژ ۹۰۰۰ نفر اعلام شده است(باوندپور، ۱۳۸۹:۱۳۶۰). در کتاب سوزمنوس به ۲۵۰ تن از روحانیون مسیحی اسیر شده از بیت زبدی اشاره رفته(Sozomen,1855:1,XIII). با توجه به این گزارش‌ها تعداد اسرا باید زیاد بوده باشد. تئوفیلاکت از انتقال اسرای آمد به دژی به نام گیلیگردون[5] در ناحیه‌ای موسوم به بیضاء در

1 .Bēṯ Zaḇdai
2. Reman/Busan
3.Ziata/Eğil
4. Singara/Senjār
5. Giligerdon

نزدیکی گندی‌شاپور خبر می‌دهد که موفق به کشتن نگهبان دژ و فرار شدند و به خاک روم بازگشتند(۱۳۹۷: ۱۵۱-۱۵۲).

داده‌های بیشتر پیرامون مکان‌هایی را که اسرا بدان‌جا منتقل شدند، باید در آثار مورخان دورهٔ اسلامی جست. طبری از انتقال اسرا به ایران-خوره- شاپور، شهر جدیدی که شاپور به جای شهر شوش ساخته بود و ایران- شهر- شاپور اطلاع می‌دهد (طبری،۱۳۸۷: ۵۸/۲، حمزه اصفهانی، ۱۹۶۱: ۶۱). حمزه از جابه‌جایی آنان به شهری به نام حدیثه که به گفته یاقوت در چند فرسخی انبار است خبر می‌دهد(حمزه اصفهانی، *همان*:۴۲، یاقوت: ۱۹۹۵: ۲۳۰/۲). ثعالبی از انتقال اسرای آمد، سنجار و طوانه به شوش و شوشتر خبر می‌دهد (۱۳۸۵: ۲۵۲). مسعودی نیز از این دو شهر به‌عنوان محل اسکان اسرا نام برده است(۱۴۰۹: ۲۸۴/۱).

خبر دیگر پیرامون انتقال مردم که در تواریخ مدام تکرار می‌شود خبر کوچ مردم نصیبین است. مردم نصیبین پس از سقوط این شهر و تسلیم آن به شاپور (۳۶۳م) به اطراف و اکناف مهاجرت کردند و پناه جستند(ابن خلدون،۱۹۸۸، ۲/ ۲۵۴، ابن عبری، ۱۹۹۲: ۸۲-۸۳). آمیانوس این واقعه را با جزئیات توصیف کرده است:

«بینسس[1] یکی از برجستگان پارسی بنا بر دستور شاهنشاه از یوویانوس[2] خواست که به وعده خویش عمل نماید، او با اجازه امپراتور به شهر نصیبین وارد شد و با برافراشتن بیرق کشور خویش مهاجرت اسف‌بار از محل زندگی خویش را به مردمان ساکن آنجا اعلام کرد. بی‌درنگ به سکنه حکم شد منازل خویش را تخلیه نمایند و بروند. اهالی به دلیل استیصال دست به دامان امپراتور شده و تمنا کردند که مجبور به عزیمت از خانه‌های خویش نشوند. اظهار نمودند خودشان بدون استفاده از منابع عمومی، برای تهیه تدارکات و سربازخانه، از شهر خویش با اعتماد کامل حفظ و حراست خواهند کرد هم اشراف و هم عامه مردم در این تضرع مشارکت داشتند اما سخنان و تضرع آنان بی فایده بود. یوویانوس حکم داد ظرف سه روز تمام سکنه باید از شهر خارج شوند و مردانی مأمور تخلیه شهر شدند و امر شد اگر شخصی در انجام این امر تعلل ورزد به قتل رسد ... جاده‌ها آکنده از جمعیت بود و هرکس جهتی را پیش گرفت و رفت. یک عده چشم از قسمت اعظم اسباب و اثاثیه خود پوشیده و فقط آن چیز را که توان حملش را داشتند به همراه خود برداشتند و مابقی به دلیل فقدان وسائل نقلیه بر جای ماند» (Ammianus Marcellinus, 1877:25.9.1-5)

مالالاس دراین‌رابطه می‌گوید یوویانوس پس از بستن قرارداد صلح با شاپور، نصیبین، سنجار و شهرهای دیگری را به ایرانیان واگذار کرد و حصار شهر آمد را محکم کرد و ساکنان نصیبین را در آنجا سکنی داد و حتّی این شهر را نصیبین نامید(Malalas, VIII-XVIII ,1940,13,1-2).

1. Bineses
2.Jovian

زوسیموس نیز از مهاجرت مردم نصیبین به آمد و دیگر شهرها خبر می‌دهد(Zosimus, 1814:92). گفته می‌شود شاپور پس از این، ۱۲۰۰۰ نفر از خاندان‌های خوب پارس و اسپهان را به نصیبین انتقال داد و در آنجا مستقر کرد (طبری، ۱۳۸۷: ۶۰/۲، دینوری، ۱۳۶۸: ۵۰، ابن اثیر: ۱۳۸۵: ۳۹۵/۱). نولدکه معتقد است اگرچه این رقم مبالغه‌آمیز است ولی وضع مردم نصیبین در زمان‌های بعدی حاکی از وجود عدهٔ زیادی ایرانی خالص در آنجاست و از سوی دیگر بی‌علت نیست که ایرانیان من‌جمله *شاهنامه* از جنگ‌های بیست و پنج ساله با روم، تنها فتح مجدد نصیبین را در خاطر داشته‌اند (نولدکه، ۱۳۷۸: ۹۴).

گزارش‌های بعدی مربوط می‌شود به ارمنستان، ماجرا از این قرار بود که در ۳۰۱م. مقارن با پادشاهی تیرداد سوم (۳۳۰-۲۸۸)، مسیحیت به‌عنوان مذهب رسمی حکومت، در ارمنستان مورد پذیرش قرار گرفت. از سوی دیگر در ۳۱۳م به موجب فرمان میلان کنستانتین مسیحیت را به‌عنوان دین رسمی یا آزاد در امپراتوری روم به رسمیت شناخت. اشتراک دین در ارمنستان و روم، منازعه ایران و روم را شدت بخشید، به همین سبب کوششی برای زردشتی کردن ارمنستان از سوی شاپور دوم صورت گرفت (لانگ، ۱۳۸۹: ۶۳۰/۳-۶۳۲). همچنین پس از پیمان صلح شاپور دوم و یوویانوس (۹) ارمنستان و گرجستان تحت نفوذ دولت ساسانی قرار گرفت و رومیان متعهد شدند که تحت هیچ شرایطی از ارمنستان حمایت نکنند، در پی این پیمان، آرشاک دوم[1] (۳۵۰-۳۶۷) پادشاه ارمنستان را که -در لشکرکشی یولیانوس علیه شاپور جانب رومیان را گرفته بود - اسیر و در دژ فراموشی (آنهوش) در خوزستان زندانی شد. شاپور دوم در ۳۶۲م. به شهرهای ارمنستان تاخت و به هرکجا رسید ویرانی بسیار نمود (موسی خورنی، ۱۳۸۰: ۳۴/۴-۳۵، کریستن‌سن،۱۳۹۰: ۱۷۳، پاسدرماجیان، ۱۳۶۶: ۱۲۵-۱۲۶). پاوستوس بوزند، مورخ ارمنی ضمن شرح این لشکرکشی‌ها از اسرای شهرهای ارمنستان خبر می‌دهد. در این تهاجمات شهر آرتاشاد[2] ویران گردید و از آن ۹۰۰۰ خانوار یهودی و ۴۰۰۰ خانوار ارمنی به اسارت گرفته شدند(*P*'awstos Buzand,1989:4/55). پاوستوس درباره تسخیر این شهر داستان جالب توجهی نقل کرده است:

«آنها[ایرانیان] اسیران گرفته شده از شهرها را در یک مکان جمع کردند و از روی پل عبور دادند. سپس شروع به شمردن اسیران نموده و آنان را در گروه‌هایی دسته‌بندی کردند. فرمانده سپاه ایران به زویت[3] کشیش شهر آرتاشاد رو کرده و گفت: صف اسیران را رها کن و به هر کجا دوست داری برو. اما کشیش زویت با این امر مخالفت کرد و گفت: هرکجا که گله را می‌برید می‌بایست چوپان را هم ببرید. زیرا برای چوپان ناشدنی است که گله خود را رها کند بلکه می‌بایست جانش را نیز برای گوسفندانش بگذارد» (*Ibid*)

1 . Aršak II
2.Artašat
3 . Zuit

به جز آرتاشاد، از شهر واغارشاپاد[1] ۱۹۰۰۰ خانوار، از شهر یروانداشاد[2] ۲۰۰۰۰خانوار ارمنی و ۳۰۰۰۰ خانوار یهودی، از زارهاوان[3] در باگروند ۵۰۰۰ ارمنی و ۸۰۰۰خانوار یهودی، از زاریشاد[4] ۱۴۰۰۰ خانوار یهودی ۱۰۰۰۰خانوار ارمنی، از وان[5] ۵۰۰۰ خانوار ارمنی و ۱۸۰۰۰ خانوار یهودی، از ناکسچاوان[6] ۲۰۰۰ خانوار ارمنی و ۱۶۰۰۰ خانوار یهودی، اسیر گرفته شد. اگرچه این اعداد مبالغه‌آمیز است اما نشان دهنده تعداد زیاد جمعیت جابه جا شده است. (شکل ۱) همچنین بنا به گزارش منابع تعداد زیادی از جمعیت شهرهای ارمنستان نیز قتل عام شدند که به نظر خالی از اغراق نیست. آمده که دستور داده شد تا تمام مردان بالغ شهر زارهاوان در زیر پای فیلان لگد مال شوند و زنان و کودکان را به زیر تیغه‌های خرمن‌کوب‌ها انداخته شود و امر شد پسران جوان را خواجه کرده و به کشور ایران بفرستند(Ibid, 4/58). به گفته پاوستوس، بخشی از اسرا را در آسورستان و خوزستان(Ibid, 4/55) و به گفته موسی خورنی بخشی را که دین یهود (۱۰) داشتند در اسپهان سکنی دادند(۱۳۸۰: ۳/ ۳۵).

در دوره‌های بعدی به دلیل کمبود زمین، تمایل چندانی برای سکنای اسرا و مغلوبان در مناطق تحت امر ساسانیان وجود نداشت. از سوی دیگر، شاهان ساسانی موفق به حل چالش‌های به وجود آمده ناشی از انتقال گسترده اقوام و گروه‌های گوناگون و گاهی متضاد به مناطق داخلی، نشده بودند. در ۵۰۳ م. قباد با حمایت نیروهای هفتالی به ارمنستان حمله برد و موفق به تصرف تئودوسیوپولیس[7] شد(شیپمان، ۱۳۹۰: ۵۵؛ Greatrex: 2002 -63). از آن موضع لشکریان ایران به بین‌النهرین شمالی رهسپار شدند و توانستند پس از محاصره‌ای طولانی آمد را به تصرف درآورند. بنا بر سخن زکریا سخنور و میکائیل سریانی اگرچه قباد با ساکنان شهر تئودوسیوپولیس با مهربانی و عطوفت رفتار کرد اما فرمانده شهر که کنستانتین نام داشت به اسارت درآمد و تبعید شد(Hamilton, 1899: 7/3, Chabot, 1910:2/9-7). بنا بر *رویدادنامه یوشع ستون نشین* در جریان این حملات عده کثیری از مردم تئودوسیوپولیس و آمد اسیر گشتند به جز افراد مسن و ناتوان و کسانی که خود را پنهان کرده بودند. رویدادنامه مذکور تعداد اسرایی را که از دروازه شمالی آمد خارج شدند، بیش از ۸۰۰۰۰ نفر نوشته است(Wrigh1882: 48/5). یعقوب ادسایی این رقم را تعداد کشته شدگان نوشته است(Brooks,1899: 317). زکریا راتور اگرچه آگاهی درباره تعداد جمعیت جابه جا شده نمی‌دهد اما از انتقال شمار بسیار زیادی از اشراف و پیشه‌وران به همراه طلا، نقره، پارچه، مجسمه‌های رُخام و هرآن چیز ارزشمند دیگر به ایران خبر

1.Vałaršapat
2. Eruandašat
3. Zarehawan
4.Zarišat
5.Van
6 .Naxčavan
7 .Theodosioupolis

داده(Hamilton,1899:7-4). لاند مورخ دیگر، در کتاب *قصص سریانی* از اخراج اسرای آمد خبر می‌دهد (نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۷۵). در جای دیگر *رویدادنامه یوشع*، به تهاجم متحد ساسانیان، نعمان دوم، پادشاه لخمی به ادسا و حرّان اشاره شده است؛ اگرچه محاصره مذکور ناموفق بود اما از روستاهای ادسا در مجموع ۱۸۰۰۰ نفر به اسارت گرفته شدند(Wrigh, 1882: 52). انتقال اسرا از شهر مارتیروپلیس[1] (میافارقین) تنها در گزارش مورخان دورهٔ اسلامی آمده است (ثعالبی، ۱۳۸۵: ۲۸۵؛ دینوری، ۱۳۶۸: ۶۶).

گزارش‌های کوتاهی از انتقال جماعات در سال‌های پایانی حکومت قباد نیز به چشم می‌خورد. در آخرین سال سلطنت قباد، منذر سوم، شاه لخمی به دستور وی به بیزانس حمله کرد علت این حملات به گفته زکریا راتور این بود که قباد هر از چندگاهی به بهانه دریافت پول برای تعمیر استحکامات دربند قفقاز، اعراب تحت نفوذ خود را به تاخت و تاز در مناطق رومی گسیل می‌داشت که این حملات غنایم و اسرای زیادی را نصیب ساسانیان می‌کرد، پس از حمله لخمیان به حَمص، آپاما و انطاکیه تعدادی از ساکنین این مناطق بیرون رانده شدند (Hamilton,1899:/3)

در منابع دوره اسلامی بنیان شهرهای متعددی به قباد منسوب است که به‌احتمال اسرای منتقل شده در آنها اسکان یافتند. طبری از بنیاد «ایران–آسان–کرد–کواد» در خوزستان و «کواد–خوره» در پارس خبر داده. حمزه از ساخت چهار شهر که با نام قباد، پیوند یافته، خبر می‌دهد. نخست شهری به نام «ایران–شاد–کواد» در میان حلوان و شهر زور، دوم شهر دیگری به نام «آباد–کواد» در میان جرجان و ابرشهر و شهری در جانب موصل به نام «خابور–کواد» و در آخر شهری در سواد به نام «ایزد– قباد»(۱۹۶۱: ۴۴). در آثار مورخان اسلامی تنها یک شهر به محل اسکان اُسرای آمد مشهور شده و آن هم شهری است در سرحد پارس و اهواز که طبری آن را «رام–کواد»(طبری،۱۳۷۸: ۹۴/۲) و دینوری و حمزه به ترتیب « اَبَرقباد» و «به–از–آمد–کواد» گفته‌اند (دینوری، ۱۳۶۸: ۶۶ حمزه اصفهانی، *همان*: ۴۵). گویی برخی از اسرا نیز به سبب دلسوزی قباد توانستند به موطن خود بازگردند، اما قباد در انظار وانمود کرد، خودشان فرار کرده‌اند. گفته شده رفتار قباد با این اسرا جوانمردانه و متناسب با عدل و داد شاهانه بود
(Procopius, 1914: 1-2, 1.7.25-27; Zachariah of Mitylene,7-5).

جابه‌جایی‌های جمعیتی در زمان انوشیروان از حیث گستردگی و تنوع قومی گروه‌های منتقل شده یادآور دوران شاپور یکم و شاپور دوم است. نخستین اقدام خسرو در این مورد به جنگ‌های او با بیزانس مربوط می‌شود؛ رخداد چنین بود که سفیران گُت‌های شرقی، اهالی ارمنستان، لازیکا[2] و عربان وی را تشجیع به تهاجم علیه بیزانس می‌کردند و سرانجام به هنگامی‌که این مملکت درگیر جنگ با گُت‌ها در غرب بود خسرو فرصت را غنیمت شمرده و به سوریه حمله‌ور

1. Martyropolis
2 . Lazika(Colchis)

شد. در بهار ۵۴۰م. انوشیروان به سمت انطاکیه حرکت کرد شهر به دلیل زمین‌لرزه‌های پی‌درپی ۶-۵۲۵م. ضعیف شده و به همین سبب نتوانست مدت طولانی مقاومت کند و تسخیر شد (شیپمان،۱۳۹۰: ۶۰-۶۱). انطاکیه نه تنها تبدیل به ویرانه شد بلکه غارت و چپاول گردید و هر چیز ارزشمند در آن از جمله طلا و جواهرات، ستون‌های رخام و اقسام موزاییک و شیشه به تاراج رفت(مسعودی،۱۴۰۹: ۲۹۱/۱، Ephesus, 1860: 6.4-5; Michael the Syrian, 9.4; Procopius,1914: 2,9,16: 34). با استناد به گزارش‌های مفصلی که پروکوپیوس به جای گذاشته نه تنها اشیای ارزشمند بلکه تعداد بسیار زیادی از اهالی شهر نیز به اسارت گرفته شدند(1914:2,916). یعقوب ادسایی نیز اسارت تعداد بسیار زیادی از اهالی سوریه، بِروا،[1] انطاکیه، آپامیا[2]، کالینیکوس[3]، بی‌تی-نیه[4] در اُسروئن[5] خبر می‌دهد(Brooks,1899: 320-21). ابوالفرج ملطی از غارت شهرهای انطاکیه، حلب، آپامیا، کالینیکوس و بی‌تی‌نیه آگاهی می‌دهد به گفته او تمام اهالی انطاکیه اسیر گردیدند و حتّی شیشه‌ها و مرمرهایی که به دیوارها بود کنده و به ایران برده شد(Abū'l Faraj1932:1/74) . سبئوس ارمنی نیز از اسرای گرفته شده از انطاکیه توسط خسرو خبر می‌دهد اگرچه به اشتباه به جای انطاکیه سوری از شهر دیگری به نام انطاکیه پیسیدیا نام برده است(سبئوس، ۱۳۹۶: ۷۴-۷۵). در *توقیعات کسری انوشیروان* از دستور خسرو بر عودت بخشی از اسرای رومی که کودک شیرخوار بودند به روم سخن رفته است(نخجوانی، ۱۳۸۷: ۶۲). (۱۱)کم‌وبیش تواریخ هم‌سخن هستند که خسرو برای اسکان اسرای جنگی شهری در کنار تیسفون به‌نام ویه-انتیوخ- خسرو به معنای بهتر از انطاکیه بنا کرد؛ سکنه محلی به آن رومِگان و عربان رومیّه و در منابع سوری ماحوزای نو می‌گفتند(سبئوس، همان؛ طبری، ۲/ ۱۰۲، مسعودی،۱۴۰۹: ۲۹۲/۱، دینوری،۱۳۶۸: ۶۹، *مجمل التواریخ و القصص*، ص: ۷۶. ثعالبی، ۱۳۸۵: ۵-۲۹۴، حمزه اصفهانی،۱۹۶۱:۴۵، ابن اثیر،۱۳۸۵:۱/ ۴۳۸). دینوری نام آن را به‌صورت زبر خسرو آورده است(*همان*).

بنا بر گزارش یوحنا اِفِسوسی در حملات انوشیروان به شهرهای تحت نفوذ روم به سال ۵۷۳ م از شهرهای آپامیا و داراس و شهرهای دیگر که نامی از آنان نمی‌برد، تعداد بسیار زیادی اسیر شدند. افسوس در جایی تعداد اسرایی را که در حضور شاهنشاه شمارش شدند (John of Ephesus,1860:6/6) ۲۹۲۰۰۰ و در جای دیگر همان متن ۲۷۵۰۰۰ نوشته است. ابوالفرج ملطی نیز رقم ۲۹۲۰۰۰ را تأیید کرده است(Abū'l Faraj,1932: 1/78). به گفته این دو وقایع‌نگار از این تعداد حدود ۲۰۰۰ دختر زیبا و آراسته به طلا و مروارید به‌عنوان پاداش، به بربرهایی که در سپاه خسرو خدمت می‌کردند، داده شد. این دختران به سبب رنج فراغ از بستگان و همچنین به خاطر

1.Beroea
2 . Apamea
3 .Callinicum
4 . Batnai
5 . Osrhoene

پایبندی به دین مسیح خویشتن را به آب رود انداخته و هلاک شدند (John of Ephesus,1860:6/7; Abū'l Faraj,1932: 1/78). اِفسوسی درباره موضع انتقال اسرا تنها به‌طور کلی از مناطقی از قلمرو ایران سخن می‌گوید(ibid).

گزارش دیگری از اقدامات انوشیروان در منطقه لازیکا موجود است، پروکوپیوس روایت می‌کند، نمایندگانی از لازیکا به دربار انوشیروان رفته و وی را متقاعد نمودند که کشور آن‌ها را از زیر سلطه و غارت بیزانس نجات دهد و ضمیمه کشور خود نماید (1914:2/15). در بهار سال ۵۴۱م. سپاه ایران به فرماندهی خسرو انوشیروان عازم لازیکا شد، خسرو با سپاهیان خود پس از گذر از ایبری به مرکز گلخید رفت و دژ پترا را که در کنار دریای سیاه قرار داشت به محاصره گرفت. سرانجام، مدافعان رومی شهر تسلیم شدند (رضا، ۱۳۷۹: ۱۸). اما پس از مدتی لازی‌ها به دلیل سخت‌گیری ایرانیان و مغایرت دین مسیح با دین زردشت و قطع تجارت لازیکا با روم از حکومت ایرانیان بر خود ناخشنود گردیدند، بنابراین انوشیروان که مصمّم به نگه‌داری لازیکا بود تصمیم گرفت پادشاه آنان را از میان بردارد و لازی‌ها را از سرزمین خودشان اخراج نموده و به‌جای آنان جمعیت تازه از ایران و سایر ملل بفرستد(Procopius,1914:2/26.15-18).

۳.دلایل اقتصادی جابه‌جایی‌های جمعیتی

از محرک‌های اصلی حکومت‌ها برای انتقال اقوام و گروه‌ها، انگیزه‌های اقتصادی است. بر اساس شواهد بازمانده در عصر ساسانی سه هدف اقتصادی عمده را می‌توان در پس جابه جایی‌های جمعیتی تشخیص داد: تأمین نیروی کار ارزان و ماهر، افزایش درآمدهای مالیاتی و افزایش قدرت تجاری.

۳-۱.جابه‌جایی و تغییر در نیروی کار

حکومت‌های عهد باستان همواره برای اجرای طرح‌های وسیع عمرانی نیازمند نیروی کار ماهر و در عین حال ارزان بودند، این نیاز از طریق بهره‌گیری از اقوام مقهور شده در جریان جنگ‌ها تأمین می‌گردید. ساسانیان از این امر برای انجام طرح‌های عمرانی و آبادانی کشور سود بردند، برای نمونه بنا بر روایات، شاپور یکم از اسرا و بنایان رومی برای ساخت آب‌بند و سدها بر روی شعب رود کارون بهره برد(طبری،۱۳۸۷: ۲/ ۴۷، یعقوبی: ۱۵۹، دینوری،۱۳۶۸: ۴۶). حدود بیست پل و سد معروف متعلق به دوره ساسانی در جنوب ایران وجود دارد که بیشترشان با نیروی اسرای رومی ساخته شده است (Wiesehofer,1998:162; Huff, 1986:329-334). در صورت عدم استفاده شاپور از نیروی کار رومی‌ها و سوری‌ها، هزینه‌های برآوردن سدها و کانال‌ها بسیار هنگفت و سر سام‌آور می‌شد چراکه در دورهٔ اشکانیان و ساسانیان، چشم‌انداز جغرافیایی غرب ایران تفاوت زیادی با دوران کهن آن پیدا کرده بود. از هزاره دوم ق.م آب‌های اصلی خوزستان به تدریج فرونشست کرده و در مقایسه با زیستگاه‌های پیشین، آبیاری برای اشکانیان و ساسانیان امری سخت و پرهزینه بود(ونکه، ۱۳۹۷: ۵۱۶، گیرشمن، ۱۳۷۰: ۱۳۷)، اما در اینجا ساسانیان با بهره‌کشی از اسرا

موفق به انجام این امر شدند؛ ایجاد تأسیسات آبیاری سبب می‌گردید در آینده نه‌چندان دور کشاورزی این ناحیه رو به ترقی گذارد و با افزایش تولیدات کشاورزی شرایط برای ایجاد شهرهای جدید و افزایش جمعیت مهیا گرد(Wiesehofer, 1988:189) با استفاده از نیرو و مهارت‌های خاص معماران رومی و سوری شهرهای نو، بنیان گردیدند و در نهایت همین بیگانگان بودند که در این نواحی ساکن و جمعیت را افزایش دادند. گندی-شاپور در خوزستان و بیشاپور در فارس به دست اسیران رومی شاپور یکم بنا گردیدند و پژوهش‌های باستان‌شناسی نیز نقش سپاه هفتاد هزار نفری رومی در ساخت این شهرها را تأیید می‌کند(سرفراز،۱۳۹۳: ۲۷ ;Adams,1962:116). بزرگ شاپور در سواد به دست اسرای عرب در روزگار شاپور دوم بنا گردید(ثعالبی، ۱۳۸۵: ۲۵۲). و بازسازی شهر ارجان در سرحد استان فارس و خوزستان، شاید به دست اسرای منتقل شده از آمد توسط قباد بوده باشد(Gaube, 1986: 519). در ساخت شهر وه –از–اندیو –خسرو به‌احتمال مهندسین رومی و سوری دست داشته‌اند. (۱۲) یغیشه گزارش می‌کند، در عهد یزدگرد دوم ارمنیان، بیم داده شدند که در صورتی که به دین زردشت، ایمان نیاورند، و مخالفت ابراز دارند، کشته شده و زنان و فرزندان آنان برای کار اجباری به املاک سلطنتی منتقل خواهند شد(Ełiše, 1982: 121).

استفاده از نیروی‌کار اسرا تنها به سدسازی، شهرسازی و کشاورزی محدود نبود. بخش بزرگی از جمعیت جابه‌جا شده را صنعتگران تشکیل می‌دادند به‌عنوان نمونه بنا بر کتیبهٔ شاپور در کعبه زردشت (ŠKZ) می‌دانیم که در میان سربازان رومی اخراج شده سربازانی از نوریک (۱۳) حضور داشتند(عریان:۱۳۹۲: ۷۱، گیرشمن، ۱۳۷۸: ۱۹۱/۱) و این شهر در تاریخ امپراتوری روم به ساخت ابزارهای فلزی و به خصوص سلاح از جمله شمشیر مشهور بود(Noricum, 2018). از مجامع روحانیون نسطوری که در قرن پنجم و ششم بارها در ایران با اجازه شخص شاه برگزار می‌گردید صورت مجلس‌هایی باقی مانده است. در این قطعنامه‌ها که به زبان سریانی تدوین شده به جز امضا جاثلیق و اسقف‌ها، امضاء پیشه‌وران عضو صنف‌ها از جمله سرپرست بازرگانان، زرگران، نقره‌کاران و آلیاژگران نیز دیده می‌شود (پیگولاسکایا، ۱۳۶۸: ۳۱۳-۳۱۴). این امضاها خود نشان از گستردگی انواع صنعت در میان مسیحیان ساکن در ایران دارد.

شیوه برخورد حکومت ساسانی با اسرای جنگی، به‌ویژه در استفاده از آنان در پروژه‌های عمرانی، گویای سیاستی واقع‌گرایانه و در عین حال حساب‌شده برای بهره‌برداری از منابع انسانیِ غیربومی بود. این سیاست را می‌توان در بستر نیاز گسترده دولت به بازسازی و توسعه زیرساخت‌های حیاتی مانند سدسازی، آبیاری و شهرسازی فهم کرد؛ نیازهایی که بدون نیروی کار فراوان و متخصص، تأمین آن‌ها برای دستگاه حکومتی پرهزینه یا حتی ناممکن بود.

در واقع، کارکرد اسرا در فرآیندهای عمرانی، فقط به بهره‌کشی اقتصادی محدود نمی‌شد بلکه به‌تدریج به دگرگونی‌های جمعیتی و حتی فرهنگی در برخی نواحی منجر شد. شهرهایی چون

گندی‌شاپور و بیشاپور، نه‌تنها با نیروی کار خارجی بنیان نهاده شدند، بلکه بعدها به مراکز فرهنگی، علمی و اقتصادی تبدیل گردیدند که ترکیبی از مهارت، زبان و سنت‌های متفاوت را در خود جای داده بودند. از سوی دیگر، حضور پررنگ صنعتگران، پیشه‌وران، و حتی اصناف منظم در میان این اقلیت‌های جابه‌جا شده، نشان می‌دهد که دستگاه حکومتی ساسانی فقط در پی نیروی کار یدی صرف نبود، بلکه به شکلی هوشمندانه از توان تخصصی این افراد برای شکوفاسازی صنایع داخلی استفاده می‌کرد. چنین بهره‌برداری هدفمندی، ضمن تقویت زیرساخت‌های اقتصادی، به ثبات سیاسی نیز یاری می‌رساند، چراکه اسکان و مشغول‌سازی اقوام مغلوب، به کاهش شورش‌ها و تنش‌های قومی کمک می‌کرد. در نهایت، سیاست ساسانیان در قبال اسرا را می‌توان بخشی از نگاه واقع‌گرایانه‌ای دانست که در چارچوب نظام شاهنشاهی عمل می‌کرد. هدف، تثبیت قدرت مرکزی، تقویت زیرساخت‌های اقتصادی، و کنترل مناطق استراتژیک از طریق بهره‌برداری از نیروی انسانی اقوام مغلوب بود. این سیاست، به‌جای آنکه به دنبال ادغام فرهنگی یا ساختار شاهنشاهی چندقومیتی باشد، بیشتر بر تأمین منافع سیاسی و اقتصادی پادشاهی تمرکز داشت؛ پادشاهی‌ای که از ابزار جنگ، جابه جایی جمعیتی، و سازمان‌دهی مجدد نیروی کار برای تحکیم اقتدار خود بهره می‌برد.

۳-۲.جابه جایی و رونق صنعت و تجارت

یکی دیگر از اهداف اقتصادی ساسانیان از انتقال جماعت گسترش تجارت بود، همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد بخش بزرگی از اسرا را صنعتگران تشکیل می‌دادند، این گروه با تولید اقلام متنوع، تجارت را رونق بخشیده و سود کلانی را نصیب حکومت می‌کردند. به‌عنوان نمونه، آگاهیم که شاپور دوم در کرخ لدن خوزستان، کارگاه‌هایی برای صنعتگران بر پا نمود. در یک مورد پوسای[1] مسیحی به سبب مهارت خاصش در زری‌بافی و پارچه‌های ابریشمی در نزد شاه به محبوبیت رسید و شاه وی را رئیس صنعتگران یا قاروگبد[2] نمود. به‌احتمال پس از این دوره با استفاده از صنعتگران بیگانه هنر بافت پارچه‌های ابریشمین در ایران رو به ترقی نمود. یافت نمونه‌هایی از این نوع پارچه‌ها در مصر، آسیای مرکزی و اروپا نشان از رونق تجارت این نوع پارچه‌ها در دنیای آن روزگار دارد (کریستن‌سن، ۱۳۹۰: ۹۰-۹۱;Dignas & Winter, 2007: 196). پژوهش‌های انجام شده بر روی قطعات پارچه که در ضمن حفاری‌های شهر آنتینوئه[3] به‌دست‌آمده مشخص می‌کند منشأ آن‌ها ایرانی است (پیگولاسکایا، ۱۳۹۱: ۳۲۳). فالکه[4] بخشی از این آنها را کار دست نساجان خوزستان دانست و هرتسفلد نیز نظر وی را تأیید کرد. پفیستر[5] نیز

1. Posi/Pusai
2.Kirrōgbed
3.*Antinoë*
4. Falke
5.Pfister

مطالعاتی در باب این منسوجات انجام داد او معتقد بود شیوه بافت این پارچه که او آنها را *serge* می‌نامید نخستین‌بار به شیوه پارچه‌های پشمی در سوریه و بین‌النهرین بافته شد و موردتوجه شاپور یکم قرار گرفت(همان۶-۳۲۴). آکرمن نیز معتقد است پارچه‌بافی ساسانی تا حد بسیاری تحت تأثیر شیوه‌های پارچه‌بافی سوریه بود(۱۳۸۷: ۸۶۱)

برخی از شهرهایی که جمعیت آنان در طی جنگ‌ها بیرون رانده شده بود همانند نصیبین، کالینیکسوم[1] (رقه)، بی‌تی‌نیه،[2] آپامیا و آرتاشاد[3] دارای اهمیت اقتصادی و بازرگانی بودند و بالطبع تجار و بازرگانان در شهر رفت‌وآمد داشته یا در آن ساکن بودند، به همین سبب، دور از نظر نیست که بگوییم در میان جماعت منتقل شده، این افراد نیز حضور داشته باشند. نمونه بارز آن مربوط به ارمنستان است، شاپور دوم در حمله به ارمنستان بیشتر جمعیت یهودی شهرهای این ناحیه را که به تجارت و صنعت اشتغال داشتند به ایران منتقل نمود، شاید یکی از اهداف انجام این عمل، انتقال مرکز مبادلات آسیا و مغرب زمین به ایران بوده باشد (پاسدرماجیان، ۱۳۶۶: ۱۲۶).

در دو مورد، عکس این قضیه را نیز مشاهده می‌کنیم. در نمونه نخست در زمان شاپور دوم گروهی از خاندان‌های خوب فارس و اسپهان به نصیبین که شهری با اهمیت تجاری بود منتقل گردیدند (دینوری، ۱۳۶۸: ۵۰، طبری،۱۳۸۷: ۶۰/۲)، و در مورد دوم در زمان خسرو انوشیروان گویا قصد بر این بود گروهی از ایرانیان، جایگزین اهالی لازیکا که از گذرگاه‌های مهم برای ورود به مناطق رومی و شهری با اهمیت تجاری و بر سر راه جاده ابریشم، بود منتقل گردند (Procopius, 1914: 2.28.15-18). به جز این دو مورد خبری مبنی بر انتقال ایرانیان به مناطق دیگر نداریم، ممکن است در پشت این عمل، اهداف اقتصادی مد نظر بوده باشد به احتمال این عمل بازهم تکرار شده باشد برای نمونه شواهدی از حضور مقامات ایرانی در شهر دورا–اوروپوس تا چندین سال پس از فتح آن توسط شاپور(۲۵۶م) وجود دارد؛ که این را نیز می‌توان با توجه به اهداف اقتصادی توجیح نمود. وجود دوازده کتیبه که توسط مقامات ایرانی بر دیوار کنیسهٔ یهودی حک شده است شک‌هایی را در رابطه با سال تصرف شهر و حضور ایرانیان در شهر بر می‌انگیزد دریایی این پرسش مهم را مطرح می‌کند که چرا ساسانیان آثار بسیاری از قبیل پوست‌نوشته‌ها و سفال‌نوشته‌ها را رها کردند؟(Daryaee, 2010: 34-35) حضور ساسانیان در دورا–اوروپوس صرفاً به بعد نظامی محدود نبوده، بلکه با گسترش ساختارهای اداری و خدماتی، جنبه‌ای اقتصادی و سازمان‌یافته نیز یافته است. استقرار مقاماتی چون خزانه‌دار (ganjvar) و کاتبان(dibīr) و همچنین تشکیل فهرستی از مشاغل متنوع خدماتی از نانوا و خیاط گرفته تا زین‌ساز نشان می‌دهد که ساسانیان در صدد نهادینه کردن یک نظام اقتصادی– نظامی بوده‌اند که توان

1.Callinicum
2.Batnai
3.Artašat

پشتیبانی از نیروهای مستقر و بهره‌برداری از منابع محلی را داشته باشد. تسخیر خانه‌های بزرگ در مرکز شهر و سفارش دیوارنگاره‌هایی با مضامین سلطنتی نیز حاکی از بهره‌گیری از ظرفیت‌های شهری در راستای اهداف سیاسی و اقتصادی شاهنشاهی است. بر این اساس، دورا را می‌توان نه فقط یک پایگاه نظامی مرزی، بلکه حلقه‌ای از زنجیره‌ی کنترل و مدیریت اقتصادی ساسانیان در نواحی غربی قلمروشان دانست (Grenet, 1988: 143-145). بنا بر نظرگرنه[1] ساسانیان، در شهر یک ایستگاه تجاری فعال ایجاد کرده بودند و به احتمال تا سال ۲۶۰ م. تا هنگامی که اتحادیه پالمیرایی–ساسانی، دورا را بی‌اعتبار نمود، باقی ماندند. بنابراین به احتمال ایرانیان تا چندین سال در منطقه حضور داشتند (Ibid). یک نمایندهٔ ساسانی، یا شهرب به نام رشن به حکومت این شهر گمارده شد که به او زمین و تاکستانی در نزدیکی دورا داده شد و این نشان می‌دهد زمین‌های شهر را میان ساسانیان تقسیم کرده بودند (لوکونین، ۱۳۹۳: ۱۲۱).

بنا بر *قانون‌نامه ژوستینین*[2] در سده ششم میلادی دولت بیزانس و ساسانی توافق کرده بودند که هم بازرگانان ایرانی و هم رومی می‌بایست در مناطقی که توسط دو قدرت از پیش، تعیین شده بود به دادو ستد بپردازند و هیچ یک از دو طرف نمی‌توانست به مناطق تحت سلطه دیگری ورود کند یا از نواحی مشخص شده زیاد دور شود. این نقشه از آن رو طراحی شده بود که اسرار اقتصادی محفوظ بماند و در نتیجه تجار ایرانی مجبور شدند در ایران بماند یا به سوی خاور تا چین سفر کنند و تجار رومی نیز ناچار شدند در روم بمانند و از سایر اتباع از جمله حبشی‌ها به عنوان واسطه‌ای برای تجارت از راه دریایی استفاده کنند(Daryaee, 2009:140). شاید متن مذکور بتواند بخشی از دلایل اهمیت حضور ایرانیان در مناطق تجاری را روشن کند. یک سرنخ دیگر در این باب وجود دارد و آنکه به نظر می‌رسد ایرانیان در مالزی نیز یک کوچ‌نشین تجاری تأسیس نموده بودند ولی این کوچ‌نشین مستعمره نظامی نبود (دریایی، ۱۳۸۲: ۵۰).

۳-۳.سیاست‌های مالیاتی، شهرسازی و ارتباط آن با جابه جایی جمعیتی

توسعهٔ شهرهای جدید در مناطق تحت سلطهٔ مستقیم شاه و انتقال جمعیت به این نواحی، بخشی از سیاست گسترده‌ای بود که در راستای اصلاحات مالیاتی و افزایش درآمدهای دولتی انجام شد. به عبارت دیگر در ساختار اقتصادی آغازین دولت ساسانی، اراضی به دو دسته کلی تقسیم می‌شدند: نخست مناطق تحت مالکیت مستقیم شاه که اقتصاد، مدیریت و مالیات آن‌ها در کنترل کامل دولت مرکزی بود؛ و دوم سرزمین‌هایی که در اختیار خاندان‌های اشرافی، نهادهای مذهبی و اربابان محلی قرار داشتند و شاه در آن‌ها نفوذ محدودی داشت (آلتهایم، ۱۳۸۲: ۱۲). تنها در مناطق شاهی بود که امکان اجرای اصلاحات اقتصادی، بازسازی کشاورزی و استقرار کامل نظام مالیاتی فراهم بود. در همین متصرفات نخستین شاهان ساسانی اقدام به ساخت شهرهای نوبنیاد کردند،

1.Frantz Grenet
2.Codex justinian

این شهرها صرفاً مراکز نظامی یا سیاسی نبودند، بلکه به منزلهٔ پایگاه‌های مالیاتی جدید عمل می‌کردند که برای دولت منبع درآمدی تازه محسوب می‌شدند (همان،۱۳). از منظر اقتصادی، دشت شوشان به‌عنوان یکی از حاصلخیزترین نواحی جنوب غرب ایران، نقشی کلیدی در تأمین درآمدهای مالیاتی دولت ساسانی ایفا می‌کرد. شرایط اقلیمی مناسب، خاک غنی، و وجود رودخانه‌های دائمی، این منطقه را به نقطه‌ای راهبردی برای توسعه کشاورزی تبدیل کرده بود(ونکه، ۱۳۹۷: ۵۱۵). ساسانیان با اجرای برنامه‌های گسترده‌ای در زمینه احداث قنات، سدسازی و توسعه راه‌ها، زیرساخت‌های لازم برای افزایش بهره‌وری کشاورزی را فراهم کردند. بخشی از این اقدامات، با اتکا به دانش فنی گروه‌هایی از جمعیت‌های جابه‌جا شده– از جمله مهندسان، صنعت‌گران و نیروهای ماهر رومی – صورت گرفت که به‌صورت سازمان‌یافته به این ناحیه منتقل شده بودند (همان، ۵۲۲). این گروه‌ها با تخصص خود در ساخت سازه‌های آبی و عمرانی، نقش مهمی در احیای زیست‌گاه‌ها و رونق تولید ایفا کردند. این بناهای ساخته شده توسط شاپور دارای کاربردی دوسویه بودند چنان‌که هم به‌عنوان پل برای عبور و مرور لشکریان از روی رودها مورد استفاده قرار می‌گرفت و هم پایه‌های پل‌ها به صورتِ بند و سد ساخته می‌شد تا سطح آب رودخانه را بالا آورده و نهرهای واقع در اطراف رودخانه را پر آب سازند(اقتداری، ۱۳۵۴: ۵۹۶). در واقع این کاربرد اخیر مهم‌تر می‌نمود چرا که اهداف اقتصادی از جمله گسترش کشاورزی در پشت آن بود(Maresca,2019:261). انتقال جمعیت به شهرهای جدید که شامل کشاورزان، پیشه‌وران صنعتگران و بازرگانان بیگانه بود، می‌توانست مالیات‌های وسیعی از شهرهای نوبنیاد و کوره‌هایشان عاید حکومت کند به‌خصوص افزایش کشاورزان سبب افرایش مالیات‌های ارضی می‌شد که بیشتر درآمد حکومت از آنان بود(Daryaee, 2009:135)، شاهان به‌ویژه شاهان نخستین از این رهگذر، می‌توانستند قدرت نظارت خود را به همه بخش‌های شاهنشاهی گسترش دهند و بنیادهای اقتصادی خود را محکم گردانند (Wiesehofer,1998:189). در نتیجه، افزایش تولیدات کشاورزی و رونق اقتصادی حاصل از آن، زمینه‌ساز اخذ مالیات‌های بیشتر شد و دشت شوشان را به یکی از منابع مهم درآمدی دولت ساسانی بدل کرد. به این ترتیب، جابه‌جایی جمعیت نه‌فقط ابزاری سیاسی، بلکه سیاستی هدفمند برای بهره‌گیری از نیروی متخصص و ارتقاء پایه‌های مالیاتی حکومت بود.

اگر بخواهیم با نگاهی جزئی‌تر به سیاست‌های مالیاتی دولت ساسانی در قبال گروه‌های جابه جا شده بنگریم می‌توان نمونه‌هایی را یافت که نشان دهندهٔ بهره‌گیری از ابزار مالیات نه تنها در جهت افزایش درآمد، بلکه برای تثبیت قدرت و کنترل اجتماعی است. شاپور دوم در آستانه جنگ با روم شاید به سبب تأمین منابع مالی، جمیع مسیحیان را که بیشترشان از اعقاب جمعیت‌های جابه جاشده دوره‌های پیشین بودند، مکلّف به پرداخت دو برابر میزان معمول خراج نمود و عدم پذیرش این امر از سوی آنان سبب شد که مورد پیگرد وی قرار گیرند(پیگولاسکایا، ۱۳۷۲: ۳۴۲). در

منابع موجود، روایت مربوط به شمعون بارصباعی یکی از معدود و در عین حال مهم‌ترین گزارش‌هایی است که اطلاعات به نسبت دقیقی دربارهٔ وضعیت مالیاتی مسیحیان کوچ داده شده در دورهٔ شاپور دوم ارائه می‌دهد. طبق این روایت، شاپور در بحبوحهٔ جنگ با روم، از مسیحیان تحت فرمان خود خواست که مالیات سرانه‌ای دو برابر میزان معمول بپردازند؛ درخواستی که از نظر حکومت برای پرداخت هزینه‌های نظامی ضروری بود. اما از سوی شمعون به عنوان رهبر مذهبی مسیحیان رد شد. این امتناع، افزون بر جنبهٔ دینی، پیامی سیاسی نیز در برداشت و به نوعی چالش با اقتدار شاهنشاه محسوب می‌شد. در نتیجه واکنش شاپور به صورت مجموعه‌ای از آزارها و سرکوب‌های هدفمند علیه مسیحیان تجلی یافت؛ خشونتی که هم می‌توان آن را تلاشی برای حفظ اقتدار سلطنتی دانست و هم تلاشی برای مصادرهٔ اموال کلیسا به عنوان منبع جایگزین برای جبران هزینه‌های جنگ(Wood,2013:29,70). این متن نشان می‌دهد اسقف در حکومت ساسانی تنها یک رهبر دینی نبود، بلکه نقش واسطه‌ای میان دولت و جامعهٔ مسیحی در امور مالیاتی ایفا می‌کرد(Ibid, 59). گزارشی از *رویدادنامه سعرت* نشان می‌دهد، شاپور سوم نیز، مسیحیان محبوس را آزاد کرد و گفت من آنها را آزاد نموده و آنان می‌توانند، طبق معمول خراج بپردازند و این بیش از زندانی بودن ایشان به سود دولت است(پیگولاسکایا، ۱۳۷۲: ۳۵۱). با تمام این اوصاف شهرسازی‌های شاهی پس از شاپور دوم با بحران مواجه شد، چرا که در داخل کشور زمین مناسب و کافی برای ساخت شهرها در دست نبود و شهرها با کوره‌های اختصاصی کمتر ایجاد می‌شدند، به همین سبب در جنگ بهرام با هپتالیان از گرفتن اسیران و انتقال آنان به داخل سرحدات صرفه نظر شد و تنها بخش کوچکی از زنان و کودکان به اسارت گرفته شدند(آلتهایم، ۱۳۸۲: ۲۶). یکی از چالش‌هایی که حکومت ساسانی با آن مواجه شده بود مهاجرت فزاینده روستاییان به سمت شهرهای بزرگ بود. در دوره اشکانی تراکم جمعیتی دشت شوشان در ناحیه روستایی به اوج رسید. اما در دوره ساسانی در الگوهای زیستگاهی دشت شوشان تغییرات بنیادینی پدید آمد. باتوجه‌به برنامه‌ریزی‌های حکومت در ساخت شهرها و اسکان جماعات گوناگون در آن‌ها، سطح شهرنشینی خوزستان با رشد چشم‌گیری مواجه گردید. در ناحیه‌ای در حدود ۱۶۰۰ کیلومتر مربع حدود چند شهر بزرگ (ایوان کرخه، گندی‌شاپور، شوشتر و شوش) به طور هم‌زمان حضور داشتند و جمعیت این ناحیه چند صدهزار نفر بود(ونکه، ۱۳۹۷: ۵۲۱-۵۲۲).

به نظر می‌رسد شهرنشینی دشت شوشان و امکانات گسترده شهرها باعث گردید تراکم جمعیت در روستاها کاهش یابد و مهاجرت از روستاها به شهر رخ دهد. اگرچه حکومت با صرف هزینه‌های سنگین در پی افزایش تولیدات کشاورزی بود، اما مهاجرت گستردهٔ روستاییان به شهرها، موجب کمبود نیروی کار در روستاها و ناکامی نسبی این سیاست‌ها شد. بسیاری از مناطقی که در زمان اشکانیان آبیاری گسترده و جمعیت متراکم روستایی داشتند، متروک شدند.

بدون شک برخی از افراد ساکن در شهرها هر روز برای کار در مزارع سفر می‌کردند اما بازهم ناسازگاری فاحشی میان اهداف حکومت و این مهاجرت‌ها به چشم می‌خورد(همان، ۵۲۴)

۴.نتیجه

جابه‌جایی‌های جمعیتی در دوره ساسانیان تأثیرات اقتصادی چشمگیری بر نواحی مختلف داشت. این جابه‌جایی‌ها به‌ویژه در زمینه‌های کشاورزی، صنعت و تجارت نقش عمده‌ای ایفا کرد. تقویت نیروی کار ماهر در مناطق مختلف از پیامدهای آن بود. این امر به ویژه در صنایع فلزکاری، پارچه‌بافی و کشاورزی تأثیر مثبت داشت و موجب رشد اقتصادی در این بخش‌ها گردید. به‌ویژه در مناطق مرزی، حضور جمعیت‌های مختلف که در صنایع مختلف تخصص داشتند، موجب رشد و تقویت تولید در این نواحی شد. همچنین، انتقال گروه‌های کشاورزی به مناطق حاصلخیز باعث افزایش تولید محصولاتی چون غلات، میوه‌ها و سبزیجات شد و این افزایش تولید کشاورزی به توسعه تجارت در مناطق دیگر نیز کمک کرد.

جابه‌جایی‌ها به‌ویژه در مناطق تجاری و مرزی باعث رشد تجارت و افزایش تبادلات کالایی میان ایران، میان‌رودان و دیگر مناطق همسایه گردید. حضور جوامع مختلف در این مناطق سبب شد که مسیرهای تجاری جدیدی شکل بگیرد و بازارهای جدیدی برای محصولات کشاورزی، صنایع دستی و کالاهای دیگر به وجود آید. در برخی موارد نیز جابه‌جایی‌های جمعیتی به تقویت نیروی نظامی و استحکام مرزهای امپراتوری ساسانی کمک کرد. این امر از نظر اقتصادی نیز مهم بود، چرا که حفظ امنیت در مرزها و جلوگیری از تهدیدات خارجی، به ثبات اقتصادی و تجاری کمک می‌کرد. همچنین، تامین نیروی انسانی برای ارتش به‌ویژه در مناطق حساس موجب افزایش توان نظامی و پایداری اقتصادی در این نواحی شد.

علاوه بر این، جابه‌جایی جمعیت نقش مهمی در افزایش منابع مالیاتی دولت ساسانی داشت؛ با انتقال کشاورزان و پیشه‌وران ماهر به شهرها و نواحی حاصلخیز، پایه‌های مالیاتی گسترش یافت و دولت توانست از طریق أخذ مالیات‌های گسترده‌تر، درآمدهای خود را افزایش دهد و بر کنترل اجتماعی و سیاسی خود بیفزاید. با این حال، یکی از پیامدهای منفی این جابه‌جایی‌ها فشار اقتصادی بر جوامع محلی و جابه‌جاشده بود. به‌ویژه در مناطق مرزی و نواحی که منابع محدود بودند، جمعیت‌های جدید ممکن بود به مشکلاتی چون کمبود منابع، کاهش کیفیت زندگی و تنش‌های اقتصادی دچار شوند. این فشار اقتصادی در بلندمدت می‌توانست به نارضایتی‌ها و مشکلات درونی منجر شود. به‌طور کلی، جابه‌جایی‌های جمعیتی در دوره ساسانیان علاوه بر تقویت برخی جنبه‌های اقتصادی مانند تولید، تجارت و نیروی کار، می‌توانست به چالش‌هایی مانند فشار بر منابع اقتصادی و نارضایتی اجتماعی منجر شده باشد که نیاز به پژوهش دارد و باید در تحلیل‌های اقتصادی مورد توجه قرار گیرد.

پی‌نوشت‌ها

۱.عبدالقیس قبیله بزرگی است در عربستان شمال شرقی (نولدکه، ۱۳۷۸: ۸۵).

۲.کاظمه در سواحل عربستان و چندان از دهانه‌های دجله دور نیست (همان).

۳. از قصبات بحرین (مقدسی، ج۱، ۱۰۴)

۴. طبری و دیگر مورخان دارین در بحرین نوشته‌اند، اما ممکن است منظور دارزین منطقه‌ای در کرمان باشد. بنا بر شرح کتاب حدودالعالم: دارچین قصبه‌ای است خوش اب و هوا و غنی بین بم جیرفت. ابن حوقل فاصله بم تا دارجین را یک منزل نوشته.(ابن‌حوقل، ۸۰:۱۳۶۶). و مقدسی دارجین را جزو شهرهای بم آورده است(مقدسی، ۱۳۶۱، ج۲: ۶۸۲). نشاندن اعراب در بحرین چندان منطقی به نظر نمی‌آید زیرا ممکن بود اعراب از نو به تاخت و تاز و حملات بپردازند و از روی دیگر کرمان از مناطقی بود که ساسانیان گروه های جمعیتی گوناگون را به آن منتقل می‌کردند به همین سبب انتقال اعراب به شهرها و قصبه های آن برای دفع خطر آنان بعید نیست. از سوی دیگر وجود قصبه‌ای به نام شاپور در بحرین نیز می‌تواند تأییدی بر انتقال گروه‌هایی به آنجا نیز باشد(مقدسی، ج۱: ۱۰۴).

۵.شاید همان قریهٔ الرّمل خوزستان باشد میان قرقوب و نهر تیری، که به گفته ی مقدسی از شوشتر یک روزه راه فاصله داشته است. نک. نولدکه، ۱۳۷۸: ۸۵)، مقدسی: «قریه الرمل شهری به خوزستان است» (ج۱: ۳۸).

۶. از روستاهای نوبندجان در اردشیر خره (ان فقیه، ۱۳۴۹: ۱۵).

۷. عکبرا

۸.برای تفصیل جنگ‌های شاپور دوم با رومیان نک. Bailey, 1936: 55-86؛ شیپمان، ۱۳۹۰: ۳۶-۴۱؛ زرین‌کوب، ۱۳۷۸، ۱: ۴۵۰-۴۵۳؛ ۱۳۶۸: ۳۰۴-۳۳۱.

۹. برای اطلاعات بیشتر درباره این قرارداد نک. Blockley, 1984: 34-38

۱۰.این یهودیان رت تیگران دوم از فلسطین به ارمنستان برده بود (خورنی: ۳/)۳۵. همچنین پس از فتح اورشلیم و ویرانی آن توسط سپاه رومی به فرماندهی تیتوس Titus عده‌ای از افراد یهودی منسوب به خاندان‌های بزرگ که زنده مانده بودند به ارمنستان و به میان اشکانیان پناه بردند (هراند پاسدرماجیان، *۱۳۶۶:* ۱۲۶).

۱۱. مرفوع: در جمع اسیران روم بسی کودکان بی‌دایگانند در این باب فرمان خدایگان چیست؟

توقیع: چون منشور عاطفت دستور برسد در همان آن، آن همه نارسیدگان را به جمعی که همگنان را بر امانت و دیانت آنان وثوق باشد بسپارند که در همه راه با همه راه رقت و نرم دلی که سلوک آن خاصترین خصال خوآس ملوک است سپرده، در مرزبوم روم جملگی را به مادران و خویشان ایشان رسانند(*توقیعات کسری انوشیروان*، ۱۳۸۷ :۶۲).

۱۲. اگرچه منابع خبری از کار اجباری رومیان در این شهر نمی‌دهند، اما به سبب شباهت آن به شهرهای رومی امکان آنکه مهندسین آن رومی و سوری باشند وجود دارد.

۱۳.Noric یکی از استان‌های روم که در شمال هم مرز با دانوب و در جنوب هم مرز با ایتالیا بود.

منابع

آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۱)، «پدیده‌های ایرانی در زبان و ادبیات عرب»، *مقالات و بررسی‌ها*، دفتر ۷۲، ۳۳-۱۳.

آذرنوش، مسعود (۱۳۷۴)، ورتاچیکان، معارف شماره ۱و۲، ۳-۱۵.

آکرمن، فیلیپس(۱۳۸۷)، «پارچه‌های دوره ساسانیان»، *سیری در هنر ایران*، ترجمه: زهره روح فر، زیر نظر پوپ و فیلیس آکرمن، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

آلتهایم، فرانتس، روت استیل(۱۳۸۲)، *تاریخ اقتصاد دولت ساسانی*، مترجم: هوشنگ صادقی، تهران: انتشارات علمی وفرهنگی.

ابن اثیر (۱۳۸۵)، *الکامل فی التاریخ* ، ج۱، بیروت: دار صادر – دار بیروت.

ابن بلخی(۱۳۷۴)، *فارس نامه*، تصحیح: منصور رستگار فسایی، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.

ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد(۱۹۸۸)، *دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من*

عاصرهم من ذوی الشأن الأکبر، تحقیق: خلیل شحادهٔ، ج۲، بیروت: دار الفکر.
ابن فقیه، ابوبکر احمد ابن محمد ابن اسحاق همدانی(۱۳۴۹)، *البلدان*، ترجمه: ح. مسعود، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
ابن‌حوقل(۱۳۶۶)، *ایران در صورهٔ الارض*، ترجمه و تصحیح: دکتر جعفر شعار، تهران: امیرکبیر.
ابن عبری، غریغوریوس الملطی(۱۹۹۲)، *تاریخ مختصر الدول*، تحقیق انطون صالحانی الیسوعی، بیروت، دار الشرق.
اقتداری، احمد(۱۳۵۴)، *دیار شهریاران (آثار و بناهای تاریخی شوشتر)*، تهران: انجمن آثار ملی.
باوندپور، سجاد(۱۳۹۸)، *شهادت‌نامه‌های سریانی مسیحیان ایران در عصر ساسانی*، تهران: موسسه آبی پارس: انتشارات پل فیروزه.
پاسدرماجیان، هراند(۱۳۶۶) *تاریخ ارمنستان*، ترجمه: محمد قاضی، تهران: نشر تاریخ ایران.
پیگولوسکایا، نینا(۱۳۷۲)، *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ترجمه: عنایت الله رضا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
ثعالبی(۱۳۸۵)، *شاهنامه ثعالبی در شرح احوال ساطین ایران*، ترجمه: محمود هدایت، تهران: اساطیر.
جعفری دهقی، محمود (۱۳۹۱)، *بازشناسی منابع و مأخذ تاریخ ایران باستان*، تهران: سمت.
حمزه اصفهانی، (۱۹۶۱)، *تاریخ سنی ملوک الأرض و الأنبیاء علیهم الصلاة و السلام*، بیروت: دار مکتبة الحیاة.
دریایی، تورج (۱۳۹۰)، «خلیج فارس در دوران پیش از اسلام: دوران ساسانیان»: *ناگفته‌های امپراتوری ساسانیان*، ترجمه: آهنگ حقانی و محمود فاضلی بیرجندی: تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
رضا، عنایت الله(۱۳۷۹)، «نگاهی به سیاست خارجی ساسانی در غرب قفقاز» (نیمه دوم سده پنجم و نیمه نخست سده ششم میلادی)، *تاریخ روابط خارجی*، پاییز، شماره ۴.
سرفراز، علی اکبر، محمد رضا سعیدی و دیگران...(۱۳۹۳) *شهر باستانی بیشاپور*، تهران: سمت.
سعید بن بطریق(۱۹۰۵)، *التاریخ*، بیروت: الآباء الیسوعیین.
سبئوس(۱۳۹۶)، *تاریخ سبئوس*، ترجمه: محمود فاضلی بیرجندی، تهران: ققنوس.
سیموکاتا، تئوفیلاکت(۱۳۹۷)، *تاریخ ایران باستان و روم*، ترجمه: محمود فاضلی بیرجندی، چاپ یکم. تهران: سده.
شیپمان، کلاوس(۱۳۹۰)، *مبانی تاریخ ساسانیان*، ترجمه: کیکاووس جهانداری، تهران: فرزان روز.
شهرستان‌های ایرانشهر (۱۳۸۸)، تورج دریایی،ترجمه: شهرام جلیلیان، تهران: توس.
طباطبایی زواری، محمد جلال الدین(۱۳۸۷) ، *توقیعات کسری انوشیروان*، ترجمه: حاج حسین نخجوانی، تهران: شفیعی.
طبری، أبو جعفر محمد (۱۹۶۷/۱۳۸۷)، *تاریخ الأمم و الملوک*، به کوشش محمد أبو الفضل ابراهیم ، جلد ۲،بیروت: دار التراث، چاپ دوم،
عریان، سعید(۱۳۹۲)، راهنمای *کتیبه‌های ایرانی میانه*، تهران: علمی.
فرای، ریچارد(۱۳۹۶)، *تاریخ باستانی ایران*، مترجم: مسعود رجب نیا، چاپ پنجم، تهران: علمی و فرهنگی.
فردوسی، ابوالقاسم(۱۹۹۲)، *شاهنامه، دفتر ششم*، تصحیح: خالقی مطلق، کالیفرنیا: بنیاد میراث ایران.
فرنبغ دادگی(۱۳۹۵)، *بندهشن*، ترجمه: مهرداد بهار، تهران: توس .
کحاله، عمر رضا (۱۹۹۴/۱۴۱۴)، *معجم‌قبائل‌العرب*، ج ۱، بیروت: مؤسسهٔ الرسالهٔ، ط السابعهٔ.
کریستن‌سن، آرتور(۱۳۹۰)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: صدای معاصر.

گردیزی(۱۳۶۳)، *زین الاخبار*، تحقیق عبد الحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
گیرشمن، رومن(۱۳۷۸)، *بیشاپور*، ترجمه: اصغر کریمی، ج ۱-۲، تهران: سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۷۸ش.
لانگ، دیوید.م(۱۳۸۹) «ایران، ارمنستان و گرجستان تماس‌های سیاسی»، *تاریخ ایران کمبریج از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان*، جلد ۳ (۱)، ترجمه: حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
لوکونین، و.گ(۱۳۵۰)، *تمدن ایران ساسانی*، ترجمه: عنایت الله رضا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
_____(۱۳۹۳) «نهادهای سیاسی، اجتماعی و اداری، مالیات‌ها و دادوستد»، *تاریخ ایران کمبریج: از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان*، جلد۳ (۲)، گردآورنده: احسان یار شاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
مارکوارت، یوزف(۱۳۷۳)، *ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی*، ترجمه: مریم میراحمدی، تهران: اطلاعات.
مجمل التواریخ و القصص، تحقیق: ملک الشعراء بهار، تهران، کلاله خاور، بی‌تا.
محمدی ملایری، محمد(۱۳۸۱)، *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*، تهران: توس، ج۱.
محمود آبادی، سید اصغر، محمود جعفری دهقی، بهمن هنرمند(۱۳۹۰)، «نقش و تأثیرگذاری گروه‌های تبعیدی و جابه‌جاشده در عصر ساسانیان»، *تاریخ اسلام و ایران* دانشگاه الزهرا (س)، سال بیست و یکم، شمارهٔ ۱۰.
مسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین بن علی (۱۴۰۹)، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، تحقیق اسعد داغر، قم: دار الهجرة.
مقدسی، أبو عبد الله محمد بن أحمد(۱۳۶۱)، *احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم*، ترجمه: علینقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
موسی خورنی(۱۳۸۰)، *تاریخ ارمنیان*، ترجمه: ادیک باغداساریان، تهران.
نولدکه، تئودور(۱۳۷۸)، *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
نوری، محمد، «بنی‌تَغْلِب»: *دانشنامه بزرگ اسلامی*، ج ۱۵، تهران: بنیاد دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
ونکه، رابرت جی(۱۳۹۷)، «غرب ایران در دوره پارت- ساسانی: تغییر شاهنشاهی»: *باستان‌شناسی غرب ایران*، زیر نظر فرانک هول، مترجم: زهرا باستی،تهران:سمت.
یاقوت حموی(۱۹۹۵)، *معجم البلدان*، ط الثانیة، بیروت: دار صادر.
یعقوبی،(بی‌تا)، *تاریخ الیعقوبی*، بیروت: دار صادر.
Adams, R. M., & Hansen, D. P. (1962). Agriculture and urban life in early southwestern Iran. Science, 136(3511), Apr. 13.
Ackerman, P. (2008). Sasanian period textiles (Z. Rouhfar, Trans.). Tehran: Elmi va Farhangi Publishing. [In Persian]
Ammianus Marcellinus. (1877). Roman history during the reign of the emperors Constantius, Julian, Jovianus, Valentinian, and Valens (C. D. Yonge, Trans.). London.
Altheim, F., & Stiehl, R. (2003). History of the Sasanian state economy (H. Sadeghi, Trans.). Tehran: Elmi va Farhangi Publishing. [In Persian]
Azarnoush, A. (2002). Iranian phenomena in Arabic language and literature. Maqalat va Barrasiha, 72, 13–33. [In Persian]
Azarnoush, M. (1995). Vertachikan. Ma'aref, 1–2, 3–15. [In Persian]

Bailey, D. R. (1936). Constantine's successors to Jovian and thestruggle with Persia. In The Cambridge Medieval History (2nd ed., Vol. I). Cambridge.
Bavandpour, S. (2019). Testimonies of Syrian Christians in Sasanian Iran. Tehran: Abi Pars Institute. [In Persian]
Blockley, R.C,(1984), The Romano-Persian peace treaties of A.D.299 and 363, Florilegium,6.
Boyce, M. (1957). The Parthian gōsān and Iranian minstrel tradition. Journal of the Royal Asiatic Society.
Brooks, E. W. (1899). The chronological canon of James of Edessa. Zeitschrift der Morgenländischen Gesellschaft, 53.
Chabot, J. B. (1910). Chronique de Michel le Syrien, patriarche Jacobite d'Antioche 1166–119 (Vol. 2). Paris.
Chronicon Paschale. (1989). M. Whitby & M. Whitby (Eds.). Liverpool: University Press.
Ctesias. (2010). Ctesias' history of Persia: Tales of the Orient (L.Lewellyn-Jones & J. Robson, Trans. & Comm.). Routledge, USA & Canada.
Daryaee, T. (2009). Sasanian Persia: The rise and fall of an empire. I.B. Tauris.
Daryaee, T. (2010). To learn and to remember from others: Persians visiting the Dura Europos Synagogue. 8, 29–37.
Dignas, B., & Winter, E. (2007). Rome and Persia in late antiquity:Neighbours and rivals. Cambridge University Press.\
Ełiše. (1982). History of Vardan and the Armenian war (R. W. Thomson, Trans.). Cambridge, MA.
Eqtedari, A. (1975). Diyar-e Shahrayaran (Historical monuments of Shushtar). Tehran: Anjoman Asar Melli. [In Persian]
Farnbagh Dadgi, F. (2016). Bundahesh (M. Bahar, Trans.). Tehran: Toos. [In Persian]
Ferdowsi, A.-Q. (1992). Shahnameh (Vol. 6, K. Motlaq, Ed.). California: Foundation of Iranian Heritage. [In Persian]
Gaube, H. (1986). Arrajan. Encyclopaedia Iranica, II(5).
Ghazar P'arpec'i. (1985). History of the Armenians (R. Bedrosian, Trans.). New York.
Giulio Maresca. (2019). I ponti di epoca sasanide in Iran nel contesto dei contatti culturali tra la Persia e Roma. Mantua Humanistic Studies VII. Mantova: Universitas Studiorum.
Ghirshman, R. (1999). Bishapur (Vols. 1–2, A. Karimi, Trans.). Tehran: Iranian Cultural Heritage Organization. [In Persian]
Greatrex, G. (2002). The Roman Eastern frontier and the Persian wars, Part II AD 363–630. Routledge.
Gregories Bar Hebraeu. (1932). The chronography of Abū'l Faraj (E. A. Budge, Trans.). London.

Hamilton, F. J., & Brooks, E. W. (1899). The Syriac Chronicle Known as That of Zachariah of Mitylene. Methuen & Co., London.
Hamzeh Esfahani. (1961). Tarikh Sunni Moluk al-Ardh wa al-Anbiya ‘Alayhim al-Salat wa al-Salam. Beirut: Dar Maktabat al-Hayat. [In Arabic]
Henning, W. B. (1939). The great inscription of Šāpūr I. Bulletin of the School of Oriental Studies, University of London, 9(4).
Ibn al-Qifti. (1903). Ta’rīkh Ḥukamā (J. Lippert, Ed.). Leipzig. [In Arabic]
Ibn Athir, A. ibn al-Husayn. (2006). Al-Kamil fi al-Tarikh (Vol. 1). Beirut: Dar Sader. [In Arabic]
Ibn Balkhi, M. (1995). Fars Nameh (M. Rastegar Fasaei, Ed.). Shiraz: Farsshenasi Foundation. [In Persian]
Ibn Faqih, A. B. A. ibn M. ibn I. Hamdani. (1970). Al-Buldan (H. Masoud,Trans.). Tehran: Bonyad Farhang Iran. [In Persian]
Ibn Hawqal. (1987). Iran dar Surat al-Ard (J. Shoar, Trans. & Ed.). Tehran: Amir Kabir. [In Persian]
Ibn ‘Ibri, G. al-Malati. (1992). Tarikh Mukhtasar al-Duwal (A. Salhani al-Laysoyi, Ed.). Beirut: Dar al-Sharq. [In Arabic]
Jafari Dehghi, M. (2012). Rediscovering sources and references of ancient Iran history. Tehran: SAMT. [In Persian]
John Malalas. (1940). Chronicle of John Malalas, Books VIII–XVIII (M. Spinka, Ed.). Chicago: University of Chicago Press.
John of Ephesus. (1860). Ecclesiastical history (R. Payne Smith, Trans.). Oxford University Press.
Kettenhofen, E. (1994). Deportations in the Parthian and Sasanian periods. Encyclopaedia Iranica, VII(3), 297–312.
Lukonin, V. G. (1971). Sasanian civilization in Iran (E. Reza, Trans.). Tehran: Toos Publishing. [In Persian]
Maenchen-Helfen, O. (1973). The world of the Huns: Studies in their history and culture. Berkeley.
Markwart, J. (1994). Iranshahr based on geography of Musi Khurni (M. Mirahmadi, Trans.). Tehran: Ettelaat. [In Persian]
Mohammadi Malayeri, M. (2002). History and culture of Iran during transition from Sasanian to Islamic era (Vol. 1). Tehran: Toos. [In Persian]
Musi Khurni. (2001). History of Armenians (A. Baghdasarian,Trans.). Tehran. [In Persian]
Noricum. (2018). Encyclopedia Britannica. https://www.britannica.com/place/Noricum. [Accessed June 10, 2021]
Nöldeke, T. (1999). History of Iranians and Arabs in the Sasanian period (A. Z. Khoyi, Trans.). Tehran: Research Institute for Humanities and Cultural Studies. [In Persian]
Pasdermajian, H. (1987). History of Armenia (M. Ghazi, Trans.). Tehran: Nashr-e Tarikh-e Iran. [In Persian]

P‘awstos Buzand. (1989). The epic histories attributed to P‘awstos Buzand (N. G. Garsoïan, Trans. & Comm.). Cambridge.
Pigoluskaia, N. (1993). Cities of Iran during Parthian and Sasanian periods (E. Reza, Trans.). Tehran: Elmi va Farhangi Publishing. [In Persian]
Procopius. (1914). History of the wars, Volume I: Books 1–2 (H. B. Dewing & G. Downey, Trans.). Loeb Classical Library. London.
Reza, E. (2000). A look at Sasanian foreign policy in the Western Caucasus (Late 5th–Early 6th century AD). Tarikh Ravabet Khareji, Fall(4). [In Persian]
Sarfaraz, A. A., Saeedi, M. R., et al. (2014). Ancient city of Bishapur. Tehran: SAMT. [In Persian]
Simokata, T. (2018). History of ancient Iran and Rome (M. Fazeli Birjandi, Trans., 1st ed.). Tehran: Sadeh. [In Persian]
Shipman, K. (2011). Foundations of Sasanian history (K. Jahandari, Trans.). Tehran: Farzan Rooz. [In Persian]
Shahrestanha-ye Iranshahr. (2009). T. Daryayi (Trans.). Tehran: Toos. [In Persian]
Sozomen. (1855). The ecclesiastical history of Sozomen: From AD 324 to Ad 425
Tabari, A. J. M. (2008/1967). Tarikh al-Umam wa al-Muluk (Vol. 2, M. Abu al-Fadl Ibrahim, Ed., 2nd ed.). Beirut: Dar al-Turath. [In Arabic]
Tabatabaei Zavari, M. J. al-Din. (2008). Tawqi’at Kasra Anushirwan (H. Nakhjavani, Trans.). Tehran: Shafiei. [In Persian]
Vancke, R. J. (2018). Western Iran in Parthian-Sasanian period: Imperial change. In F. Hole (Ed.), Archaeology of Western Iran (Z. Basti, Trans.). Tehran: SAMT. [In Persian]
Wiesehofer, J. (1998). Ancient Persia from 550 BC to 650 AD (A. Azodi, Trans.). London & New York: I.B. Tauris.
Wood, P. (2013). The chronicle of Seert: Christian historical imagination in Late Antique Iraq. Oxford University Press.
Wright, W. C. (1882). The chronicle of Joshua the Stylite, Composed in Syriac A.D. 507. Cambridge.
Yaqut al-Hamawi. (1995). Mu‘jam al-Buldan (2nd ed.). Beirut: Dar Sader. [In Arabic]
Ya‘qubi. (n.d.). Tarikh al-Ya‘qubi. Beirut: Dar Sader. [In Arabic]
Zonaras, J., Banchich, T. M., & Lane, E. N. (2009). The history of Zonaras: From Alexander Severus to the death of Theodosius the Great. London: Routledge.
Zosimus. (1814). The history of Count Zosimus: Sometime advocate and chancellor of the Roman Empire. London.

University of Tehran Prees

Historical Sciences Studies

Online ISSN: 2676-3370

https://jhss.ut.ac.ir/



Studying the Concept of Justice on Sasanian Coins: A Historical Analysis of the Legend "l'st"

Esmaeil Matloubkari[1]

1. Corresponding Author, Researcher, and Adjunct at the University of Tehran, Tehran, Iran. Email: matloubkari.esmaeil@gmail.com

Article Info

Article Type:
Research Article

Article History:
4, May, 2025

In Revised Form:
26, May, 2025

Accepted:
29, May, 2025

Published Onlin:
20, September, 2025

Keywords: Iran, Justice, Legitimacy, rāst-dēnīh, Sasanian .

Abstract

This article is dedicated to the meaning, concept, and reason for minting the legend "l'st" on the coins of several Sasanian Kings of Kings in the fourth and fifth centuries CE. The author has attempted to answer the question of why this legend was minted on Sasanian coins, based on textual studies, epigraphic sources, and historical analysis. Furthermore, the hypothesis is proposed that the legend "l'st", transliteration of rāst, is not only related to the concept of justice but may also indicate the Kings of Kings' adherence to personal orthodoxy (rāst-dēnīh), which plays an important role in Zoroastrian teachings.It seems that in the critical conditions of the late fourth century and early fifth century, when the Sasanian court needed the support and cooperation of the Zoroastrian religious institution, the minting of the title rāst on the coins of the Kings of Kings of this period indicates the Sasanian court's efforts to attract Zoroastrian audiences, especially the clergy, and to gain legitimacy. Additionally, it appears that the words and compounds in which the term rāst is used have focused more on the religious-moral aspect of justice rather than on the technical terms of legal science.Textual evidence, both in Middle Persian Zoroastrian texts and in Islamic texts, indicates the continuity of the claim to justice by rulers throughout the Sasanian era and its transfer to the Islamic period.

Cite this The Author(s): Matloubkari, E., (2025). Studying the Concept of Justice on Sasanian Coins: A Historical Analysis of the Legend "l'st":Historical Sciences StudiesVol.17, No 1, Serial No.39 –Spring- Summer, (257-276).
DOI: 10.22059/jhss.2025.394712.473803

CC BY NC

Publisher: Unversity of Tehran Press
https://jhss.ut.ac.ir/article_104097.html?lang=en

1. Introduction

This study examines the origin and meaning of the coin legend 'l’st' (transliterated as rāst) on the coinage of several Sasanian kings from the late fourth to the early fifth centuries CE. This legend, which appears only during a limited historical period under specific conditions, plays a significant role in understanding the ideological language of the Sasanian monarchy and in displaying the king’s legitimacy. The central research question is why *l’st* was used on coins during this particular period and what political, social, and religious functions it served.

Background and Significance

The Sasanian Empire (224–651 CE) established an ideological system integrating Zoroastrian religious concepts with political authority. Titles and coin legends were not arbitrarily chosen; they signified the king’s legitimacy and his position within the political and religious hierarchy. The appearance of *l’st* is particularly significant because, unlike common royal titles, it appears exclusively under certain rulers—most notably Shapur II, Bahram IV, and Yazdegerd I.

In Middle Persian, *rāst* literally means “straight, correct, unbent” and, secondarily, “just” or “righteous.” In Zoroastrian discourse, it is also associated with the compound *rāst-dēnīh* (“righteous faith”), which underpins the dualistic differentiation between truth and falsehood. Accordingly, *l’st* can denote both the king’s justice and his adherence to Zoroastrian orthodoxy.

Research Objectives

This study aims to:

1. Clarify the semantic range of *rāst* in Avestan, Old Persian, and Middle Persian sources;
2. Analyze the historical and political contexts in which this coin legend was employed;
3. Examine two interpretive hypotheses:

rāst as an emphasis on royal justice.

rāst as the first element of the compound *rāst-dēnīh*, indicating the king’s religious righteousness;

4. Demonstrate the continuity of the concept of royal justice from pre-Sasanian traditions to the Islamic period.

Methodology:

The research is structured around three main axes:

1. Textual sources: Including Achaemenid inscriptions, Pahlavi texts, Kartir’s inscriptions, and Islamic historical accounts;
2. Numismatic and epigraphic evidence: Analysis of known coinage and prior scholarship regarding the *l’st* legend;
3. Historical context: Examination of the political and military conditions under Shapur II to Yazdegerd I, including internal crises, prolonged wars with Rome, and pressures from eastern nomadic groups.

Findings:

1. Semantic Dimensions of *rāst*

In Achaemenid royal inscriptions, *rāst* is used in opposition to falsehood and chaos, signifying truth and justice, and presenting the king as the guarantor of social order and the ultimate judge. In Zoroastrian texts, the term is applied to divine adjudicators such as Mithra and Rashnu and appears in compounds such as *rāh ī rāst* (“the straight path”) and *rāst-dēnīh* (“righteous faith”), acquiring moral and religious significance. During the Sasanian period, the king, beyond his political and military roles, functioned as the supreme judge and guarantor of justice. Therefore, the *l’st* legend communicates not only the king’s ethical and religious qualities but also his status as the final authority in societal judgment. This usage reflects continuity with pre-Sasanian traditions while highlighting the king’s elevated role as arbiter in Sasanian society;

2. Historical Context of Coinage

In the late fourth and early fifth centuries, political crises, protracted wars with Rome, and pressures from eastern tribes weakened royal authority and increased the king’s reliance on the support of the Zoroastrian clergy and broader religious communities. Minting coins with the *l’st*

legend served as a deliberate instrument to convey the king's legitimacy, his role as guarantor of justice and social order, and his commitment to religious orthodoxy;

3. Two Primary Interpretive Hypotheses

Royal Justice: Kings portrayed themselves as guarantors of order, law, and justice, aligning with Achaemenid precedents and Hellenistic influences, where titles such as *Dikaios* ("the just") were struck on coins.

Religious Righteousness**:** The legend may also represent the first element of *rāst-dēnīh*, emphasizing the king's adherence to Zoroastrian faith and alliance with the clergy, thus reinforcing his religious legitimacy;

4. Continuity in Later Periods

After the fall of the Sasanian Empire, Muslim governors and rulers in eastern Iran minted coins inscribed with *'Adl* ("justice"). This demonstrates that the concept of justice—whether expressed as *rāst* under the Sasanians or *'Adl* under Islamic rule—remained a central standard of political legitimacy. The *l'st* legend represents a remarkable example of the interconnection between ideology, religion, and politics in pre-Islamic Iran, with a legacy that persisted into subsequent periods.

Discussion and Conclusion

The coin legend *l'st* marks a significant development in Sasanian ideological expression. Whether indicating royal justice or religious righteousness, it positioned the king as guarantor of social order, supreme judge, and protector of the Zoroastrian faith. Through this legend, coinage gained public trust, secured clerical support, and reinforced political legitimacy. The persistence of this tradition in Islamic coinage highlights the enduring centrality of justice as a criterion for authority in Iranian political thought. Ultimately, the *l'st* legend exemplifies the sophisticated integration of ideology, religion, and political authority in the Sasanian world, with a lasting influence on subsequent periods.

پژوهشهای علوم تاریخی

شاپای الکترونیکی:۳۳۷۰-۲۶۷۶

https://jhss.ut.ac.ir

بررسی مفهوم عدالت بر مسکوک‌های ساسانی: تحلیل تاریخی سکه‌نوشتهٔ l'st

اسماعیل مطلوب‌کاری[1]✉

۱. نویسنده مسئول، پژوهشگر و مدرس مدعو در دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: matloubkari.esmaeil@gmail.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۴/۰۲/۱۵

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۴/۰۳/۰۶

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۴/۰۳/۰۹

تاریخ انتشار:
۱۴۰۴/۰۶/۳۰

واژه‌های کلیدی:
ایران، راست‌دینی، ساسانیان، عدالت، مشروعیت.

چکیده

هدف از این پژوهش بررسی و تحلیل تاریخی سکه‌نوشتهٔ l'st است که بر مسکوک‌های سده‌های چهارم و پنجم ساسانی ضرب شده است. نگارنده می‌کوشد تا با استناد به مطالعات متنی و تحلیل تاریخی به این پرسش پاسخ دهد که دلیل ضرب این سکه‌نوشته بر مسکوک‌ها در یک دورهٔ مشخص و محدود از تاریخ ساسانی چیست؟ و در ادامه این فرضیه را مطرح می‌کند که سکه‌نوشتهٔ l'st، که حرف‌نوشتهٔ واژهٔ *rāst* ، به معنی مستقیم و درست است، نه‌تنها با مفهوم عدالت مرتبط است، بلکه می‌تواند اشاره‌ای به راست‌دینی[1] مبتنی بر ثنویت زردشتی از جانب شخص شاهنشاه باشد که مفهومی دینی– اخلاقی است و نقشی مهم در آموزه‌های زردشتی دارد. به نظر می‌رسد که در شرایط بحرانی پایان سدهٔ چهارم و ابتدای سدهٔ پنجم، که قلمرو ساسانی مورد تهاجم اقوام بیابان‌گرد شرقی قرار داشت و ساختارهای حکومتی سستی گرفته بودند، دربار ساسانی نیازمند همراهی و حمایت مستحکم‌ترین نهاد موجود یعنی نهاد دینی زردشتی بود. ضرب عنوان *rāst* بر مسکوک‌های شاهنشاهان این دوره، نشان‌دهندهٔ کوشش دربار ساسانی در جذب مخاطبان زردشتی، به‌ویژه موبدان، و کسب مشروعیت بود. همچنین به‌نظر می‌رسد که واژگان و ترکیباتی که در ساخت آنها واژهٔ *rāst* بکار رفته است، بیش از آن‌که به اصطلاحات فنی علم حقوق پرداخته باشند، به جنبهٔ دینی– اخلاقی مفهوم عدالت توجه کرده‌اند. شرط برقراری عدالت از شروط مهم مشروعیت حاکمان بود که به مبانی اندیشهٔ سیاسی در سرزمین‌های شرقی خلافت اسلامی نیز منتقل شده است.

استناد: مطلوب‌کاری، اسماعیل؛(۱۴۰۴). بررسی مفهوم عدالت بر مسکوک‌های ساسانی: تحلیل تاریخی سکه‌نوشتهٔ l'st. پژوهشهای علوم تاریخی، سال ۱۷، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان، شماره پیاپی ۳۹- (۲۷۶-۲۵۷). DOI: 10.22059/jhss.2025.394712.473803

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران

https://jhss.ut.ac.ir/article_104097.html?lang=en

۱. مقدمه

این پژوهش به بررسی معنی، مفهوم و دلیل ضرب سکه‌نوشتهٔ l'st بر مسکوک‌های چند تن از شاهنشاهان ساسانی در سده‌های چهارم و پنجم میلادی می‌پردازد. l'st حرف‌نوشتهٔ واژهٔ *rāst* است که در فارسی میانه به معنی راست، برابر، مستقیم و صریح است (منصوری، ۱۴۰۰: ۴۵۱) و از آن به عنوان صفتی برای دین زردشتی و برخی از ایزدان یاد شده است (*HHK*, 7;[2] *MX*, 56, 28)[3]. همچنین این واژه به معنای عادل و دادگر بکار رفته است (تفضلی، ۱۳۶۴: ۱۲) که از مهمترین دعاوی مشروعیت‌زا در عصر ساسانی بود. شواهد متنی، چه در متون فارسی میانهٔ زردشتی و چه در متون اسلامی، نشان‌دهندهٔ استمرار این دعوی در سرتاسر عصر ساسانی و انتقال آن به دورهٔ اسلامی است. بااین‌وصف، این دعوی بر منابع اپی‌گرافیک اندکی ظاهر شده است و تنها معدودی از شاهنشاهان ساسانی سکه‌نوشتهٔ l'st را بر مسکوک‌های خود ضرب کرده‌اند.

پاروک با استناد به کاتالوگ موزهٔ هندوستان حضور این سکه‌نوشته را بر پشت دیناری از شاپور دوم ثبت کرده است. همچنین او به گزارش دروین[4] اشاره می‌کند که این سکه‌نوشته را بر پایهٔ تصویر آتشدان یکی از درم‌های یزدگرد دوم خوانده است (پاروک، ۱۹۲۴: ۲۹۳). گوبل به درج این سکه‌نوشته بر تعدادی از مسکوکات شاپور دوم تا بهرام چهارم اشاره کرده است؛ اگرچه به این نکته اشاره می‌کند که این سکه‌نوشته بر بسیاری از مسکوک های این دوره ضرب نمی‌شود یا به صورت مخفف و مخدوش ضرب شده است. او به صورتی هوشمندانه ضرب این سکه‌نوشته را با تکامل نهاد دینی زردشتی در این عصر و رابطهٔ بهرام چهارم با این نهاد قدرتمند مرتبط می‌داند، اما از تحلیل تاریخی آن خودداری می‌کند (گوبل، ۱۹۷۱: ۲۲) . شیندل در جلد سوم *SNS* بررسی روشمندی از مسکوک‌های ساسانی سده‌های چهارم و پنجم میلادی ارائه کرده است و این سکه‌نوشته را تنها بر مسکوک‌های بهرام چهارم و یزدگرد یکم موجود در گنجینه‌های مورد مطالعه در این مجموعه خوانده است (شیندل، ۲۰۰۴: دفتر دوم، ۱۴۳). به نظر می‌رسد که هیچ یک از سکه‌شناسان دلیلی برای درج این سکه‌نوشته ارائه نکرده‌اند.

نگارنده می‌کوشد تا با استناد به شواهد متنی و داده‌های اپی‌گرافیک، تحلیلی تاریخی از رواج و دلیل درج این سکه‌نوشته در یک دورهٔ خاص از تاریخ ساسانی ارائه کند. این پژوهش بدین نکته توجه می‌کند که سکه‌نوشتهٔ l'st نه‌تنها با مفهوم عدالت مرتبط است، بلکه می‌تواند اشاره‌ای به راست‌دینی مبتنی بر ثنویت زردشتی از جانب شخص شاهنشاه باشد. ضرب این سکه‌نوشته نشان می‌دهد که شرط برقراری عدالت و توجه به راست‌دینی زردشتی از شروط مهم مشروعیت شاهنشاه بود. عدالت در دورهٔ اسلامی نیز مورد توجه امرا و شاهان حاکم بر جهان ایرانی قرار گرفت و موجب کسب مشروعیت ایشان در نزد جامعه می‌شد.

۲.«عدالت» در جهان ایرانی

توجه به مفهوم عدالت و عادل نامیدن فرمانروایان سنتی رایج در خاور نزدیک و جهان مدیترانه‌ای بود. در این بخش از جهان باستان، شاه مهمترین منبع قانون‌گذاری بود و به همین دلیل او خود را در جایگاه برقرارکنندهٔ عدالت معرفی می‌کرد. همان‌گونه که ایدئولوژی پادشاهی در مصر، فراعنه را حامی «عدالت»[۵] معرفی می‌کرد (مانینگ، ۲۰۱۳: ۸۸) یا در آشور، شاه به‌عنوان بالاترین قاضی و دادگاه عالی عمل می‌کرد (باریاموویچ، ۲۰۱۳: ۱۴۴)؛ پادشاهان هخامنشی نیز در کتیبه‌هایشان خود را حامی فرمان‌بران و مجری قانون معرفی می‌کردند. پلوتارخ بر این نکته تأکید می‌کند که ایرانیان شاه را داور خوب و بد می‌دانستند (*Artaxerxes*, XXIII) و شاه عالی‌ترین مرجع قضایی درسرتاسر شاهنشاهی هخامنشی بود. داریوش ادعا می‌کرد که وظیفهٔ او از بین‌بردن شورش و برقراری نظم است و این مقام از جانب بزرگترین بغان به او بخشیده شده است:

"*θātiy Dārayava^{h}uš xšāyaθiya: A^{h}uramazdā, yaθā avaina^{t} imām būmim yauda^{n}tim, pasāvadim manā farābara^{t}; mām xšāyaθiyam akunauš; adam xšāyaθiya a^{h}miy; vašnā A^{h}uramazdāhā adamšim gāθavā niyašādayam.*" (*DNa,* 30- 36).[۶]

«داریوش شاه می‌گوید: هنگامی‌که اهوره‌مزدا این سرزمین آشوبگر را دید؛ پس آن‌را به من فرا برد (بخشید). مرا شاه کرد. من شاه هستم. به‌خواست اهوره‌مزدا من در جای‌شان نشاندم (شورش را خواباندم)».

همان‌گونه که شاه هخامنشی عالی‌ترین مجری قانون در کل امپراتوری بود، شهربان[۷] نیز این نقش را در قلمرو خود برعهده می‌گرفت. درواقع همانند دولت‌های پیشین خاورنزدیک باستان، همان کارکنانی که تصمیمات اداری را اخذ می‌کردند، تصمیمات قضایی را نیز اتخاذ می‌کردند (وستبروک، ۲۰۰۳: ۲۷)، اما همان‌گونه که نامهٔ داریوش به گاداتاس نشان می‌دهد، شاهِ شاهان نهایت توجه را به احکام صادره از جانب شهربان‌ها نشان می‌داد (لوکوک، ۱۳۸۹: ۳۳۱).

این مفهوم به جهان هلنیستی نیز راه یافت و عنوان *Dikaios* ، عادل، بر مسکوک‌های شاهان هلنیستی درج شد. در ایران شرقی نیز احتمالاً درج این عنوان بر مسکوک‌های کوشانی متأثر از سنت‌های هلنیستی رایج در باکتریای یونانی بود، چنان‌که کنیشکه در کتیبهٔ رباطک (*KR*, 1) خود را با عنوان‌های *ραβτογο, λαδειγο*[8] خوانده است.

ظهور عنوان*Dikaios* در دیوان‌سالاری اشکانی نیز احتمالاً برگرفته از سنت رایج در دولت‌های هلنیستی بود. این عنوان که در مسکوک‌های ضرب باکتریا نیز مشاهده می‌شود، جانشین عنوان نجات‌دهنده[۹] بر مسکوک‌های مهرداد یکم[۱۰] شد (شیپمان، ۱۳۹۰: ۳۵).[۱۱]

به نظر می‌رسد که در دورهٔ اشکانی پادشاه شخصاً نیز به قضاوت می‌نشست. فیلوستراتوس[۱۲] (*Life of Apollonius of Tyana,* I. 25) از ساختمانی در بابل سخن می‌گوید که سقف آن گنبدی از جنس یاقوت کبود بود و همچون آسمان به‌نظر می‌رسید. تصاویر خدایان، همچون اجسامی طلایی که در اثیر[۱۳] می‌درخشند، بر تارک آن نقش بسته بود و شاه اشکانی در این ساختمان به

قضاوت می‌نشست. چهار دارکوب از جنس طلا، یادآور آدراسته[۱۴] ایزدبانوی عدالت، از سقف آویزان بودند تا به‌یاد شاه آورند که خود را برتر از آدمیان دیگر ندانند (فیلوستراتوس، ۱۹۱۲: ۷۷). نویسندهٔ یونانی از کاربرد نشانه‌های فرهنگ هلنیستی در بنای ساختمان مذکور یاد می‌کند، اما نمی‌دانیم چه میزان از توصیف وی برخاسته از خصلت اخلاق‌مداری هلنیستی اوست و تا چه‌اندازه می‌توان به این توصیفات اعتماد کرد. می‌توان با نظر شکی در تخیلی بودن این داستان همراه بود (شکی، ۲۰۰۹: ۱۷۷)، اما روایت او سندی است بر قضاوت مستقیم و شخصی شاهنشاه اشکانی.

شواهد متنی و اپی‌گرافیک بر رواج این مفهوم در عصر ساسانی تأکید دارند و غالب مورخان مسلمان عدل را از اصول فرمانروایی در نزد شاهنشاهان ساسانی بر شمرده‌اند و به رواج این خصلت در نزد ایشان اشاره کرده‌اند. مانند اشارهٔ طبری به عدالت پادشاهی مشهور به تندخویی، هرمزد دوم، در رفتار با رعایا[۱۵] یا رویکرد هرمزد چهارم در برقراری عدالت و جلوگیری از زورگویی اشراف بر زیردستان.[۱۶] در متون و مسکوکات دورهٔ اسلامی نیز شاهد رواج سکه‌نوشتهٔ «عدل» و مشروعیت حاصل از کاربرد آن هستیم.

۳.کاربرد *rāst* در کتیبه‌ها و منابع نوشتاری

rāst[17] صفتی است مشتق از *rāsta-* فارسی باستان که با افزودن ta- (پسوند صفت مفعولی) به صورت بالاندهٔ $\sqrt{rād}$ -، آماده کردن، پدید آمده است و در فرآیند دگرگونی آوایی d پیش از t، به s تبدیل شده است (منصوری، ۱۳۹۵: ۳۷۹). این واژه در کتیبهٔ *DNa* به عنوان صفتی، راست و درست، برای موصوف، راه (*paθīm*)، آمده است:

"Martiyā, hyā A^{h}uramazdāhā framānā, hauvtaiy gastā mā θa^{n}daya; paθim tyām rāstām mā avarada; mā sta^{m}bava." (*DNa*, 56-60).[18]

«ای‌مرد آن‌چه که فرمان اهوره‌مزدا [است] تو را بد نَسپهد (بد جلوه نکند). راهی که راست [است] (راه درست) را رها مکن. سرکش مباش (شورش مکن).»

rāstam، به معنای راستی [را]، و در تقابل با ناراستی (*-miθa*)، در سطر هفتم از کتیبهٔ *DNb* ذکر شده است:

"*θātiy Dārayava^{h}uš xšāyaθiya: vašnā A^{h}uramazdāhā avākaram a^{h}miy, tya rāstam dauštā a^{h}miy, miθa naiy dauštā a^{h}miy*" (*DNb*, 5-8).[19]

«می‌گوید داریوش شاه: به خواست اهوره‌مزدا این‌چنین هستم، که راستی را دوستم، که بدی (ناراستی) را دوست نیستم».

در ستون چهارم کتیبهٔ بیستون ستاک *-arštā-/ -ṛštā* که اسمی مونث است در معنای راستی و عدل بکار رفته است:

"*θātiy Dārayava^{h}uš xšāyaθiya: avahyarādiy A^{h}uramazdā upastām abara^{t} utā aniyāha bagāha, tyaiy hatiy, yaθā naiy arika āham, naiy draujana āham, naiy zurakara āham, naiy adam naimaiy taumā, upariy arštām upariyāyam; naiy škauθim naiy tunuva^{n}tam zūra akunavam*" (*DB*, IV. 61-5).[20]

«داریوش شاه می‌گوید: به همین دلیل اهوره‌مزدا مرا یاری کرد و این بغان که هستند [زیرا] که نافرمان نبودم، دروغگو نبودم، زورگو نبودم، نه من و نه تبار من. مطابق با راستی (عدل) رفتار کردم؛ نه بر ضعیف و نه بر توانمند زور نورزیدم».

این واژه که ریشه در OP. *rāsta-* دارد، نزدیک‌ترین واژه به نام *Aršt̄āt-*، ایزدبانوی عدالت، در اوستایی متاخر است و احتمالاً صورت ساده شدهٔ حذف هجای همسان از OI. **ṛšta-* > YA. *aršta-*به معنی مستقیم و راست است.[۲۱] جدای از دلیل ریشه‌شناختی، معنای «عدل» برای این واژه به دلیل کاربرد معادل بابلی di-na-a-tú برای آن تقویت می‌شود؛ زیرا این واژه در تحریر بابلی کتیبهٔ بیستون معادل OP. *dāta-* و به معنی قانون به کار رفته است (اشمیت، ۲۰۱۴: ۲۳۹).[۲۲] در دورهٔ میانه شاهد تحول این واژه از ایرانی باستان به پارتی و فارسی میانه هستیم. با شکل پارتی *rāšt* در متون پارتی مانوی بسیار برخورد می‌کنیم که گاه به عنوان صفتی برای ایزدان مانوی ذکر شده است. چنان‌که در متن زیر به عنوان صفتی برای نریسه ایزد، از ایزدان آفرینش سوم مانوی، آمده است:

"*ōn bay rāšt ud mihrbān, frawēnag yazd, ō man hufrayādā, u-m wxad dastδār bawāh*" (M67/R/ii/28-32).[23]

«ای بغ راست و مهربان! ایزد فرابیننده! مرا فریاد رس! و خود دستگیرم باش» (اسماعیل‌پور، ۱۳۹۶: ۲۴۱).

نکتهٔ جالب در این متن به کاربردن هم‌زمان دو صفت راست و مهربان است که در فهرست صفات شایستهٔ بهرام دوم در کتیبهٔ کردیر در کعبهٔ زردشت نیز در کنار یکدیگر ذکر شده‌اند (*KKZ*, 7) و پیشینه‌ای احتمالی از کاربرد هم‌زمان این صفات در هر دو سنت زردشتی و مانوی را فراهم می‌کنند.

در متون فارسی میانهٔ زردشتی نیز *rāst* صفتی برای ایزدان است که به ویژه برای ایزدان مهر و رشن، داوران جهان مینوی، به کار می‌رود:

"*frāz ō činwad puhl widārdan nē tuwān ānōh dādwar ī rāst čiyōn mihr [ud] rašn*" (*HHK*, 7).[24]

«بر فراز پل چینود نتوان گذشتن؛ [زیرا] آنجا دادورِ راست (عادل) چون مهر [و] رشن [است]»

تفضلی در ترجمهٔ خود از *مینوی خرد*، معادل عادل را برای این صفت به کار برده است:

"*ud tarāzēnīdārīh ī rašn ī rāst*" (*MX*, 1.119).[25]

«و رشن عادل [راست] (اعمال او را) می‌سنجد» (تفضلی، ۱۳۶۴: ۱۲).

نکته‌ای که باید بدان توجه کرد ریشهٔ $\sqrt{raz-}$ است که در نام ایزد رشن بدان بر می‌خوریم و صورت اوستایی ریشهٔ $\sqrt{rad-}$ در فارسی باستان است. از این ایزد در متون اوستایی بسیار یاد شده است. او به همراه ایزدان مهر و سروش روان درگذشتگان را «با ترازویی مینوی که به هیچ سو گرایش ندارد» می‌سنجد و در این میان فرقی بین هیچ یک از درگذشتگان قایل نمی‌شود (*MX*, 1.120). از این منظر عمل او مشابه شاهنشاه ساسانی است که خود به شخصه در

جریان بارعام به قضاوت می‌نشست. توجه به این نکته ضروری است که عدالت شاهانه از نشانه‌های بهدینی است و پادشاه نیکوی زردشتی کسی است که داد ورزد:

"**hupādixšā(y) ān bawēd kē šahr ābādān ud driyōšān abēmust ud dād ud ēwēn ī rāst dārēd ud framāyēd*" (*MX*, 14. 16).[26]

«پادشاه نیک آن باشد که شهر [کشور] را آبادان و درویشان را بی‌ستم دارد، و داد و آیینِ راست فرماید».

در متون فارسی میانهٔ زردشتی نیز دین زردشتی را با صفت *rāst* می‌نامند:

"*kū škenēm ud gugānēm u-t *nigūnsār kunēm kālbod ī ašmā dēwān ud druzān ud ǰādūgān ud parīgān pad hōm ud barsom ud dēn ī rāst ī weh, dādār Ohrmazd ō man *čāšt*" (*MX*, 56. 28)[27]

«که می‌شکنم، نابود می‌کنم و سرنگون می‌کنم تو را و کالبد شما دیوان و دروجان و جادوگران و پریان را با هوم و برسم و با دین راستی بِهْ (= بهدین) که آفریدگار اورمزد به من آموخت» (تفضلی، ۱۳۶۴: ۷۵).

این صفت نه تنها برای شاهان، بلکه برای پاکان دین زردشتی نیز به کار می‌رفت.

"*abar-iz rāst, [ud] rād frašōštar*" (*WZ*, 33. 0).[28]

« همچنین نیز فرشوشتر راست [و] راد».

همچون مثال فوق در بسیاری از اندرزنامه‌های پهلوی، و احتمالاً به پیروی از سنت دینی یا دیوان‌سالارانه، صفات راد و راست به همراه یکدیگر یاد شده‌اند:[۲۹]

"ēwēn ud paymān pad kār dārēd ud pad kār ud dādestān rād ud rāst ud rāstān hamīgān bēd" (*HHK*, 3).[30]

«آیین (= رسم) و پیمان (= میانه‌روی) را به کار دارید (= به-کار ببندید) و در کار و دادستان (= انجام امور، وظیفه)، راد و راست و همراه (= متحد) راستان باشید» (گشتاسب و حاجی‌پور، ۱۳۹۸).[۳۱]

مفهوم دینی- اخلاقی «راهِ راست» از ترکیباتی است که از زبان‌های ایرانی باستان شاهد حضور آن هستیم. یکی از نمونه‌های بارز آن، که پیشتر بدان اشاره شد، کاربرد ترکیب *"paθim tyām rāstām"* «راهی که درست [است]»، در کتیبهٔ *DNa* است (*DNa,* 58- 9).

صورت پهلوی *"rāh ī rāst"*، در متون فارسی میانهٔ زردشتی قابل مشاهده است:

"*ī-š argōmand,[32] garān-menišnīhā pad wināh ī kard čašmagāhēnēd u-š huāfrāhīhā nimāyēd ān ī abēzag rāh ī rāst. pad har kār ī-š tan pad-iš āyēd ō hanǰaman kāmēd*" (*WZ*, 30. 46).[33]

«او را رنجیده و دل‌نگران به گناهِ مرتکب شده سرزنش کند و با اندرز نیک به او آن راهِ راست پاک را، در هر کاری که در انجمن به تن او خواهد آمد، بنماید» (راشد محصل، ۱۳۹۰: ۸۶).

۴.تحلیل تاریخی عنوان *rāst* در منابع اپی‌گرافیک

صفت *rāst* در کتیبهٔ کردیر در کعبهٔ زردشت استفاده شده است. کردیر در توصیف بهرام دوم او را با صفاتی شایسته در سنت زردشتی توصیف می‌کند که *rāst* نیز از جملهٔ آنهاست :

"*pas kū warahrān šāhān šāh ī Šābuhragān ō bayan gāh šud ud warahrān šāhān šāh ī warahrānagān andar šahr rād ud rāst ud mihrbān ud hugar ud kirbakkar pad šahr ēstād*" (*KKZ*, 7).[34]

«پس از آن‌که شاهان‌شاه بهرام پسر شاپور (بهرام یکم) به جایگاه بغان (سرای آخرت) رفت و شاهان‌شاه بهرام پسر بهرام (بهرام دوم) که در کشور راد و راست و مهربان و نیکوکار و کرفه‌گر (ثواب‌کار) [نام‌بردار بود] بر کشور ایستاد (شهریار شد)».

در منابع اپی‌گرافیک متعلق به دورهٔ ساسانی با نام‌های مرکبی برخورد می‌کنیم که یکی از اجزا آنها *rāst* است. از جملهٔ آنها می‌توان به مغی به نام *Rāst-Ādur* اشاره کرد که از او مهری با شناسهٔ BML CC 4 به دست آمده است (ژینیو، ۱۹۸۶/۲: ۱۵۲، ش. ۷۹۵). همچنین مهری با شناسهٔ KMW 2413 در دست است که متعلق به شخصی به نام *Rāst-Šābuhr* است (ژینیو، ۲۰۰۳: ۱۵۲، ش. ۲۸۴). نام *Rāstag* نیز بر ظرفی سیمین با شناسهٔ AOMT 26 درج شده است (ژینیو، ۱۹۸۶/۲: ۱۵۲، ش. ۷۹۶). در کتیبهٔ شاپور یکم در کعبهٔ زردشت (*ŠKZ*, 49) نیز با شخصی دارای این نام برخورد می‌کنیم که در هنگام نگارش این کتیبه شهرب وِه اردشیر بوده است. ژینیو نام او را *Rāstag* آوانویسی کرده است (همان‌جا)، درحالی‌که هویزه این نام را *Rastag*[35] ضبط کرده است (هویزه، ۱۹۹۹: دفتر یکم، ۶۱). همچنین در این کتیبه (*ŠKZ*, 48) از یکی از درباریان شاپور یکم به نام *ǰōymard ī Rastagān* صحبت شده است که ژینیو این نام را نیز، با وجود نیامدن مصوت ā در هر دو نام، به عنوان شاهد مثال خود ذکر کرده است و *Rastag* ذکرشده در بند ۴۹ را پدر *ǰōymard* ذکر شده در بند ۴۸ دانسته است (ژینیو، ۱۹۸۶/۲: ۱۵۲، ش. ۷۹۶). در حالی که هیچ شاهد درون‌متنی برای صحت این انتساب وجود ندارد.

بر برخی از مسکوک‌های ضرب‌شده به سبک اصلیِ هرمزد یکم و بهرام یکم، گهگاه خط دومی اضافه شده است که حاوی عبارتی توصیفی است. این عبارت را شروو *jāyēdān šahr (jāwēdān)* ، «از شهریاری جاویدان»،[۳۶] خوانده است [می‌توان آن‌را سرزمین جاویدان نیز ترجمه کرد] و گیزلن *ī arda-šahr*، «آن‌که شهریاری را بر عدل بنا کرد»، خوانده است (آلرام و گیزلن، ۲۰۱۲: ۱۶). خوانش گیزلن از این عنوان می‌تواند نخستین نشانه از درج عنوانی مبتنی بر عدالت شاهانه بر مسکوک‌های ساسانی باشد.

سکه‌نوشتهٔ l'st نخستین عنوانی است که خارج از فهرست رسمی عناوین شاهنشاهان سدهٔ سوم و چهارم میلادی، بر مسکوک‌های ساسانی راه یافت.[۳۷] به عبارت دیگر ضرب این عنوان بر مسکوک‌های ساسانی نخستین نشانه از تحولاتی است که از سدهٔ پنجم به تغییر در ساختار اجتماعی- سیاسی جامعهٔ ساسانی انجامید. پاروک نخستین پژوهشگری است که به درج سکه‌نوشتهٔ l'st بر پایهٔ آتشدان‌های حک‌شده بر پشت برخی از مسکوک‌های شاپور دوم و جانشینانش اشاره می‌کند (پاروک، ۱۹۲۴: ۲۹۳). نمونه‌های به‌دست آمده در مجموعه‌های مورد استناد *SNS* حاکی از تداوم کاربرد عنوان *rāst* بر پشت برخی از مسکوک‌های (Typ 3) بهرام

چهارم (شیندل، ۲۰۰۴: دفتر دوم، ۱۴۳) و گونهٔ دوم (Typ 2) مسکوک‌های یزدگرد یکم است (همان: ۱۸۶). بنا به مندرجات جلد سوم *SNS*، به نظر می‌رسد که این عنوان پس از او بر مسکوک‌های دیگر شاهنشاهان ساسانی ضرب نشده باشد؛ اگرچه گوبل به درج آن بر مسکوک‌های یزدگرد دوم نیز اشاره کرده است (گوبل، ۱۹۷۱: ۲۲).

هم‌زمان با درج سکه‌نوشتهٔ l'st بر مسکوک‌های ساسانی شاهد تغییر و تحولی عمده در سیاست‌های دولت ساسانی هستیم. شاپور دوم که می‌کوشید سرزمین‌های از دست‌رفته در دورهٔ فرمانروایی نیایش، نرسی، را بازپس گیرد، درگیر نبردهایی طولانی با رومیان شد که تا واپسین سال‌های فرمانروایی او ادامه یافت. اگرچه او توانست از تهاجم خطرناک یولیانوس مرتد جان سالم بدر برد، اما شاهد نبردهایی به همان اندازه خون‌بار در سویهٔ شرقی قلمرو خود شد. به نظر می‌رسد شاپور دوم بعد از برخوردی نه چندان موفقیت‌آمیز با اقوام شرقی، که پاوستوس بوزاند بدان اشاره کرده است (*History of the Armenians*, V. 37)، بخشی از قلمرو خود را از دست داد و نهایتاً ساسانیان برای حفظ سرحدات خود مجبور شدند تا دولت حایل کوشانی–ساسانی را، که در زیر ضربات اقوام بیابان‌گرد شرقی بسیار تضعیف شده بود، به قلمرو خود ملحق کنند. در آخرین دهه‌های سدهٔ چهارم میلادی، شاهد بحران در ساختارهای دولت ساسانی هستیم و هر سه شاهنشاهی که در این دوره به قدرت رسیدند. عزل یا به قتل رسیدند. حتی در سدهٔ پنجم میلادی نیز تنها یک شاهنشاه، یزدگرد دوم، در بستر درگذشت و دیگر شاهان این خاندان سرنوشتی خونبار یافتند. بنابراین طبیعی به نظر می‌رسد که دربار ساسانی در این دورهٔ آشفته و پرخطر به دنبال بهره‌گیری از باورهای دینی باشد که اکثریت فرمان‌بران از آن استقبال می‌کردند و مورد توجه نهاد دین زردشتی قرار داشت. بدین‌ترتیب دعوی عدالت شاهانه می‌توانست بر مشروعیت خاندان ساسانی و شخص شاهنشاه بیافزاید.

اگرچه منابع نوشتاری و سکه‌شناختی دورهٔ اسلامی این فرض را قوت می‌بخشند که سکه‌نوشتهٔ l'st نشانهٔ توجه به عدالت شاهانه است، اما این احتمال وجود دارد که منظور از درج l'st بر مسکوک‌های ساسانی تنها اشاره به مفهوم عدالت شاهانه نباشد؛ بلکه نمایشگر بخش نخست یک ترکیب یا عبارت دینی باشد. خوانش وبر از نامهٔ نویافته TB1 در فارس (وبر، ۲۰۲۳)، نشان می‌دهد که گاهی به جای ضرب یک عبارت توصیفی بر مسکوک‌های ساسانی تنها به درج بخش نخست آن اکتفا شده است. چنان‌که به جای درج عبارت *abd gund*،[دارای] سپاه شگفت‌انگیز، بر مسکوک‌های خسرو پرویز، تنها بخش نخست آن یعنی صفت *abd*، شگفت‌انگیز، درج شده است (مطلوب‌کاری، ۲۰۲۴). از بین ترکیبات و عبارات دینی مندرج در متون فارسی میانهٔ زردشتی می‌توان به راست‌دینی (*rāst-dēnīh*) اشاره کرد که مفهومی دینی– اخلاقی است و نقش مهمی در آموزه‌های زردشتی دارد:

"*ast fradom rāst-dēnīh, ī xwad āstwānīh ī abar dō-bunīštagīh, pad ān ristag, brahm kū Ohrmazd hamāg wehīh a-wattarīh, u-š kām wisp frārōn, Ahreman wisp wattarīh, a-wehīh*" (*WZ*, 1. 21).[38]

«نخست راست دینی است، که خود ایمان به دو بنی است بدان شیوه و روش که اورمزد همه نیکی است، بی‌بدی و خواست او همه نیکی است. اهریمن همه بدی است، بدون نیکی» (راشد محصل، ۱۳۹۰: ۳۵).

بنابراین، این احتمال وجود دارد که هدف از درج سکه‌نوشتهٔ l'st توجه به راست‌دینی مبتنی بر ثنویت زردشتی از جانب شخص شاهنشاه باشد. ازاین‌رو، درج سکه‌نوشتهٔ l'st بر مسکوک بهرام چهارم و یزدگرد یکم را می‌توان با شرایط متشنج سیاسی و سیاست تبلیغاتی شاهان این دوره مرتبط دانست. احتمالاً بهرام چهارم که به دست سپاهیان زیر نفوذ اشراف کشته شد (الطبری، ۱۳۸۷ه.ق/ ۱۹۶۷م: ۶۳-۶۲)، می‌کوشید تا با درج این عنوان بر عدالت یا راست‌دینی خود، و شاید هر دو صفت، تأکید کند و پایگاه اجتماعی خود را قوی‌تر کند. یزدگرد یکم نیز این سیاست را ادامه داد؛ اما ذکر القابی مانند *dabr*، به معنای گناه‌کار و فریب‌کار، (*ŠĒ,* 26)، بزه‌گر (فردوسی، ۱۳۸۸: دفتر ششم، ۳۶۱) یا اثیم (الطبری، ۱۳۸۷ه.ق/ ۱۹۶۷م: ۶۳) در متون مختلف پهلوی، فارسی و اسلامی، نشان‌دهندهٔ ناموفق بودن اوست. در عمل نیز او فرجامی بهتر از بهرام نیافت و به احتمال زیاد، دور از پایتخت به دست اشراف کشته شد (شهبازی، ۲۰۰۳). ضرب سکه‌نوشتهٔ l'st بر مسکوک‌های شاهنشاهان سده‌های چهارم و پنجم نشان می‌دهد که شرط برقراری عدالت و عادل‌بودن و توجه به راست‌دینی زردشتی از شروط مهم مشروعیت شاهنشاه در این دوره بود.

این احتمال وجود دارد که جنگ داخلی بین هرمزد سوم و پیروز و به قدرت رسید پسر کوچک‌تر، موجب به محاق رفتن درج این سکه‌نوشته شده باشد و تحولات بعدی، مانند جنبش مزدکی که موجب کاستن از قدرت و نفوذ نهاد دینی زردشتی و تجدید قدرت نهاد پادشاهی شد، این روند را تشدید کرده باشد. بااین‌وجود، شرط عدالت به حیات خود در اندیشه سیاسی ساسانی ادامه داد و منابع اسلامی نیز اهمیت عدالت در دربار ساسانی را ذکر کرده‌اند. از مهمترین این منابع میتوان از *التاج فی اخلاق الملوک* نام برد که به برگزاری بارعام در دو عید مهم نوروز و مهرگان، احتمالاً در اواسط عصر ساسانی و منطبق با دورهٔ تاریخی مورد نظر در این پژوهش، اشاره کرده است. شاهنشاه در جریان بارعام ابتدا خود به محکمه و در پیشگاه موبدان‌موبد حاضر می‌شد. موبد بین شاه و شاکی داوری می‌کرد و شاهنشاه پس از برائت از جرم احتمالی، واحراز شرط عدالت، خود به قضاوت می‌نشست (جاحظ، ۱۳۲۲ه.ق/ ۱۹۱۴م: ۱۶۰). به گفتهٔ جاحظ این رسم تا دورهٔ یزدگرد اول برقرار بود و او آن‌را عوض کرد (همان، ۱۶۳). این احتمال وجود داردکه او بین دو یزدگرد خلط کرده باشد و شاهی که این رسم را تغییر داد، یزدگرد دوم باشد که بنا به تاریخ ملی در برگزاری برخی از رسوم تغییراتی ایجاد کرد (ثعالبی، ۱۹۰۰: ۵۷۲). درطی بارعام اشخاص می‌توانستند به حضور شاهنشاه شرفیاب شوند و شکایت خود از افراد و صاحب‌منصبان را به عرض برسانند (جاحظ، ۱۳۲۲ه.ق/ ۱۹۱۴م: ۱۵۹- ۱۶۰). جدای از مواقع برگزاری بارعام، شاهنشاه

درخواست ضعیفان را نیز پس از بررسی و تحقیق پاسخ می‌داد. رسیدگی نوشیروان به دادخواست پیرزنی که ملکش توسط اسپهبد آذربایجان مصادره شده بود، یکی از مثال‌های قابل توجه در این زمینه است (نظام‌الملک، ۱۳۸۷: ۵۱) مجموع گزارش‌ها دادگری را به یکی از مهمترین عوامل و نشانه‌های مشروعیت شاهنشاه ساسانی تبدیل می‌کند.

اشتهار به عدالت و عادل بودن از شروط لازم برای فرمانروایی در دورهٔ پسا ساسانی بود و به همین دلیل درج عنوان «عدل»، که تشابه معنایی با عنوان *rāst* داشت، بر مسکوک‌های والیان و امرای مسلمان نیز ادامه یافت. به نظر می‌رسد که ضرب این عنوان بر مسکوک‌های اسلامی ناشی از آموزه‌های زردشتی نبوده است و شاید تحت‌تأثیر دیوان‌سالاری ساسانی و سنت‌های سیاسی ایرانی بکار رفته است. احتمالاً برای پیشگیری از انتساب به آموزه‌های زردشتی بود که دربار خلافت اموی و عباسی از ضرب این عنوان خودداری می‌کرد، اما والیان مسلمان در سرزمین‌های ایرانی از این عنوان بر مسکوک‌های خود استفاده کرده‌اند که از جمله می‌توان به نمونه‌هایی از والی ناشناس اموی در سیستان (آلبوم، ۲۰۱۱: ۳۲) و برخی از والیان عباسی طبرستان (ملک، ۲۰۰۴: ۱۱۱) اشاره کرد. نمونه‌های اندکی از ضرب این سکه‌نوشته در سرزمین‌های غربی خلافت اسلامی در دست است که از جمله می‌توان به دو نمونهٔ زیر اشاره کرد:

۱. درهمی از معزز بن طالوت، احتمالاً از فرماندهان خوارج در مغرب، متعلق به ۴-۲۲۳ه.ق، که بر رویهٔ آن «العدل لله» و در پشت آن «عبدالله» ضرب شده است (آلبوم، ۲۰۱۱: ۷۶) که با باورهای خوارج همخوانی دارد که عدل را از اصول مذهب خود می‌دانستند.

۲. دینار ضرب‌شده در مصر از «الظاهر لإعزاز دین الله» (۲۷-۴۱۱ه.ق) هفتمین خلیفهٔ فاطمی متعلق به ۴۲۰-۵ ه.ق (همان: ۹۷).[۳۹]

به نظر می‌رسد که سکه‌نوشتهٔ «عدل» بیشتر در سویهٔ شرقی سرزمین‌های اسلامی و به‌ویژه در ایران شرقی یعنی سیستان، خراسان و فرارود ضرب شده باشد. از جملهٔ آنها می‌توان به نمونه‌های زیر از مسکوک‌های فرمانروایان ایرانی حاکم بر این مناطق اشاره کرد:

۱. درهم (دههٔ ۲۵۰ه.ق) یعقوب لیث صفاری (۶۵-۲۴۷ه.ق) (همان: ۱۴۷).

۲. رویهٔ دینارهای ضرب در نیشابور (۳۸۷ و ۳۸۸ه.ق) متعلق به دورهٔ منصورِ (دوم) نوح سامانی (۹-۳۸۷ه.ق) و عبدالملکِ (دوم) نوح سامانی (۳۸۹ه.ق)، با نام ابوالفوارس بکتوزُن و خلیفه طائع لله (رضایی باغ‌بیدی، ۱۳۹۳: ۲-۳۷۱). همچنین رویهٔ دینار ضرب در نیشابور (۳۹۱ه.ق) متعلق به دورهٔ اسماعیل نوح سامانی (۳۸۹ه.ق)، با نام ابوالفوارس بکتوزُن و خلیفه قادر بالله (همان: ۳۷۳).

فرمانروایان نوخاسته ترک، ایلک‌خانیان و غزنویان، که پس از فروپاشی دولت سامانی به قدرت رسیدند، عنوان عدل را بر مسکوک خود ضرب کردند. از نمونه‌های ایلک‌خانی می‌توان به درهم ضرب ۳۹۰ه.ق در فرغانه متعلق به نصر بن علی ارسلان ایلک، امیر قراخانی (۴۰۳-۳۸۳ه.ق) اشاره کرد که عنوان «مویدالعدل ایلک» بر پشت آن ضرب شده است.[۴۰] عنوان «موید

العدل» بر مسکوک‌های دیگر امیران ایلک‌خانی نیز ضرب شده است (آلبوم، ۲۰۱۱: ۷-۱۶۳). همچنین عنوان «یغان تگین موفق‌العدل المنصور» بر پشت درهم ضرب ۴۰۳ه.ق در بخارا از یوسف بن منصور یغان تگین مشاهده میشود.[۴۱] غزنویان نیز به ضرب این عنوان بر مسکوک خود علاقه‌مند بودند. درهم محمود غزنوی (۴۲۱-۳۸۸ه.ق) احتمالاً ضرب‌شده در میمنه (همان: ۱۸۰) و دینار ابراهیم بن مسعود غزنوی (۹۲-۴۵۱ه.ق) ضرب در غزنه[۴۲] از نمونه‌های قابل توجهی هستند که این نکته را تصدیق می‌کنند.

فراوانی نسبی عنوان «عدل» بر مسکوک‌های ضرب‌شده در جهان ایرانی، به‌ویژه در نیمهٔ شرقی آن که دور از نفوذ خلافت عباسی بود، این احتمال را پدید می‌آورد که ضرب این عنوان بیشتر از آن‌که با باورهای اسلامی مرتبط باشد، به میراث ساسانی بستگی داشته است. سقوط خلافت و رواج نسبی تشیع در سرزمین‌های ایرانی، که عدالت الهی از اصول آن دانسته می‌شود، می‌تواند عاملی باشد که موجب شد تا ایلخانان و دیگر اردوهای مغولی، تیموریان و گورکانیان که در ارتباط نزدیک با فرهنگ ایرانی قرار داشتند، عنوان «عدل» را بر مسکوک خود ضرب کنند.

۵.نتیجه

این مقاله به معنی، مفهوم و دلیل ضرب سکه‌نوشتهٔ l'st بر مسکوک‌های چند تن از شاهنشاهان ساسانی در سده‌های چهارم و پنجم میلادی اختصاص دارد. نگارنده کوشیده است تا با استناد به مطالعات متنی، منابع اپی‌گرافیک و تحلیل تاریخی به این پرسش پاسخ دهد که دلیل ضرب این سکه‌نوشته بر مسکوک‌های ساسانی چیست؟ و در ادامه این فرضیه را مطرح می‌کند که سکه‌نوشتهٔ l'st، که حرف‌نوشتهٔ واژهٔ *rāst* است، نه‌تنها با مفهوم عدالت شاهانه مرتبط است، بلکه می‌تواند اشاره‌ای به راست‌دینی مبتنی بر ثنویت زردشتی از جانب شخص شاهنشاه باشد که مفهومی دینی- اخلاقی است و نقشی مهم در آموزه‌های زردشتی دارد. به نظر می‌رسد در شرایط بحرانی پایان سدهٔ چهارم و ابتدای سدهٔ پنجم، که دربار ساسانی نیازمند همراهی و حمایت نهاد دینی زردشتی بود، ضرب عنوان *rāst* بر مسکوک‌های شاهنشاهان این دوره، نشان‌دهندهٔ کوشش دربار ساسانی در جذب مخاطب زردشتی، به‌ویژه موبدان، و کسب مشروعیت بود. همچنین به‌نظر می‌رسد که واژگان و ترکیباتی که در ساخت آنها واژهٔ *rāst* بکار رفته است، بیش از آن‌که به اصطلاحات فنی علم حقوق پرداخته باشند، به جنبهٔ دینی- اخلاقی مفهوم عدالت توجه کرده‌اند.

ضرب سکه‌نوشتهٔ l'st بر مسکوک‌های شاهنشاهان سده‌های چهارم و پنجم نشان می‌دهد که شرط برقراری عدالت و عادل‌بودن و توجه به راست‌دینی زردشتی از شروط مهم مشروعیت شاهنشاه در این دوره بود. این احتمال وجود دارد که جنگ داخلی بین هرمزد سوم و پیروز و به قدرت رسید پسر کوچک‌تر، موجب به محاق رفتن درج این سکه‌نوشته شده باشد و تحولات بعدی، مانند جنبش مزدکی که موجب کاستن از قدرت و نفوذ نهاد دینی زردشتی و تجدید قدرت نهاد پادشاهی شد، این روند را تشدید کرده باشد. بااین‌وجود، شرط عدالت به حیات خود در

اندیشه سیاسی ساسانی ادامه داد و منابع اسلامی نیز اهمیت عدالت در دربار ساسانی را ذکر کرده‌اند.

شواهد متنی، چه در متون فارسی میانهٔ زردشتی و چه در متون اسلامی، و اپی‌گرافیک نشان‌دهندهٔ استمرار دعوی عدالت از جانب فرمانروایان در سرتاسر عصر ساسانی و انتقال آن به دورهٔ اسلامی است. بااین‌وصف، شاید برای پیشگیری از انتساب به آموزه‌های زردشتی بود که دربار خلافت اموی و عباسی معمولاً از ضرب این عنوان خودداری می‌کرد و تنها والیان عرب در برخی از مناطق به ضرب این سکه‌نوشته اقدام کرده‌اند. پیدایش دولت‌های محلی ایرانی موجب رواج نسبی عنوان «عدل» بر مسکوک‌های ضرب‌شده در جهان ایرانی، به‌ویژه در نیمهٔ شرقی آن شد که دور از نفوذ خلافت عباسی بود. اندک نمونه‌های موجود در سرزمین‌های غربی جهان اسلام، این احتمال را پدید می‌آورد که ضرب این عنوان بیشتر از آن‌که با باورهای اسلامی مرتبط باشد، به میراث ساسانی جهان ایرانی وابسته بود.[۴۳]

پی‌نوشت‌ها

1. *rāst-dēnīh*
2. Jamasp-Asana, 1913: 56
3. Anklesaria, 1913: 155
4. Drouin, Édouard (1842-1910)
5. Ma'at
6. Kent, 1953: 137; Schmitt, 2009: 102-3.

به رغم تفاوت‌های گاه آشکار بین دو خوانش کنت و اشمیت، در این پژوهش اکثراً به متن کنت، که بیشتر در دسترس خواننده است، اتکا شده است؛ هرچند علایم سجاوندی براساس خوانش اشمیت ثبت شده‌اند.

7. OP: *xšaçapāvan*; MP: *šasab*

۸- *ραβτογο* صفتی به معنای راست و درست‌کار (the righteous) است (Sims-Williams, 2004: 55). پسوند *-ογ(ο)* صورت تحول یافتهٔ *-uka** در زبان بلخی است (Gholami, 2009: 36, 39) که به‌نظر می‌رسد این پسوند، برخلاف *-aka* و *-ika*، در دیگر زبان‌های ایرانی باستان معادلی ندارد. سیمزویلیامز پسوند را همان صورت تحول یافتهٔ aka- ایرانی باستان در نظر گرفته است و شکل ایرانی باستان این صفت را به صورت *rāšt* > MPth. *rāštaka-** بازسازی کرده است (Sims-Williams & Cribb, 1995/6: 94).

λαδειγο شکل بلخی MP. *dādīg* قانونی که در اینجا به معنای عادل (the just) است (Sims-Williams, 2004: 55). پسوند *-ιγο* یا *-ειγο* معادل پسوند *-īg* [پسوند سازندهٔ صفت نسبی از نام در ایرانی میانهٔ غربی] است (Falk & Sims-Williams, 2017: 135).

9. Soter
10. Mithridates I (c. 171- 138 BCE)
11. Schippmann, 1980: 26
12. Philostratus
13. Ether
14. Gk. Ἀδρήστεια; Adrasteia

۱۵- «و سار فیهم بأعْدَلِ السیرة، و کان حریصاً علی انتعاش الضعفا و عمارة البلاد و العدل علی الرعیة» (الطبری،۱۳۸۷ه.ق/ ۱۹۶۷م: ۵۵).

۱۶ – «و کان مُتَحَرّیاً للسیرةِ فی رعیَّته بالعدل، شدیداً علی العضـماء لاسـتطالتهم کانـت علـی الوُضـعاء» (الطبـری،۱۳۸۷ه.ق/ ۱۹۶۷م: ۱۷۲).

17. l’st
18. Kent, 1953: 137; Schmitt, 2009: 104.
19. Kent, 1953: 138; Schmitt, 2009: 105-6.
20. Kent, 1953: 129; Schmitt, 2009: 82-3.

۲۱. مقایسه شود OP. ṛštā- < *ršta-tā- با YA. Aṛštāt- < *ršta-tāt-. (Schmitt, 2014: 239)

۲۲. در دورهٔ میانه نیز به رغم نزدیکی معنایی این دو واژه شاهد تمایز آنها در متون هسـتیم و اصـطلاحات برگرفتـه از هـر دو ستاک -*arštā* و -*dāta* هم‌زمان رایج بودند و گاه همچون کتیبهٔ رباطک شاهدیم که از هر دو عنوان در کنـار یکـدیگر یـاد شده است (Sims-Williams, 2004: 55).

اصطلاحاتی مانند *dād, dādwar, dādestān,* OP. -*dāta* که با $\sqrt[3]{dā}$ مرتبط هستند، از ریشهٔ ، به معنی چیـزی را نهادن و وضع کردن، هستند (AiW, 714) و بیشتر با اصطلاحات فنی علـم حقـوق مـرتبط هسـتند. بـه ویـژه اصـطلاح *dādestān* که به معنی قانون مدنی، قانون شرعی یا نظم کیهانی است (شکی، ۱۹۹۳: ۵۰–۵۴۹) و اصطلاحی رایـج بـرای اشاره به رویه‌های قانونی است که در چارچوب آن، پرونده به دادگاه ارائه و حکم صادر می‌شود. هنگامی کـه ایـن اصـطلاح در چنـین بـافتی بکـار مـی‌رود، معمـولاً بـا فعـل *rāyēnīdan*، سـامان دادن، رهبـری و هـدایت کـردن، همـراه مـی‌شـود (Josephson, 2003: 267).

در حالی که واژگان و ترکیباتی مانند *rāst, rāstīg, rāstān-ayārīh* و غیره، به جنبهٔ دینـی– اخلاقـی مفهـوم عـدالت توجه می‌کنند.

23. Boyce, 1975: 115 (text bg, 1).
24. Jamasp-Asana, 1913: 56
25. Anklesaria, 1913: 22
26. Anklesaria, 1913: 60
27. Anklesaria, 1913: 155
28. Gignoux & Tafazzoli, 1993: 114; راشدمحصل، ۱۳۹۰: ۲۳۹

۲۹. برای استمرار کاربرد هم‌زمان این دو صفت در دیوان‌سالاری ساسانی ر.ک به کتیبهٔ کردیر در کعبهٔ زردشت (*KKZ*, 7).

30. Jamasp-Asana, 1913: 56
31.- https://www.parsigdatabase.com/search

۳۲. ژینیو و تفضلی این واژه را، ظاهراً به پیروی از انکلساریا، *arsōmand* بـه معنـی اشـکبار خوانـده‌انـد (Gignoux & Tafazzoli, 1993: 106). راشد محصل به این خوانش در یاداشت‌های کتـاب خـود اشـاره کـرده اسـت (راشدمحصـل، ۱۳۹۰: ۳۱۵، ش. ۷۳).

33. Gignoux & Tafazzoli, 1993: 106, 108; راشدمحصل، ۱۳۹۰: ۲۳۳
34. Ginoux, 1991: 58
35. “lstk ZY why’rthštr štrp”/ *Rastag ī Weh-Ardašīr šasab*
36. “of eternal reign”

۳۷. فهرست رسمی عناوین که غالباً با کمترین میزان تغییر بر مسکوکات ساسانی‌در سده‌های سوم و چهارم درج می‌شد به شرح زیر است:

“*mazdēsn bay* ‘نام شاهنشاه’ *šāhān šāh Ērān [ud an- Ērān] kē čihr az yazdān*”

38. Gignoux & Tafazzoli, 1993: 32; راشد محصل، ۱۳۹۰: ۱۶۶

۳۹. لازم است به نقش مهم عدل الهی در نزد خوارج، معتزله و فرقه‌های مختلف تشـیع توجـه شـود کـه احتمـالاً متفـاوت بـا سرچشمهٔ مفهوم عدل شاهانه در جهان ایرانی است. از آن‌جا که مسکوک‌ها ابزاری برای تبلیغ ایـدئولوژی حکـومتی هسـتند و به‌ندرت در خدمت تبلیغات فرقه‌های دینی قرار می‌گرفتند، بکارگیری مفهوم عدالت شاهانه بر آنها منطقی‌تر به‌نظر مـی‌رسـد و

دلیل درج بیشتر این سکه‌نوشته در سویهٔ شرقی جهان ایرانی را باید در همین نکته جست. اگرچه در سده‌های متاخر بین دو مفهوم عدالت الهی و عدالت شاهانه هم‌پوشانی پدید آمد، اما بکارگیری عباراتی مانند «عدل مظفر»، مادهٔ تاریخی صدرو فرمان مشروطیت، نشان می‌دهد که حتی در همین ادوار نیز درج سکه‌نوشتهٔ عدل بر مسکوک‌های شاهان ایرانی بیشتر ناظر بر مفهوم عدالت شاهانه بوده است.

40 – https://qarakhanid.com/coin/13/

41. https://qarakhanid.com/coin/379/

42. https://www.coinarchives.com/w/lotviewer.php?LotID=7552290&AucID=8895&Lot=3269&Val=a1aa9bf8a8459520b1e5a96a05d2d8c2

۴۳. نگارنده لازم می‌داند از دوستان گرامی دکتر نیما جمالی و علیرضا عربانی برای راهنمایی‌های ارزشمندشان تشکر کند.

منابع

اسماعیل‌پور مطلق، ابوالقاسم (۱۳۹۶). *سرودهای روشنایی جستاری در شعر ایران باستان و میانه و سرودهای مانوی*، تهران: هیرمند.

تفضلی، احمد (۱۳۶۴). *مینوی خرد*. تهران: اساطیر.

جاحظ، ابوعثمان عمر بن بحر (۱۳۲۲ه.ق/ ۱۹۱۴م). *کتاب التاج فی اخلاق الملوک*، بتحقیق احمد زکی پاشا، قاهره: مطبعه الامیریه.

راشد محصل، محمدتقی (۱۳۹۰). *وزیدگیهای زاداسپرم*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

رضایی باغ‌بیدی، حسن (۱۳۹۳). *سکه‌های ایران در دورهٔ اسلامی: از آغاز تا برآمدن سلجوقیان*، تهران: سمت.

شیپمان، کلاوس (۱۳۹۰). *مبانی تاریخ پارتیان*، ترجمهٔ هوشنگ صادقی. تهران: فرزان روز.

الطبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۳۸۷ه.ق/ ۱۹۶۷م). *تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، الجزء الثانی، بیروت: دارالتراث.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۸). *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق و محمود امید سالار، دفتر ششم، تهران: مرکز دائره‌المعارف بزرگ اسلامی.

لوکوک، پی‌یر (۱۳۸۹). *کتیبه‌های هخامنشی*، ترجمهٔ نازیلا خلخالی، تهران: فرزان روز.

منصوری، یدالله (۱۳۹۵). *فرهنگ حقوقی زبان پهلوی (فارسی میانه)*، تهران: آوای خاور.

_ (۱۴۰۰). *فرهنگ زبان پهلوی*، جلد چهارم، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.

نظام‌الملک، ابوعلی حسن طوسی (۱۳۸۷). *سیرالملوک (سیاست‌نامه)*، به‌اهتمام هیوبرت دارک، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

Album, Stephen (2011). *Checklist of Islamic Coins*, Santa Rosa.

Alram, Michael and Rika Gyselen (2012). *Sylloge Nummorum Sasanidarum* (*Ohrmazd I- Ohrmazd II*), Band II, Wien: Verlag der österreichischen Akademie der Wissenschaften.

Anklesaria, Tehmuras Dinshaw (1913). *Dânâk-u Mainyô-i Khrad. Pahlavi, Pazand and Sanskrit Texts*, Bombay.

Barjamovic, Gojko (2013). "Mesopotamian Empires", *The Oxford Handbook of the State in the Ancient Near East and Mediterranean*, eds. Peter Fibiger Bang and Walter Scheidel, pp. 120- 160, Oxford: Oxford University Press.

Bartholomae, Christian (1904). *Altiranisches Worterbuch*, Strassburg: Karl J. Trübner.

Boyce, Mary (1975). "A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian", *Acta Iranica*, vol. 9, Leiden: Brill.

Esmaeilpour Motlagh, Abu'l-Qasem (2017). *Hymns of Illumination*, Tehran: Hirmand.[In Persian].

Falk, Harry & Nicolas Sims-Williams (2017). "A Decorated Silver Pyxis from the Time of Vāsudeva", *Iranica*, Band 25, pp. 121-138, Wiesbaden: Harrassowitz.

Ferdowsi, Abu'l-Qasem (2009). *The Shahnameh (The Book of Kings)*, ed. Djalal Khaleghi-Motlagh & Mahmmoud Omid-Salar, Tehran: Center for the Great Islamic Encyclopedia. [In Persian].

Gholami, Saloumeh **(**2009). *Selected Features of Bactrian Grammar*: *Dissertation zur Erlangung des philosophischen Doktorgrades an der Philosophischen Fakultät der Georg-August-Universität Göttingen. Göttingen.*

Gignoux, Philippe (1986). *Iranisches Personennamenbuch: Mitteliranische Personennamen: Noms propres sassanides en moyen-perse épigraphique*. Band 2, Faszikel 2, Wien: Verlag der österreichischen Akademie der Wissenschaften.

_ (1991). "Les Quatre Inscriptions Du Mage Kirdīr", *Studia Iranica*, Cahier 9, Leuven: Peeters.

- (2003). *Iranisches Personennamenbuch: Mitteliranische Personennamen: Noms propres sassanides en moyen-perse épigraphique. Supplément [1986-2001]*, Band 2, Faszikel 3, Wien: Verlag der österreichischen Akademie der Wissenschaften.

Gignoux, Philippe & Ahmad Tafazzoli (1993). *Anthologie De Zādspram*. *Studia Iranica*, Cahier 13, Paris.

Göbl, Robert (1971). *Sasanian Numismatic,* Braunschweig: Klinkhardt & Biermann.

Huyse, Philip (1999). *Die dreisprachige Inschrift Šāburs I. an der Ka'ba-I Zardušt (ŠKZ)*, *Corpus Inscriptionum Iranicarum, III Pahlavi Inscriptions*, Band I, London: School of Oriental and African Studies.

Jahiz, Abu Osman Omar Ibn Bahr (1914). *Ketab al-Taj fi Akhlagh al-Moluk*. ed. Ahmad Zaki Pasha. Cairo: Amiriyeh Publishing. [In Arabic].

Jamasp-Asana, Jamaspji Dastur Minocherji (1913). *Corpus of Pahlavi Texts*, Bombay.

Josephson, Judith (2003). "Dādestān or 'Judgement' in Middle Persian", *Orientalia Suecana*, vol. LI-LII, Pp. 267-73, Uppsala University.

Kent, Roland G (1953). *Old Persian*, New Haven: American Oriental Society.

Lecoq, Pierre (1997). *Les inscriptions de la perse achemenide*, Paris: Gallimard.

Malek, H. M (2004). *The Dabuyid Ispahbads and Early Abbasid Governors of Tabaristan: History and Numismatics*, London: Royal Numismatic Society.

Manning, Joseph G (2013). "Egypt". *The Oxford Handbook of the State in the Ancient Near East and Mediterranean*, eds. Peter Fibiger Bang and Walter Scheidel, pp. 61- 93, Oxford: Oxford University Press.

Mansouri, Y (2016). *A Dictionary of Pahlavi Legal Terms*, Tehran: Avaye Khavar. [In Persian].

_ (2021). *Pahlavi Dictionary*, vol. 4, Tehran: Shahid Beheshti University Press. [In Persian].

Matloubkari, Esmaeil (2024). "The Concept of 'pd Legend on the Drachms of Xusraw II", *Sasanian Studies*, vol. 3. Pp. 153- 160, Wiesbaden: Harrassowitz.

Nezam al-Molk, Abu Ali Hassan Tousi (2008). *Siyasat-Nameh*, Tehran: Elmi & Farhangi. [In Persian].

P'awstos Buzand (1989). *The Epic Histories Attributed to P'awstos Buzand*, Trans. Nina Garsoïan, Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.

Paruk, Furdoonjee (1924). *Sāsānian Coins*, Bombay: The Times Press.

Philostratus (1912). *Life of Apollonius of Tyana*, eds. T. E. Page & W. H. D. Rouse, English trans. F. C. Conybeare, vol. I, London- New York: William Heinemann- The Macmillan Co.

Plutarch (1962). *Plutarch's Lives*, eds. E. Capps, T. E. Page, L. A. Post, E. H. Warmington, and W. H. D. Rouse, English trans. Bernadotte Perrin, vol. XI, London: William Heinemann.

Rashed-Mohassel, Mohammad Taghi (2011). *Vizīdagīhā ī Zādisparam*, Tehran: Institute for Humanities & Cultural Studies. [In Persian].

Rezai Baghbidi, Hassan (2014). *The Islamic Coins of Iran: From the Biginning to the Rize of the Saljuqs*, Tehran: SAMT. [In Persian].

Schindel, Nikolaus (2004). *Sylloge Nummorum Sasanidarum (Shapur II-Kawad I)*, Band III/ 1- 2, Wien: Verlag der österreichischen Akademie der Wissenschaften.

Schippmann, Klaus (1980). *Grundzuge der Parthischen Geschichte*, Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft.

Schmitt, Rüdiger (2009). *Die altpersischen Inschriften der Achaimeniden*, Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichert Verlag.

_ (2014). *Wörterbuch der altpersischen Königsinschriften*, Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichert Verlag.

Shahbazi, A. Shapour (2003). "The Horse that killed Yazdegerd 'the Sinner'", *Paitimāna: Essays in Iranian, Indo-European, and Indian Studies in Honor of Hans-Peter Schmidt*, ed. Siamak Adhami, pp. 355-62, Costa Mesa: Mazda Publishers.

Shaki, Mansour (1993). "Dādestān", *Eir*, ed. Ehsan Yarshater, vol. VI, fasc. 5, pp. 549-550, New York: Bibliotheca Persica Press.

_ (2009). "Judicial and Legal Systems II. Parthian and Sasanian Judicial Systems", *EIr*, ed. Ehsan Yarshater, vol. XV, fasc. 2, pp. 177-180, New York: Bibliotheca Persica Press.

Sims-Williams, Nicholas & Joe Cribb (1995/6). "A New Bactrian Inscription of Kanishka the Great", *Silk Road Art and Archaeology*, vol. 4, pp.76-142.

Sims-Williams, Nicholas (2004). "The Bactrian Inscription of Rabatak: A New Reading", *Bulletin of the Asia Institute*, New Series, vol. 18, pp. 53-68, Bloomfield, Michigan.

Al-Ṭabari, Abu Jafar Mohammad Ibn Jarir (1967). *Tarikh al-Omam va al-Moluk*, ed. Mohammad Abolfazl Ibrahim, Vol. 2, Beirut: Dar al-Torath. [In Arabic].

Tafazzoli, Ahmad (1985). *Mēnōg ī Xrad*, Tehran: Asatir. [In Persian].

Th'ālibī, 'Abd al-Malik ibn Muḥammad (1900). *Histoire des Rois des Perses (غرر اخبار ملوک الفرس وسیرهم)*, ed. Hermann Zotenberg, Paris: Imprimerie Nationale. [In Arabic].

Weber, Dieter (2023). "A Recently Found Pahlavi Document from Fars from the Time of Xusrō II", *Res Orientales,* Vol. XXX, Pp. 177-192.

Westbrook, Raymond (2003). "The Character of Ancient Near Eastern Law", *A history of ancient Near Eastern law*, ed. Raymond Westbrook, vol. 1, pp. 1-90, Leiden: Brill.

Sites:

https://www.coinarchives.com/
https://www.parsigdatabase.com/
https://qarakhanid.com

کوته‌نوشت‌ها

AiW: Altiranisches Worterbuch *فرهنگ ایرانی باستان (بارتلمه)*

DB: کتیبهٔ داریوش کبیر در بیستون

DNa: کتیبهٔ داریوش کبیر در نقش رستم ۱

DNb: کتیبهٔ داریوش کبیر در نقش رستم۲

HHK: *اندرز خسرو کوادان*

KR: کتیبهٔ کنیشکه در رباطک (بلخی)

KKZ: کتیبهٔ کردیر در کعبهٔ زردشت

MX: *مینوی خرد*

SNS: Sylloge Nummorum Sasanidarum

ŠKZ: کتیبهٔ شاپور یکم در کعبهٔ زردشت

WZ: *وزیدگی‌های زاداسپرم*

Table of Contents

The Impact of Pahlavi Government's Health Policies on Improving the Condition of Meat with an Emphasis on Newly Discovered Documents (1334-1357 AH) / Matin Sadat Eslahi, Masood Kasiri and Nozhat Ahmadi 1

The History of International Law through Conceptual and Formal Changes in the State / Mojtab Ansarian 35

Analysis of the Collective Action of National, Religious and Left-Wing Parties between Two Coups on 16 - 19 August 1953 (Case Study: Iran Party, Fada'iyan-e Islam Society and Tudeh Party of Iran) / Mohammad JafarBegloo, Mojtaba Soltani Ahmadi, Alireza Alisofi and Hoshang Khosrobeig 59

Seyyed Ahmed Barili's Political-Military Strategies in Confronting the Sikhs / Ahmad Zubair Bayanfar and Khadijeh Alemi 89

An Analysis of the Symbolic Evolution of the Fish Motif in the History of Iranian Painting from the Ilkhanid to Safavid Periods
Elaheh Panjehbashi and Rana Mohammadzadeh 111

Extual Historicization in Literary Works A Case Study: The Book of Kalila wa-Dimna / Mohammadreza Haji-Aghababaei 137

Introduction and Review of Matale Al-Aarifin: A Newly Discovered Manuscript from the Safavid Era / Mohammad Hossein Soleymani, Anvar khalandi and Reza Shajari Ghasem Kheyli 153

The Cartographic Heritage of Islamic Lands, in European Cartography
Fatemeh Faridi Majid 179

Survey of the Encounter of Qajar Officials with American Evangelical Missions / Azam Fooladi Panah and Bagherali Adelfar 203

The Īmītu Palm Grove Contracts: Analysis of Three Legal Documents from Achaemenid Babylon with Akkadian Text Edition / Hossein Maleki Lotak 227

Population Deportation and Sasanian Economic Transformation: Labor, Trade, and Taxation / Mahsa Mahjoob Shishegari and Kolsoum Ghazanfari 245

Studying the Concept of Justice on Sasanian Coins: A Historical Analysis of the Legend "l'st " / Esmaeil Matloubkari 273

Historical Sciences Studies

Scientific-Research Journal of University of Tehran,
Department of History

Print ISSN: 2251-9254
Online ISSN: 2676-3370

Year 17, Issue 1, Spring and Summer 2025, Issue Number 40

License Holder: Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran
Managing Director: Javad Asghari (Associate Professor, University of Tehran)
Editor-in-Chief: Hossein Badamchi (Associate Professor, University of Tehran)
Publisher: University of Tehran

Editorial Board

Edmund Herzig
Professor, Oxford University, UK

Farajolah Ahmadi
Associate Professor, University of Tehran, Iran

Robert Gleave
Professor, University of Exeter, UK

Mansur Sefat Gol
Professor, University of Tehran, Iran

Kazuo Morimoto
Associate Professor, University of Tokyo, Japan

Sohrab Yazdani
Associate Professor,Kharazmi University, Iran

Jose Francisco Cutillas Ferrer
Professor, University of Alicante, Spain

Abdolrasoul Kheir Andish
Professor, University of Shiraz, Iran

Rasoul jafarian
Professor of History, University of Tehran

Mohammad Bagher Vosoughi
Professor, University of Tehran, Iran

Nobuaki Kondo
Professor, Tokyo University of Foreign Stadies, Japan

Executive Director: Dr. Abolfazl Salmani Givari
Executive Manager: Dr. N.Alimohammady

Address: Research Journal of Historical Sciences,Tehran, Islamic Revolution Street, Faculty of Literature and Humanities, Ground Floor, Publications Office of the Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran.
E-mail: Jhss@ut.ac.ir Phone: 021-61112570 Price: -----Rials

All rights reserved for the Faculty of Literature and Humanities of University of Tehran

Indexed at: www.sid.ir
Indexed at: www.isc.gov.ir
Indexed at: www.Ulrich's international periodicals directory
Indexed at: https://tehran.academia.edu/JournalofHistoricalSciencesStudies

Faculty of Literature and Humanities

Historical Sciences Studies

39

Bulletin of Department of History

ISSN:2251-9254

Vol.16, No 1, Serial No.39–Spring- Summer 2024

- **The Impact of Pahlavi Government's Health Policies on Improving the Condition of Meat with an Emphasis on Newly Discovered Documents (1334-1357 AH)** / Matin Sadat Eslahi, Masood Kasiri and Nozhat Ahmadi — 1
- **The History of International Law through Conceptual and Formal Changes in the State** Mojtab Ansarian — 35
- **Analysis of the Collective Action of National, Religious and Left-Wing Parties between Two Coups on 16 - 19 August 1953 (Case Study: Iran Party, Fada'iyan-e Islam Society and Tudeh Party of Iran)** / Mohammad JafarBegloo, Mojtaba Soltani Ahmadi, Alireza Alisofi and Hoshang Khosrobeig — 59
- **Seyyed Ahmed Barili's Political-Military Strategies in Confronting the Sikhs** Ahmad Zubair Bayanfar and Khadijeh Alemi — 89
- **An Analysis of the Symbolic Evolution of the Fish Motif in the History of Iranian Painting from the Ilkhanid to Safavid Periods** / Elaheh Panjehbashi and Rana Mohammadzadeh — 111
- **Extual Historicization in Literary Works A Case Study: The Book of Kalila wa-Dimna** Mohammadreza Haji-Aghababaei — 137
- **Introduction and Review of Matale Al-Aarifin: A Newly Discovered Manuscript from the Safavid Era** Mohammad Hossein Soleymani, Anvar khalandi and Reza Shajari Ghasem Kheyli — 153
- **The Cartographic Heritage of Islamic Lands, in European Cartograph** Fatemeh Faridi Majid — 179
- **Survey of the Encounter of Qajar Officials with American Evangelical Missions** Azam Fooladi Panah and Bagherali Adelfar — 203
- **The Īmītu Palm Grove Contracts: Analysis of Three Legal Documents from Achaemenid Babylon with Akkadian Text Edition** / Hossein Maleki Lotak — 227
- **Population Deportation and Sasanian Economic Transformation: Labor, Trade, and Taxation** Mahsa Mahjoob Shishegari and Kolsoum Ghazanfari — 245
- **Studying the Concept of Justice on Sasanian Coins: A Historical Analysis of the Legend "l'st"** Esmaeil Matloubkari — 273